



نويسنده: محمد امين گلستاني

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیا و چرا؟

نویسنده:

محمد امینی گلستانی

ناشر چاپی:

سپهر آذین

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	آیا و چرا؟
۱۴	مشخصات کتاب
۲۳	پیشگفتار
۲۴	[بخش ۱]
۲۴	«چند مطلب را به خاطر بسپارید»
۲۴	اشاره
۲۴	۱- «خلقت شیطان»
۲۶	۲- «حدود نفوذ شیطان»
۲۷	۳- «شیطان در قیامت»
۲۷	۴- «ولایت مطلقه»
۲۹	۵- «گفته او وحی است»
۳۰	۶- «پیامد دشمنی بارسول خدا صلی الله علیه و آله»
۳۳	۷- «مذهب شیعه»
۳۴	۸- «اتحاد شیعه و سنی»
۳۵	۹- «انشعاب شیعه»
۳۷	۱۰- «علت اعراض شیعه از مذاهب اربعه»
۴۱	۱۱- «اهل سنت و خلافت»
۴۸	۱۲- «فرق عقیده تسنن و تشیع در باره خلافت»
۵۰	۱۳- «وظایف از پیش تعیین شده»
۵۶	۱۴- «اهل سنت و سنت نبوی»
۵۹	اهل سنت و وهابیت
۶۰	معاویه

- ۶۱ ای برادران اهل سنت!
- ۶۴ (۷۳ ملت)
- ۶۷ (اصحاب من، همانند ستارگان)
- ۶۸ «سب صحابه»
- ۶۸ اشاره
- ۷۲ روایاتی در باره اصحاب
- ۸۴ (کار شکنی هائی در حال حیات وبعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم)
- ۸۴ اشاره
- ۸۴ «کار شکنی های حال حیات»
- ۸۴ اشاره
- ۸۴ ۱ «اسلامت را مخفی دار»
- ۸۴ ۲ «خود کم بود؟! می خواهد ...»
- ۸۵ ۳ «نماز بر منافق»
- ۸۸ ۴ «او یکی از آنها بود»
- ۸۹ ۵- «تأخیر تا به کی؟!»
- ۸۹ ۶ «من فال نزدم»
- ۹۰ ۷ «حدیبیه»
- ۹۱ ۸ «مانند آن روز شک نکرده بودم»
- ۹۴ ۹ «این هم مخالفت دیگر»
- ۹۶ ۱۰ «رو به زندگی عادی»
- ۹۷ ۱۱ «سخن چینی حاطب»
- ۹۸ ۱۲ «ما رشوه نمی دهیم!»
- ۹۹ ۱۳ «نیازمندتر از اینها هست!!»
- ۱۰۰ ۱۴ «چگونه بخوابیم؟!»

- ۱۵ «کشتن اسیر» ۱۰۱
- ۱۶ «جز عمر کسی نجات نمی یابد» ۱۰۲
- ۱۷ «هرکس شهادتین گوید» ۱۰۲
- ۱۸ «سخن چینی منافقانه» ۱۰۴
- ۱۹ «صحیفه ملعونه» ۱۰۵
- اشاره ۱۰۵
- مواد پیمان نامه ۱۱۰
- «امین امت!!» ۱۱۱
- ۲۰ «براندازی در پرتگاه» ۱۱۳
- اشاره ۱۱۳
- کودتای اول ۱۱۳
- «کودتای دوم» ۱۱۵
- ۲۱ «بیعت الغدیر» ۱۱۷
- ۲۲ «تجهیز لشکر اسامه» ۱۱۹
- ۲۳- «دوات و صحیفه ای بیاورید» ۱۲۱
- اشاره ۱۲۱
- «حسبنا کتاب الله» ۱۲۳
- «بدترین و داعِ بزرگترین امام» ۱۲۴
- «آخرین سخن» ۱۲۶
- ۲۴ «خاک سپاری من در خانه ام!» ۱۲۷
- «جفای تاریخ» ۱۲۸
- یا «سرّ مگو» ۱۲۸
- «ورق برگشت» ۱۳۴
- «پیغبر نمرده است» ۱۳۶

- ۱۳۹ «سقیفه مادر فتنه‌ها»
- ۱۴۲ «به نماز و دفن حاضر نبودند»
- ۱۴۴ «نامی از علی در سقیفه»
- ۱۴۸ «پایان عمر»
- ۱۴۸ ۲ «ستون پنجم پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله»
- ۱۴۸ ۱ «رسول خدا و تدوین احادیث»
- ۱۵۱ ۲ «تحریم تدوین احادیث!»
- ۱۵۶ ۳ «تغییر مقام ابراهیم»
- ۱۵۷ ۴ «نهی از دو رکعت نماز تطوع»
- ۱۵۸ ۵ «نهی از متعتان»
- ۱۶۰ ۶ «شوری»
- ۱۶۵ «خلاصه این بخش»
- ۱۷۰ بخش ۲ مولود کعبه
- ۱۷۰ اشاره
- ۱۷۰ امیرمؤمنان علی علیه السلام مولود کعبه «تعیین خلیفه و وصی»
- ۱۷۰ اشاره
- ۱۷۱ ۱ «بأنبیاء در باطن و بامن در ظاهر» ش
- ۱۷۲ ۲ «برادر، وصی، و خلیفه من»
- ۱۷۳ ۳ « (در مقام هارون به موسی (حدیث منزلت))»
- ۱۷۵ ۴ «تو از من و من از توأم»
- ۱۷۶ ۵ «علی من و من علیم»
- ۱۷۶ ۶ «علی از من و من از اویم»
- ۱۷۷ ۷ هر پیغمبری همانند دارد و همانند من علیست
- ۱۷۷ ۸ علی از من بمنزله من از پروردگرم است

- ۹- «وصی من علیست» ۱۷۷
- ۱۰ «هرکه را من مولایم علی مولای اوست» ۱۷۸
- ۱۱ سلم علی سلم من و جنگ با او جنگ بامن است ۱۷۸
- ۱۲ حق یاعلی، و علی با حق است ۱۷۸
- ۱۳ من در جنگ با آنانم که باشما بجنگند!! ۱۷۸
- ۱۴ هرکس علی را دوست بدارد مرا دوست دارد ۱۷۹
- ۱۵ ای علی خوشا به حا آن که تورا دوست بدارد ۱۷۹
- ۱۶ ای علی تو آقای دنیا و آخرتی ۱۷۹
- ۱۷ هرکس عتی را ببازارد مرا آزرده است ۱۷۹
- ۱۸ ای علی هرکس از تو جدا شود از من جدا شده است ۱۷۹
- ۱۹ همانا علی از من و من از علیم ۱۸۰
- ۲۰ هرکس علی را سب نماید مرا سب کرده است ۱۸۰
- ۲۱ علی با قرآن و قرآن با علیست ۱۸۰
- ۲۲ من شهر علمم و علی در آن شهرست ۱۸۰
- تعدادی از روایات شیعه در این موارد ۱۸۰
- ۱ «دستور خدا» ش ۱۸۰
- ۲ «وصی و وارث منی» ۱۸۱
- ۳ «پرچم هدایت و نور دین» ۱۸۱
- ۴ «صفوراء و عائشه» ش ۱۸۲
- ۵ «پرچم بزرگ دین» ش ۱۸۲
- ۶ «پدران مؤمنان» ش ۱۸۳
- ۷- «ساکت ای عایشه!» ۱۸۴
- ۸ «اگر حادثه ای رخ دهد؟!» ۱۸۵
- ۹ «بشنو و گواه باش» ش ۱۸۵

- ۱۰ «شما خود سر رها نشده اید» ۱۸۶
- ۱۱ «منکرتو منکر من است» ش ۱۸۷
- ۱۲ «سزاوار نیست» ۱۸۸
- «دور نمای مظلومیت علی علیه السلام» ۱۸۸
- «شقیقتیه نماد مظلومیت» ۱۹۳
- «اعترافات عمر» ۱۹۵
- «توطئه ای از قبل طراحی شده» ۱۹۸
- اشاره ۱۹۸
- « ۱ تحریم اقتصادی» ۲۰۰
- ۲ «اعدام دوستان» ۲۰۲
- ۳ «والیان هزار فامیل» ۲۰۳
- ۴ «بیعت شکنان» ۲۰۴
- «علی در مسیر بحرانه‌ها» «بیعت از امام» ۲۰۸
- «حریم وحی در معرض یورشها» ۲۱۲
- «یورش اول» ۲۱۲
- اشاره ۲۱۲
- روایات شیعه چه می گوید ۲۱۴
- «یورش دوم» ۲۱۶
- اشاره ۲۱۶
- «توطئه چینی» ۲۱۸
- «یورش سوم» ۲۱۹
- روایات شیعه ۲۲۱
- «شمشیر خدا در مسجد» ۲۲۶
- شیعه چه می گوید ۲۳۰

- ۲۳۲ «خلاصه مطالب بالا»
- ۲۳۴ «ادامه جریان» به روایت شیعه
- ۲۳۷ «منظره بیعت» به روایت شیعه
- ۲۴۰ «بقیه ماجرای بیعت» به روایت شیعه
- ۲۴۲ «سکوت بالای منبر چرا؟!»
- ۲۴۳ «اختناق و استبداد کامل»
- ۲۴۵ «علی چرا قیام نکرد؟! روایت شیعه»
- ۲۴۸ «دفتر عمر علی بسته شد»
- ۲۵۲ بخش ۳ دختر وحی
- ۲۵۲ اشاره
- ۲۵۳ بخش ۳- «دختر وحی»
- ۲۵۳ اشاره
- ۲۵۴ «۱- اذیت نکردن»
- ۲۵۵ «۲- مصداق اذیت رسول خدا صلی الله علیه و آله»
- ۲۵۶ «حدیثی چند از اهل سنت»
- ۲۵۶ اشاره
- ۲۵۹ «سخنگوی بطن مادر»
- ۲۶۰ «به خاطر او»
- ۲۶۰ «ای سلمان!»
- ۲۶۱ «انسان حوری خصلت»
- ۲۶۱ «چرا فاطمه و بتول!»
- ۲۶۱ اشاره
- ۲۶۲ «مادر پدر!»
- ۲۶۳ «شبه پدر»

- ۲۶۴ «عزیزترین اهل بیت؟!»
- ۲۶۴ «ادای احترام»
- ۲۶۵ «آخرین، و اولین نفر»
- ۲۶۶ «رضای فاطمه رضای من»
- ۲۶۶ «غضب فاطمه، غضب خدا»
- ۲۶۷ «شاخه پیچیده من»
- ۲۶۷ «پاره تن پدر»
- ۲۶۸ «سرور بانوان»
- ۲۶۸ «بوسه بر کاکل زهراء»
- ۲۶۸ «بوسه بر دهان فاطمه»
- ۲۶۹ «زبانش را می مکید»
- ۲۶۹ «گردن فاطمه را می بوئید»
- ۲۶۹ «گلوی فاطمه را می بوسید!»
- ۲۶۹ «چرا این همه او را می بوسی!»
- ۲۷۰ «أذیت رسول خدا» صلی الله علیه و آله
- ۲۷۲ «عیادت شیخین»
- ۲۷۵ «- ناله فاطمه»
- ۲۷۶ «پهلوی شکسته و روی نیلی!!»
- ۲۷۷ «خانه فاطمه خانه رسول خداست»
- ۲۷۸ «آتش به در فاطمه»
- ۲۸۲ «- میان در و دیوار»
- ۲۸۳ «جنین مظلوم»
- ۲۹۴ «جنگ اینترنت ها!»
- ۲۹۸ «شکوه های دختر وحی»

- ۲۹۹ «رکن استوار علی فرو ریخت!»
- ۳۰۲ «زهرای من»
- ۳۰۳ «- قبر گمشده»
- ۳۰۵ «خدایا»
- ۳۰۵ «وای بر!»
- ۳۰۶ «به خدا قسم»
- ۳۰۶ «لعنت خدا بر!»
- ۳۰۷ أجز رسالت
- ۳۰۷ خلاصه این بخش
- ۳۱۱ «مصادر و مأخذ»
- ۳۳۷ مختصری از زندگی نامه مؤلف کتاب
- ۳۳۹ تالیفات چاپ شده از مؤلف.
- ۳۴۰ خواب سیده سکینه خانم طباطبائی
- ۳۴۲ کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف
- ۳۴۴ درباره مرکز

آیا و چرا؟

مشخصات کتاب

سرشناسه : امینی گلستانی، محمد، ۱۳۱۷ -

عنوان و نام پدیدآور : آیا و چرا / محمد امینی گلستانی.

مشخصات نشر : قم: سپهر آذین، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری : ۳۱۴ ص.

موضوع : محاکمه اهل سنت

ص: ۱

ص: ۱۰

پیشگفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصّیلموه والسلام علی سید الأنبياء والمرسلین محمد بن عبدالله خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم و علی أهل بيته الطّیّبین الطّاهرين واللّعنه الدائمة الأبديّه علی أعدائهم و منكری فضائله أجمعين من الان الی بقاء يوم الدين.

این سؤال در ذهن خیلی ها نقش بسته و به خاطر اشخاص زیادی می پیچد که چرا گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و تابعین آنها، در مدت کوتاهی، از اهل بیت و خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست برداشتند و زمینه را طوری فراهم ساختند که به سرعت در خانه آنها بسته شده و به دست فراموشی سپرده شوند؟!؛

کار به جایی رسید که عبارت شکننده و هشدار دهنده «ارتدّ الناس بعد النبیّ الّا ثلاثه» (بعد از پیامبر مردم مرتد شدند مگر سه نفر!!) از حلقوم شریف بزرگان و امامان آن خاندان، بیرون آمد؛

اگر نبود ایثارها و فداکاری ها و جانبازی ها و از خود گذشتگی های آن عده معدود مانند سلمان و اباذر و مقداد و عمار و میثم و عمرو بن حمق و حجر بن عدی و رشید هجری و غیرهم و در رأس این ها، دلاور مردان و به خون خفتگان دشت کربلا وو .. نه از تاک نشان می ماند و نه از تاک نشان!!.

از مدت ها قبل غرق اندیشه بودم که در این باره کتابی فراهم آورده و با این قبیل بی وفایان و فریب خوردگان و دست از قضاوت وجدان خود برداشتگان، صحبتی داشته باشم و به صورت «آیا» و «چرا» این ها را زیر سؤال برده و علت این کارشان را در طول تاریخ، جويا باشم و به عبارت دیگر به پیش «میز محاکمه وجدان» خودشان بکشانم شاید کسانی از وجدان بیدار خود، الهام گرفته و به سوی «حق و حقیقت» گرویده و سر به آستان «اهل بیت» سائیده و به آخرین وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «اَنّی

ص: ۱۱

تارکُ فیکم الثقلین، کتاب اللّٰه و عترتی» عمل کرده و سفارش آن حضرت را به کرسی بنشانند انشاء اللّٰه.

در این کتاب تا آنجا که امکان داشت از منابع و مصادر مهم خود برادران اهل سنت و جماعت و از کتاب های بزرگان آنها مانند صحاح ششگانه و سنن های مختلف و مناقب و مآثر و .. گوناگون، استفاده نمایم و این سؤال را بنمایم

آیا- این همه نوشته های بزرگان شما خدای نکرده دروغ و یا خلاف واقع است، در این صورت «وعلى الإسلام السّلام» و اگر درست است و صحیح،

پس چرا این حقیقت را پذیرا نیستید؟!، تاکی تعصّب و یا غفلت و عناد و لجاجت؟!.

اینک برای اولین بار فرصت را غنیمت دانسته متقابلاً- از علمای بزرگوار اهل سنت سؤالاتی می کنیم تا پاسخ بشنویم و ابهامات برطرف شود. امید است که گفتگوهای علمی و مذهبی، این دو مکتب فکری را بعد از هزار و چهار صد سال جدائی به هم پیوند دهد.

[بخش ۱]

«چند مطلب را به خاطر بسپارید»

اشاره

قبل از ورود به اصل موضوع کتاب، لازم است خوانندگان محترم مطالبی را به خاطر بسپارند، و در طول مطالعه این کتاب، وقایع و جریان های نقل شده را با آنها، تطبیق نمایند، تا ماهیت اشخاصی که آن جریانها را پیش آورده اند، به دست آورند و میزان ایمان و مقدار اخلاص آنان نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام روشن شود، در آن صورت است که شناخت و قضاوت در باره آنان، آسان خواهد شد. و نیز بدانیم که حدود و معیار نفوذ شیاطین در بنی آدم، به چه میزان است، چون ممکن است خیلی ها ادعاء نمایند که مارا شیطان از راه راست نگه داشت و با این ادعاء خود را معذور یا تبرئه نمایند.

۱- «خلقت شیطان»

سؤال: خداوند چرا شیطان را آفرید با اینکه می دانست سرچشمه وسوسه ها و گمراهی ها می شود؟!.

ص: ۱۲

جواب: اولاً خلقت شیطان از آغاز خلقت پاک و بی عیبی بود سپس با سوءاستفاده از آزادی خودبنای طغیان و سرکشی گذاشت و رانده در گاه خداوند گردید ثانیاً وجود شیطان برای پویندگان راه حق نه تنها زیانبخش نیست بلکه رمز تکامل نیز محسوب می شود زیرا وجود یک دشمن قوی در مقابل انسان باعث پرورش و ورزیدگی او می گردد نتیجه اینکه شیطان گرچه به حکم آزادی اراده در برابر اعمال خلاف خود مسئول است ولی وسوسه های او، زیانی برای بندگان خدا و آنهایی که می خواهند در راه حق گام بردارند نخواهد داشت بلکه بطور غیر مستقیم برای آنها ثمر بخش نیز خواهد بود. (۱)

سؤال: چرا خدای عادل شیطان و نیروهای مخالف را در برابر ما قرار داد؟!

جواب: بی شک وجود تضادها یعنی نیروهای مخالف، پویندگان راه حق را در رسیدن به تکامل، آماده می سازد. دانشمندان جامعه شناس معتقدند که یکی از عوامل پیشرفت ملتها و جامعه ها اینست که در برابر نیروهای مخالف واقع می شوند و ناگزیرند برای حفظ موجودیت خود تلاش کنند و در نتیجه نیروهای ذاتی آنان در راه پیشرفت و اعتلا به حرکت در می آید. به عکس یکی از مهمتری عوامل عقب افتادگی اینست که ملتی در یک محیط آرام و بدون دردسر و تضادها زندگی کند و مجبور نباشد برای وضعی بهتر تکاپو نماید.

همچنین دانشمندان طبیعی معتقدند که اگر میکروبهای مضر از راههای مختلف وارد بدن انسان نمی شدند و سلولهای بدن با هجوم دائمی به آنها به فعالیت نمی پرداختند، جسم انسان هرگز نمو کنونی را نداشت. این را نیز می دانیم که برای افزایش مقاومت و مصونیت بدن در برابر بیماری های مختلف از میکروب های همان بیماری استفاده می شود یعنی میکروب ضعیف شده را به بدن تزریق می کنند تا گلبول های سفید، خود در برابر هجوم میکروب ها واکنش نشان دهند، این واکنش همان مصونیت و مقاومت در برابر بیماری است.

کوتاه کلام آنکه تضادها در هر صورت رمز تکامل و ترقی است به شرطی که به

ص: ۱۳

صورت صحیح از آن بهره برداری شود. بنابراین وجود تضادها نه تنها باعث بدبختی نیست بلکه عامل بسیار موثری برای تکامل انسان به حساب می آید.

و اما شیطان در انتخاب مسیر غلطی که در پیش گرفته هیچگونه اجباری نداشته بلکه مانند بشر در تعیین سرنوشت خود آزاد آفریده شده است.

ولی با اینهمه، وجود او به عنوان یک عامل تضاد می تواند مورد استفاده قرار گیرد و ما می توانیم با مقاومت در برابر وسوسه های او بر نیروی ایمان و فضیلت و ارزش های خود بیفزاییم، چون می دانیم شیطان و نیروهای مخالف ما را به فساد مجبور نمی کنند بلکه تنها از بیرون انسان ها را صدا می زند و بشر می تواند با نیروی عقل و ایمان و راهنمایی های پیامبران بر آنها پیروز شود و راه صحیح را انتخاب کند، از این نظر است که می گوئیم وجود تضادها برای تکامل یافتن انسانها مفید و لازم است.

۲- «حدود نفوذ شیطان»

سؤال: قرآن در آیه ۴۱ سوره حجر و ت یه ۶۵ سوره اسراء بطور آشکار می گوید خداوند به شیطان اعلام کرد راهی بر بندگان حقیقی من نداری، پس چرا گروههای بی شماری پیرو او شده و به دعوت او لبیک می گویند؟!.

جواب: آنچه خداوند به شیطان خاطر نشان ساخت این است که وی نمی تواند بندگان حقیقی او را اغوا کند و کردارهای زشت و حرام را در نظر آنها زیبا جلوه دهد و در نتیجه آنها را از شاهراه ایمان و اطاعت به سوی کفر و معصیت بکشاند، این یک واقعیت است بندگان حقیقی خدا در برابر شیطان کم نمی آورند و دائم با او در مبارزه هستند و شب و روز با او دست و پنجه نرم می کنند.

اصولا هر کس با میل، در پیچه های قلب خود را به روی شیطان می گشاید و گرنه او بدون اجازه خود ما، از این مرز نمی گذرد.

به عبارت روشنتر، مقصود از راه یافتن شیطان این است که بر اثر ضعف ایمان و سهل انگاری انسان، قلب او مورد تسخیر شیطان واقع می شود و در نتیجه ارتکاب گناه را در نظر وی آسان می سازد و هرگز شیطان یک چنین راهی به روح و روان پیامبران و بندگان خالص خدا را ندارد.

ص: ۱۴

۳- «شیطان در قیامت»

سؤال: آیه ۲۲ سوره ابراهیم (۱) دلیل بر این است که شیطان در روز رستاخیز با پیروان خود سخن می گوید و آنها را به باد ملامت و شماتت خود می گیرد، چگونه شیطان این توانایی را دارد که در آن محضر بزرگ با همه پیروان خود تماس پیدا کند؟!.

جواب: اولاً این آیه مبارکه دلیل این است که شیطان جز یک دعوت کننده و صدا زننده از بیرون، نیست و تسلطی در درون آدمی ندارد هر کس به صدایش جواب مثبت داد، از خدا دور می شود، ولی راه برایش بسته نیست باز می تواند با نیروی توبه و بازگشت، به سوی خدا برگردد.

وثانیاً خداوند توانایی سخن گفتن با پیروان خود در قیامت را به شیطان می دهد و این در واقع یک نوع مجازات روانی برای پیروان شیطان است و اختطاری است به همه پویندگان راه او در این جهان که پایان کار خود و رهبر خویش را از هم اکنون ببینند و به هر حال خداوند وسیله این ارتباط را میان شیطان و پیروانش به نحوی فراهم می کند.

۴- «ولایت مطلقه»

ما مسلمانها، طبق آیات و روایات، اعتقاد قطعی داریم، بر اینکه ولایت مطلقه

۱- وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعِدَ الْحَقُّ وَعَيْدُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَ لَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۲/ E) ابراهیم: ۲۲ و شیطان، هنگامی که کار تمام می شود، می گوید: «خداوند به شما وعده حق داد؛ و من به شما وعده (باطل) دادم، و تخلف کردم! من بر شما تسلطی نداشتم، جز اینکه دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید! بنابر این، مرا سرزنش نکنید؛ خود را سرزنش کنید! نه من فریادرس شما هستم، و نه شما فریادرس من! من نسبت به شرک شما درباره خود، که از قبل داشتید، (و اطاعت مرا همردیف اطاعت خدا قرار دادید) بیزار و کافر! مسلمانان عذاب دردناکی دارند!

ص: ۱۵

تکوینی و تشریحی، از آن خداست، و خداوند عالم است که برای رسول خودش، مقام و لایت کبرا، عطا کرده و تمامی گفتارهای او را در آیات مکرر قرآن کریم، امضا و تصدیق و تأیید نموده است،

پس ما، در صورتی که به او ایمان واقعی داشته باشیم، حق نداریم و نباید، به گفتار و کردار و پندار او اعتراض داده، یا اظهار تردید نمائیم.

باید تسلیم محض شده و هرچه او بگوید و در باره هر چیزی تصمیم بگیرد، با جان و دل، بپذیریم،

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند*** هرچه او گوید و من نیز همان می گویم

و گرنه مشمول آیات لعن خدا بوده و در آخرت با آتش غضب خداوندی معذب خواهیم شد.

این مطلب، در آیات متعدد قرآن کریم، بیان شده است مانند آیه مبارکه، سوره احزاب، می فرماید:

۱- وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا (۱) هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش در باره کاری حکم کردند (و امری را لازم دانستند)، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد؛ و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند به گمراهی آشکاری گرفتار شده است.

۲- وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا (۲) کسی که بعد از آشکار شدن حق، با پیغمبر مخالفت (و درستی) کند، و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به همان راه که می رود می بریم؛ و به دوزخ داخل می کنیم؛ و سرانجام بدی

(دوزخ) در انتظار آنهاست.

۳- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

۱- احزاب: ۳۶.

۲- نساء: ۱۱۵.

ص: ۱۶

ای کسانی که ایمان آورده اید! چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید (وپیشی نگیرید) و تقوای الهی پیشه کنید خداوند شنوا وداناست.

در آیات فوق و آیات مشابه آن، در صورتی که خدا و رسولش برای کاری تصمیمی گرفته باشند، صریحاً حق انتخاب را از مسلمانها سلب نموده است و اجازه نمی دهد خودسرانه اقدام به کاری نمایند که برخلاف تصمیم خدا و رسولش منتهی شود.

بطور خلاصه ولایت مطلقه را به خود و قسمتی را به رسول خود اختصاص داده است، به هیچکس در هر مقام و مرتبه ای هم که باشد؛ علاوه بر اینکه، اجازه ایستادگی و اظهار نظر در برابر اوامر و نواهی خدا و رسول را نداده است، باید از آنها نیز بی چون و چرا اطاعت نمود و تسلیم مطلق شد، زیرا خدا و رسول، هیچوقت بر خلاف مصالح دنیا و آخرت انسانها کاری را، انجام نمی دهند.

۵- «گفته او وحی است»

با توجه به آیاتی که خداوند عالم، زیر و بم گفتار و صحت رفتار رسول خود را به طور در بست، امضاء و تأیید نموده است و این که او بدون اجازه و رضای خدا ابدأ کاری و یا عملی را انجام نمی دهد و حرفی از دهانش بیرون نمی آورد، پس ما نیز باید در بست و بطور مطلق، گفتار و کردار او را بی چون و چراقبول نمائیم، و در باره معترضین به گفتارها و رفتارهای آنحضرت چه در حیات و چه بعد از ممات (که در این کتاب، نمونه هائی از آن، آورده شده است)، منصفانه قضاوت و جایگاه آنان را در پیش خدا و رسولش بشناسیم. می فرماید:

۱- وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ! پیغمبر باهوا و هوس حرف نمیزند، گفتار او وحی است که از جانب خدا به او وحی می شود و در آیه دیگر می فرماید:

۲- وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید)، و از آنچه نهی

ص: ۱۷

کرده خود داری نمایید؛ و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که کیفر خداوند سخت است. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب عبدالله بن عمر که پرسید هرچه از شما می شنوم، بنویسم؟! اشاره به دهان مبارکش کرد و فرمود:

أَكْتُبُ فَوَ اللَّهِ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ إِلَّا حَقٌّ!

بنویس به خدا قسم از آن، جز حق چیزی بیرون نمی آید. (۲)

و آیات و روایات دیگر که در محل خود ذکر گردیده است.

۶- «پیامد دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله»

۱- وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصِِّلِهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا (۳) کسی که بعد از آشکار شدن حق، با پیغمبر مخالفت (و درستی) کند، و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به همان راه که می رود می بریم؛ و به دوزخ داخل می کنیم؛ و سرانجام بدی است (دوزخ).

۲- إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ (۴) کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند خوار و ذلیل شدند (نگونسار تاریخند) آن گونه که پیشینیان خوار و ذلیل شدند.

۳- إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ (۵) کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند؛ آنها در زمره خوار و ذلیلانند.

۴- ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ انفال: ۱۳ این بخاطر آن است که آنها با خدا و پیامبرش (ص) دشمنی ورزیدند؛ و هر کس با خدا و پیامبرش دشمنی کند، (کیفر شدیدی می بیند)؛ و خداوند شدید العقاب است!

۱- حشر: ۷.

۲- من حیات الخلیفه ص ۲۷۳؛ از سنن ابی داود ج ۳ ص ۱۷۶ در کتاب العلم.

۳- نساء: ۱۱۵.

۴- مجادله: ۵.

۵- مجادله: ۲۰.

ص: ۱۸

۵- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحِطُّ أَعْمَالَهُمْ (۳۲) محمد: ۳۲ آنان که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا بازداشتند و بعد از روشن شدن هدایت برای آنان (باز) به مخالفت با رسول (خدا) برخاستند، هرگز زبانی به خدا نمی‌رسانند و (خداوند) بزودی اعمالشان را نابود می‌کند!

۶- ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ مَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ حشر: ۴ این به خاطر آن است که آنها با خدا و رسولش دشمنی کردند؛ و هر کس با خدا دشمنی کند (باید بداند) که خدا مجازات شدیدی دارد!

از آیات فوق و مانند آنها، چه نتیجه‌ای، می‌گیریم و چه می‌فهمیم و چگونه تفسیر می‌کنیم و معنای دشمنی را به چه صورتی می‌دانیم و معنا می‌کنیم؟! (دقت کنید).

پرسش‌های چند

با در نظر گرفتن نصوص صریحه قرآن و سفارش‌های بی‌شمار رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره اهل بیت علیهم السلام و شخص امیر مظلومان علی علیه السلام (۱) این پرسش‌ها پیش می‌آید، کسانی که با اهل بیت علیهم السلام سرستیز داشته و برای همیشه حقوق مسلم آنها را غصب کرده‌اند؛

آیا- دور از رحمت خدا، و مشمول لعن او نبوده و نخواهند بود؟!

آیا- عذاب خوار کننده و دردناک و ... در انتظار آنها نیست؟!

آیا- صاحبان این اعمال را بی‌ایمان و منافق و ... معرفی نکرده است؟!

آیا- دستور نداده است بدون این که در برابر تصمیم خدا و رسول او حق اظهار نظر داشته باشند، تسلیم شوند؟!

آیا- خداوند سخن رسولش را سخن خود معرفی نکرده است یعنی هرچه رسول او گوید در واقع خود او گفته است؟!

آیا- وقت آن نرسیده است، از دست آورد کینه‌های تعصبی گذشته‌گان، دست

۱- که نمونه‌هایی از آن در کتاب «از مباهله تا عاشورا» ی مؤلف آمده است.

بردارند؟! کسانی را که، همیشه به رسول خدا صلی الله علیه و آله خون دل خورانده اند، مسلمان بدانند، مانند ابوسفیان چون پدر معاویه و اموی است، اما ابوطالب مدافع و فدائی جانباز و عاشق از جان گذشته و مانند کوه استوار در برابر قرشیان، ایستاده را، مسلمان نشانند چون پدر علی علیه السلام و هاشمی است.

آیا- به معاویه: مدال افتخار «خال المؤمنین» اعطاء کردن، و با این لقب جا افتاده، او را روی کول مسلمانها سوار کردن شایسته است؟! ولی برای محمّد بن ابی بکر، برادر امّ المؤمنین عایشه که جوانترین، خانمهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و بیشتر مورد توجه آنحضرت بود، عنوان «خال المؤمنین» دادن سزاوار نیست چون علوی است؟! (۱)

آیا- خلیفه عثمان: چون شوهر دو «ریبه» (۲) رسول گرامی و خود نیز از بنی

أمیه است و قسمت اعظم عمر خود را با کفر و شرک گذرانده بود، با افتخار لقب «ذو الثورین» سر به آسمان بساید و شایسته احترام؟! اما شوهر «سیده النساء العالمین» و شخصیت دارای القاب «اول من آمن بالله و رسوله و قائد الغزّ المحجّلین و هاجر الهجرتین و من صلی القبلتین و قاتل بیدر و حنین و لم یکفر بالله طرفه عین» بعد از رحلت آن حضرت، ره به جایی نبرد و نسبت کفر به او داده و خانه نشین کنند!!

۱- چند صفحه قبل سخنان قاضی زنگنه و عمر النّسفی را نقل نمودیم توجه فرمائید.

۲- گروهی از خبرگان معتقدند، دو دختر پیامبر که یکی پس از دیگری، به عقد عثمان درآمده، دختران هاله، خواهر خدیجه کبری بودند در واقع ریبه های پیامبر بودند، نه دخترانش. چنانکه استاد دکتر جواد خلیل در کتاب محاکمات الخلفاء می گوید: ما حاشیه ای که بر کتاب متعه و اثر اصلاح اجتماعی آن: تألیف استاد توفیق فکیکی، تقدیم استاد عبد الهادی مسعود، چاپ قاهره ص ۱۰۳ نوشته ایم أنّ البنّین لیستا بنتی رسول الله صلی الله علیه و آله و إنّما هما بنتا هاله اخت خدیجه و ربیبتا فی دار رسول الله صلی الله علیه و آله و عاشتا تحت رعایته. وقد أُیّد ذالک عدد من الباحتین، و کتب الشّیخ جعفر مرتضی العاملی کتاباً بعنوان (بنات النّبیّ أم ربائبه) همانا آن دو دختر دختران رسول خدا نبودند بلکه دختران هاله خواهر خدیجه بودند و در خانه رسول خدا تربیت یافته و در زیر سایه او بزرگ شدند این مطلب را عده ای از بررسی کنندگان تأیید کرده اند و (استاد) سید جعفر مرتضی عاملی هم در کتابی بنام (دختران پیامبر یا ریبه های او) نیز آورده است. (محاکمات الخلفاء: ص ۴۴۵ قسمت پاورقی

ص: ۲۰

چون او «أخوال الرسول» است و از بنی هاشم.

و هزاران آیای بدون جواب دیگر که قسمتی از آنها از نظر خوانندگان محترم خواهد گذشت، و ما سعی خواهیم کرد این آیای را تکرار نکنیم مگر اینکه ضرورت ایجاب نماید، با توجه به مطالب بالا.

پس چرا قسمت اعظم مسلمین متأسفانه هنوز که هنوز است، باز با همان منطق **إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهِ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ** به سر می‌برند و حاضر نیستند بدون تعصب و با دیده تحقیق با مسائل اعتقادی روبرو شده و خود را متحول سازند.

و یا حد اقل، در نوشته‌ها و کتابهای مهم بزرگان و دانشمندان خود، دقت فراوان به کار برده، و از تقلید کور کورانه و تعصبات فرقه‌ای، دست بردارند؟! تا اینکه با کمال شهامت، خود را در سلک حقیقت‌شناسان و حق‌جویان در آورده، و به سوی قلّه عزّت و عظمت خود محوری و خود باوری، و حق‌شناسی، پرواز نمایند؟! به امید آن روز.

۷- «مذهب شیعه»

سؤال: آیا اسناد مذهب شیعه- هم در اصول و هم در فروع- به ائمه اهل بیت علیهم السلام صحیح است؟

جواب: ۱- افراد آگاه، کاملاً، و بدون هیچ تردید، و به طور روشن می‌دانند که شیعه امامیه، همواره در اصول دین و فروع آن به عترت پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله وابسته بوده و از آنها یک ذره هم جدا نشده‌اند. بنابراین، رأی و نظریه شیعه تابع رأی ائمه عترت علیهم السلام است هم در اصول دین، هم در فروع دین، و هم در سائر علوم که از قرآن و سنت گرفته می‌شود و یابۀ آنها تعلق دارد. در هیچ یک از این قسمت‌ها جز به ائمه اهل بیت علیهم السلام اعتماد نمی‌کنند و به دیگری در این باره مراجعه نمی‌نمایند.

بنابراین، آنها متدین به آیین خداوند هستند و به او تقرب می‌جویند ولی فقط از طریق مذهب اهل بیت علیهم السلام. در انصراف از آنها راهی برای خود نمی‌بینند و دیگری را به جای آنان هرگز نمی‌پذیرند. بر همین منوال، گذشتگان صالح شیعه گذرانده‌اند. آنها از زمان امیرمؤمنان، امام حسن، امام حسین و امامان نه‌گانه از نسل امام

ص: ۲۱

حسین (علیهم السلام) تا هم اکنون و این عصر، زندگی خویش را بدین گونه سپری نموده اند. از هر کدام از ائمه علیهم السلام عده فراوانی از ثقات و حفاظ شیعه، اصول و فروع مذهب خود را فرا گرفته اند. از این جمعیت، تعداد آنها که اهل ورع، ضبط و اتقان هستند بیش از حد تواتر است و اینان برای کسانی که باقی مانده اند طبق تواتر قطعی مطالب را نقل نموده اند این نسل نیز برای کسانی که پس از آن می زیسته اند همین گونه نقل کرده است؛ همچنان هر نسلی برای نسل بعد از خود، تا به ما رسیده که همچون خورشید هنگام ظهر- که پرده و حجابی بر آن نیست- می درخشد.

بنابراین، ما، هم اکنون در فروع و اصول بر همانیم که ائمه آل رسول (علیهم السلام) بر آن بودند.

۸- «اتحاد شیعه و سنی»

سؤال: آیا بهتر نیست شیعه با مذاهب اربعه در برابر دشمنان مشترک که با اصل اسلام مخالفند متحد شود؟.

جواب: این نکته معلوم است که اختلاف بین مذاهب چهارگانه اهل سنت کمتر از اختلاف بین آنها و بین مذهب شیعه نیست. شاهد گویای این سخن، هزاران کتاب است که در اصول و فروع مذهب این دو گروه تألیف یافته است. پس چرا شیعه پردازان، در میان مسلمانان شایع می سازند: شیعه مخالف اهل سنت است، اما شایع نمی سازند که: اهل سنت مخالف شیعه یا در خیلی از مطالب اند؟.

و چرا شایع نمی کنند که: گروهی از اهل تسنن مخالف گروهی دیگرند؟.

اگر جایز است که چهار مذهب باشد چرا پنج تای آن جایز نباشد؟.

چطور ممکن است چهار مذهب موافق با اجتماع و اتحاد مسلمانان باشد اما همین که به پنج رسید اجتماع از هم پراکنده می شود و مسلمانان هر کدام به راهی می روند و موجب از هم گسیختگی آنها خواهد شد؟.

چه شد که شما (تابعان مذهب اهل بیت علیهم السلام) را سبب قطع پیوند اجتماعی و پراکنده شدن می دانید اما پیروان دیگر مذاهب را هر چند از نظر مذهب، نظریه مشرب و خواسته ها متعدد و مختلف باشند، باعث اجتماع دلها، و اتحاد عزمها

ص: ۲۲

می پندارید؟.

بلی اتفاق و اتحاد مسلمانان از این طریق صورت می گیرد که نظر پیروان هر یک از مذاهب شافعی، حنفی، مالکی و حنبلی نسبت به شیعه آل محمد علیهم السلام همچون نظرشان نسبت به پیروان آن مذهب دیگر باشد. (۱)

۹- «انشعاب شیعه»

سؤال: چرا شیعه از مذاهب جمهور مسلمانان پیروی نمی کند؟.

منظور مذهب اشعری در اصول دین و مذاهب اربعه در فروع دین می باشد، در صورتی که گذشتگان صالح به آنها متدین بودند.

جواب: تعبد شیعه در اصول دین به غیر مذهب اشعری و در فروع دین به غیر مذاهب اربعه به خاطر تحزب و دسته بندی و تعصب نیست، بلکه این تعبد در اثر (ادله شرعی و قطعی) است که (شیعه) رابه پیروی از (مذهب اهل بیت پیامبر علیهم السلام) ملزم ساخته، ملزم به پیروی از مذهب همان ها که در دامن رسالت پرورش یافته اند، و رفت و آمد فرشتگان در خانه آنها بوده، و محل فرود آمدن وحی و نزول قرآن کریم بوده اند.

روی این جهات است که (شیعه) در فروع دین و عقاید مذهبی، اصول فقه و قواعد آن معارف سنت و قرآن، و علوم اخلاق و آداب و رسوم به آنها پیوسته است.

این فقط به خاطر (تسلیم در برابر ادله و برهان)، و تنها به واسطه تعبد در برابر سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می باشد که این (راه) را برگزیده است و بس.

اگر (ادله شرعی) به (شیعه) اجازه مخالفت با (ائم اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله) رامی داد و یا او می توانست به هنگام انجام وظایف- طبق مذهب دیگر- قصد قربت کند، از جمهور تبعیت می کرد و قدم به جای قدم آنها می گذارد تا پیمان دوستی محکمتر و همسوئی برادری مطمئن تر گردد، اما (ادله قطعی) راه شخص

۱- المراجعات/ ترجمه محمد جعفر امامی (حق جو و حق شناس) نویسنده: موسوی عاملی- سید شرف الدین.

ص: ۲۳

مؤمن را سد می کند و بین او و خواسته هایش فاصله می اندازد.

و جای بسی شگفتی است که گفته شود: گذشتگان صالح، متدین به این

(مذاهب اربعه) بوده اند! در حالی که صالحان پیشین و هم آنها که بعد آمده اند، یعنی (شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله) - که در حقیقت نصف مسلمانان راتشکیل می دادند - به (مذهب ائمه اهل بیت علیهم السلام) و (ثقل رسول الله صلی الله علیه و آله) متدین بوده اند، و از آن کوچکترین انحرافی نیافته اند. آنها از زمان علی و فاطمه علیها السلام تا هم اکنون، مطابق این روش عمل می کرده اند؛ یعنی از آن زمان که نه از اشعری و نه از ائمه مذاهب اربعه، و نه از پدران آنها خبری نبود، اینها وجود داشتند. این مسلماً بر شخص مطلع مخفی نیست. بعلاوه، مسلمانان دوران های سه گانه نخستین (۱)، متدین به هیچکدام از این مذاهب نبوده اند زیرا.

۱- مالک بن انس اصبحی مدنی صاحب الموطأ امام مالکی ها در سال ۹۳ هجری قمری، در مدینه قدم به این جهان گذارده و در سال ۱۷۹ در سن ۸۵ سالگی به سرای باقی شتافت و در بقیع دفن گردید.

۲- ابوحنیفه نعمان بن ثابت امام حنفی ها در سال ۸۰ در دوران عبدالملک مروان در کوفه تولد یافته و در سال ۱۵۰ به جهان باقی شتافت و در بغداد دفن گردید.

۳- شافعی محمد بن ادریس امام شافعی ها در سال ۱۵۰ متولد شده و در روز جمعه آخر رجب سال ۲۰۴ در سن ۵۴ سالگی در شهر فسطاط مصر وفات یافت و در مقبره بنی الحکم در قرافه دفن شده است.

۴- احمد حنبل امام حنبلی ها در ۱۶۴ در بغداد به دنیا آمده و در سال ۲۴۱ در سن ۷۸ سالگی در بغداد از دنیا رفته و در مقبره باب الحرب دفن گردیده است. (۲)

۱- منظور از (دورانهای سه گانه نخستین)، عصر پیامبر صلی الله علیه و آله، عصر صحابه، و عصر تابعین است که در این سه دوران از مذهب اشعری و از مذاهب اربعه (حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی) نام و نشانی وجود نداشت.

۲- * ترکیب از المراجعات، المراجعة ۴، سفینه البحار، ماده ملک و شفع و حنف و حنبل و از معجم فقه السلف، ج ۹ ص ۱۲۳ و ۱۰۸ و ۱۰۷ و ۸.

ص: ۲۴

۵- اشعری در سال ۲۷۰ هجری تولد یافته و در حدود سال ۳۳۵ از دنیا رفته است.

این مذاهب کجا و مردم دورانهای اول و دوم و سوم (که بهترین دورانها به شمار می رود) کجا؟

اما (شیعه) از صدر اسلام، متدین به (مذهب ائمه اهل بیت علیهم السلام بوده (که اهل بیت به آنچه در خانه است آشنا ترند)، و غیر شیعه به مذهب و روش علماء صحابه و تابعین، عمل می کردند.

بنابراین، چه دلیلی همه مسلمانان را ملزم می سازد که پس از سه دوره اول به مذاهب نامبرده عمل کنند، نه مذهب دیگری که از پیش مورد عمل بوده است؟(۱)

۱۰- «علت اعراض شیعه از مذاهب اربعه»

سؤال: سبب اعراض شیعه از مذاهب اهل تسنن چه بود؟

جواب: سبب اعراض به علت های گوناگون بر می گردد که فقط با توجه به روایات ذیل که مشتی از خروار است، روشن می شود؛

۱- آیا- رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین لحظات زندگی اش به اصحاب و اطرافیانش را مورد خطاب قرار داده باندای بلند نفرمود:

(یا ایها الناس انی ترکت فیکم ما ان أخذتم به لن تضلوا: کتاب الله و عترتی اهل بیتی)(۲).

(ای مردم! من در بین شما

۱- المراجعات/ ترجمه محمد جعفر امامی (حق جو و حق شناس) نویسنده: موسوی عاملی- سید شرف الدین.

۲- اسناد این حدیث را رجوع کنید به صحیح ترمذی ج ۲ ص ۳۰۸ ط. بولاق مصر، نظم درر السمطین (زرنندی حنفی) ص ۲۳۲ ط نجف، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۰، ۴۱، ۳۷۰ ط. اسلامبول، کنز العمال (متقی هندی) ص ۱۵۳ ط ۲، تفسیر (ابن کثیر) ج ۴ ص ۱۱۳، ط. دار احیاء الکتب العربیه مصر، مصابیح السنه (بغوی) ص ۲۰۶ ط. قاهره، جامع الاصول (ابن اثیر) ج ۱ ص ۱۸۷ ح ۶۵ ط. مصر، المعجم الکبیر (طبرانی) ص ۱۳۷، مشکاه المصابیح (خطیب تبریزی) ج ۳ ص ۲۵۸ ط. دمشق، احیاء المیت (سیوطی) در حاشیه الاتحاف (شبراوی) ص ۱۱۴ ط. الحلبي، الفتح الکبیر (نهبانی) ج ۱ ص ۵۰۳ و ج ۳ ص ۳۸۵ ط. دار الکتب العربیه مصر، الشرف الموبد (نهبانی) ص ۱۸ ط. مصر و ارجح المطالب (عبیدالله حنفی) ص ۲۳۶ ط. لاهور.

ص: ۲۵

چیزی گذاردم که اگر آن را در اختیار گیرید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا، و عترت من اهل بیتم).

۲- آیا- نفرمود: (

أني تركت فيكم ما ان تمسكنم به لن تضلوا بعدى: كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الأرض، و عترتي أهل بيتي، و لن يفترقا حتى يردا على الحوض؛ فانظروا كيف تخلفوني فيهما(۱))

. (من در میان شما چیزی به ودیعه

۱- رجوع کنید به صحیح (ترمذی) ج ۲ ص ۳۰۸ ط. بولاق مصر، نظم درر السمطين (زرندی حنفی) ص ۲۳۱، الدر المنثور (سیوطی) ج ۶ ص ۷ و ۳۰۶، ذخائر العقبی (طبری) ص ۱۶، الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۸۹ ط الیمینیه مصر، ینایع الموده قندوزی حنفی) ص ۳۰، ۳۶، ۱۹۱، و ۲۹۶ ط اسلامبول، المعجم الصغیر (طبرانی) ج ۱ ص ۱۳۵، اسد الغابه فی معرفه الصحابه (ابن اثیر شافعی) ج ۲ ص ۱۲، تفسیر (ابن کثیر) ج ۴ ص ۱۱۳، کنز العمال (متقی هندی) ج ۱ ص ۱۵۴ ط ۲، الفتح الکبیر (نبهانی) ج ۱ ص ۴۵۱، تفسیر الخازن (علاءالدین بغدادی) ج ۱ ص ۴، مصابیح السنه (بغوی) ص ۲۰۶ ط مصر، جامع الاصول (ابن اثیر) ج ۱ ص ۱۸۷ ح ۶۶، منتخب تاریخ (ابن عساکر) ج ۵ ص ۴۳۶ ط دمشق، مشکاه المصابیح (عمری) ج ۳ ص ۲۵۸، التاج الجامع للاصول منصور علی ناصف) ج ۳ ص ۳۰۸ ط قاهره و ارجح المطالب (شیخ عبیدالله حنفی) ص ۳۳۶ ط لاهور. البته حدیث ثقلین با عبارت های متفاوت و کتاب های گوناگون به دست ما رسیده است. راویان (حدیث ثقلین) از صحابه: (۱) امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع) (۲) حسن بن علی بن ابی طالب (ع) (۳) سلمان محمدی (۴) ابوذر غفاری (۵) ابن عباس (۶) ابوسعید خدری (۷) جابر بن عبدالله انصاری (۸) ابوالهیثم بن تیهان (۹) ابورافع (۱۰) حذیفه بن یمان (۱۱) حذیفه بن اسید غفاری (۱۲) خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین (۱۳) زید بن ثابت (۱۴) زید بن ارقم (۱۵) ابوهریره (۱۶) عبدالله بن حنطب (۱۷) جبیر بن مطعم (۱۸) براء بن عازب (۱۹) انس بن مالک (۲۰) طلحه بن عبدالله تیمی (۲۱) عبدالرحمن بن عوف (۲۲) سعد بن ابی وقاص (۲۳) عمرو بن عاص (۲۴) سهل بن سعد انصاری (۲۵) عدی بن حاتم (۲۶) ابویوب انصاری (۲۷) ابوشریح خزاعی (۲۸) عقبه بن عامر (۲۹) ابولیلی انصاری (۳۰) ابوقدامه انصاری (۳۱) ضمیره اسلمی (۳۲) عامر بن لیلی بن ضمیره (۳۳) فاطمه الزهراء علیهاالسلام (۳۴) ام سلمه همسر پیامبر (ص) (۳۵) ام هانی خواهر امیرالمومنین علی علیه السلام. - روایات همه اینها را در عبقات الانوار (میرحامد حسین هندی) بخش حدیث الثقلین ج ۱ و ۲ می توان دید.

ص: ۲۶

گذاردم، که اگر به آن متمسک شوید پس از من هرگز گمراه نخواهید شد: قرآن کتاب خدا که همچون ریسمانی از آسمان تا زمین امتداد یافته، و عترتم اهل بیتم این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض (کوثر) به من ملحق گردند پس بنگرید چگونه به جای من با آنها رفتار می کنید).

مفهوم حدیث فوق، این است که (هر کس به این دو با هم متمسک نشود گمراه است).

۳- و آیا- نفرمود: (من در میان شما دو خلیفه می گذارم: کتاب خدا که ما بین آسمان و زمین کشیده شده- یا مابین آسمان تا زمین-، و عترتم اهل بیتم؛ و آنها هرگز از هم جدا نخواهند شد تا کنار حوض بر من وارد شوند(۱)).

۴- و آیا- قتی که پیامبر صلی الله علیه و آله از (حجه الوداع) بازمی گشت، در (غدیر خم) فرود آمد و دستور داد کنار درختان بزرگ آنجا توقف کنند و زیر آنها را تمیز نمایند؛

و سپس فرمود: (گویا من دعوت شده و اجابت نموده ام؛ من در میان شما دو چیز گرانقدر قرار می دهم که یکی از دیگری بزرگتر است: کتاب خدا و عترتم:

بنگرید چگونه با آنها رفتار می کنید؛ و آنها هیچ وقت از هم جدا نخواهند شد).

سپس فرمود:)

ان الله عز وجل مولای و انا مولی کل مومن

(خداوند مولا و سرپرست من است و من مولای هر مومنی هستم). آنگاه دست علی را گرفت و فرمود:

(من کنت مولا فلهذا ولیه، اللهم! وال من والاه و عاد من عاداه •

(۰۰) (آن کس که مولای اویم این علی علیه السلام ولی او است، خداوند! دوست دار آن کس که او را

۱- رجوع کنید به مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۱۸۲ و ۱۸۹ (با سندهای صحیح)، الدر المنثور (سیوطی شافعی) ج ۲ ص ۶۰، احیاء المیت (سیوطی) در حاشیه الاتحاف بحب الاشراف (شبراوی شافعی) ص ۱۱۶، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۸ و ۱۸۳ ط اسلامبول، مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۹ ص ۱۶۲، کنز العمال (متقی هندی) ج ۱ ص ۱۵۴ ح ۸۷۳ و ۹۴۸ ط ۲، الجامع الصغیر (سیوطی) ج ۱ ص ۳۵۳ ط مصر و الفتح الکبیر (نهبانی) ج ۱ ص ۴۵۱.

ص: ۲۷

دوست دارد و دشمن دار کسی را که با او دشمنی کند! (۱).

۵- و آیا- قتی که در خانه خویش هنگام بیماری در حالی که اطاق پر از صحابه بود، آن هنگام که فرمود: (ای مردم! من به زودی قبض روح می شوم و از این جهان می روم، و من سخنی که عذر شما را قطع کند به شما گفتم: آگاه باشید! من کتاب خدا و عترتم اهل بیت را در میان شما می گذارم). سپس دست علی علیه السلام را گرفته بلند کرد و فرمود: (

هذا علی مع القرآن و القرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض

) (این علی با قرآن است و قرآن با علی است، از هم جدا نخواهند شد تا آنگاه که در کنار حوض به من ملحق گردند (۲)).

(ائمه عترت) را همین کفایت می کند که در پیشگاه خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله (به منزله قرآن) باشند که از هیچ ناحیه، باطل در آن راه ندارد (لا یتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه (۳) و همین خود، حجت و دلیلی است واضح که مسلمانان را به (تعبد به مذهب آنها) وادار می سازد، زیرا مسلمانی که هیچگاه حاضر نیست چیز دیگری به جای قرآن بپذیرد، پس چگونه حاضر است دیگری را به جای عدل، همسنگ و همردیف قرآن انتخاب کند؟

۶- و آیا- پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با این فرمایش که فرمود:

(الا! ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق).

(بدانید! مثل اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح است، کسی که بر آن سوار شد نجات یافت و آن کس که

۱- رجوع کنید به مستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۰۹ و ۵۳۳ (با سندهای صحیح)، خصائص امیرالمومنین (نسائی شافعی) ص ۲۱ ط التقدم مصر، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۹۳، الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۱۳۶ ط الیمینیه مصر، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۲ ط اسلامبول و کنز العمال (متقی هندی) ج ۱ ص ۱۶۷ ح ۹۵۴ و ج ۱۵ ص ۹۱ ح ۲۵۵ ط ۲.

۲- رجوع کنید به الصواعق المحرقة (ابن حجر) آخر فصل ۲ از باب ۹ ص ۷۵ ط الیمینیه و ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۸۵ ط اسلامبول.

۳- سوره فصلت آیه ۴۲.

ص: ۲۸

تخلف ورزید عقب ماند و غرق گردید(۱).

مسلمانان را به سوی (اهل بیت) گسیل نمی دهد و (انسان مؤمن) را وادار نمی سازد که در امور دینی به آنها رجوع کنند.

۷- و آیا- نفرموده است: (النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق و اهل بیته امان لأمتی من الإختلاف (فی الدین) فاذا خالفتها قبيله من العرب (یعنی فی احکام الله) اختلفوا فصاروا حزب ابلیس(۲). (ستارگان موجب امنیت اهل زمین از غرقند و اهل بیت من موجب امنیت امت از اختلاف (در دین)؛

بنابراین، اگر قبيله ای از عرب با آنها به مخالفت پردازند، (معنی آن این است که در احکام خدا) اختلاف انداخته، و خود (حزب ابلیس) خواهند بود

و صدها فرمایشات این چنینی که برای هیچکس عذری باقی نمی گذارد که مسلمانان بعد از او، باید از اهل بیت او صلی الله علیه و آله و سلم تبعیت نمایند نه از کس دیگر. پس

چرا؟! این همه روایات مسلمات الصدور را، زیر پا گذاشته و با بی اعتنائی از کنار آنها عبور می کنند!!

۱۱- «اهل سنت و خلافت».

یکی از مباحث بنیادی و اساسی مذاهب اسلامی، امامت و خلافت است در

۱- رجوع کنید به مستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۵۱، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل مستدرک، نظم درر السمطین (زرنندی حنفی) ص ۲۳۵، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۷ و ۳۰۸ ط اسلامبول، الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۱۱۱ و ۱۴۰ طالمیمیه مصر، اسعاف الراغین (صبان شافعی) ص ۱۰۲ ط العثمانیه و فرائد السمطین (ابواسحاق حموی) ج ۲ ص ۲۴۶ ح ۵۱۹.

۲- رجوع کنید به مستدرک (حاکم نیشابوری) ج ۳ ص ۱۴۹ (با سند صحیح)، الصواعق المحرقة (ابن حجر شافعی) ص ۹۱ و ۱۴۰ ط المیمیه (با سند صحیح)، احیاء المیت (سیوطی) در حاشیه الاتحاف (شراوی) ص ۱۱۴، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۹۳، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۹۸ ط اسلامبول و جواهر البحار (نهبانی) ج ۱ ص ۳۶۱ ط الحلبي مصر.

ص: ۲۹

این مورد از صدر اسلام دو دیدگاه وجود داشته و هنوز نیز وجود دارد،

۱- مسأله امامت مربوط به مردم است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای پس از خود فکری نفرموده و کسی را معرفی نکرده است.

۲- مسأله امامت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله مانند سایر دیدگاههای اسلام باید از جانب خداوند بزرگ و به وسیله وحی مشخص شود و این مسأله بالاتر از افکار و اندیشه های انسانی است، از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مامور رساندن این پیام به مردم بودند.

آیا- کدامیک از این دو دیدگاه مطابق عقل و شرع مقدس می باشد؟.

پرواضح است که اهمیت و نقش امام در تفسیر و تبیین و پیاده کردن احکام آخرین دین الهی، با وجود زمینه های اختلافات داخلی و نفوذ منافقانی که در مدینه حضور داشتند، ناآرامی در مرزها و حمله رومیها به کشور اسلامی و آماده کردن لشکری به فرماندهی اسامه، خروج مسیلمه کذاب و ارتداد برخی از مسلمانان و دهها مسأله دیگر، انسان مسؤول و متعهد را به اندیشه وامی دارد که با وجود این مسایل مهم که هر یک برای نابودی اسلام کافی بود، خیلی بالاتر از تعیین اندازه و مقدار است، پس چگونه:.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با وجود چنین مسایلی پس از خود طرح و برنامه ای را مشخص نفرموده و از آن غفلت کرده است؟
و

آیا- این سؤال در بین صحابه مطرح نمی شده است که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله ایشان چه کسی را به عنوان جانشین خود معرفی می کنند؟.

با اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بارها از مرگ زودرس خویش خبر داده است، کدام عاقل و اندیشمند می پذیرد که پیامبر صلی الله علیه و آله نتیجه زحمات و رنج ۲۳ ساله خود را فراموش نموده و مردم را در سرگردانی و جنگهای داخلی رها کنند لاقفل همین قدر تصریح نفرموده اند که پس از من خودتان جانشین تعیین کنید؟.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که همه مشکلات امت را در جلو خود می دید و از سویی دلسوز و مهربان به مؤمنان و مسلمانان بود،

آیا- به اندازه خلیفه اول در فکر مصالح مسلمین نبود که هنگام مرگ نامه ای

ص: ۳۰

نوشت و عمر را به عنوان جانشین خود معرفی نمود؟.

آیا- انسان متفکر می تواند قبول کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با آگاهی از اختلاف اندیشه اصحاب خود، مسأله امامت را به خود آنان واگذار نماید و آنها را بجان هم اندازد و برود؟!.

همه این موارد انسان را به این اندیشه راهنمایی می کند که آن حضرت در موارد گوناگون به این مأموریت عمل نموده و امت را خود سر رها نساخته بود مانند حدیث منزلت، غدیر خم، ثقلین، و دهها آیه و روایت دیگر پس آن حضرت برای پس از خود برنامه ریزی فرموده است و در لحظات پایانی حیات خویش نیز این رسالت را تکمیل نموده و فرمود: «قلم و دواتی را بیاورید تا چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید» اما خلیفه دوم اجازه نداد و گفت:

«انّ النبی قد غلب علیه الوجع» «۵» و در بعضی روایات آمده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله نعوذ بالله هذیان می گوید و با سر و صدای خود نگذاشتند آن حضرت آنچه در گذشته شفاهاً بدان اصرار داشت، کتبا بنویسد در صورتی که خلیفه دوم در هنگامی که ابوبکر نامه نوشت و او را جانشین خود معرفی نمود، نگفت ابوبکر هذیان می گوید؟.

چرا عمر هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست نمودند که قلم و دوات را بیاورید آن جمله را گفت اما در موقعی که ابوبکر می خواست بنویسد نگفت حسبنا کتاب الله!

آیا- این حرکت در آن موقعیت به چه معناست و

آیا- این کار او مصداق یک بام و دو هوانیست؟!

چرا در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله اختلاف کردند به گونه ای که آن حضرت ناراحت شدند و فرمودند: برخیزید، از کنار من دور شوید؟.

آیا- حدیث غدیر را که شیعه و سنی به صورت متواتر روایت کرده اند و ۱۱۰ تن از صحابه و ۸۴ تن از تابعان و ۳۶۰ تن از دانشمندان بزرگ اهل سنت آن را در آثار خود روایت نموده اند می توان نپذیرفت؟!

آیا- این حدیث از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نبود؟ اساساً معنای پیروی از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله چیست؟.

ص: ۳۱

آیا- می توان دستورات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در این زمینه با وجود همه قراینی که وجود دارد بر خلاف بینش و درک عقل و شرع به ناروا توجیه نمود تا دیدگاه واگذاری خلافت به مردم به کرسی نشانده شود؟.

اگر کسی بگوید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب علیه السلام را امام و خلیفه معرفی می فرمود، هیچ یک از صحابه مخالفت نمی کرد و اختلافی پیش نمی آمد؟.

پاسخ این است که آن حضرت دستورات فراوانی دارد که در مورد آنها صحابه بایکدیگر اختلاف کردند و به اجتهادات خودشان عمل نمودند خلیفه دوم در موارد زیادی براساس اجتهاد خود با دستورپیامبر مخالفت نمود و سایر صحابه در ضروری ترین مسایل که روزی چندین بار انجام می دادند با هم اختلاف داشتند نظیر وضو، تیمم و در احکام و جنگ طلحه و زبیر و معاویه؛ با حضرت علی علیه السلام در صورتی که پیامبر صلی الله علیه و آله به زبیر فرموده بود: تو با علی می جنگی در حالی که تو ظالم هستی. (۱)

آیا- پیامبر صلی الله علیه و آله نفرموده بود که جنگ با علی جنگ با من است و دهها مورد دیگر؟.

خلیفه دوم روزی صحابه را جمع کرد و به آنان گفت: «شما چرا در تعداد تکبیرات نماز میت اختلاف دارید اگر به وحدت نرسید پس از شما اختلافات چند برابر می شود؟»

آیا- صحابه نماز میت، وضو و تیمم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ندیده بودند؟ پس

چرا اختلاف کردند؟

اگر کسی در حدیث غدیر شک دارد؟ پس

چرا با رأی و استحسان به تفسیرهای گوناگونی پرداخته شده که با واقع ناسازگاری دارد، کسی شک نمی کند؟!.

اگر انتخاب امام و خلیفه به مردم واگذار شده بود پس؛

چرا هنوز جنازه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دفن نشده گروه اندکی فوراً در سقیفه جمع

۱- «مراجعة شود به اسدالغابه فی معرفه الصحابه».

ص: ۳۲

شدند، بدون اینکه همه صحابه از جمله اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، بنی هاشم، عباس، ابوذر، مقداد و دهها تن دیگر شرکت داشته باشند، خلیفه را انتخاب نمودند در صورتی که در خود سقیفه نیز اختلاف زیادی بین انصار و مهاجرین به وجود آمد.

آیا- جا نداشت که با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و با امیرمؤمنان نیز مشورت می شد؟

به چه علت مشورت نشد؟ و

چرا علی علیه السلام و سایر صحابه را در برابر عمل انجام شده قرار دادند؟.

با این کیفیت و تفصیل؛

آیا- خلافت خلیفه اول از دید امام علی بن ابیطالب مشروع بوده است؟ اگر مشروع بود باید با میل و رغبت پس از دفن پیامبر صلی الله علیه و آله خود با ابوبکر بیعت می نمود، در صورتی که طبق روایات خود اهل سنت تا شش ماه بیعت نکرد «۶».

چرا علی علیه السلام را با تهدید و زور وادار به بیعت نمودند؟ به گونه ای که پس از شهادت همسرش برای حفظ اسلام ومصالح آن بیعت نمود!

اگر امام علی علیه السلام از بیعت با خلیفه اول ناراحت نبود،

چرا ۲۵ سال در خانه نشست و گوشه نشینی را انتخاب نمود؟

علی علیه السلام با شجاعت و قدرتی که داشت در تمام جنگهای صدر اسلام شرکت نمود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اسلام را یاری نمود و روز و شب برای پیشبرد اسلام تلاش کرد اما.

چرا پس از وفات آن حضرت خانه نشین شد و در جنگهای دوران ابوبکر و عمر شرکت نکرد؟.

آیا- شرکت نکردن آن حضرت دلیل بر عدم مشروعیت آنان نبود؟.

ابن عباس می گوید: همراه خلیفه دوم عمر به شام می رفتیم در بین راه عمر گفت: ای ابن عباس! از پسر عمویت شکایت دارم زیرا از ایشان درخواست کردیم که همراه ما بیاید اما نپذیرفت و من همواره او را غمگین و ناراحت می بینم گفتم: تو می دانی که ناراحتی آن حضرت از چیست؟ عمر گفت: ناراحتی علی از آن جهت است که خلافت از دست ایشان گرفته شده است زیرا عقیده علی علیه السلام آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله امر خلافت را به او واگذار نموده است. «۷»

ص: ۳۳

آیا- انتخاب خلیفه سوم با شورای شش نفره که از سوی خلیفه دوم برگزیده شد همراه با آن ترکیب خاص و تهدید می تواند مشروعیت داشته باشد؟

آیا- کمالات علمی و معنوی علی بن ابیطالب علیه السلام برای امامت و خلافت او کافی نبود؟

آیا- با وجود شجاعت، تقوا، علم و آگاهی آن حضرت نوبت به سقیفه و شورای شش نفره می رسید؟ کدام یک از خلفا توانستند مانند (نهج البلاغه) بلکه با یک خطبه نظیر خطبه اول آن، حقیقت توحید و دین را معرفی نمایند؟

آیا- بی انصافی و ظلم نیست که جامعه اسلامی را از وجود او محروم سازند و او را خانه نشین نمایند؟.

آیا- برای کمالات معنوی امام علی بن ابیطالب بلکه عصمت آن حضرت حدیث ثقلین و حدیث:

«علی مع القرآن والقرآن مع علی، لا یفترقان حتی یردا علی الحوض»

کافی نیست؟ «۸»

وقتی سنت قطعی، عصمت امام علیه السلام را ثابت می کند

چرا مدعیان سنت نبوی محتوای سنت را انکار می نمایند؟

آیا- با وجود معصوم، دیگران می توانند ادعای خلیفگی مسلمانان را داشته باشد؟.

طبق روایات شیعه و سنی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة»،

هر کس بمیرد و امام زمان خودش را نشناسد به مرگ جاهلیت یعنی بدون ایمان از دنیا رفته «۹»

لازمه این فرمایش آن است که در هر عصری باید امامی باشد،

آیا- هر حاکم و خلیفه ای را می توان امام دانست؟ در عصر حاضر امام مسلمانان کیست؟ مصداق این روایت کیست؟ این روایت اثبات نمی کند که عقیده به امامت جزو ایمان است؟.

در صحاح اهل سنت آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «خلفای من ۱۲ تن می باشند و تمام آنان از قریش خواهند بود؟» آن ۱۲ تن چه کسانی هستند؟ «۱۰».

اهل سنت حکومت اسلامی و امامت را فروع دین شمرده اند نه اصول، و از

ص: ۳۴

سویی می گویند حکومت به مردم واگذار شده است معنای فروع دین یعنی مانند نماز و روزه و ... که به وسیله وحی از جانب خداوند مشخص شده نه شورا؟

آیا- می توان مسایل فروع دین را به شور و مشورت بین مردم واگذار نمود؟!

شورا در برخی امور جزئی نظیر چگونگی جنگ و .. امکان دارد، نه در اصل فروع دین مانند: مسأله امامت و حکومت اسلامی و چون حکومت اسلامی را از فروع می دانند،

آیا- نباید به وسیله وحی مشخص شود چنان که سایر فروع دین چنین است؟

مطلب دیگر این که اگر این مسأله مهم از فروع دین است، دین اسلام تکمیل شده و اگر گفته شود که قرآن و پیامبر چیزی نفرموده و این امر به مردم واگذار شده لازمه اش آن است که دین اسلام هنوز ناقص است و تکمیل نشده است و باید مردم با بیان نحوه حکومت، دین را کامل نمایند؛

آیا- این تناقض نیست؟

آیا- این بدان معنا نیست که اسلام نظر ثابتی درباره مسأله حکومت ندارد؟.

برخی همواره از روابط خوب حضرت علی علیه السلام با خلفا و یادآوری موارد جزئی سخن می گویند اما آن طرف سکه رانمی بینند که حضرت علی علیه السلام از روش خلفا در خطبه ششقیه بویژه روشهای عثمان از غضب خلافت انتقاد فرموده است «۱۱»

چرا از سکوت آن حضرت در ۲۵ سال و از مظلومیت آن حضرت سخن نمی گویند؟.

چرا فضیلت را بر اساس خلافت می دانند؟ یعنی هر کس را مردم به خلافت برگزید، افضل می شود!!.

چه دلیل بر این ملاک و مدعا، وجود دارد؟ کدام آیه و روایت گفته است اساس فضیلت، خلافت است؟

آیا- فردی که در شایستگی های دیگر ضعیف است می شود به مجرد خلیفه شدن او را افضل دانست؟

اگر معیار این باشد پس باید یزید و دیگر خلفای بنی امیه را از ائمه اهل بیت علیهم السلام برتر دانست!!.

ص: ۳۵

پس افضلیت به چیست؟

آیا- به سبقت در اسلام است؟

آیا- به شهامت و شجاعت و ایثارگری در میدان جنگ است؟

آیا- شخص خلفا افضلیت خود را قبول داشتند یا پیروان آنها با احادیث ساختگی به آن قایل شدند؟

آیا- آنان نگفتند که علی علیه السلام جوان است و دشمن فراوان دارد به مصلحت نیست که او خلیفه باشد و هیچ کدام بر افضلیت خود استدلال نکردند؟.

پس نتیجه دیدگاه اهل سنت درباره امامت این می شود که اسلام دارای ساز و کار حکومتی مشخصی نیست زیرا برخی می گویند: با شورا خلیفه تعیین می شود و برخی دیگر می گویند: اگر کسی با زور حاکم شد خلیفه است! برخی می گویند:

اگر یک نفر با یک نفر دیگر بیعت نمود او خلیفه است! و چندین نظر دیگر. (۱)

آیا- این همه سردرگمی برای چیست؟ مگر اسلام دین کامل نیست؟

آیا- اسلام که برای مسائل بسیار کوچک و مستحب دستور دارد برای مسأله ای مانند حکومت که از مهمترین ضروریات جامعه و مردم است حکم روشنی ندارد؟

آیا- این دیدگاه اهل سنت نمی گوید که اگر کسی هرچند ظالم و ستمگر باشد حاکمیت را به دست گیرد خلیفه مسلمانان به شمار می آید؟.

خلاصه این همه آیاهای و چراهای، هنوز بی پاسخ مانده و یا جواب کافی و شافی داده نشده و یا تجاهل شده است!!.

۱۲- «فرق عقیده تسنن و تشیع در باره خلافت»

اساساً عقیده و اندیشه ما شیعیان درباره امام، غیر از عقیده و اندیشه سنیان است. آنان می گویند باکی نیست که مردم از امام و پیشوایشان عاقل تر و داناتر باشند، و معتقدند که امام و پیشوا ممکن است مرتکب گناه و دچار اشتباه شود و به همین جهت در کتابهای خود آنان می خوانیم که ابوبکر گفت: من ولایت امورتان را

۱- مراجعه شود به احکام السلطانیه، ماوردی.

ص: ۳۶

به دست گرفتیم، در حالیکه بهترین شما نیستیم، اگر مرا به راه حق دیدید یاریم دهید، و اگر بر باطل رفتیم راهنماییم کنید (۱).

از عمر نیز نقل کرده اند که در میزان مهریه زنان مخالف قرآن نظر داد، و زنی از مسلمانان او را به اشتباهش آگاهی داد، و عمر اعتراف کرد و گفت: همه مردم از عمر داناتر و فقیه ترند حتی زنان در پشت پرده (۲).

ولی ما شیعیان، بنابر دلیلهای مسلم عقلی و نقلی، معتقدیم که: امام، برای ادامه راه و تعقیب هدف رسالت، از سوی خدا و به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله تعیین شده است، و باید از هرگونه گناه و خطا و اشتباه برکنار، و از همه مردم داناتر باشد، تا بتواند امت اسلامی را به سعادت واقعی رهنمون شود. پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله به یکی از یاران راستین خود (عمار یاسر) فرمود: اگر همه مردم از راهی رفتند و علی از راه دیگر رفت، تو از راهی که علی می رود برو، و از مردم جدا شو. ای عمار! علی هرگز تو را از هدایت بیرون نمی برد و به ضلالت و گمراهی وارد نمی سازد. ای عمار! پیروی و اطاعت علی اطاعت من، و اطاعت من اطاعت خدای عزیز و بزرگ است (۳).

و نیز آن گرامی، پس از آنکه مردم را بعد از خود به دو گرانمایه (ثقل اکبر و ثقل اصغر) سفارش کرد، و توضیح داد که منظور از ثقل اکبر (قرآن) و از ثقل اصغر (عترت و اهل بیت) اوست، فرمود: از آنان جلو و عقب نیفتید که هلاک می شوید، و به آنان چیزی نیاموزید که از شما داناترند (۴).

اعتقاد ما درباره امامان علیهم السلام بدین گونه است که: علم ایشان علم الهی بوده نه بشری، و وظایف خود را در صحیفه و نوشته بی که بوسیله پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی خدا به آنان رسیده بود می دیدند و انجام می دادند، و حرکت و سکون و مبارزه و سکوت ایشان، همه به فرمان خدا بود، و کاری بدون خواست و رضایت و فرمان خدا نمی کردند، تمامی کارها و اعمال آنها، زیر نظر و دستورات خدای متعال بوده و هیچگونه عملی را بدون رضا و فرمان او انجام نمی دادند، در واقع وظایف آنها از پیش تعیین شده و دستورات آسمانی و ملکوتی بوده است.

پس آنانکه امامان اهل بیت علیهم السلام را این گونه می شناسند و قبول دارند که.

۱- آنها از سوی خداوند مأمور و منصوبند.

ص: ۳۷

۲- تمامی اعمالشان با راهنمایی خدا و زیر نظر او انجام می‌گیرد.

۳- همه وظایفشان، از پیش تعیین شده و از سوی

خداوند، به اجرای آن، مأموریت داشته‌اند.

۴- هیچ وقت بدون رضای او دست به کاری نمی‌زنند.

۵- معصومند و خطا نمی‌کنند.

۶- عالم ربّانی و دارای علم لدنی و موهبتی‌اند.

۷- به وظایف خود به طور کامل آشنائی دارند و ...

پس صاحبان این گونه عقائد موظّفند، گفتار و کردار و پندار امامان خود را بی‌چون و چرا (وتعبداً) بپذیرند؛ زیرا به خدائی بودن کار و اعمال آنها اعتراف دارند و به امامت و حجت الهی و مفترض الطّاعه بودن آنها اعتقاد دارند.

اما کسانی مانند طنطاوی‌ها و ابن خلدون‌ها و ابن حجرها و صدّها مانند اینها از علماء و دانشمندان اهل تسنّن؛ که امامان را همچون افراد عادی، شاید مقداری بالاتر از عادی می‌شناسند، و این نوع سؤالها را مطرح و زنده نگه‌میدارند،

۱۳- «وظایف از پیش تعیین شده»

در این مورد علاوه بر گفتار قبل در مصادر حدیثی شیعه این مطلب فراوان آمده است که، برنامه کار و دستور العمل دوران امامت هر یک از امامان، قبلاً از طرف خداوند تعیین شده و توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به آنها ابلاغ گردیده است و هر کدام از آنها، در زمان امامت خود طبق وظایفی عمل می‌کردند که بر عهده آنان گذاشته شده بود.

در کتاب شریف اصول کافی، بابی را با این عنوان باز کرده است که »

إِنَّ الْأئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمْ يَفْعَلُوا شَيْئاً وَلَا يَفْعَلُونَ إِلَّا بَعْدَ مِنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَمْرٍ مِنْهُ لَا يَتَجَاوَزُونَهُ (۱)

امامان جز به عهد و فرمان خدا، چیزی را انجام نداده و نمی‌دهند و از آن تجاوز نمی‌کنند؛ و روایات چندی در این زمینه آورده است که برای به دست آوردن چگونگی

ص: ۳۸

عنوان فوق، خلاصه تعدادی از آن احادیث، و چکیده آنها را، می آوریم ولی برای مزید اطلاع به کتابهای مربوطه، مانند اصول کافی و بحار الأنوار: در کتاب امامت و .. مراجعه شود.

۱- روزی پیک وحی (جبرئیل امین) با امناء ملائکه، پیش رسول خدا، فرود آمد و گفت: ای محمد هر کس که در این خانه است بیرون کن! آن حضرت بجز علی، همه را بیرون کرد و فاطمه هم در پشت پرده بود، سپس جبرئیل کتابی را به رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم نمود و به عرض رسانید که، این کتاب (مخصوص) نجیبان و شایسته گان اهل بیت تو علی و اولاد او علیهم السلام است.

إِنَّ الْوَصِيَّةَ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى مُحَمَّدٍ كِتَابًا (۱) (مسجلاً ۲) (وكان على الكتاب

خواتيم من ذهب (۳) (لم تمشه النار (۴) و (لم ينزل على محمد صلى الله عليه و آله كتابٌ مختومٌ إلا الوصية (۵))

همانا (این) وصیت (یعنی این برنامه آسمانی، تنها نوشته ایست که) از آسمان به صورت کتاب مسجل نازل و با مهرهای طلای (تاب آتش ندیده) مهر شده است، و هیچ کتاب و نوشته ای، به غیر از این وصیت، (از طرف خداوند سر بسته و) مهر شده، نازل نشده است، و وظائف هر یک از پیشوایان بعد از تو در آن تعیین و مشخص گردیده است.

(و آن وصیت (و دستور العمل) دارای ۱۲ بخش و هر بخش از جانب خداوند لاک و مهر شده و مخصوص هر یک از دوازده امام پس از تو است).

پس هر کدام از آنها که به امامت رسید، مهر بخش مربوط به خود را بردارد و بر آن نظر کرده به وظایفش عمل نماید.

ففتح علي عليه السلام الخاتم الأول و مضى لما فيها، ثم فتح الحسن عليه السلام الخاتم الثاني و مضى لما أمر به فيها، فلما توفى الحسن و مضى، فتح الحسين عليه السلام الخاتم الثالث فوجد فيها أن (اخرج بقوم الى الشهادة، فلا شهادة لهم إلا معك و اشرف نفسك لله عز و جل

۱- حدیث ۱ این باب.

۲- حدیث ۴ باب.

۳- حدیث ۲ باب.

۴- حدیث ۴ باب.

۵- حدیث ۱ باب.

ص: ۳۹

(قاتل فاعل و تقتل فاعل علیه السلام پس علی علیه السلام مهر اول را باز کرد و هر چه در آن بود انجام داد و همچنین امام حسن علیه السلام مهر دوم را شکست و عمل کرد؛

نوبت به امام حسین علیه السلام رسید او هم مهر سوم را برداشت و دید در آن (چنین) آمده است (ای حسین) با گروهی (از برگزیدگان) به سوی شهادت بیرون رو که (به مقام والای) شهادت (نایل آمدن) آنها، جز با تو، با کس دیگر عملی نخواهد شد، و جان خود را به خدا بفروش و پیکار نما و بکش و (در نهایت خود نیز) کشته می شوی (چون بقای دین خدا به این کار تو بستگی دارد) او هم این دستورها را اجرا نمود.

سپس مهر چهارم را علی بن حسین علیهما السلام برداشت در آن نوشته شده بود:

أَنْ أَصَمْتُ وَ أَطْرَقَ لِمَا حَجَبَ الْعِلْمَ (و أَلْزَمَ مَنْزِلَكَ وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ففعل (۱))

ساکت باش و به آنچه که علمش از تو پنهان و مستور است، سر فرود آر (و به گفتارها و کارهای ناشایست مردم اعتنا نکن) در خانه ات بنشین و عبادت کن تا روزی که مرگت فرا رسد، او هم این فرمان را اجرا کرد.

بعد از او امام باقر علیه السلام مهر پنجم را برداشت، دید نوشته است کتاب خدا را تفسیر نما، پدرت را تصدیق کن و با مردم با نیکی رفتار و برای اقامه حق قیام کرده و حق را روشن ساز و از غیر خدا، از هیچ کس واهمه نداشته باش (برای مردم فتوی ده و حدیث نقل کن و (نترس)

کسی نمی تواند به تو صدمه بزند (۲)) این فرمان هارا به اجرا گذاشت.

امام صادق علیه السلام نیز مهر ششم را باز نمود: فوجد فيه حَدَّثَ النَّاسَ وَ افْتَهَمَ وَ انْشَرَّ عِلْمَ اَهْلِ بَيْتِكَ وَ صَدَّقَ آبَائِكَ الصَّالِحِينَ وَ لَا تَخَافَنَّ اِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اَنْتَ فِي حِرْزٍ وَ اَمَانٍ، ففعل، ثُمَّ دَفَعَهُ اِلَى ابْنِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَذَلِكَ يَدْفَعُهُ مُوسَى اِلَى الَّذِي يَلِي بَعْدَهُ ثُمَّ كَذَلِكَ اِلَى قِيَامِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ دَرَّ اَنْ چنين آمده بود.

به مردم حدیث گو و فتوی ده و دانشهای خانواده ات را پخش کن و پدران صالح

۱- حدیث ۲ باب.

۲- حدیث ۲ باب.

خود را تصدیق نما و جز از خدا از کسی نترس تو در پناه و امان (خدا) هستی.

سپس (کتاب را) به پسرش موسی علیه السلام داد همچنین امامان دیگر تاقیام مهدی علیه السلام. (۱)

۲- خُرَیز (سجستانی) از امام صادق علیه السلام پرسید؟

جعلت فداک ما أقلّ بقائکم أهل البيت و أقرب آجالکم بعضها من بعض مع حاجه الناس إلیکم! فقال: إن لکلّ واحد منّا صحیفه فیها ما یحتاج إلیه أن یعمل به فی مدّته، فإذا انقضی ما فیها ممّا أمر به، عرف أن أجله قد حضر الخ (۲)

قربانت کردم چقدر کم است ماندن شما (و کوتاه است عمر شما) اهل بیت و أجل بعضی از شما نسبت به دیگری، نزدیکتر است؛ با اینکه مردم به شدت به وجود شما نیازمندند!؟

فرمود: برای هر یک از ما صحیفه (و برنامه عملی) است و در آن صحیفه، هر چه در مدت عمرش احتیاج به آن دارد، آورده شده است وقتی آنچه که در آن است به پایان رسید، می داند که مأموریتش نیز تمام شده و مرگش فرارسیده است (تا آخر حدیث)

راوی گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم؛ پدر و مادرم فدای تو باد آیا از آن وصیت (و دستور العملی که از سوی خداوند به شما نازل شده است) چیزی به ما نمی گویی؟ (که بدانیم در آن چه بوده است) فرمود: سنتهای خدا و رسول؛ پرسیدم آیا در آن وصیت، مخالفت و خیز برداشتن مخالفان نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام (چیزی نوشته شده) بود؟ فرمود: بلی به خدا قسم نکته به نکته و حرف به حرف. آیا نشنیده ای گفته خدای عزّ و جلّ را «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَيُوتِي وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ (۳)» به یقین ما مردگان را زنده می کنیم و آنچه را که از پیش فرستاده اند و تمام آثار آنها را می نویسیم و همه چیز را در کتاب آشکار کننده ای بر شمردیم».

به خدا سوگند رسول خدا به امیر مؤمنان و فاطمه علیهما السلام فرمود: آیا آنچه را که من

۱- اصول کافی: ۱/ ۲۷۹-۲۸۴.

۲- اصول کافی: ۱/ ۲۸۳.

۳- یس: ۱۲.

ص: ۴۱

به شما پیشنهاد کرده (و ارائه دادم) فهمیده و پذیرفتید؟ گفتند: آری (قبول کردیم با اینکه) برای ما ناگوار و سخت خواهد گذشت. (۱)

۳- حمران (ابن أعین) به امام باقر علیه السلام عرض کرد: قربانت گردم به من خبر دهید که جریان نهضت علی و حسن و حسین علیهم السلام و قیام آنها برای دین خدا و مصیبت هائی که دیدند؛ مانند کشته شدن به دست طاغیان و پیروزی دشمنان بر آنها تا آنجا که مغلوب گشته و به شهادت رسیدند، چسان بود (و چگونه گذشت)؟!

امام علیه السلام فرمود: «

يا حمران إنَّ اللهَ تبارك و تعالی قد كان قدَّر ذالكَ عليهم و قضاه و أمضاه و حتمه ثمَّ أجراه فبتقدَّم علم ذالكَ إليهم من رسول الله قام عليٌّ و الحسن و الحسين و بعلم صمت من صمت منّا» (۲)

ای حمران خدای تبارک و تعالی آن مصیبت‌ها را برایشان مقدر کرده و حکم فرموده و امضاء نمود و حتمی ساخت و سپس اجرا کرد. پس همه این مصیبت‌ها با علم و اجازه خدا بود و علی و حسن و حسین علیهم السلام از روی بصیرت و دانشی که قبلاً از رسول خدا صلی الله علیه و آله تمامی جریان‌ها را شنیده و مطلع بودند؛ قیام کردند و هر کس از ما خانواده هم که ساکت شود، باز از روی علم است» و با دستور خدا.

۴- امام صادق علیه السلام می فرماید: ما در هر شب جمعه خوشحالی تازه ای داریم راوی گوید گفتم: خداوند بر سرور و شادی شما بیفزاید منظورتان از این خوشحالی چیست فرمود: «

إذا كان ليلة الجمعة وافى رسول الله العرش و وافى الأئمة معه و وافينا معهم فلا-ترد أرواحنا الى أبداننا ألما بعلم مستفاد ولولا ذالك لأنفدنا» (۳)

«هنگامی که شب جمعه می رسد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در عرش، حضور می یابد و (ارواح) ائمه علیهم السلام نیز با او ملاقات می کنند و ما نیز با آنها در آنجا حضور می یابیم (درباز گشت) ارواح ما به بدن ما باز نمی گردد مگر با علم و دانش جدید و اگر چنین نبود، دانش ما به پایان می رسید».

این حدیثها و احادیث فراوان دیگر در این باره، با کمال وضوح روشن می سازد،

۱- اصول کافی: ۱/ ۲۸۲.

۲- همان مدرک ص ۲۸۱.

۳- اصول کافی: ۱/ ۲۵۴ (باب فی أن الأئمة یزادون فی ليله الجمعة)

ص: ۴۲

که همه اعمال و رفتار ائمه اهل بیت علیهم السلام از سوی خدا تعیین گردیده و با صلاحدید او انجام پذیرفته است، و در هر شب جمعه از سوی خداوند، با دانش و دستور نو، به وظایف خود عمل کرده اند.

احادیث دیگر در این مقوله، دارای مطالب قانع کننده زیادی است که بیان آنها در این مختصر نمی گنجد. (۱)

همچنانکه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام می فرمود: حسن و حسین هر دو امامند، چه قیام کنند و چه بنشینند. (۲)

در این گفتار، به صلح امام حسن و قیام امام حسین علیهما السلام اشاره شده که هر دو به مصلحت اسلام و مسلمانان است، و آن دو گرامی وظیفه واقعی و الهی خود را انجام می دهند و کسی نمی تواند بر صلح و یا قیام آنان خرده بگیرد گسترش وسائل ارتباط جمعی در عصر اخیر به خصوص شبکه جهانی (اینترنت) گام مؤثری در تقریب مذاهب و رفع سوء تفاهم است.

امروزه برای هر کس و در هر سطح از معلومات این امکان فراهم شده تا از پشت کامپیوتر شخصی خود در فضائی آرام و به دور از هیاهو و جنجال از افکار و عقائد هر آئین و مسلکی مطلع شود و نقاط ضعف و قوت آنها را دریابد. این موقعیت فرصت مناسبی است تا پیروان ادیان ابراهیمی یعنی اسلام مسیحیت و یهود هر چه بیشتر به هم نزدیک شوند و جهانیان را به محور توحید فرا خوانند.

مهمتر و ضروری تر از این اتحاد، اتحاد پیروان مکتب تشیع و تسنن است.

سزاوار است این دو مکتب که وجوه مشترک بسیاری دارند به دور از تعصبات فرقه ای به مباحثات و مناظرات علمی روی آورند و با تضارب آراء و نقد و بررسی اندیشه های یکدیگر به نقاط مشترکی برسند و در برابر شرک و الحاد جهانی صف واحدی را تشکیل دهند. در راستای این هدف مقدس علمای شیعه با نگارش کتابهای بی شمار پاسخگوی سؤالات و انتقادات و اتهامات برادران اهل سنت بوده

۱- در این مورد به کتاب (فلسفه قیام و عدم قیام امامان علیهم السلام) از همین مؤلف مراجعه نمائید.

۲- الحسن و الحسين علیهما السلام امامان قاما او قعدا.

ص: ۴۳

اند مثل این سؤالات و تهمت ها که

چرا شیعیان قرآن را تحریف شده می دانند؟! ج- افترا است.

چرا به همسران پیامبر نسبت فحشاء می دهند؟! ج- پناه بر خدا از این تهمت.

چرا علی را خدا می دانند؟! ج- دروغ آشکار و کذب محض است.

چرا معتقدند وحی باید بر علی نازل می شد و جبرائیل اشتباه وحی را بر محمد نازل کرد؟! ج-

نعوذ بالله از این افتراهای خلاف واقع.

چرا شیعیان عموم صحابه را تکفیر می کنند؟! ج- نسبت ناروا و دروغ محض.

از این قبیل سؤالات و افتراها و درواقع ستمهای نا بخشودنی.

۱۴- «اهل سنت و سنت نبوی».

در قرآن کریم می فرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»، آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید و از آنچه جلوگیری می فرماید خود را بازدارید آیات دیگری نیز در حجیت سنت نبوی وجود دارد از این رو در حجیت سنت نبوی جای هیچ گونه شکی وجود ندارد آنچه مورد بحث بین پیروان مذاهب واقع شده آن است که سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را از چه طریقی باید به دست آورد:.

در روایات شیعه و سنی آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بارها فرمودند: «من دو گوهر گرانبها در میان شما می گذارم که اگر به آنها تمسک جوید رستگار شده و هرگز گمراه نمی شوید و آن دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند»

در سند این روایت هیچگونه شکی بین شیعه و سنی وجود ندارد و شاهد بر این مطلب سخن یکی از بزرگان اهل سنت به نام، ابن حجر است که می گوید این روایت

کتاب الله و عترتی

را بیش از بیست تن از صحابه روایت کرده اند و در صحیح مسلم، سنن دارمی، مسند احمد و دهها کتاب دیگر اهل سنت آمده است این بدان معناست که پیامبر صلی الله علیه و آله راه دستیابی به سنت خودشان را بیان فرموده و آن راه اهل بیت و عترت آن حضرت می باشد پس

چرا علمای اهل سنت در عمل به این روایت کوتاهی کرده و کمتر پرداخته اند؟

آیا- این روایت به تمام فرقه های مسلمین اتمام حجت نیست؟. پس

ص: ۴۴

چرا تنها به روایت دیگر که سند و دلالت آن ضعیف است اکتفا شده و بر آن تاکید می شود و در آن روایت جمله «قرآن و سنت» است؟ بر فرض که این روایت را نیز پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده باشند تنافی بین دو نقل روایت وجود ندارد بلکه چنان که ابن حجر می نویسد: «جامعه اسلامی به قرآن، سنت و علمای اهل بیت نیازمند می باشد».

با توجه به این حدیث، مرجعیت علمی، سیاسی و عصمت اهل بیت علیهم السلام ثابت می شود و دست یافتن به سنت نبوی از طریق آنان شفاف و بی خدشه است در صورتی که دیگران چون دارای اشتباه، خطا، لغزش و اختلاف شدید هستند نمی توانند سنت کامل نبوی را به همه عصرها برسانند.

افزون بر این، از دید علمای اهل سنت حدود صد سال یعنی از زمان خلیفه دوم تا دوره عمر بن عبدالعزیز تدوین و جمع آوری حدیث سنت ممنوع شد و بسیاری از احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را سوزاندند خلیفه اول پانصد حدیث را در یک شب آتش زد و خلیفه دوم بیشتر از آن را از بین برد.

آیا- پس از صد سال جلوگیری کردن از تدوین سنت، چیزی باقی می ماند؟ اگر باقی مانده چه اندازه و به چه نحو بوده است؟!.

آیا- آنچه در ذهن عده ای که از دنیا نرفته اند سالم مانده بود، چه اندازه می باشد؟.

آیا- کسانی که دنبال ساختن حدیث و روایت بودند از این وضعیت استفاده نکردند؟.

آیا- همه این احادیث که در کتابهای اهل سنت موجود است از دستبرد جاعلان حدیث دور مانده؟ اگر دور مانده پس

چرا صحیح مسلم از میان ۳۰۰ هزار تنها شش هزار و بخاری از میان ششصد هزار حدیث تعداد چهار هزار جمع آوری کرده و بقیه را کنار گذاشته اند، چرا؟!.

اگر احادیث صحیح که حاکی از سنت پیامبر می باشد فراوان بود چه نیازی به اجتهاد به رأی و استفاده از قیاس و استحسان بود؟.

آیا- ابوحنیفه و سایر علما برای دستیابی به احکام از قیاس و رأی خود بهره

ص: ۴۵

نگرفتند؟.

آیا- استفاده از قیاس و استحسان به معنای آن نیست که سنت ناقص بوده و همه احکام در آن وجود ندارد و یا اگر وجود دارد در اثر ضعف و سستی روایات نمی توان به آن عمل نمود؟

آیا- عالم بزرگ اهل سنت یعنی علامه سیوطی و ابن جوزی در کتاب الموضوعات ج ۱، چاپ بیروت، در ذیل فضائل خلفا، خود تصریح نکرده اند که اکثر روایاتی که در مناقب خلفا آمده صحیح نیست و مجعول می باشد.

اهل سنت و وهابیت.

به عقیده علمای اهل سنت تضادها و اختلافات گوناگونی بین وهابیت و اهل سنت وجود دارد!.

الف) وهابی ها تقلید از یک شخص مثل ابوحنیفه، شافعی و .. را بدعت و حرام می دانند.

ب) محمد بن عبدالوهاب پیشوای وهابیون، معتقد بود که تمام اعمال مسلمانان به حد شرک رسیده و از این رو مسلمانان سنی و شیعه که نظرات او را نمی پذیرفتند تکفیر می کرد، در صورتی که نظریه ائمه اهل سنت بویژه ابوحنیفه آن است که «تکفیر اهل قبله جایز نیست».

ج) پیروان محمد بن عبدالوهاب می گویند: «پیامبران در قبورشان مانند سایر مؤمنان مرده اند و جز حیات برزخی که همه مسلمانان از آن برخوردارند»، حیاتی ندارند در صورتی که علمای احناف به بالاتر از حیات برزخی درباره پیامبران عقیده دارند از این رو ازدواج با همسران آن حضرت و تقسیم ارث آن حضرت را جایز نمی دانند.

د) وهابیون می گویند: سفر برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله جایز نیست و بدعت است در صورتی که اهل سنت آن رامستحب و بلکه برخی از آنان واجب دانسته اند.

ه) وهابیون جشن گرفتن در میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله را بدعت می دانند، در صورتی که

ص: ۴۶

اهل سنت آن را مستحب شمرده اند.

(و) وهابیها بلند کردن دو دست را هنگام دعا بدعت دانسته اند اما اهل سنت آن را از آداب دعا می دانند.

(ز) وهابیون تبعیت و پیروی کردن از پیر و مرشد را بدعت می دانند در صورتی که اهل سنت معتقدند با تبعیت از صاحب عرفان و تصوف می توان کسب فیض نمود.

(ح) وهابیون طلب شفاعت از پیامبران علیهم السلام و اولیای الهی را حرام و شرک می دانند، بر خلاف اهل سنت که از آن حضرت طلب شفاعت می کنند.

این موارد برخی از اختلافات فکری بین اهل سنت و وهابیت است که یادآوری گردید پس با این تفصیل.

چرا در دهه های اخیر آن حساسیت ها از بین رفته و بی تفاوت شده اند؟.

آیا- از عقاید خود دست کشیده و جذب عقاید وهابیت شده اند یا این بی تفاوتی علل اقتصادی، سیاسی و غیره دارد؟.

آیا- نمی دانند که وهابیت همه مذاهب اسلامی را بدعت گذار می دانند و در عربستان درس های دینی تمام مذاهب سنی و شیعه را ممنوع کرده اند و اگر روزی به سایر کشورها دست یابند همه مدارس علمیه و مساجد و جماعت های حنفی، شافعی و... را نیز تعطیل خواهند کرد، پس

چرا در برابر آنان ساکت نشسته اند؟.

در حالی که بعضی از علمای پیشین اهل سنت مبارزه سختی را با وهابیت داشتند و دهها کتاب و مقاله بر بطلان عقاید وهابیت و ناسازگاری افکار آنان با قرآن و سنت نوشته اند که اکنون در کتابخانه ها موجود است.

فقیه معتبر اهل سنت، ابن عابدین درباره وهابیون می گوید: «پیروان محمد بن عبدالوهاب همانند خوارجی هستند که بر امام برحق علی بن ابیطالب خروج کرده، خود را مسلمان و بقیه را تکفیر می کردند و قتل اهل سنت و علمای آنان را مباح شمردند تا اینکه خداوند بزرگ شوکت آنان را درهم شکست» «۴».

معاویه.

ص: ۴۷

گروه زیادی از محققان و علمای اهل سنت معاویه را به خاطر مسایلی که یادآوری خواهد شد، مورد نکوهش قرار داده و رفتار و کردار او را برای مسلمانان مضر دانسته اند اما برخی دیگر از او دفاع نموده و تمام اشتباهات و انحرافات معاویه را توجیه و یا انکار می نمایند و گاه از او به کاتب وحی یا به خال المؤمنین یاد می کنند، چون برادر صفتیه بنت ابی سفیان خواهر معاویه است اما محمد بن ابوبکر که برادر عایشه، سوگلی و زن مورد توجه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، را خال المؤمنین نمی گویند و از او به این عنوان یاد نمی کنند،

چرا؟ چون او در حزب امیر مظلومان علی علیه السلام و دوست دار او بود؟!.

آیا- معاویه نبود که با امام حسن علیه السلام فرزند پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله و سلم جنگید؟ و سرانجام پس از امضای صلحنامه، آن حضرت را به شهادت رساند؟

آیا- معاویه، حجر بن عدی و یارانش را که از بهترین مؤمنان صدر اسلام بشمار می آمدند به جرم دوستی علی صلی الله علیه و آله و سلم به شهادت رساند؟.

آیا- معاویه نبود که سب و دشنام را به ساحت مقدس امام ستمدیدگان علی علیه السلام ترویج نمود؟ در صورتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دشنام به علی دشنام به من است!!.

آیا- معاویه مورد نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار نگرفت؟! (۱)

آیا- معاویه نبود که بر خلاف صلحنامه ای که با امام حسن داشت یزید را جانشین خود معرفی نمود و یزید، فرزند پیامبر را بشهادت رساند، کعبه را مورد حمله قرار داد و مردم مدینه را قتل عام نمود؟!.

آیا- معاویه در جنایات او شریک نیست؟.

ای برادران اهل سنت!

آیا- خروج بر علیه خلیفه بحق از ناحیه هر کس باشد محکوم نیست و به عنوان یاغی و تجاوزگر یاد نمی شود؟ پس

چرا همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به جنگ با خلیفه رسول خدا، امام علی علیه السلام

۱- صحیح مسلم، کتاب البر، باب من لعنه النبی او سبه.

ص: ۴۸

برخواست و جنگ جمل را به وجود آورد که سی هزار مسلمان از طرفین به قتل رسید؟!!

آیا- قرآن نفرمود: «و قرن فی بیوتکن»، (همسران پیامبران باید در خانه هایشان آرام بگیرند و از خانه بیرون نیایند).

پس چرا، در بصره به جنگ امام علی علیه السلام آمد؟ مگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نفرموده بود:

«یا علی حربک حربی و سلمک سلمی»، پس

چرا، برخلاف این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) معاویه، عایشه، طلحه و زبیر با پیامبر اکرم جنگ کردند مگر جنگ با علی جنگ با رسول خدا نبود؟!!

آیا- با مطالعه تاریخ و آشنایی اجمالی از آن، جای شبهه ای باقی می ماند که چه کسانی باعث اختلافات و نابودی جامعه اسلامی گردیدند که هنوز آثار آن اختلافات در بین امت اسلامی به چشم می خورد؟! منصفانه قضاوت نمائید.

یا معاویه جنگ صفین را به خلیفه بر حق مسلمانان، تحمیل نمود و آن همه کشتار را به راه انداخت؟!!

آیا- در جنگ صفین حق با چه کسی بود؟!

جواب: برای پاسخ به این سؤال،

۱- شناختن حق و حقیقت لازم است.

۲- و نیز شناخت سران دوجبهه ای که در مقابل هم قرار گرفته بودند،

زیرا شناخت این هاست که معیار شناخت اهل حق می گردد، حضرت علی علیه السلام به هنگام نبرد جمل در پاسخ عده ای که در شناخت حق و اهل آن عاجز مانده بودند، فرمود:

(اعرف الحق تعرف اهله و اعرف الباطل تعرف اهله،^(۱))

معیار شناخت افراد باید حق و حقیقت باشد، نه آنکه افراد را، معیار سنجش طریق حق و باطل قرارداد). قرآن کریم دین اسلام را به عنوان دین حق معرفی می کند و هدف بعثت انبیا را تحقق بخشیدن آرمان های دینی و پیاده نمودن احکام آن می داند.

۱- أنساب الاشراف، احمد بن یحیی بلاذری، ج ۲، ص ۲۳۹. ۲- ابی جعفر اسکافی، المعیار و الموازنه فی فضائل الامام امیرالمومنین، ص ۳۵. ۳- بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۳۲۱ دار احیا التراث العربی.

ص: ۴۹

بنابراین، بهترین معیار برای حق بودن علی یا معاویه، دین اسلام است و هر کدام که بر اساس آیین اسلام ادعای خلافت داشت و تمام تلاش او پیاده نمودن اهداف دین بود و غیر از آن چیزی در سرنداشت، براساس معیارهای دینی برحق است و پر واضح است که علی بن ابیطالب از همان روزی که مردم در خانه آن حضرت تجمع نمودند تا به عنوان خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله با او بیعت کنند، فرمود:

آنچه را که خود حق می دانم به آن عمل خواهم کرد و هر چه از اموال بیت المال به ناحق به جیب دیگران رفته است، آن را به بیت المال مسلمانان باز خواهم گرداند، هر چند مهریه زنان شده باشد. و به همان میزان که حضرت علی علیه السلام از احیای سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اجرای فرمان های دینی سخن می گفت، به همان میزان معاویه از حق و حقیقت دین دور مانده بود.

علی بن ابیطالب آن بزرگ صحابی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در وصف او در جنگ خندق فرمود:

(برز الایمان کلّه الی الشرک کلّه)

(۲) یا در مواقع متعدد پیامبر صلی الله علیه و آله با علی بن ابیطالب عقد اخوت را بست. جایگاه علی علیه السلام نسبت به پیامبر، مانند جایگاه و منزلت هارون نسبت به حضرت موسی است: یا علی انت منی بمنزله هارون من موسی الاّ أنّه لا نبی بعدی). (۳)

علی بن ابیطالب شخصیتی است که از زبان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان معیار شناخت حق از باطل معرفی شده است. اما معاویه همان کسی است که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله او و پدرش را لعن و نفرین کرد(۱).

و همان کسی است که در مقابل امام برحق و جانشین رسول خدا قرار گرفت و با او جنگید و قرآن را طعمه و وسیله رسیدن به خلافت و دنیا نمود. با توجه به معیارهای شناخت حق از باطل و نگاه اجمالی به شخصیت دو جبهه جنگ صفین، با اندک تأملی، حقانیت جبهه علی بن ابیطالب برای تمام کسانی که در این امر مردد هستند روشن خواهد گشت.(۲)

۱- مجمع الزوائد، هیمی.

۲- پاسخ به شبهات اهل سنت نویسنده: مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما.

ص: ۵۰

(۷۳ ملت)

این فصل بیانگر جریانات بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و تحقیق پیشگوئی آن حضرت و مقدمه برای فصل بعد (أصحابی کالنجوم) است؛ که باربیط دادن هر دو فصل، پاسخ خیلی از پرسشهای بی پاسخ روشن می شود.

۱- وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (۱) محمد فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ اگر او بمیرد و یا کشته شود؛ آیا شما به عقب بر می گردید؟! (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر باز گشت خواهید نمود؟! و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی رساند و خداوند بزودی شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش (نیک) خواهد داد.

۲- وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ، وَ لَكِنْ اِخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ، وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلُوا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (۲) از این آیه استدلال کرده اند بر اختلاف اصحاب بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعضیها پس از اختلاف ایمان آوردند و بعضی کافر شدند چون شیعه و سنی به اتفاق این روایات را در کتابهای خود پذیرفته اند که آنحضرت فرمود:

۳- وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتُرَكِبَنَّ سِنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَذُو النُّعْلِ بِالنُّعْلِ وَ الْقَدَّهُ بِالْقَدِّهِ.

قسم به کسی که جان من در دست قدرت اوست، سر گذشت پیشینان را گام به گام و مو به مو، سوار خواهید شد (همه آن سرگذشتها بر شما نیز خواهد گذشت).

۴- وَ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله كُلِّ مَا كَانَ فِي الْأُمَمِ السَّيِّئَةِ فَإِنَّهُ يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مِثْلَهُ حَذُو النُّعْلِ بِالنُّعْلِ وَ الْقَدَّهُ بِالْقَدِّهِ (۳)

تمامی آنچه در امتهای گذشته بود مو به مو

۱- آل عمران: ۱۴۴.

۲- بقره: ۲۵۳.

۳- این دو روایت را دانشمندان زیادی از اهل سنت روایت کرده اند مانند؛ مسند أحمد: ۲/ ۵۲۷ و ۴/ ۱۲۵؛ صحیح بخاری: ۴/ ۱۴۴) ط دار الفکر؛ مستدرک حاکم: ۱/ ۳۷ و ۱۲۹ (ط دار المعرفه)؛ نهاییه ابن اثیر: ۱/ ۳۵۷ ص؛ کنز العمال: ۱/ ۲۱۱ و ۱۱/ ۲۵۳؛ شرح نهج البلاغه: ۹/ ۲۸۶؛ و همان دو روایت رت در کتابهای شیعه نیز فراوان آورده اند بلکه به صحت آن حکم نموده اند مانند کتاب إعلام الوری: ص ۴۷۶؛ کشف الغمّه: ۲/ ۵۴۵؛ مختصر بصائر الدرجات: ص ۲۰۵؛ تأویل الايات: ص ۴۰۲؛ الصوارم المهرقه: ص ۱۹۵.

ص: ۵۱

(مانند گذاشتن اسب پای عقبی را به جای پای جلویی) در این امت نیز مثل آن پیش خواهد آمد.

۵- لا تقوم الساعة حتى تأخذ أمتي ما أخذ القرون قبلها شبراً بشبر و ذراعاً بذراع (۱)

لترکب (۲) لتتبعن سنن من کان قبلکم شبراً بشبر و ذراعاً بذراع (۳)

رستخیز برپا نمی شود، تا امت مرا، فراگیرد چیزهائی که در امتها را در قرن های گذشته فرا گرفت، و جب به جب و ذراع به ذراع (حتماً به شما پیش خواهد آمد و بر شما سوار خواهد شد جریانهای کسانی که پیش از شما می زیستند و جب به جب و ..

در منابع حدیثی زیاد، این روایت را از رسول خدا صلی الله علیه و آله با تعابیر متفاوت آورده اند بگونه ای که مورد قبول فریقین (شیعه و سنی) قرار گرفته است.

که آن حضرت فرمود:

۶- ستفترق أمتي بعدی ثلاثة و سبعون فرقه، واحده منها ناجیه ثنتان و سبعون فی النار (۴)

امتم بعد از مرگ من به ۷۳ دسته تقسیم می شود همگی در آتشند و

(فقط) یک دسته از آنها رستگارند.

۷- قال صلی الله علیه و آله افتقرت اليهود علی احدی و سبعین فرقه و افتقرت النصارى اثنتین و

۱- منار الهدی: ص ۴۹۷ از صحیح بخاری.

۲- صحیح الترمذی: کتاب الفتن باب ۱۸؛ منار الهدی: ۴۹۸.

۳- همان مصدر.

۴- الرسائل العشر شیخ طوسی: ص ۱۲۷؛ مسئلتان فی النص علی علی علیه السلام شیخ مفید: ۲ / ۳۰؛ الأعلام خیر الدین زرکلی: ص

۵۳؛ کنز الفوائد کراچکی: ص ۲۹۷؛ بحار الأنوار: ۲ / ۳۱۲؛ تأویل الایات شرف الدین الحسینی: ص ۱۹۰؛ مبادئ الوصول علامه حلّی:

ص ۲۱۵؛ السقیفه محمد رضا المظفر: ص ۳۲؛ و منابع زیاد از فریقین.

ص: ۵۲

سبعین فرقه و تفرق اُمّتی علی ثلاث و سبعین فرقه کلّهم فی النار الا واحده (۱).

یهود بر هفتاد و یک فرقه و نصارا هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند، اُمّت من نیز به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند، همه این فرقه ها در آتشند جز یک فرقه.

البته شناخت این گروه رستگار از هفتاد و سه ملت مسلمان برای ما بسیار حائز اهمیت است، متأسفانه ناقلان حدیث و شارحان آنها به توضیح این قسمت، از خود عنایتی نشان نداده اند، تا آنجا که شیخ محمد عبده پیشوای اهل سنت انگشت حیرت به دندان گرفته می گوید: گروه رستگار تاکنون برای من معلوم نشده، زیرا تمام فرق اسلامی بر آن ادعا دارند. (۲)

روایات فوق کدام گروه را مورد توجه قرار داده است، کسانی را که دنباله رو بنی تیم و یا بنی عدی و بنی امیه و بنی العباس و .. بودند؟! یا آنهایی که بدون میل به یمن و یسار، صرفاً دامن ذریّه صلبی رسول خدا صلی الله علیه و آله را گرفته و سوار بر کشتی های نجات خاندان او شده و از امواج خطرناک دریای ژرف و مخوف، تبلیغات و افکار گمراه کننده فرزندان نوزاد سقیفه، عبور کرده و بدون توجه به فشارهای شکننده جسمی و روحی آنها در طول تاریخ، خود را به ساحل نجات رسانیدند و می رسانند و انشاء الله خواهند رساند.

۷- ستفترق اُمّتی ثلاثه و سبعین، فرقه منها ناجیه و الباقون هالکون، و النّاجون الذّین یتمسّی کون بولایتکم و یقتبسون من علمکم و لا یعملون برأیهم فأولئک ما علیهم من سبیل (۳) قال علیّ علیه السلام هم أنا و شیعتی (۴) الباقین علیهما السلام قالنا نحن هم (۵) به زودی امت من به ۷۳ فرقه متفرق می شود یک فرقه از آنها رستگار است و باقی ها به

۱- مستدرک حاکم: ۱/ ۱۲۸؛ الفرق بین الفرق، عبدالقادر بغدادی: ص ۷ و ۸ صحابه از دیدگاه نهج البلاغه: ص ۱۱.

۲- صحابه از دیدگاه نهج البلاغه: ص ۱۱ بنقل از تفسیر المنار: ۸ / ۲۲۱-۲۲۲.

۳- وسائل الشیعه: ۲۷ / ۵۰ و ۱۸ / ۳۱؛ بحار الأنوار: ۳۶ / ۳۳۶.

۴- مناقب آل ابیطالب ابن شهر آشوب: ۲ / ۲۷۰.

۵- همان مصدر.

ص: ۵۳

هلاکت می‌رسند و رستگاریها کسانی اند که به ولایت شما چنگ بزنند و از علم شما استفاده کنند و به رأی خود عمل نکنند، آنها ایند که (برای سوخته شدن) آنها، راهی نیست؛

در روایت دیگر علی علیه السلام فرمود: آنها یعنی فرقه ناجیه من و شیعیانم هستند، و امام باقر و صادق علیهما السلام فرمودند: ما آن فرقه ناجیه هستیم.

روایتی که متفق علیه فریقین است پیامبر فرمود:

۸- أهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق (۱)

اهل بیت من مانند کشتی نوح است، هر که سوار آن شود نجات یابد و اگر تخلف کند غرق می‌شود. امثال این روایات فرقه ناجیه را دقیقاً تعیین نموده است، دیگر برای شیخ محمد عبده و امثال او اگر منصفانه بررسی کند ابهامی باقی نخواهد ماند؛ پس آنهایی که دامن اهل بیت را گرفتند بدون شبهه رستگار شدند.

(اصحاب من، همانند ستارگان)

علما و دانشمندان سلف از برادران اهل سنت، برای اینکه خود را از پاسخ هزاران سؤال سخت و شکننده، راحت نمایند، در تألیفات خود در باره اصحاب، فصلی باز کرده با اخبار ساختگی زمان بنی امیه و بنی العباس (مانند

أصحابی کالتجوم بأئهم إقتدیتم، إهدیتهم (۲)

اصحاب من مانند ستارگان هستند، پیرو هر کدام از آنها باشید، هدایت می‌یابید (راه حق را پیدا می‌کنید)

اصحاب را به طور عموم عادل و تقریباً مانند معصوم معرفی نموده و از آنها بُت، نشکن ساخته اند، و در تعریف صحابه گفته اند: «صحابه به کسی گفته می‌شود که پیامبر اسلام را دیده و به او ایمان آورده و مسلمان از دنیا رفته است (۳)»،

بنا بر این تعداد صحابه زیاد می‌باشد، زیرا کسانی که پیغمبر را دیدار کرده و از او

۱- نورالبراهین سید نعمه الله جزائری: ۱/ ۶۲ و کتابهای فراوان دیگر.

۲- لسان المیزان: ۱/ ۱۳۶ و ۲/ ۱۳۷؛ تاج العروس: ۱۰/ ۴۶۳؛ شرح نهج البلاغه: ۲۰/ ۲۸.

۳- الإصابه فی تمییز الصحابه، ابن حجر: ۱/ ۹ و ۱۰؛ صحابه از دیدگاه نهج البلاغه: ص ۹.

ص: ۵۴

خبر شنیده و با ایمان واقعی و ظاهری در گذشته اند بسیارند

ابن حجر از علی بن زرعه نقل کرده که وی گفته است: پیامبر وفات کرد و کسی که او را دیده و حدیث شنیده بود صد هزار و به نقل دیگر صد و چهارده هزار صحابی بوده است (۱).

اهل سنت همه صحابه را، مجتهد عادل می دانند و به مرجعیت همه آنها ایمان دارند و هر کدام از صحابه را مرجع مستقل و قائم بالذات می پندارند، به عقیده آنها مسائل و احکام شرع، از هر کدام آنها پذیرفته شده است و از خطاها مصون و هر چه از آنها سر زده طبق اجتهاد خود بوده و هیچگونه مسئولیتی متوجه آنها نخواهد بود اگر مصیب (یعنی موافق با واقع) باشد از دو اجر و اگر بر خلاف واقع باشد از یک اجر برخوردار خواهند بود!

بنا بر این عقیده حق و باطل میان صحابه منظور نیست همه صحابه بدون استثناء حقند (۲) به این معنی هم علی علیه السلام حق است و هم معاویه! زیرا هر دو صحابه و مجتهد بودند و هیچیک از دو گروه را نباید باطل و گناهکار دانست (۳).

«سب صحابه»

اشاره

۱- همان مدرک.

۲- پس آن همه تأکیدات رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود: «الحق مع علی و علی مع الحق لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» حق با علی و علی با حق است ابداً از همدیگر جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر پیش من آیند. (تاریخ ابن عساکر: ۱/ ۱۱۷ و الإمامه و السیاسة: ۱/ ۷۸ چاپ مصطفی بابی حلبی مصر). و به عمّار فرمود: یا عمّار اذا رثیت علیاً سلک وادياً و سلک الناس وادياً غیره، فاسلک مع علی فإنّه یدلیک فیردی و لن یخرجک من هدی ... ای عمّار وقتی که دیدی علی راهی را رفت و مردم راه دیگر، با علی راه برو او، ترا (بدون شک به حق) وارد سازد و ابداً از راه درست بیرون نمی کند. (صحابه از دیدگاه نهج البلاغه: ص ۱۳) و صدها روایاتی که در باره حقیقت علی علیه السلام از پیامبر به ما رسیده است. اگر به عقیده سنی ها همه صحابه برحقند پس اینهمه تعیین حق برای چیست؟! به مطالب بعدی متن توجه نمایید.

۳- صحابه از دیدگاه نهج البلاغه: ص ۱۰.

ص: ۵۵

سنی ها سب صحابه را موجب کفر میدانند و می گویند هر کس یکی از اصحاب را سب کند کافر (۱)، زندیق (۲)، و فاسق (۳) مانند زناکاران و دزدان است اگر این حرف هم صحیح باشد باید خیلی از صحابه ها دارای این صفات باشند زیرا در کتب معتبره اهل سنت بسیار رسیده که در حضور خود پیامبر صلی الله علیه و آله غالب اصحاب بهم دشنام می دادند حتی با یکدیگر دعوا می کردند و همدیگر را می زدند رسول خدا می دید و اصلاحشان می داد و آنها را به خاطر این عمل کافر نمی خواند (۴) و همچنین در زمان خلفاء، اشخاصی که آنها را سب و شتم می نمودند ولی خلفاء به کفر و قتل آنها امر نمی کردند (۵) عایشه به قتل عثمان حکم کرد ا قتلوا نعتاً... ولی کسی او را تکفیر نکرد. ابوبکر بالای منبر در ملاعام به علی علیه السلام دشنام داد و با رکیک ترین کلمات توهین نمود «انما هو ثعالبه شهیده ذنبه (شهیدها ذنبها) مرّب لکلّ فتنه هو الّذی یقول: کرها جذعه بعد ما هرمت یستعینون بالضعفه و یستنصرون بالنساء کأمّ طحال أحبّ أهلها الیها البغی؟! جز این نیست که او «علی» روباهی می باشد که شاهد او دم اوست، ماجرا جو و برپا کننده فتنه هاست اوست که می گوید: آن (فتنه ها) را به جوانی برگردان بعد از آنکه پیر شد (فتنه ها را زنده و نو نگه میدارد نمی گذارد فراموش شود)، کمک از ضعفاء و یاری از زنان می طلبد مانند ام طحال (۶) که محبوب ترین نزدیکانش، زناکاران آنها بود (۷).

در برابر این دشنام کسی به او کافر یا زندیق و فاسق، نگفت.

- ۱- صحابه از دیدگاه نهج البلاغه: ص ۲۳ ببعده بنقل از منابع سنی ها.
- ۲- الکفایه خطیب بغدادی: ص ۴۹؛ صحابه از دیدگاه نهج البلاغه: ص ۲۷.
- ۳- ابن حزم أندلسی، الفصل فی الملل و النحل، ۳/ ۳۰۰ چاپ بیروت دار الجبل؛ صحابه از دیدگاه نهج البلاغه: ص ۲۴.
- ۴- مسند احمد حنبل: ۳/ ۲۳۶؛ سیره حلبی: ۳/ ۷۴؛ اسباب التزلزل و اقدی، ص ۱۱۸.
- ۵- مستدرک حاکم: ۴/ ۳۳۵ و ۳۴۵؛ معرفه أعلام الحدیث، نیشابوری ص ۱۴۲.
- ۶- ابن ابی الحدید گوید: ام طحال در جاهلیت زن زنا کاری بود، در زنا دادن ضرب المثل بود.
- ۷- شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۱۵؛ صحابه از دیدگاه نهج البلاغه: ص ۲۶.

ص: ۵۶

ابن ابی الحدید گوید: این کلام را پیش استاد نقیب ابو یحیی جعفر بن یحیی بن ابی زید بصری خواندم و به او گفتم: کنایه و تعریض خلیفه در این سخنها به که بوده گفت: بلکه تصریح است.

گفتم: هرگاه تصریح بود از تو سؤال نمی کردم. نقیب خندید و گفت: این نسبتها را به علی بن ابی طالب داده گفتم: تمام این نسبتهای زشت به علی بود؟! گفت:

آری پسر سلطنت و ریاست همین است. (۱)

سمع رسول الله صلی الله علیه و آله ابابکر و هو یلعن بعض رقیقه (۲) فالتفت الیه و قال: یا ابابکر أصدیقین و لغانین کلاً وربّ الکعبه- مرّین أو ثلاثاً... (۳)

رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید که، ابوبکر، رفیق یا آزاد کرده خود را، لعنت می کرد، گفت: ای ابوبکر! صدیق و لعنت، صدیق و لعنت، دو یا سه بار این جمله را تکرار نمود ...

اگر سب صحابه کفر است، پس چرا معاویه و اتباع او را کافر نمی خوانند که کاملترین فرد صحابه و افضل خلفاء امیر مؤمنان علی علیه السلام را مدّت مدید و سالهای سال، سب و لعن می نمودند حتی در مدارسشان سب علی را بر بچه ها تعلیم می دادند!؟

عثمان، شریف ترین اصحاب پیغمبر، ابن مسعود را زد و تبعید کرد و حقوقش را از بیت المال قطع نمود و ... اما کسی او را تکفیر و تفسیق نکرد و هزاران آياها و اگرها که محقق بصیر از آنها باخبر است اما متأسفانه همه بی پاسخ مانده است.

اگر جواب مستمسک قرار دادن اجتهاد آنها باشد، اولاً این منطق صحیح نیست و ثانیاً یک بام و دو هوا نمی شود حکم برای عموم مسلمین یکی است، استثنائی وجود ندارد.

۱- شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۱۵؛ صحابه از دیدگاه نهج البلاغه: ص ۲۶.

۲- اگر رفیق باشد به معنای یکی از آزاد کرده های خود و اگر رفیق باشد به معنای دوست است، و همچنین صدیق اگر با تشدید دال باشد یعنی لعن کردن با صفت صدیقی نمی سازد و اگر بدون تشدید دال باشد یعنی دوستی و لعن؟! لعن کردن دوست با دوستی نمی سازد.

۳- احیاء العلوم غزالی: ۳/ ۱۲۳؛ کیمیای سعادت: ۲/ ۴۷۹؛ صحابه از دیدگاه نهج البلاغه: ص ۲۴

ص: ۵۷

البته ما در صدد اطاله کلام در این باره نیستیم چون از موضوع کتاب خارج است طالبین حتماً به کتابهای مربوطه که با ادله و براهین قاطعه با این نوع مطالب مبارزه کرده اند، مراجعه نمایند.

ولی پیروانان اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این عقیده اند که اصحاب نیز مانند سایرین مکلف به تکالیف الهی هستند و هر کدام از آنها که خود را با آیه کریمه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (۱) همانا گرامی ترین شما در پیش خدا پرهیز کار ترین شماست» تطبیق داده و عمل نموده اند، محترمند و قابل احترام، و اگر از جاده شریعت دور افتاده و با اجتهاد در مقابل نص (که در هیچ مذهبی از مذاهب اسلامی و غیر اسلامی، جایز و صحیح نیست) مردم را سرگردان و به نفع ریاست خود کشانده اند در پیشگاه خداوند، معذب و در آتش دوزخ خواهند سوخت.

آیات و احادیث زیاد، در تأیید این عقیده به دست ما رسیده است که با مطالعه آنها اساس و بنیان این مرام برای ما روشن می گردد و نیز معلوم می شود که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله قهر و آشتی ها و کشمکش ها بوده و در آن زمان، شالوده این عقیده ریخته شده و در منابع معتبر و موثق خود سنی ها به ثبت رسیده است،

آیا- راهی را که حدیثهای

«حدوالتعل بالنعل والقده بالقده» و «ستفترق امتی ثلاث و سبعین فرقه» (۲)

برای ما روشن می سازد نه این است که، در میان اصحاب پیامبر حق و باطلی بوده است از هفتاد و سه فرقه، فقط یکی برحق و بقیه برباطل اند.

برای آگاهی بیشتر، به فصل (۷۳ ملت) این کتاب مراجعه کنید.

درست است که، عالم بزرگوار مانند شیخ محمد عبده بظاهر می گوید: که این یک فرقه را نشناختم، کم لطفی کرده است چون روایات متواتره از منابع معتبر خودشان در پیش روی خود دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله مکرر فرموده است:

۱- حجرات: ۱۳.

۲- مشروح آن در شماره ۱ فصل به خاطر بسپارید گذشت.

ص: ۵۸

«حق با علی و علی با حق است به هر طرف بچرخد» (۱) و دهها امثال این حدیث در باره علی علیه السلام.

روایاتی در باره اصحاب

و قال صلی الله علیه و آله فی حجه الوداع: لاألفیئکم ترجعون بعدی کفّاراً یضرب بعضکم رقاب بعض. (۲)

در حجه الوداع فرمود: چنان می بینم (و این طور نینم) بعد از من به سوی کفر بر می گردید و بعضی، گردن دیگر را می زنید!

۲- روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم! شما پیاده و عریان بدون مو و آغلف به سوی خدا برانگیخته می شوید، سپس آیه «کَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ» (۳) را تلاوت نموده و فرمود: آگاه باشید اولین کسی که روز قیامت، بر خلاف دیگران باپوشش می آید، ابراهیم است.

و از امت من، مردانی را می آورند و به طرف چپ (به سوی جهنم) می برند و من میگویم: ای خدای من اینها اصحاب منند، در جوابم گویند: نمی دانی اینها بعد از تو چه کارهائی کردند، (پس از شنیدن این پاسخ) من هم مانند بنده صالح خدا میگویم: «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (۴).

باز به من گفته می شود: «إِنَّ هَؤُلَاءِ لَم يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ أَعْقَابَهُمْ مِنْذُ فَارَقْتَهُمْ» همانا اینها از روزی که تو از آنها جدا شدی به عقب برگشتند (و تا آخر عمر اصلاح نشده و توبه نکردند).

۱- تاریخ ابن عساکر: ۱۱۷/۳؛ الإمامه و السياسة: ۱/ ۷۸ (چاپ مصطفی بابی حلبی مصر) در بیان حالات امام علی علیه السلام قسمتی از این روایات گذشت به آنجا مراجعه نمایید.

۲- سنن نسائی: ۱۲۶/۷؛ مسند أحمد: ۱/ ۲۳۰ و ۴۰۲؛ و ۸۵/۲ و ۸۷ و ۱۰۴ و ۳۵۱/۴ و ۳۹/۵ و ۴۴ ۴۵ و ۴۹ و ۶۸ و ۷۳؛ بخاری: ۳۸/۱ و ۱۹۱/۲ و ۱۲۶/۵ و ۱۲۶/۶ و ۲۳۶/۶ و ۱۲۶/۵ و ۱۱۲/۷ و ۱۶/۸ و ۳۶ و ۹۱؛ سنن دارمی: ۶۹ ۲؛ مسلم: ۱/ ۵۸ و ۵/ ۱۰۸؛ سنن ابن ماجه: ۲/ ۱۳۰۰؛ سنن أبی داود: ۱/ ۱۹۱؛ الهجوم: ص ۴۵.

۳- أنبياء: ۱۰۴.

۴- مائده: ۱۱۷.

ص: ۵۹

۳- «و قال صلی الله علیه و آله: أنا فرطکم (۱) علی الحوض، و لیرفعنَّ إلیّ رجال منکم حتّی اذا أهویت إلیهم لأنّاولهم اختلجوا (۲) دونی، فأقول ای ربّ أصحابی! فیقال: إنک لاتدری ماأحدثوا بعدک» (۳) من در کنار حوض کوثر پیشرو شما هستم اما، از شما مردانی را برای من بلند می کنند وقتی خواستم آنها را تحویل بگیرم در کنار من، به خلجان می افتند (مضطرب و زبان بند آمده می شوند) پس می گویم خدایا اصحاب من در پاسخ گفته می شود: نمی دانی بعد از تو چکار هائی کردند.

۴- «و قال صلی الله علیه و آله: یرد علیّ یوم القیامه رهط من أصحابی، أو قال من أمّتی فَيُحَلُّونَ (۴) عن الحوض، فأقول: یاربّ أصحابی! فیقول: لا علم لک بما أحدثوا بعدک، إنهم ارتدّوا علی أعقابهم القهقری» (۵) روز قیامت گروهی از اصحاب یا امت من بر من وارد می شوند ولی از حوض کوثر رانده می شوند پس من می گویم: خدایا اصحابم! می گوید: برای تو اعلام کنم بعد از تو چه حادثه هائی آفریدند، آنها بعد از تو، عقب گرد ناگهانی نموده و (به عقب برگشته) و مرتد شدند.

۵- «و قال صلی الله علیه و آله لیردنَّ علیّ الحوض رجال ممّن صاحبنی، حتّی اذا رأیتهم و رفعوا إلیّ اختلجوا دونی، فلاقولنَّ ای ربّ أصحابی أصحابی! فلیقلن لی: لاتدری ماأحدثوا بعدک و فی بعض الرّوايات: فأقول سحقا (۶) لمن بدّل بعدی» (۷) بطور حتم؛ مردانی از آنانکه بامن همصحبت بودند، وارد می شوند تا چشمم به آنها می افتد و به سوی من بلند می کنند، اما در کنار من، آشفته حال شده و می لرزند؛ می گویم: خدایا اصحابم

۱- فَرَطَ: پیش از قوم رفت بر آب تا فراهم آرد اسباب آبخورگاه را آنکه پیش از قوم رود تا آبخورگاه رادرست کند (واحد و جمع یکسان است) هرچه پیش فرستاده شود از عمل و اجر و فرزند نارسیده آب پیش آینده از آبها (المنجد لغت فرط).

۲- خلج، خالج، و اختلج: سر درگم شد، آشفتهگی حال پیدا کرد؛ اختلج: لرزید و تکان خورد (المنجد ماده خلج).

۳- صحیح بخاری: ۸ / ۸۷.

۴- ای یمنعون من وروده از وارد شد بر حوض ممنوع می شوند.

۵- صحیح بخاری: ۷ / ۲۰۸.

۶- سحق، دور کردن (المنجد).

۷- صحیح مسلم: ۷ / ۷۰-۷۱.

ص: ۶۰

اصحاب! پس به من گفته می شود: نمی دانی بعد از تو چکارهائی کردند پس من می گویم (از من) دور باد آنهائی که بعد از من، گفته ها و دین مرا تبدیل و تغییر دادند.

۶- و قال: صلی الله علیه و آله ترد علیّ اُمّتی الحوض و أنا اذود(۱) الناس كما یدود الرّجل ابل الرّجل عن ابله ... ولیصدّنّ عنی طائفه منکم فلا یصلون، فأقول: یاربّ هؤلاء أصحابی، فیجیئنی ملک فیقول: و هل تدری ما أحدثوا بعدک.(۲) در کنار حوض، امت بر من وارد می شود و من مردم را از آن می رانم مانند راندن مرد، شتر مرد دیگر را از شترش و عده ای را از رسیدن به من جلوگیری می کنند و به من نمی رسند؛ می گویم خدایا! اینها اصحاب منند، پس ملکی پیش من آید و گوید: آیا می دانی پس از تو چکارهائی پیش آوردند؟!

۷- و قال صلی الله علیه و آله: إننی علی الحوض أنتظر من یرد علیّ منکم، لیقتطعنّ دونی رجال فلاقولنّ: آی ربّ منّی و من اُمّیتی، فیقول: إنک لاتدری ما أحدثوا بعدک، مازالوا یرجعون علی أعقابهم.(۳) و فرمود: من در کنار حوض (کوثر) انتظار می کشم: که از شما پیش من آید، حتماً راه مردانی را از رسیدن به من، می بُرنند؛ پس من می گویم: خدایا از من و امت من است، می گوید: تو نمی دانی بعد از تو چها کردند، اینها تا توانستند، به عقب برگشتند.

۸- و قال صلی الله علیه و آله إننی علی الحوض أنظر من یرد علیّ منکم و سیؤخذ ناس دونی فأقول: یاربّ منّی و من اُمّیتی، و فی روایه: فأقول: أصحابی، فیقال: هل شعرت ما عملوا بعدک واللّه ما برحوا یرجعون علی أعقابهم.(۴) و فرمود: من در کنار حوض نگاه می کنم که از شماها، پیش من می آید، و زود کسانی از کنار من می گیرند (وباز

۱- زاده، ذوداً و ذیاداً: راند و دور کرد اورا (المنجد) ماده ذود.

۲- صحیح مسلم: ۱/ ۱۴۹ ۱۵۰۰.

۳- صحیح مسلم: ۷/ ۶۶.

۴- بخاری: ۷/ ۲۰۹ و ۷/ ۲۰۶- ۲۱۰ و ۸/ ۸۶؛ مسلم: ۷/ ۷۷ و ۷/ ۶۸؛ مسند احمد: ۱/ ۲۵۷ و ۳/ ۱۸، ۳۹، ۳۸۴ و ۶/ ۱۲۱؛ سنن ابن ماجه: ۲/ ۱۴۴۰؛ مستدرک: ۲/ ۴۴۷ و ۴/ ۷۴- ۷۵؛ مجمع الزوائد: ۳/ ۸۵ و ۱۰/ ۳۶۴؛ کنز العمال: ۱/ ۳۸۷ و ۴/ ۵۴۳ و ۱۱/ ۱۳۲ و ۱۷۶ و ۱۴/ ۴۱۷- ۴۱۹ و ۴۳۴؛ و الهجوم: ۴۴؛ از مصادر گوناگون.

ص: ۶۱

داشت می کنند) پس من می گویم، ای پروردگار من (اینها) از من و امت منند (در روایت دیگر است که) می گویم اصحاب منند پس به من گفته می شود، آیا می فهمی پس از تو چه کارها کردند به خدا قسم، تا می توانستند به عقب برگشتند (و از گفته ها و اهل بیت تو دوری کردند).

۹- وقال صلی الله علیه و آله أنا فرطکم علی الحوض من ورد شرب و من شرب، لم یظماً أبداً و لیردّ علیّ أقوام أعرفهم و یعرفونی، ثمّ یحال بینی وینهم (و أقول إنّهم من أمّتی، فیقال أنّک لا تدری ما أحدثوا بعدک، فأقول سحراً فسحراً لمن بدّل بعدی) (۱) من پیشرو شمایم بر حوض، هر که نوشید، ابداً تشنه نمی شود و یقیناً کسانی بر من وارد می شود که من آنها را و آنها مرا می شناسیم، سپس میان من و آنها حایل می شوند و من می گویم آنها از امت من هستند پس گفته می شود، نمی دانی بعد از تو چه حادثه هایی پیش آوردند من می گویم: خورد شدن و سائیده شدن باد (و از من دوری باد و دوری باد) بر آنانکه بعد از من کارها را تغییر دادند.

۱۰- عن أبي أوائل عن حذیفه: قال: قلت: يا أبا عبد الله التّفاق اليوم أكثر أم على عهد رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قال: فضرب بیده علی جبهته و قال: أوه و هو اليوم ظاهر، كانوا یستخفونه علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله (۲) ابی وائل از حذیفه (بن یمان) پرسید: ای ابا عبد الله نفاق (و دو روئی) امروز زیاد است یا در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله؟! به پیشانی خود زد و گفت: آه (فرق می کند) امروز (منافق در) ظاهر است (همه دو رو هارا می شناسند اما) در زمان آنحضرت، خود را مخفی می کردند (و مشغول کارهای زیر زمینی بودند).

۱۱- مسلم در صحیحش می نویسد: در حدیث و کعب و معاذ این طور گفته می

۱- منار الهدی: ص ۴۹۶؛ بنقل از الجمع بین الصحیحین: الحمیدی و هو المتفق علیه.

۲- مسند بزاز (البحر الزخار): ۳۰۳/۷ (ط مدینه)؛ بخاری: ۸/۱۰۰؛ کنز العمال ۱/۳۶۷ بیشتر این روایتهارا در کتاب الهجوم علی بیت فاطمه: ص ۴۵ از کتاب الجواب علی نسبها للهجوم إلی الصحابه: ص ۴۳۱-۴۴۰ نقل کرده است.

ص: ۶۲

شود: تو نمیدانی بعد از (رحلت) تو چه کارهائی پیش آوردند. (۱)

۱۲- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من پیشرو (قافله) شمایم برحوض (کوثر) هرکس از کنار من عبور کند (از آن) مینوشد و هرکس نوشید دیگر هیچوقت تشنه نمیشود گروهی را که آنها مرا میشناسند و من آنها را میشناسم، میان من و آنها پرده میکشند، من می گویم آنها (از امت) من هستند در جوابم گویند: نمیدانی بعد از تو چه حادثه هائی آفریدند پس من می گویم: سحفاً سحفاً لمن بدل بعدی دور باد دور باد (از رحمت خدا و از شفاعت من) آن کس که بعد از من (در دین و گفته های من) این تغییرات را داد. (۲)

روایات در این مضمون در کتابهای معتبر اهل سنت فراوان است.

پس کجاست عصمت یا بیگناهی و عدالت همه کسانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دیده و نام صحابه گوی را یدک می کشند؟!

مگر همین اصحاب نبودند که همدیگر را تکفیر می کردند؟!

مگر همین ها نبودند که به خاطر دنیای مادی و حفظ منافع شخصی خود، اخبار (غدیر ها و منزله ها و طیر مشوی ها و خاصف التعل ها) و هزاران فضایل مولود کعبه «علی علیه السلام» و دختر وحی «فاطمه علیها السلام» را تأویل کرده و زیر سؤال بردند و اعتنائی به گفته های رسول خدا صلی الله علیه و آله نکردند؟!

مگر خلیفه دوم، زبیر بن عوام را که طبق حدیث اجماعی و مورد قبول خود شان، از عشره مبشره یعنی ده نفر مژده بهشت داده شدگان، نبود که، روز بیعت فریاد کشید

۱- سنن نسائی: ۱۱۷/۴؛ مسند أحمد: ۱/۲۳۵ و ۲۵۳؛ صحیح بخاری: ۴/۱۱۰ و ۱۴۲ و ۵/۱۹۱ و ۲۴۰ و ۷/۱۹۵؛ صحیح مسلم: ۸/

۱۵۷؛ سنن ترمذی: ۴/۳۸ و ۵/۴؛ کنز العمال: ۱۴/۳۵۸؛ البدایه و النهایه: ۲/۱۱۶؛ در المنثور: ۲/۳۴۹.

۲- صحیح بخاری: ۷/۲۰۷ و ۸/۸۷؛ صحیح مسلم: ۷/۶۶. قریب به این مضمون و مشابه آن را در صحیح بخاری: ۸/۸۷ و ۷/۲۰۸؛

صحیح مسلم: ۷/۶۶ و ۱/۱۴۹؛ مسند أحمد: ۱/۲۵۷ و ۳/۱۸ و ۳۹ و ۳۸۴ و ۶/۱۲۱؛ سنن ابن ماجه: ۲/۱۴۴۰؛ مستدرک: ۱/۳۸۷ و

۴/۵۴۳ و ۱۱/۱۳۲ و ۱۷۶ و ۱۴/۴۱۷ و ۴۳۴ و سایر منابع معتبر آورده اند.

ص: ۶۳

: دونکم الکل آن سگ را بگیرد و دستگیر کنید(۱) یا همان خلیفه اول نبود نعره زد:

علیکم بالکلب بگیرد سگ را(۲)!

مگر خبر ساختگی: أصحابی کالتجوم...، شامل حال مولود کعبه علی علیه السلام یازبیر و سلمان و مقداد و أباذر و عمار و عباس و کعب و ابن مسعود وو... نمی شود!

مگر این ها از جمله اصحاب رسول خدا نبودند؟! یا اینکه این حدیث مجعول فقط شامل اصحابی است که در دفتر حزب ستون پنجم نام نویسی و ثبت نام کرده بودند؟!

مگر عده زیادی از همین صحابه ها نبودند که خلیفه عثمان را به قتل رساندند؟!

و

آیا- همان همسر (بقول شما) مورد علاقه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله أم المؤمنین عایشه نبود که با جمله مشهور «أقتلوا نعتلاً قتل الله نعتلاً(۳) یا أقتلوا نعتلاً فقد كفر(۴) بکشید این پیر خرفت (و عقل از دست داده) را خدا او را بکشد، بکشید نعتل را که یقیناً کافر شده است»، عثمان را تکفیر و حکم اعدام او را صادر نمود؟!

آیا- همو نبود، بر علیه خلیفه بر حق زمان خود قیام کرد و حد اقل سی هزار کشته از طرفین به جای گذاشت؟!

آیا- از همین ها نبودند که در جنگهای جمل و صفین و نهروان، رو در روی صحابه ممتاز و پسر عم و برادر و داماد وو... رسول خدا ایستاده و حکم کفرش را صادر کردند و در نتیجه این جنگ ها نزدیک به صد هزار نفر از طرفین کشته شدند؟!

۱- مثالب التواصب ص ۱۳۶؛ الرسائل الاعتقادیة ۱/ ۴۴۷-۴۴۸.

۲- أمالی مفید ص ۴۹-۵۰.

۳- «نعتل» در مدینه یهودی پر ریشی بود که مردم مدینه عثمان را به او تشبیه می کردند و پس از کشته شدنش هر کس از اهل مدینه از حال او می پرسید، می گفتند: قُتل عدو الله دشمن خدا نعتل یعنی عثمان کشته شد (طبقات ابن سعد: ۵/ ۴۸؛ صحابه از دیدگاه نهج البلاغه: ص ۲۵).

۴- ابن العربی، تاریخ مختصر الدول: ص ۱۰۵؛ أنساب الأشراف البلاذری: ۵/ ۷۰ و ۷۵.

ص: ۶۴

مگر آن همه تغییر و تبدیل در دین از زبان و حلقوم بعضی از این ها، سرچشمه نگرفت؟!.

مگر دهها سال امیر آزادی (علی علیه السلام) را در قنوت‌هایشان سب و لعن نکردند مگر از همین باصطلاح صحابه ها نبودند که حکم به کفر مولا کردند؟!.

و دهها آیا-ها و اگرها و مگرها که صاحبان بصیرت و عقل سلیم، به خوبی اینها را درک کرده و در پیش وجدان خود به درستی این آیها، اذعان نموده و تأیید می کنند اما پاسخ درست و قانع کننده کجاست!!؟.

مگر همین سران ستون نبودند که هر کدام از آنها در دوران حکومت خویش، هر کس خواست حرفی بزند، دستور بستن دهان او را صادر می کردند! مانند بریده اُسلمی،

و یابه خاطر یک کلمه حرف، دنده هایش را شکستند و قدرت حرکت نگذاشتند تا نماز بخواند، مانند عبدالله بن مسعود،

مگر عمار بن یاسر را تا سرحد مرگ کتکش زدند که بیهوش افتاد و نماز هایش قضا شد، و برای دستگیری زبیر «آن سگ را دستگیر کنید» گفته شد،

یا مانند ابوذر زبانش را بیزید و تبعید کنید و هیچ کس حق بدرقه و مشایعت او را هم ندارد، و ... یعنی اختناق کامل توأم با استبداد!.

هر کس اظهار عقیده کند باید زبانش بریده شود تازیانه بخورد و هریک از بانوان پیامبر حرفی بزند از مسجد بیرونشان کنید اگر چه أم سلمه و أم ایمن نوبیه، و ...

باشد.

این است عدالت قریب به عصمت برادران اهل سنت ما، در باره اصحاب.

بزنند و بکشند تبعید نمایند و گوشت رانش از شام تا مدینه در بالای شتر پیوسد و بریزد اما کسی حق ندارد حرفی بزند؛ چون آنها اجتهاد کرده اند، اجتهاد در مقابل نصوص فراوان وارده در باره اهلیت علیهم السلام.

محقق و مؤرخ بصیر مرحوم قاضی زنگنه زوری بهلول بهجت افندی که به جهت پایمال شدن حقوق آل محمد علیهم السلام تاریخ را محاکمه می کند به غفلت و مسامحه مؤرخان می تازد پس از نقل جریان های جنگ جمل و غیر آن به اجتهاد معاویه و

ص: ۶۵

فجایع بی شمار او که می رسد می گوید: افسوس که معاویه با این همه مظالم بی شمار باز به لقب امیرالمؤمنین ملقب و تمام مظالم او در پرده نسیان مخفی مانده است، حتی در فسق و فجورهای خود نسبت اجتهاد به او می دهند، فقط در اجتهاد خود در صورت خطا هم مثاب بوده است ولی به اجتهاد دیگران احترام نمی گذاشت.

همین که سخن قاضی به اینجا می رسد به شدت منقلب شده می گوید: من می گویم که لعنت بر چنین مجتهدی که نور دیده رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن مجتبی را شهید نموده، و در این موضوع اجتهاد نماید، نفرت عالم به چنان مجتهدی که مثل یزید جنایتکار را بر امت مرحومه مسلط نماید و چه جنایتها نکند؟!

عمر النّسفی در کتاب معروف خود موسوم به «عقاید النّسفی» می گوید: محاربه و تمام افعال معاویه حمل بر اجتهاد می شود، اگر کسی سؤال کند چرا اعمال و افعال حرقوص بن زهیر، حمل بر اجتهاد نمی شود؟! چه جوابی خواهند داشت! عجبا. نظر بر اینکه حرقوص نه درهم داشت و نه دینار و نه صاحب شمشیر برّان بود، تا قوه اجتهاد را بر او ارزانی داشته و اعطا نمایند.

راست است که قدرت و شوکت بنی امیه پرده پوش تمام عیوب و فجایع معاویه بوده، علما و ارباب تاریخ نه تنها نتوانسته اند از اعمال ظالمانه او انتقاد کرده و به بحث و گفتگو بنشینند و جسارت کنند، بلکه در زمان های بعد سرمشق و دستور العمل، اخلاف نا صالح خود گردیده است (۱).

همین حالا هم پس از گذشت ۱۴ قرن باز اگر کسی به صحابه انتقاد کند بلا فاصله پاسخش با گلوله های آتشین خواهد بود؛ اگر در منطقه یا محلی احساس شود به ابو هریره ها و عبدالله بن ابی ها کوچکترین جسارتی شده: عوامل مرموز، بلادرنگ وارد عمل شده مردم بی گناه و بی دفاع و یا عزاداران سید شباب اهل الجنّه رابه رگبار

۱- صحابه از دید گاه نهج البلاغه: ۲۰؛ بنقل از تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد علیهم السلام ص ۲۷-۳۰.

بسته به خاک و خون می کشند. (۱)

نفرین بر این اجتهاد و مجتهد و اَفّ بر این خواب خانمانسوز و ریشه بر باد ده، که بزرگترین مانع درک حقایق بوده و هست و خواهد بود).

بدون تردید مصاحبت و دیدن پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله یکی از امتیازات بزرگی است که نصیب مسلمانان صدر اسلام گردیده است و گروه زیادی از صحابه در پرتو وجود آن حضرت به کمالات والایی دست یافتند اما در عین حال با توجه به بررسی آیات قرآن و روایات به دست می آید که صرف رؤیت و مصاحبت با آن حضرت انسان را مصون از گناه و اهل بهشت نمی کند بلکه نیاز به ایمان و عمل صالح دارد:

«والعصران الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر» در هیچ آیه و یا روایتی نیامده است که صحابه بودن، سبب عصمت یا عدالت و تقواست بلکه بر عکس آیاتی در قرآن وجود دارد که گروهی که مصاحبت با پیامبر صلی الله علیه و آله را داشته و آن حضرت را دیده اند، راه نفاق را برگزیده اند و تا آخر عمر ادامه دادند از این رو این دیدگاه که همه صحابه عادل و واجب الاتباع هستند صحیح نیست بلکه خلاف قرآن است.

چگونه همه صحابه را عادل بدانیم در صورتی که برخی از آنان به همسر پیامبر صلی الله علیه و آله در جریان «افک» نسبت رابطه نامشروع دادند؟! و خداوند از او دفاع نمود و تبرئه کرد، در سوره نور فرمود: تهمت سازان از خود شما (صحابه) بودند، «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ» و برخی از آنان مثل قدامه بن مظعون شراب نوشیده و حد خورد و برخی مثل ولید بن عقبه آیه: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ» در مورد او نازل شده و او رافاسق معرفی نموده و مثل مغیره زنا کرده و و... (۲)

چگونه همه صحابه را واجب الاتباع بدانیم در صورتی که بسیاری از آنان در

۱- در سال ۱۴۲۵ هجری قمری برابر با ۱۲/۱۲/۱۳۸۲ خورشیدی روز عاشورا، در جاهای مختلف، کربلا و کاظمین در میان میلیونها عزادار، بمب گذاشته و راکت پرتاب کردند؛ مشروح آن در پاورقی بخش مولود وحی گذشت.

۲- مراجعه شود به اسدالغابه، جلد ۵ و ۴ ذیل اسامی مذکور.

ص: ۶۷

گفتار و کردار و رفتار دارای اشتباه بوده و بایکدیگر اختلافات فکری، عقیدتی و سیاسی داشتند؟ امیر مؤمنان علی علیه السلام در شورای شش نفره فرمود: من به قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و نظر خودم عمل می کنم و از عمل به روش شیخین امتناع کرد در صورتی که خود اهل سنت قائلند که اصحاب حق اجتهاد دارند.

مگر علی علیه السلام نمی توانست اجتهاد نماید، در حالی که در بیش از ۷۰ مورد عمر گفت: «لولا- علی لهلك عمر» اگر علی نبود عمر هلاک می گشت!!.

اختلاف روش سایر صحابه در مسایل فقهی و سیاسی نیاز به توضیح ندارد بر این اساس.

آیا- مطالعه و بررسی زندگی صحابه و بیان کارهای خوب و نقد کارهای اشتباه آنان خلاف قرآن است یا هماهنگ با آن؟ این روش با کدامیک از اصول اسلام ناسازگار است؟ این روش را خود قرآن به ما آموخته است که به یک مورد اشاره می کنیم در سوره توبه آیات ۹۷ و ۱۰۱ می فرماید: «الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا وَ أَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ...» ۹۷ وَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَ يَتْرَبُّصُ بِكُمْ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ... ۹۸ وَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ صَالَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَّا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ... ۹۹ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ ... ۱۰۰ وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ» ۱۰۱.

در این آیات همانطور که از یک گروه از صحابه ستایش و تمجید شده از چهره گروهی دیگر نیز پرده برداشته است و هشدار می دهد که همه کسانی که اطراف تو را فرا گرفته اند طرفدار خود ندانی بلکه بخشی از اعراب و بادیه نشینان منافق اند همچنانکه برخی از مردمان مدینه بر نفاق خو گرفته اند و تو ای رسول ما! هر چند پیامبری اما آنان را نمی شناسی و ما می دانیم و به تو معرفی می کنیم و بزودی خداوند در دو نوبت آنان را عذاب می کند سپس به عذابی بزرگ باز گردانده می شوند.

بنابراین گروهی از اطرافیان پیامبر که خود آن حضرت بی خبر بوده و از (عوامل نفوذی بودند و) از صحابه نیز به شمار می آیند به عنوان منافق معرفی شده اند.

ص: ۶۸

در آیات فراوان دیگر چهره برخی را افشا فرموده از جمله: «إِنَّ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بَنِيًّا فَتَبَيَّنُوا» که درباره ولید بن عقبه وارد شده است چنان که در روایات خود اهل سنت نیز به این مطلب پرداخته شده است مگر این روایت در صحیح بخاری کتاب الدعوات، باب فی الحوض نیامده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «روز قیامت گروهی از صحابه بر من وارد می شوند آنگاه به سرعت آنان را از نزد حوض کوثر دور می کنند می گویم، چرا دور می کنید، آنان از اصحاب من هستند؟ می گویند: تو نمی دانی که پس از شما چه چیزهایی در دین اسلام پدید آورده و به دوران جاهلیت بازگشته و مرتد شدند» چندین روایت دیگر به این مضمون در کتابهای حدیثی اهل سنت آمده است که تعدادی از آنها قبلاً گذشت.

بنابراین مطلق نگری به صحابه دیدگاهی است که خلاف آیات قرآن می باشد و صحیح آن است که بگوییم: بسیاری از صحابه مؤمن و عادل بوده و گروهی نیز فقط ایمان ظاهری داشته اند نه ایمان واقعی چنان که روش عملی آنان در تاریخ ثبت و ضبط شده و بیانگر همین حقیقت است، پس با توجه به مطالب گذشته.

آیا- درست است که چشم و گوش را بسته و بگوییم همه صحابه افراد خوبی بوده و آنچه گفته و عمل کرده اند برای مادلیل و حجت است هر چند اعمال خلاف شرع باشد؟!.

آیا- صحیح است که همه اشتباهات آنان را توجیه کرده و بگوییم اجتهاد کرده اند؟ اگر آنان اجتهاد کردند

چرا ما اجتهاد نکنیم؟ و اگر دیگران اجتهاد می کنند؟

چرا تکفیر می شوند؟

چرا کسانی را که بر اساس ادله قرآن و سنت بر صحابه نقدی می زنند تکفیر می کنید؟ به راستی چه خوب گفت ابن عابدین عالم بزرگ حنفی که: «تکفیرهای بی جا کار افراد جاهل و نادان است نه کار مجتهدان».

آیا- این روش به غلو و زیاده روی کشیده نمی شود؟

چطور به دیگران نسبت غلو می دهند اما از رفتار خود غافل هستند؟ در الفاظ نمی گویند صحابه معصوم هستند اما در عمل آنان را در حد معصوم و پیامبر بالا می

ص: ۶۹

برند و هرچه آنان گفته یا عمل نموده اند حجت می دانند! اهل تشیع را به خاطر آن که برای ائمه علیهم السلام عصمت قایل اند نکوهش می کنند اما خودشان «عمر» را به حد پیامبر صلی الله علیه و آله بلکه بالاتر می برند و در احوالات او می گویند: بسیاری از اوقات بر اساس آنچه ایشان اراده کرده آیه قرآن نازل شده است و خود اهل سنت کتابهایی به نام «موافقات عمر» نوشته اند!

اهل سنت به کارهای عمر هرچند بدعت باشد عمل می نمایند، مانند نماز تراویح که در شبهای ماه رمضان به جماعت می خوانند، آیا- این عمل تشریح نیست؟!.

چگونه اگر شیعیان به گفته امام صادق علیه السلام عمل نمایند اهل سنت می گویند شیعیان عقیده دارند که احکام دین به امامان آنان تفویض شده اما در مورد صحابه به چیزی بالاتر از آنچه به شیعیان نسبت می دهند باور دارند؟.

آنهايي که هر نوع نسبتی را به شیعه می دهند بهتر نیست که با یک مقایسه، به رفتار و اعتقادات خود بنگرند؟ چه خوب فرمود حضرت علی علیه السلام که:

«حَبُّ الشَّيْءِ يُعْمَى وَ يُصَمِّمُ»

دوست داشتن چیزی، انسان را کر و کور می نماید با کدام مبنای علمی از قرآن و روایات می توان جنگ معاویه با حضرت علی علیه السلام را، اجتهاد توجیه نمود که در آن جنگ بسیاری از صحابه به شهادت رسیدند؟.

اگر در برخی آیات از امت اسلامی، یا انصار و مهاجرین تمجید و تعریف شده به معنای آن نیست که همه صحابه عادل و قابل مدح هستند، نظیر آیه «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيًّا» هیچیک از این آیات دلالت بر عدالت صحابه ندارد بلکه دلالت بر تمام امت دارد و مجموع امت را تمجید می کند نه فرد فرد را به تعبیر علم اصول فقه به نحو عام مجموعی است نه استغراقی وقتی کسی بگوید مردم فلان شهر از فلان شهر بهتر و افضل هستند مجموع را در نظر دارد نه یکایک افراد را زیرا ممکن است بعضی افراد آن شهر از این شهر بهتر باشند و ثانیاً افضلیت نسبی کفایت می کند، نه در همه افراد و در همه حالات، زیرا ممکن است یک نفر در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله خوب بوده و تمجید شده اما پس از ارتحال آن حضرت حالش تغییر نماید چنانکه در روایات گذشته روشن گردید.

ص: ۷۰

(کار شکنی هائی در حال حیات وبعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم)**اشاره**

این کار شکنی ها و اعتراض و مخالفت ها به دو دسته تقسیم می شود.

۱- در حال حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله

۲- پس از مرگ آن حضرت صلی الله علیه و آله.

«کار شکنی های حال حیات»**اشاره**

نمونه هائی از کار شکنی ها و جرئت و جسارت عاملین آنها، در دوران زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله را بخوانید و باوجدان سالم و بیدار که نیازی نباشد سر هر مطلبی، آیا و چرا را تکرار نمائیم و ملال آور نباشد.

۱ «اسلامت را مخفی دار»

النص ص ۳۰۹

وقتی که عمر بنا به اظهار خودش، مسلمان شد حضرت به او دستور داد **إسْتَرِ إِسْلَامَكَ** و **إِنَّ عَمْرَ أَبِي إِلَّا إِعْلَامَهُ** اسلامت را پنهان بدار ولی او سرپیچی کرده اعلان نمود(۱).

آیا- عدم اطاعت از این دستور و نخستین برخورد منفی اش با رسول خدا صلی الله علیه و آله، کاشف از هویت و شخصیت درونی او نبود؟! پس

چرا بزرگان اهل سنت در این باره سکوت اختیار کرده اند؟!.

۲ «خود کم بود؟! می خواهد...»

بعد از نزول آیه مبارکه **(قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ)**(۲) نازل شد منافقین (همان ستون پنجمی ها) به همدیگر گفتند: **أَمَا يَكْفِي مُحَمَّدًا أَنْ يَكُونَ فَهْرَنَا** عشرين سنه حتى يريد أن يحمل أهل بيته على رقابنا، فقالوا ما أنزل الله هذا و ما

۱- تاریخ فلسفه الإسلام ص ۳۰۱ محمد لطفی جمعه؛ النص والاجتهاد: ص ۱۷۷؛ از محی الدین عربی.

۲- ص: ۸۶؛

ص: ۷۱

هو أَلْمَا شَىءٌ يَنْفَقُ بِهِ، يَرِيدُ أَنْ يَحْمَلَ أَهْلِيَّتَهُ عَلَي رِقَابِنَا، وَلِئِنْ قَتَلَ مُحَمَّدٌ أَوْ مَاتَ، لَنَنْزَعَنَّهَا مِنْ أَهْلِيَّتِهِ، ثُمَّ لَانْعِيدُهَا فِيهِمْ أَبَدًا بِرَأْسِ مُحَمَّدٍ كَافِي نَبُودِ كَيْ يَسْتَسَالُ بِقَهْرٍ وَغَلْبَةٍ بِهَ گَرْدَنَهَائِ مَا سَوَارَ شَدِيدَةً اسْتِ؟! حَالًا هُمْ مِي خَوَاهِدْ أَهْلِيَّتِ خُودِ رَا نِيْزَ بِهَ كُوهَائِ مَا سَوَارَ نَمَائِدْ، نَهَ خُدَاوَنَدِ دَرَايِنِ بَارَهَ چِيْزِي نَازِلِ كَرْدَهَ وَ نَهَ چِيْزِي اسْتِ كِهَ اَجْرَتِي (و اَرْزَشِي) دَاشْتَهَ بَاشَدْ؛

حالا که او می خواهد اهلیت خود را به گردنهای ما سوار کند، ماهم تصمیم می گیریم اگر او کشته شود و یا بمیرد، به طور یقین ریاست و خلافت را از خانواده او بیرون بکشیم دیگر! به هیچوجه بر آنها بر نمی گردانیم (۱).

آیا- این گفته آنها «خداوند چنین چیزی نازل نکرده است»، تکذیب رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود؟.

یا اساساً ایستادگی در برابر آن حضرت و اعتراض به صاحب شریعت و ادای وظایف محوله به آن حضرت، از سوی خداوند نبود؟!

۳ «نماز بر منافق»

النص ص ۱۸۶ مراجعه

وقتی که عبدالله بن ابی (منافق) فوت کرد پسرش (که از هوا خواهان پیامبر بود) پیش حضرت آمد و عرض کرد ای رسول خدا، یکی از پیراهنت را بده برای پدرم کفن نمایم و استدعا دارم براو نماز خوانده و برای او طلب مغفرت نمایی حضرت پیرهنش را داد و فرمود: هر وقت آماده شد به ما خبر بده، بعد از آماده شدن جنازه، پیغمبر صلی الله علیه و آله به نماز ایستاد.

فجذبہ عمر فقال له: أليس قد نهاك الله أن تصلى على المنافقين؟! فقال لك استغفر لهم أو لا تستغفر لهم إن تستغفر لهم سبعين مرة، لن يغفر الله لهم عمر حضرت را گرفته به کنار کشید و گفت: آیا خداوند ترا از خواندن نماز بر منافقین، نهی

۱- تفسیر نورالثقلین ج ۱ ص ۳۹۹؛ تفسیر کنزالذقایق ج ۲ ص ۲۴۸/۱۰؛ این جملات همان مواد و متن صحیفه ملعونه یا پیمان نامه ضد اهل بیت است.

ص: ۷۲

نکرده و گفته است: «خواه بر آنها طلب مغفرت کنی یا نکنی، اگر هفتاد بار هم برای آنها طلب بخشش نمائی خدا آنها را نخواهد بخشید» (۱).

حضرت با حلم بزرگ و با حکمت بالغه خود با عمر مدارا کرد و او نیز از این حالت رسول خدا صلی الله علیه و آله سوء استفاده کرده و در برابر آن حضرت ایستاده و اجازه نمی داد نماز را شروع نماید (جسارت را به جایی رسانید که بنا بر حدیث صحیح، حضرت فرمود: (أَخْرَعَنِي يَا عُمَرُ إِنَّي خَيْرٌ، قِيلَ لِي

«إِسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ الْخ»

فلو أعلم أنني إن زدت على السبعين غفر الله لهم لزدت، ثم صلی علیه، و مشی خلفه و قام علی قبره الحدیث) ای عمر برو کنار!! من در استغفار بر آنها مخیرم، اگر می دانستم که با استغفار بیش از هفتاد، خدا آنها را می بخشد، این کار را می کردم.

پس نماز گذارد و پشت سر جنازه رفت تا در کنار قبر ایستاد فعجب الناس من جرأه عمر علی رسول الله پس مردم از جرئت عمر به رسول خدا تعجب نمودند. تا آخر حدیث. (۲)

آیا- در این جریان عمر با کمال جسارت، برای رسول خدا صلی الله علیه و آله تعیین تکلیف و تعلیم وظیفه نمی کند و در مقابل او ایستاده و از آیه ای استشهد مینماید که هیچگونه ربطی به موضوع نداشت چون از استغفار بر منافق نهی نشده بود بلکه اخباری بود بر اینکه استغفار تو به حال آنها فائده ای نخواهد داشت، مضافاً بر اینکه، مؤمن واقعی هیچوقت نمی توانست به خود این جرئت را بدهد که قرآن را به آورنده

۱- النص والإجتهد ص ۱۰۷؛ بنقل از صحیح بخاری ج ۴ ص ۱۸ و ج ۳ ص ۹۲ در تفسیر آیه فوق و بنقل از جمع بین الصحیحین حمیدی؛ اهل سنت، بر صحت این روایت اتفاق نظر دارند؛ الطرائف ص ۴۴۳

۲- ابن ابی الحدید: ۱۰۷/۳؛ أسباب التزول للواحدی: ص ۱۴۱ مسند امام أحمد: ۱۶/۱؛ سنن ابن ماجه: للقزوينی: ۴۸۷/۱؛ مسند أحمد بن شعيب النسائي: ۶۷/۴؛ حلیه الأولیاء لأبی نعیم: ۴۳/۱؛ السنن الکبری للیهقی: ۴۰۳/۳ ط هند: سیره النبویه ابن هشام: ۴/۱۹۷ ط مصر؛ الزیاض النضره محب طبری: ۲۹۴/۱؛ النص و الإجتهد: ص ۱۰۸؛ من حیاها لخلیفه: ۹۰؛ این جریان را متقی هندی در کتاب کنز العمال: ۴۱۸/۲ ح ۴۴۰۳ از صحیح بخاری در حاشیه السندی: ۱/۱۶۳-۳/۱۳۷ و مسلم و ترمذی و امام احمد و ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و غیر آنها، نقل نموده است.

ص: ۷۳

قرآن تفهیم نماید غافل از اینکه در این قضیه، رسول خدا صلی الله علیه و آله مصالح زیادی را در نظر گرفته بود! از جمله آنها.

۱- بنا به اجماع امت (آیه مبارکه «وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَيْدِئًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ» بعد از آن واقعه نازل شده است پس تا آنوقت خواندن نماز بر منافقین ممنوع نبود. (۱)

۲- حضرت در آیه مورد نظر با کلمه «أو» به معنای (یا) اختیار داشت که برای آنها استغفار کند و یانه، به حال آنها فایده ای نخواهد داشت.

۳- عبد الله پسر عبد الله ابی از مخلصان حضرت بود، نخواست او را در میان دوست و دشمن سرافکنده نماید.

۴- به خاطر حضور آنها در مجامع مسلمین و اظهار شهادتینشان، با آنها مدارا می کرد و حکم کفاری که از دعوت به اسلام ابا نماید، نبود بلکه به ظاهر شهادتین گفته و در عداد رد کنندگان علنی به شمار نمی آمد.

۵- عبدالله بن ابی در جامعه آن روز شخصیت با نفوذی بود و قبیله پرجمعیتی داشت، در آن برهه از زمان، نماز خواندن بر او، از نظر سیاسی اهمیت زیادی داشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله باین کار می خواست آنها را، تألیف قلب کرده و به سوی اسلام ترغیب نماید.

در پاسخ به اعتراض عمر فرمود: پیراهن من در مقابل خدا به حال او نفعی نخواهد داشت و اینی أرجو أن یدخل به فی الإسلام خلق کثیر من امید دارم که به وسیله او خلق زیادی بدین اسلام درآید.

واقعاً این طور هم شد، در مقابل این همه لطف رسول خدا، گروه زیادی و بنا بروایتی هزار نفر ایمان آوردند و طائفه خزرج همگی به اسلام گرویدند. (۲)

آیا- از این جریان چه برداشتی دارید و چگونه قضاوت می کنید؟ میان خود و خدایتان، نظر دهید و سکوت را بشکنید.

۱- النَّصَّ و الإِجْتِهَاد: ۱۰۸ مطبوعه النَّجَف ۱۳۷۵ هجری قمری.

۲- کسی پیدا نشد به او بگوید: که چرا در کارهای رسول الهی دخالت می کنی؟!.

ص: ۷۴

۴ «او یکی از آنها بود»

النص ص ۱۸۹

مردی پیش رسول خدا آمد و گفت: ای رسول خدا! فلانی وفات کرد تشریف آورده به او نماز بخوانید، عمر گفت: إنه فاجر فلا تصلّ علیه او شخص دریده ای بود براو نماز نخوان! آن مرد گفت: ای رسول خدا یادت هست که در فلان جنگ و فلان شب، چند نفر کشیک ترا میکشیدند؟! او یکی از آنها بود، پیغمبر بلند شد و به کنار قبر او آمد آنقدر نشست تا از دفن او فارغ شدند، حضرت سه بار به قبر او خاک ریخت، فرمود: مردم به او بدبین هستند ولی من خوشبینم!؛

عمر گفت: آن خوشبینی یا آن خیری که از او سراغ دارید چیست؟! فقال رسول الله دعنا منك يا عمر! من جاهد في سبيل الله وجبت له الجنة اي عمر! رها كن مارا، هر کس در راه خدا بجنگد بهشت براو واجب میشود(۱).

در حدیث دیگر است که عمر به حضرت گفت: براو نماز نخوان! فرمود: هل رآه أحد علی شیء من أعمال الخیر؟! آیا کسی او را در کار نیکویی دیده است؟ آن مرد گفت: در فلان شب باما کشیک ترا می کشید، حضرت براو نماز خواند و همراه جنازه او تا کنار قبر آمد و برقبر او خاک ریخت و فرمود: إن أصحابك يظنون أنك من أصحاب النار، وأنا أشهد أنك من أصحاب الجنة! اطرافیان تو (و هم نشینان) گمان می کنند تو از اهل آتشی؟! اما من شهادت میدهم تو از اهل بهشتی.

سپس به عمر رو کرد و فرمود: إنك لا تُسئل عن أعمال الناس، و إنما تُسئل عن الغيبة تو مسؤل اعمال مردم نیستی! بلکه از غیبت کردنت مسؤل خواهی شد.(۲)

آیا- این حدیث میزان فهم دینی و اسلامی عمر را تعیین نمی کند؟.

۱- النص والاجتهاد ص ۱۰۹؛ نقلاً از اسانید مختلف اهل سنت.

۲- النص والاجتهاد ص ۱۰۹؛ بنقل از الإصابه: ابن حجرالعسقلانی ج ۴، از البغوی و أبواحمد الحاکم و طبرانی از راویان متعدد از منابع مختلف اهل سنت؛

ص: ۷۵

۵- «تأخیر تا به کی?!»

حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین در حدیث ۳۴ از مسند عایشه که در صحت آن اعتقاد دارند می نویسد، عروه از عایشه نقل می کند که، شبی پیغمبر به نماز «عَتَمَه» (۱) مشغول بود به طوری که نماز عشاء به تأخیر افتاد تا اینکه عمر او را صدا زد و گفت: آخر زنها و بچه ها خوابیدند؟! پس حضرت در حالی که به سوی اهل مسجد بیرون می آمد، فرمود:

ماينتظرها أحد من أهل الأرض غيركم!؟

در روایت ابن شهاب است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«و ما كان لكم أن تُتْرَوا» (۲) رسول الله صلی الله علیه و آله علی الصَّلَاة و ذاك حين صاح عمر بن الخطاب

آیا بجز شما در روی زمین کسی انتظار این نماز را نمی کشد؟ به شما نیامده است که به پیامبر این همه اصرار کنید؟!!

این کلمه را آن وقت فرمود که عمر بر روی حضرت صیحه زد (و داد کشید!). (۳)

آیا- این آقای کاسه داغ تر از آش، برای رسول خدای عالمیان، تکلیف تعیین نمی کند و میزان جرأت او را، روشن نمی سازد؟!!

۶ «من فال نزدم»

النص ص ۳۰۸

رسول خدا صلی الله علیه و آله به امراء خود نوشت هر وقت پیش من پیکی اعزام می کنید فرد خوش صورت و خوش نام بفرستید! عمر این را که شنید بلند شده گفت: من نمی دانم حرف بزَنَم یا ساکت شوم؟! حضرت فرمود: ای عمر هر چه میخواهی بگو! عمر گفت: چگونه است ما را از فال زدن نهی کردی، اما خودت فال میزنی؟!!

حضرت فرمود: من فال نزدم بلکه اختیار نمودم. (۴)

۱- نمازی که اهل سنت قبل از نماز عشاء بجا می آورند.

۲- ای لا تلحوا علیه. به او اصرار نکنید (حاشیه صحیح مسلم: کتاب مساجد ۴۴۱/۴۴۲).

۳- صحیح مسلم: ۱ ص ۴۴۱؛ من حياها الخليفة: ص ۱۰۰.

۴- النص والأجتهاد ص ۱۷۷ بنقل از مالک و بزار از حیات الحيوان دمیری در ماده لِقْحَه بر وزن بَرَكه. در باره سیمای خوش آمده است إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يَحِبُّ الْجَمَالَ خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد؛ خوشنامی هم خود یکی از ارکان زندگی است؛ چون معیار و میزان شخصیت آدمی را با چند چیز می سنجد؛ ۱- با رفیق و دوست ۲- با نامه و خط و مطالب آن ۳- با کیفیت پوشیدن لباس.

ص: ۷۶

آیا- جای تأسف است یا خنده؟ خود دانید.

۷ «حدیبیه»

النص ص ۱۶۳ مراجعه

در سال ششم و بنا به قول بعضی، در سال پنجم هجرت: حضرت با گروهی از مسلمانان برای ادای مناسک حج به سوی مکه معظمه حرکت نمودند وقتی که حرکت رسول خدا به قرشیان رسید، خالد بن ولید را با گروهی از ورزیدگان جنگ برای از بین بردن مسلمانان فرستادند، ولی او باهتر تاکتیکی که پیش آورد شکست خورد تا اینکه حضرت به محلی در نزدیکی مکه بنام (حدیبیه) رسید.

مشرکین قریش، عده ای از بزرگان خود را متناوباً به حضور حضرت فرستادند تا بالأخره حضرت را به صلح و شرطهائی که قبول آنها برای مسلمانان سخت بود، راضی نمودند که، آن سال را از همانجا برگردند، و آنها نیز، سال آینده سه روز مکه را به طور کلی تخلیه نمایند تا مسلمانها آزادانه، مناسک حج را بجا آورند.

چون این عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله با دستور مستقیم پروردگار انجام گرفت، پایان ونتایج خوبی برای مسلمانها داشت که در کتابهای مربوطه به طور مشروح بیان شده است، اما رئیس گروه فشار با مخالفتهای مکرر خواست جلوی این کار حضرت را بگیرد، گفت: اگر چهل نفر (۱) در روایت دیگر است، گفت: اگر یکصد (۲) نفر بامن همکاری کنند، من با این دستور مخالفت کرده و جلوی این کار را می گیرم.

بلی این گونه گفتار، ماهیت درونی گوینده اش را روشن می سازد، او علناً در

۱- بحار الأنوار: ج ۲۰ ص ۳۵۰/۱۰؛ (لو أنّ معی أربعین رجلاً لخالفته)

۲- من حیات الخلیفه عمر بن الخطاب: ص ۱۴۷/۱۵ بنقل از کتاب المغازی واقدی: ج ۲ ص ۶۰۷؛ (لو کتّمأه رجل علی مثل رأیی ما دخلنا فیہ أبداً؛ ...)

ص: ۷۷

آرزوی کمک و فراهم آوردن نیروئی است که در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستادگی کرده و اعلام جنگ نماید!! اما خوشبختانه برای همچون کاری در حال حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله موفق نشد ولی بعد از رحلت، برای او فرصتی پیش آمد و در رسول خدا را تخته کرد و خلافت را تصاحب نمود با اینکه «بیعت غدیر» در گردش بود.

۸ «مانند آن روز شک نکرده بودم»

شیخ عبدالرحمن سیوطی در تفسیر سوره فتح می نویسد: فقال عمر: ماشککت منذ أسلمت إلّا يومئذ (۱) از روزی که مسلمان شدم شک نکرده بودم مگر آن روز (بقیه

روایت را متعاقباً می خوانید

ابن عباس گوید در زمان خلافت عمر (خودش جریان حدیبیه را پیش کشید و گفت: ارتبت إرتیباً لم أرتبه منذ أسلمت إلّا يومئذ، و لو وجدت ذالك اليوم شيعه تخرج عنهم رغبه عن القضيه، لخرجت (۲) از روزی که مسلمان شده ام، مانند آن روز به شک نیفتاده بودم، اگر آن روز پیروانی پیدا می کردم که از آن قضیه دلگیر شوند، و بتوانم با یاری آنها در برابر آن پیمان جبهه گیری نمایم، و آن را از بین ببرم، می کردم!

ابو سعید خدری گوید: روزی در نزد عمر نشسته بودم آن جریان را یاد آوری کرد و گفت: دخلنی يومئذ من الشك، و راجعت النبی صلی الله علیه و آله يومئذ مراجعه مارجعتہ مثلها قط ... فینبغی للعباد أن یتهموا الزّأی؛ و الله دخلنی من الشك حتی قلت فی نفسی: لو کنا ماہ رجل علی مثل رأیی ما دخلنا فیہ أبداً... (۳) آن روز شکی برای من پیش آمد که، باقیافه ای با رسول خدا مواجه شده (وجهه گرفتم که) سابقه ای نداشت، پس سزاوار است هر کسی به نظر خویش بدین باشد، به خدا قسم شکی برای من رخ

۱- تفسیر الدر المنثور: ج ۶ ص ۷۷؛ عمر ابن الخطاب: استاد عبدالکریم الخطیب ص ۶۳؛ تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۴۳؛ الطرائف سید ابن طاووس با تغییر کمی تا پایان روایت بنقل از تفسیر ثعلبی و ابن عباس و جابر وسهل بن حنیف و ابووائل وقاضی عبدالجبار وعده زیاد دیگر

۲- کتاب المغازی: واقدی ج ۲ ص ۶۰۷؛ من حیات الخلیفه ص ۱۴۷؛

۳- کتاب المغازی: ج ۲ ص ۶۰۷؛

ص: ۷۸

داد که به خودم می‌گفتم اگر صد نفر مانند من با آن جریان نظر مخالف داشت، ابداً آن کار را نمی‌پذیرفتم (آن را باطل اعلام می‌کردم) برگردیم به بقیه روایت سیوطی

فَأْتَيْتَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقُلْتَ أَلَسْتَ نَبِيَّ اللَّهِ؟ قَالَ: بَلِي، فَقُلْتَ: أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ، وَعَدُّنَا عَلَى الْبَاطِلِ؟ قَالَ: بَلِي، قُلْتَ: فَلِمَ نَعْطَى الدِّئِيَّةَ فِي دِينِنَا إِذْنًا؟ قَالَ: إِنَّي رَسُولُ اللَّهِ، وَلَسْتُ أَعْصِيهِ، وَهُوَ نَاصِرِي. خَدَمْتُ رَسُولَ اللَّهِ، كَفْتُمُ: آيَاتُ رَسُولِ اللَّهِ نَبِيٌّ؟! فرمود: بلی. گفتم: آیا ما برحق و دشمن ما بر باطل، نیست؟! گفت: بلی، گفتم: پس چرا ما، پستی و خواری را برای دینمان بپذیریم؟ (کاسه داغ تر از آتش شده)

فرمود: من فرستاده خدایم و هیچ وقت براو نافرمانی نمی‌کنم، و خود او یاور من است.

گفتم: آیا به ما خبر ندادی (وعده نکردی) که، ما بزودی بر کعبه آمده و آن را طواف خواهیم نمود؟!!

فرمود: آری، اما، آیامن گفتم که امسال داخل آن خواهید شد؟!!

گفتم: نه فرمود (نگران نباش) تو می‌آئی و طواف هم میکنی؟

عمر گوید: (من قانع نشدم) پیش ابوبکر آمدم همان سؤالها را تکرار نمودم! گفت: ای مرد او رسول خداست و به خدا نافرمانی نمی‌کند و خدا نیز به او کمک خواهد نمود (از ابوبکر نیز همان پاسخ هارا شنیدم)(۱).

ابن أبي الحديد گوید:

قول عمر للنبي صلى الله عليه وآله «ألم تقل لنا ستدخلونها» في ألفاظ نكرة حكايتهما حتى شكاه النبي إلى أبي بكر، و حتى قال أبي بكر: إلزم بغرزه فوالله أنه رسول الله عمر بگونه ای با پیغمبر حرف زده (و با کلماتی به او اعتراض نموده است که) ما از آوردن آن کراهت داریم (و شرم می‌کنیم) به طوری که شکایت بی ادبی او را پیش ابوبکر برده (و جریان را به او بازگو نمود) ابوبکر به عمر گفت: بچسب به حرف پیغمبر و با

۱- جلال الدین سیوطی: در تفسیر الدر المنثور ج ۶ ص ۷۷؛ کتاب: عمر بن خطاب عبدالکریم خطیب ص ۶۳؛ تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۴۳؛ من حیات الخلیفه ص ۱۴۸؛ صحیح بخاری: ج ۲ ص ۸۱ در آخر کتاب الشروط

او مخالفت نکن، او رسول خداست. (۱)

أحمد زینی دحلان مفتی مکّه گوید: وجعل عمر یردّ علی رسول الله صلی الله علیه و آله الکلام، حتّی قال له أبو عبیدة جراح: ألا تسمع یا بن الخطاب رسول الله یقول ما یقول نعوذ بالله من الشیطان الرجیم، حتّی قال رسول الله: صلی الله علیه و آله یا عمر: رضیّت؟ و تأبی أنت! (الحدیث) عمر پیغمبر را به گونه ای رد می کرد که ابو عبیده جراح (که از دار و دسته خود او بود) به سخن آمد و گفت: ای پسر خطاب نمی شنوی آنچه را که رسول خدا می گوید؟! من از شیطان رجیم (و وسوسه های او که دل ترا فرا گرفته است) به خدا پناه می برم (کار به جائی رسید که حضرت رو به عمر کرد و گفت: ای عمر من (به فرمان خدا) راضی شدم (تو راضی نمی شوی؟!)) و گردن فرازی می کنی! (تا آخر خبر (۲)).

بامراجعه به تفاسیر فریقین قبح گفتار و ضعف ایمان و شاید عدم وجود آن در کالبد گوینده آن به وضوح دیده می شود، بدانسان که مانند ابن ابی الحدید هاز درج آن اظهار شرمندگی می کنند، و به طوری که عبدالمحمود می گوید: چه ضرورتی

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱ ص ۶۱ چاپ اول مصر؛ و در ج ۳ ص ۱۱۷-۱۱۸ چاپ اول می نویسد: قال النقیب: ممّا جرّأ عمر علی بیعه ابی بکر، والعدول عن علیّ ماکان یسمعه من الرسول صلی الله علیه و سلم فی أمره. أنّه أنکر علی رسول الله أموراً... از استاد خود نقیب نقل می کند: از چیزهایی که به عمر جرئت داد خلافت را از علی دور نماید و به گفته های رسول خدا در باره علی اعتنا نکند، انکارها (وجسارت های او) در حال حیات رسول خدا بود که کراراً بکارهای حضرت بی اعتنائی کرده و رد می نمود سپس ابن ابی الحدید به شمردن موارد، رد و اعتراض عمر در مواقع مختلف می پردازد، از جمله انکار او به نماز حضرت، به عبد الله ابن ابی منافق و به وفد اسیران بدر تبرج زنان او به مردم و جریان حدیبیه و امان عباس به ابی سفیان و واقعه ابی حدیفه بن عتبه و نداء هر کس لا اله الا الله گوید: به بهشت میرود و به دستور ذبح شتران آب کش و در حضور حضرت اعتراض او به زنان بدون رعایت احترام آنحضرت و.. (نمونه هایی از آنها را در این فصل خواهید خواند) و به جسارت نهائی او در هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت (دعوا للرجل فانه لیهجر) اشاره می کند که پرده از روی خیلی از اسرار، را کنار می زند.

۲- سیره حلیه ج ۳ ص ۱۹ چاپ مصر؛ من حیات الخلیفه ص ۱۴۹؛

ص: ۸۰

داشت مسلمانها این روایت را نقل کنند و تصحیح نمایند و شهادت دهند که عمر با رسول خدا موافق نبود و با او معارضه می کرد و در تدبیر با او مخالفت می کرد و خودش را به درک حق، از رسول خدا عارف تر می دید در حالی که خدا فرموده: **وَمَا يَنْطَلِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۱)**

بعد از این کارشکنی و اعتراض، دست برنداشته باز، مترصد فرصت دیگری بود، که برایش پیش آمد و زمینه مخالفت برایش فراهم شد، آن وقت که،

۹ «این هم مخالفت دیگر»

حضرت دستور داد انحرُوا بُدُنْكُمْ و احلِقُوا رُؤُسَكُمْ قربانی هارا بکشید و سرهایتانرا بتراشید، باز لب به اعتراض گشود که (فأمتنعوا و قالوا: كيف نحر و نحلقت و لم نطف بالبیت و لم نسع بین الصفاء و المروه)، امتناع کردند و گفتند: ما چگونه قربانی کرده و سر بتراشیم در حالی که نه به بیت (خدا) طواف کرده ایم و نه میان صفا و مروه سعی نموده ایم!

با این گفتار مجدداً خود را با رسول خدا در کفه ترازو قرار داد و متأسفانه موفق هم شد چون حتی یکنفر هم اقدام به کشتن قربانی نکرد به طوری که حضرت با ناراحتی تمام به چادر «ام سلمه» زوجه خویش آمد و جریان را گفت: ام سلمه پیشنهاد خوبی کرد و گفت: ای رسول خدا انحر أنت و احلق، فنحر رسول الله و حلق، فنحرقوم علی خبث (علی غیر) یقین و شک و اِرتیاب تو خودت نحر کن و سر بتراش (هرکس از تو اطاعت می کند مشخص بشود) حضرت قربانی را کشت و سر تراشید و آنها نیز بدون یقین و باشک و شبهه (بناچار و برای ترس از پیامدهای بعدی) تبعیت کردند. (۲)

۱- الطرائف ص ۴۴۱؛ سوره نجم آیه ۳ و ۴؛

۲- بحار الأنوار ج ۲۰ ص ۱۳/۳۵۳؛ با تفاوت کمی در مسند امام احمد از حدیث مسورین مخرمه و مروان بن حکم، نقل کرده و حلبی نیز در سیر هالنبی از اهل اخبار آورده است که «ان عمر جعل یرد علی رسول الله الکلام» همانا عمر کلام رسول خدا را رد می کرد (النص و الاجتهاد: ص ۹۷).

ص: ۸۱

ابن سعد در طبقات از ابی سعید خدری نقل می کند: أن رسول الله صلى الله عليه وآله رأى أصحابه قد حلقوا رؤسهم عام الحديبيه غير عثمان و أبى قتاده الأنصاري، فاستغفر رسول الله للمحلقين ثلاث مّرات وللمقصرين مّره رسول خدا دید اصحاب سر تراشیده اند غیر از عثمان (بن عفان) و ابی قتاده انصاری، پس برای سر تراشیده ها سه بار طلب مغفرت کرد و برای کوتاه کننده های مو یکبار (۱).

حضرت ۱۹ روز در حدیبید ماند سپس به سوی مدینه حرکت کرد، وقتی که به (محلّی بنام) کراع الغمیم رسید سوره مبارکه فتح نازل شد، عمر از این پیشامد و از جلوگیری مشرکین، با تأسف زیاد راه میرفت (و به فکر فرو رفته بود حضرت خواست این ناراحتی را از دل او در آورد آنطور که در صحیح بخاری آمده است فرمود: سوره ای نازل شده است، که برای من دوست داشتنی تر است از آنچه که آفتاب بر آن می تابد!، مردی از اصحاب گفت: این را فتح نمی گویند که راه «بیت» را به روی ما بستند و نگذاشتند در آنجا قربانی کنیم، و دو نفر از مؤمنین که به سوی ما آمده بودند، برگشت داده شدند!.

رسول خدا فرمود: چه بد گفتاری است این، بلی آن پیشامد بزرگترین پیروزی است برای ما، مشرکین رضایت دادند که مسلمانها را (برسمیت بشناسند و) در شهرهای خود آزاد گذارند، از شما امان می خواهند و شما بر آنها فاتح شدید (از موضع قدرت سخن گفتید) باجر خدائی، سالم برگشتید، آیا این بزرگترین پیروزی نیست؟! آیا فراموش کرده اید روز احد را که فرار می کردید و به پشت سرتان نگاه نمی کردید آیا روز احزاب را از یاد بردید چشمها زایل و از بالا و پایین محاصره شده بودید و ...

مسلمانها گفتند: گفته خدا و رسول راست و درست است، به خدا قسم ای رسول خدا ما، مانند تو فکر نمی کردیم البته تو اعلم از مائی (۲).

باز عمر گفت: یا رسول الله ألم تقل إنك تدخل مكة آمناً؟ قال بلى، أفقلت لكم عامی

۱- طبقات ابن سعد ج ۲ ص ۷۵؛ من حیات الخلیفه ص ۱۵۱؛

۲- النّص والاجتهاد ص ۱۰۳ بنقل از جزء سوم صحیح بخاری: درغزوه حدیبیه.

ص: ۸۲

هذا؟ قال: لا (الحديث) (۱) آیا تونگفتی با امنیت داخل مکه می شوی؟ فرمود: بلی آیا من گفتم امسال داخل می شوید؟! گفت: نه (تا آخر خبر)

شما را به خدا آیا- اذیت و آزاری که خدا به رسولش نهی نموده و لعنت کرده است، مصداقی روشن تر از این پیدا می کنید؟.

۱۰ «رو به زندگی عادی»

النص ص ۱۹۴ متعه الحج و ص ۲۰۷ متعه النساء

رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از اتمام عمره تمتع طبق آیه مبارکه وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْبَبُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۲) دستور داد هر کس مایل باشد می تواند تاموقع احرام حج، متعه کند (یعنی برای استراحت و آرامش گرفتن از زحمات احرام عمره میتواند با زوجه خود مباشرت داشته باشد و یا برای خود متعه، دست و پا کند)

مردی گفت: آنخرج حجاجاً و رؤسنا تقطر؟ و انّ النبی صلی الله علیه و آله قال له: إنک لن تؤمن بها أبداً آیا ما به حج، رویم در حالی که از سر ما (آب غسل) می ریزد رسول خدا به او فرمود: تو ابدأ به آن، ایمان نخواهی آورد (۳).

وهذا ما کره عمر و بعض أتباعه، فقال قائلهم: كما أخرج أبو داود في سننه، أنطلق و ذکورنا تقطر عمر و بعض از یاران او از این دستور بدشان آمد بدانسان که ابوداود در کتاب سنن آورده است عمر یا یکی از یاران او گفت: آیا ما در حالی برای احرام حج برویم که از ذکرها (و اندام های جنسی) ما، منی میریزد! (۴) زهی بی ادبی.

۱- النص و الاجتهاد ص ۱۰۳ بنقل از سیره حلیه در قضیه حدیبیه.

۲- بقره: ۱۹۵؛

۳- النص و الاجتهاد ص ۱۲۰؛ بنقل از تفسیر مجمع البیان در تفسیر آیه فوق.

۴- النص و الاجتهاد ص ۱۲۰ بنقل از سنن ابوداود چاپ شده در حاشیه شرح زرقانی بر موطاء مالک و عین همین جمله را در خود حاشیه زرقانی ج ۲ ص ۱۰۳ می یابید؛

ص: ۸۳

روایات فراوان در منابع اهل سنت، تصریح دارد که آن مرد عمر بود؛ و تاریخ نیز، با گذشت زمان از روی آن پرده برداشته است (۱).

سخنان و اعترافات زیادی که از خود عمر نقل شده است که او روزی در بالای منبر خطبه می خواند با آزادی و صراحت کامل گفت: متعتان کانتا علی عهد رسول الله و أنا أنهی عنهما و أعاقب علیهما: متعه الحج و متعه النساء (۲).

و در روایت دیگر است که گفت: أیها الناس ثلاث کَنّ علی عهد رسول الله و أنا أنهی عنهنّ، وأحرمهنّ، وأعاقب علیهنّ: متعه الحج، و متعه النساء، و حیّ علی خیر العمل ای مردم! سه چیز در عهد رسول خدا بود (و به آنها عمل می کردند) من از بجا آوردن آنها نهی کرده و تحریم مینمایم و هر کس مرتکب آنها شود عذابش می کنم متعه حج، و متعه زنها، و کلمه حیّ علی خیر العمل (دراذان) (۳).

۱۱ «سخن چینی حاطب»

النص ص ۳۰۷

یکی از اصحاب، به نام حاطب بن ابی بلتعه میخواست قریش و مکیان را، از تصمیم های خصوصی رسول خدا آگاه نماید، به این امید که در گردن قریش حقی داشته باشد، تا زن و بچه او را در مکه نیازارند، و اموال او را غارت نمایند، رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان علیه السلام را با دو نفر دیگر فرستاد تا آن نامه را از زنی که آن را در میان موی سرش مخفی کرده بود تا به قریش برساند، گرفتند و آوردند، فوراً عمر از جا برخاست و گفت: یا رسول الله! حاطب به خدا و رسولش خیانت کرده اجازه بدهید

۱- مسند أحمد بن حنبل ج ۱ ص ۴۹ و ۵۰؛ صحیح مسلم ج ۱ ص ۴۶۷ در باب (فی المتعه بالحج) شرح الزرقانی ج ۲ ص ۱۰۳؛ سنن ابی داود چاپ شده در حاشیه شرح زرقانی.

۲- النص والإجتهد بنقل از منابع اهل سنت با جمله وهو مستفیض عنه یعنی این گفتار از او فراوان نقل شده است و در تفسیر فخر رازی در ذیل آیه فوق.

۳- شرح تجرید قوشجی (از بزرگان و پیشوایان اشاعره) در مبحث امامت؛ او این حدیث را از ارسال مسلمات دانسته است؛ النص والإجتهد ص ۱۲۱ قسمت پاورقی

ص: ۸۴

گردن او را بزَنَم!

رسول خدا رو به حاطب کرده پرسید برای چه دست به این کار زدی؟ گفت: مرا از ایمان آوردن به خدا و رسولش چه مانع شده است (یعنی از ایمان خود متزلزل نشده ام) ولی هریک از یاران تو در مکه، کسی را دارد که از ناموس و مال او دفاع نماید اما من بیکس هستم، و می دانم که تو بر آنها غالب خواهی شد، فقط خواستم در گردن آنها حقی و منتهی داشته باشم تا متعرض اهل و عیال و اموال من نشوند، حضرت فرمود:

صدق لاتقولوا له إلاً خيراً،

راست می گوید: در باره او جز خیر، چیزی نگویید (او را به نیکی یاد کنید) دوباره عمر گفت: ای رسول خدا او به خدا و رسولش و مؤمنان خیانت کرده است اجازه بده گردنش را بزَنَم (تا آخر خبر). (۱)

با اینکه حضرت گفته حاطب را تأیید نمود، و اجازه نداد کسی در باره او جز نیکی، چیزی بگوید اما عمر علاوه بر اینکه به حرف رسول خدا صلی الله علیه و آله گوش نداد دوباره خواسته خود را تکرار کرد.

۱۲ «ما رشوه نمی دهیم!»

استاد محمد خالد گوید: لقد ترك عمر بن الخطاب النصوص الدينية المقدسة من القرآن و السّنة عند مادعته إلى ذلك المصلحة فلثابها، فبينما يقسم القرآن للمؤلفه قلوبهم خطأً من الزّكاه و يؤدّيه الرّسول، و يلتزمه أبوبكر، يأتي عمر فيقول: إنا لانعطى على الإسلام شيئاً، فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر البتة عمر بن خطاب نص های دین مقدس را از قرآن و سنت، وقتی که به نظرش مصلحت می آمد، ترک کرده است، هنگامی رسول خدا صلی الله علیه و آله طبق تقسیم بندی مستحقین زکوه در قرآن، می خواست برای تألیف قلوب عده ای از گردنکشان پولی پرداخت کند و ابوبکر هم به حضرت کمک می کرد، عمر صدایش را برای اعتراض بلند کرده و می گفت:

ما برای مسلمان شدن به کسی، (رشوه یا) چیزی نمی دهیم هر کس میخواهد ایمان

ص: ۸۵

بیاورد و نخواست کافر بماند! (۱)

آیا- واقعاً گردن فرازی می کرد یا می خواست آنها را از ایمان آوردن جلو گیری نماید، وانگهی مگر گفتار و کردار رسول خدا را، خداوند طبق آیات قرآن، امضا و تأیید نکرده است؟!.

۱۳ «نیازمندتر از اینها هست!!»

النص ص ۳۰۸

عمر گوید: روزی رسول خدا مالی را تقسیم نمود من به او گفتم: و الله یارسول الله لغير هؤلاء كان أحق به منهم! فقال: إنهم خيرونی بین أن یسئلونی بالفحش و بین أن یبخلونی، فلیست بباخل به خدا سوگند ای رسول خدا به یقین کسانی هستند که خیلی مستحق تر از اینها هستند! فرمود: آنها مرا مخیر کردند میان سؤال کردن باخشونت یا نسبت دادن مرا بربخالت، من بخیل نیستم (و صفت بخالت را بر خود نمی پذیرم) (۲).

آیا- این کارها و اعتراض های مکرر او، به ایستادگی در برابر دستورهای خدا و رسول خدا، دلالت نمی کند؟!، روایت بعدی را هم ببینید و قضاوت نمائید.

در روایت دیگر است که عمر گفت: قسم رسول الله قسمه، فقلت یا رسول الله! لغير هؤلاء من اهل الصفة. قال فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: إنکم تسئلونی بالفحش، و تبخلونی و لست بباخل رسول خدا چیزهایی تقسیم می کرد من گفتم: ای رسول خدا، غیر از اینها کسانی از اهل صفة (مستحق ترند) رسول خدا فرمود: شما از من باخشونت (و سرسختی) میخواهید و مرا به بخالت نسبت میدید در حالی که بخالتی، در من وجود ندارد (۳).

۱- الدیموقراطیه أبداً: خالد محمد خالد ص ۱۵۵ چاپ عمومی دمشق؛ من حیات الخلیفه ص ۳۸۷

۲- صحیح مسلم ج ۳ ص ۷۳۰؛ الطرائف: ص ۴۶۹؛ النص والاجتهاد: ۱۷۷.

۳- النص و الاجتهاد ص بنقل از مسند احمد بن حنبل ص ۱۷۷؛ من حیاها لخلیفه: ص ۹۰ بنقل از مسند احمد بن حنبل: ۱ / ۲۰ ط مصر.

۱۴ «چگونه بخوابیم?!»

النص ص ۳۱۴

پس از خاتمه جنگ بدر، اسیران جنگی را آوردند، حضرت به اصحاب فرمود:

من مردانی از بنی هاشم و غیر بنی هاشم را میشناسم، بااجبار و اکراه آمده اند دلشان نمی خواست با ما بجنگند، پس هرکس از بنی هاشم را دیدید، او را نکشید و هر کس ابوالبختری بن هشام بن حارث بن اسد را دید او را نکشد، (چون از او گزند و بدی به حضرت نرسیده بود و اولین کسی بود که صحیفه قریش را باطل اعلان کرد و سبب بیرون آمدن بنی هاشم از شعب ایطالب شد)

و هرکس عباس بن عبدالمطلب را دید او را نکشد چون او مُکرهاً با آنها بیرون آمده است، (در مقابل این همه تأکیدات، اولین عکس العمل که عمر نشان داد) به شدت عباس عموی پیغمبر را به طناب بست بطوری که او طول شب را تا بصبح ناله میکرد و رسول خدا هم نمی خوابید، گفتند: ای رسول خدا چرا نمی خوابی؟! فرمود: کیف أنام و أنا أسمع أنین عمی؛ فأطلقه الأنصار من چگونه بخوابم در حالی که ناله عمویم را می شنوم، بعد از این سخن بود که طائفه انصار او را آزاد کردند(۱).

در همین موقع بود که عمر برخاست و گفت: ای رسول خدا اینها ترا تکذیب کردند ترا بیرون کرده و باتو جنگیدند پس برای من امکان دهید فلانی را بکشم و علی را اجازه دهید برادرش عقیل را بکشد و به حمزه رخصت دهید برادرش عباس را به قتل برساند!(۲).

ملاحظه می فرمائید باچه جرئتی، کسانی را که حضرت شهادت میدهد مجبوراً آمده اند و بسیاری از مؤرخین قائل به ایمان عباس هستند، ولی با اشاره حضرت ایمان خود را پنهان می کرد، حکم به کشتن او (آنهم بادست برادرش) را صادر می

۱- کنز العمال ج ۵ حدیث ۵۳۹۱؛ النص و الاجتهاد: ص ۱۸۰؛ بنقل از ابن عساکر.

۲- النص و الاجتهاد ص ۱۸۱؛

ص: ۸۷

کند (و برادر کشی راه می اندازد). (۱)

آیا- نقشه ای دقیق تر از این که هم عوام پسند و هم در نهان کینه و عقده خالی کردن، خبث سریره را نگر که می خواهد با براه اداختن برادر کشی، بزرگان بنی هاشم را قتل عام کرده و از سر راه بردارد و در آینده رسول خدا صلی الله علیه و آله را خلع سلاح نماید و بدون خونریزی و مزاحمت، به هدف شوم خود برسد.

۱۵ «کشتن اسیر»

۱- پس از فتح قبیله هوازن در جنگ حنین، حضرت دستور داد: منادی ندا کرد که هیچ اسیری را نکشید! در این حال عمر بن خطاب از کنار اسیری بنام ابن اکوع که به زنجیر کشیده شده بود گذشت، (این مرد را قبیله بنی هذیل برای جاسوسی از اوضاع و احوال رسول خدا پس از فتح مکه، به مکه فرستاده بودند او هم این کار را کرده بود)، وقتی که عمر او را دید (آن طور که شیخ مفید در کتاب ارشاد ضمن غزوه حنین آورده است) گفت: این دشمن خدا جاسوس بود حال که اسیر شده است بکشیدش، (ابگفتار او) مردی از انصار او را گردن زد، هنگامی که این قضیه به گوش حضرت رسید (به عنوان اعتراض) فرمود: آیا دستور نداده بودم که، اسیری را نکشید؟!.

۲- باز در همان جنگ یکی از اسراء بنام جمیل بن معمر بن زهیر را به قتل رساندند، حضرت در حالی که خیلی خشمناک بود، به سوی انصار فرستاد که چه چیزی سبب کشتن او شد، باینکه فرستاده من به شما ابلاغ کرده بود که اسیری را نکشید؟! عذر آوردند: ای رسول خدا ما با گفته عمر او را کشتیم (۲) حضرت

(باناراحتی تمام) از آنها روگردانید، تا اینکه عمیر بن وهب خواهش کرد که از تقصیر آنها درگذرد.

۱- النص والاجتهاد ص ۱۸۲ و در پاورقی بنقل از زینی دحلان و غیرا.

۲- این قضیه میزان نفوذ ستون پنجم را در میان گروهی از مردم روشن می سازد، آنها به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله بی اعتنائی کرده دستور عمر را به مرحله اجرا می گذارند.

ص: ۸۸

۳- از جمله کشته شدگان جنگ حنین زن زیبایی بود که خالد بن ولید (هوسباز و عیاش که حتماً به درخواست او تن درنداده بود) او را کشته بود، مردم دور آنزن را گرفته به زیبایی و تناسب اندام و خوش هیكلی او تماشا می کردند که حضرت سررسید بلافاصله آنها متفرق شدند، حضرت فرمود: به خالد بگوئید (سه گروه) زن و بچه و مزد بگیر را به قتل نرساند(۱).

۱۶ «جز عمر کسی نجات نمی یابد»

بعد از همان جنگ حضرت طبق صلاحدید اصحاب، قرار بر این گذاشتند که، از اسراء فداء بگیرند، ولی عمر بر قلع و قمع آنها اصرار می ورزید، در تأیید نظر عمر این حدیث را هم ساختند که (فردای آنروز عمر دید پیغمبر با ابوبکر گریه میکنند جلو آمد و گفت: برای چه گریه می کنید به من هم بگوئید اگر گریستنی باشد من هم بگیریم و إلیا تباکی کنم! رسول خدا فرمود: نزدیک است در مجازات مخالفت با نظر عمر عذاب عظیم مرا بگیرد!! واگر عذابی فرود آید کسی از آن عذاب نجات نمی یابد مگر عمر(۲) واقعاً که!!.

۱۷ «هر کسی شهادتین گوید»

النص ص ۱۱۹ و ص ۳۵۹

ابوهریره گوید: پیش رسول خدا وارد شدم فرمود: ابوهریره، توئی؟! عرض کردم، بلی ای رسول خدا، فرمود: سبب آمدنت چیست؟! گفتم: با تو با هم بودیم ولی بلند شده رفتی و تأخیر کردی، ما ترسیدیم که از ما (دور افتاده و) بریده باشی؛ بدینجهت نگران شدیم و من اولین ترسنده بودم که به پشت این دیوار رسیدم، و من

۱- النص و الاجتهاد: ص ۱۸۶؛ از منابع اهل سنت؛

۲- سیره نبویه دحلانی ج ۱ ص ۵۱۲؛ ودر همین زمینه در سیره حلبیه والبدایه والنهایه ابن کثیر بنقل از احمد حنبل و مسلم و ابی داود و ترمذی همگی با اسناد خود از عمر بن خطاب؛ النص و الاجتهاد: ص ۱۸۲؛

ص: ۸۹

مانند روباه از میان آنها خزیده خود را زودتر از همه به تو رساندم و عده زیادی نیز در پشت این دیوارند، فرمود: ای ابو هریره! اذهب بنعلی هاتین فمن لقیته من وراء هذا الحائط يشهد أن لا إله إلا الله مستيقناً قلبه، فبشّره بالجنّه، با این دو نعلین من برو، هر که را در پشت این دیوار دیدی بگو: هر کس با یقین قلبی به یگانگی خدا شهادت دهد، به او مژده بهشت بده!

(ابوهریره گوید) اول کسی که مرا دید عمر بود پرسید این نعلین ها چیست؟

گفتم این نعلین های رسول خداست آنها را (برای نشانه و راستی گفتار من به من داده) به کسانی که به وحدانیت خدا شهادت دهد، به او مژده بهشت دهم؛

عمر طوری دستانش را به سینه من کوبید که فخررت لأستی فقال إرجع یا اباهریره خودم را کثیف کردم! و به من گفت: برگرد! برگشتم در حالی که (از درد و ترس به خود می پیچیده و) می گریستم! عمر هم پشت سر من رسید؛

حضرت از من پرسید اباهریره چه شده است؟ جریان را شرح دادم قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما حملهک علی ما فعلت؟ ای عمر چه چیزی ترا به این کار واداشت؟ گفت:

پدر و مادرم فدایت! آیا تو ابو هریره را با نعلین هایت فرستاده ای که، این مژده را به مردم دهد؟ فرمود: بلی؛ قال: فلا تفعل فائنی أخصی أن يتكل الناس عليها فخلهم يعملون، قال رسول الله فخلهم عمر گفت: این کار را نکن! میترسم مردم به این سخن متکی (و امیدوار) شوند (و اعمال خود را رها سازند) بگذار کارشان را بکنند؛ فرمود: پس آنها را به حال خود بگذارید! (۱).

شمارا به خدا! این حدیث را با دقت مطالعه کرده سپس با وجدان سالم قضاوت نمائید که

آیا- آن حضرت به اندازه این شخص صلاح دین و مصلحت اسلام و مسلمین را نمی دانست؟ پناه بر خدا!!!

۱- صحیح مسلم ابن الحجاج قشیری: ج ۱ ص ۴۴-۴۵ باب من لقی الله تعالی بالإیمان وهو غیر شاکّ فیه دخل الجنة و حرم علی النار؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۰۳؛ الرياض النضره ج ۱ ص ۳۳۴؛ النص والإجتهد ص ۱۱۰؛ من حیاة الخلیفه ص ۹۸؛ و منابع زیاد دیگر.

ص: ۹۰

و ببینید که او با رسول خدا چه قدر سر ستیز و پیکار داشته و چه اندازه جرئت پیدا کرده و جلوی خیر را گرفته و نگذارد مردم با این نویدها به سوی توحید و خداشناسی تشویق و ترغیب شوند و گفتن شهادتین رواج یابد و پیغمبر را از کاری که در پیش گرفته بود، منصرف سازد و برای صیانت از شر او، تسلیم گفته او شود!!.

۱۸ «سخن چینی منافقانه»

النص ص ۳۴۱

پس از شکست مسلمانها در جنگ احد، ابوسفیان به مسلمانها رو کرد و گفت:

أفی القوم محمد آیا محمد در میان شماست؟! سه بار این جمله را تکرار کرد، حضرت فرمود: جوابش ندهید، ابوسفیان گفت: أنشدك الله يا عمر أقتلنا محمداً؟ قال عمر: أَللّهم لا و هو يسمع كلامك! ترا به خدا ای عمر محمد را کشتیم یا نه؟! عمر گفت: نه به خدا بلکه او حرفهای شمارا می شنود! (۱)

با اینکه حضرت اجازه نداده بود، کسی خبر سلامتی آنحضرت را به آنها اطلاع دهد و کشته نشدن او را به آنها برساند،

آیا- کسی که به سؤال ابوسفیان جواب می دهد، چه هدفی را تعقیب می کرد و چه منظوری داشت؟

آیا- نمی خواست به آنها بفهماند، حالا که شما فاتح هستید و به کشتن رسول خدا موفق نشده اید، دست به کار شوید غائله را ختم کنید؟

آیا- منظور حضرت این نبود که آنها از سلامتی حضرت خبردار نشوند، تا دوباره حمله کرده و کار را یکسره، کنند؟!

آیا- روی این اعمال، جز دو روئی و نفاق، چه نامی میتوان گذاشت،

آیا- در میان آن همه مردم، چرا فقط عمر را صدا می زند و سوژه به دست می آورد، قضاوت در باره این خلاف کاری ها با وجدانهای سالم و صاحبان دین خالص است.

۱- النص والاجتهاد: ص ۲۳۲؛

۱۹ «صحیفه ملعونه»

اشاره

پیمان نامه ای که در زبان ائمه علیهم السلام به (صحیفه ملعونه) و (صحیفه مشئومه) شهرت یافته است بر دو گونه بوده است.

۱- پیمان نامه هفت نفری که در کعبه معظمه، میان (عمر و ابوبکر و سالم و ابو عبیده بن جراح (و معاذ بن جبل (۱)) و عبدالرحمن بن عوف و مغیره بن شعبه) نوشته شده (و در آنجا نیز دفن شده بود). (۲)

در تفسیر آیه ۷ سوره مبارکه مجادله: از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام آمده است که این آیه در باره فلان و فلان و ابی عبیده الجراح و عبدالرحمن بن عوف و سالم مولی ابی حذیفه و مغیره بن شعبه نازل شده است؛

حیث کتبوا الكتاب بینهم و تعاهدوا و توافقوا (و توافقوا): لئن مضی محمداً لا تكون الخلفه فی بنی هاشم و لا النبوه أبداً آن وقت که در میان خود پیمان بستند و توافق نمودند که اگر محمد از دنیا برود خلافت و نبوت به هیچوجه در بنی هاشم نخواهد بود، پس این آیه نازل شد؛

راوی گوید: از آن حضرت پرسیدم؟ گفته خدای عز و جل «أَمْ أُبْرِمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ، بَلَى وَ رُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ» (۳) در چه موردی فرود آمد؟! فرمود: این دو آیه در آن روز در باره آنها فرود آمد امام صادق علیه السلام فرمود:

«لعلک تری أنه کان یومٌ یشبهه (۴) یوم کتبت الكتاب إلا یوم قتل الحسین علیه السلام و هكذا کان فی سابق علم الله عز و جل الذی أعلمه رسول الله صلی الله علیه و آله أن إذا کتبت الكتاب قُتل الحسین و خرج الملك من بنی هاشم فقد کان ذالک کله (۵)

. تو چگونه

۱- الهجوم: ص ۵۱.

۲- الهجوم: ص ۵۱؛ بنقل از کافی: ۸/ ۱۷۹- ۱۸۰ و ۳۳۴؛ صراط مستقیم: ۳/ ۱۵۳.

۳- زخرف: ۷۹- ۸۰ قوله أبرموا ای أحکموا.

۴- ای هل تری یوم یشبه ذالک الیوم؟! إلا یوم قتل الحسین علیه السلام.

۵- اصول کافی: ۸/ ۱۷۹- ۱۸۰؛ نور الثقلین: ۵/ ۲۵۹ و ۴/ ۶۱۶؛ بحار الأنوار: ۲۴/ ۳۶۵ و ۲۸/ ۱۲۳- ۱۲۲ و ۳۱/ ۶۳۴ و ۱۷/ ۲۰۵؛ تفسیر صافی: ۵/ ۱۴۵؛ تفسیر قمی: ص ۳۵۷ در ضمن حدیث طولانی و مستقل؛ تأویل الایات شرف الدین الحسینی: ۲/ ۶۷۲ با این بیان: تأویله، ابوجعفر طوسی از ابوجعفر (محمد بن جریر) طبری با سند خود از ابن عباس: وقتی که قریش تصمیم نهانی گرفتند که علی علیه السلام را به قتل برسانند و کتبوا صحیفه دفعواها الی ابی عبیده ابن الجراح فأنزل الله جبرئیل علی رسوله فخبّره بخبره صحیفه ای نوشته به ابو عبیده دادند، خداوند جبرئیل را فرستاده جریان را به رسولش گزارش داد، آنها گفتند: این را چگونه فهمید

کسی که از آن بوئی نبرده بود؟! پس خداوند این آیه (۷ مجادله) را در آن باره نازل فرمود؛ و کتابهای فراوان دیگر.

ص: ۹۲

می بینی (آیا) روزی پیدا میشد با روزی که آن نوشته را نوشتند (و تعهد نمودند که خلافت را از اهل بیت علیهم السلام گرفته و خاندان نبوت را برای همیشه از آن مقام منزوی نموده و کنار بزنند) شباهت داشته باشد؟! مگر روزی که حسین علیه السلام (به شهادت رسید و) کشته شد (یعنی روز شهادت امام حسین و روز نوشتن آن پیمان از نظر ماهیت و اهمیت، شبیه همنند چون در واقع حسین در روز نوشته شدن همان پیمان، شهید گشت،

«روزولت» رئیس جمهور سابق آمریکا گوید: (هیچ حادثه بی مقدمه و خلق الشاعه به وجود نمی آید بلکه پس از گذشت زمانی و دست به دست هم دادن جریاناتی، حادثه ای چه مثبت و چه منفی، رخ می دهد و به منصف ظهور می رسد).

و این گونه بود در علم گذشته خدای عزّ وجلّ که آن را به رسول خود صلی الله علیه و آله تعلیم نموده بود، اینکه هر وقت آن نوشته به کتابت رسید (و به مرحله عمل آمد) حسین (تو نیز) کشته شد و ریاست (و خلافت) از خاندان بنی هاشم، بیرون رفت و این کارها همگی به حقیقت پیوست.

حارث بن حصیره أسدی گوید: اَبی جعفر (امام باقر) علیه السلام فرمود: با پدرم داخل کعبه شدم بر (سنگ مرمر، سرخ، میان دو ستون، نماز خواند و فرمود: فی هذا الموضع تعاهد القوم، إن مات رسول الله صلی الله علیه و آله أن لا یردّوا هذا الأمر فی أحد من أهل بیته أبداً قال: قلت: و من کان؟ قال الأول و الثانی و أبو عبیده بن الجراح و سالم بن الحبیبه (۱).

۱- بحار الأنوار: ۲۸ / ۸۵ ح ۱ بنقل از کافی: ۴ / ۵۴۵ و مثل آن در ج ۸ / ۳۳۴.

ص: ۹۳

این همان مکانی است که که قوم، با هم، پیمان بستند اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات کرد، این کار خلافت را هیچوقت و بر هیچ یک از اهلیت وانگذارند، پرسیدم که ها بودند؟ فرمود: اولی و دومی و ابو عبیده و سالم پسر حبیبه.

سُلیم بن قیس گوید: معاذ بن جبل هنگام مرگش به خود نفرین می کرد و می گفت وای بر من، پرسیدند برای چه؟! گفت: به خاطر همدست شدنم با عتیق (ابوبکر) و عمر برای کنار گذاشتن علی از خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله.

و همین گونه از پسر عمر نقل شده است که پدرش همین حرف را می زد و همچنین ابوبکر در حال جان دادن می گفت: این است رسول خدا و علی هم در کنار اوست و صحیفه ای را که در کعبه به آن تعهد کردیم در دست اوست و می گوید:

قد وفیت بها و تظاهرت علی ولی الله أنت و أصحابک، فابشر بالنار فی أسفل السافلین، ثم لعن ابن صهّاک، و قال هو الذی صدنی عن الذکر بعد اذ جائتی (ای ابوبکر) به یقین به این تعهد نامه وفا داری کردی، تو و همدستانت به ولی خدا (علی) غلبه کردید، پس مژده باد بر تو سوختن در آتش، در اسفل سافلین، سپس (ابوبکر) به پسر صهّاک (عمر) لعنت فرستاد و گفت: اوست که مرا از (عمل کردن به) ذکر (قرآن) بازداشت بعد از آنکه برایم (حق و حقیقت) روشن بود(۱).

قال العباس بن الحارث لما تعاهدوا علیها، نزلت «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ»(۲) عباس پسر حارث گوید:

زمانی که (در کعبه) آن صحیفه را نوشتند، این آیه (آیه فوق) نازل شد؛

این حدیث را أبو اسحاق در کتابش و احمد بن حنبل در «مسندش» و حافظ أبونعیم اصفهانی در «حلیه الأولیاء» و زمخشری در «الفائق» ذکر کرده اند و باز این آیه فرود آمد «وَمَكَرُوا مَكْرًا وَمَكَرْنَا مَكْرًا»(۳)

عمر موقع مرگش می گفت: ای کاش از دنیا آزاد بیرون می رفتم نه بر من و نه برای

۱- بحار الأنوار: ۳۱/۶۳۴ و ۲۸/۱۲۲ ح ۵؛ از صراط المستقیم: ۳/۱۵۱-۱۵۲ با تلخیص.

۲- محمد: ۲۵.

۳- نمل: ۵۰.

ص: ۹۴

من، پسرش گفت: أتقول هذا؟! فقال دعني؛ نحن أعلم بما صنعنا أنا و صاحبی و أبو عبيده و معاذ(۱). تو این را می گوئی؟! گفت: رهایم کن من خوب می دانم با دو یار خود و با همکاری ابو عبیده و معاذ بن جبل چه کارها کرده ایم.

۲- دومین پیمان بعد از جریان غدیر خم بود، گروهی از منافقین شب همان روز گردهم آمدند و سوگند یاد کرده، و باهم پیمان بستند که، رسول خدا را در باره تعیین خلافت علی بن ابیطالب علیه السلام در غدیر خم، اطاعت نکرده و بعد از او آن بیعت را نادیده گرفته، و اجراء نمایند.

پس وقتی که وارد مدینه شدند در خانه (ابوبکر) یک صحیفه (پیمان نامه) نوشتند که بند اول آن شکستن ولایت علی علیه السلام بود و این که خلافت و ولایت از آن ابوبکر و عمر و ابو عبیده و سالم می باشد و بیرون از این چند نفر نخواهد شد؛

فلما رجعوا من الحج و دخلوا المدینه كتبوا صحیفه بینهم و كان أول ما فی الصّحیفه النّکث لولایه علی بن أبی طالب علیه السلام و أنّ الأمر الی أبی بکر و عمر و أبی عبیده و سالم معهم لیس بخارج منهم و شهد بذلك أربعة و ثلاثون رجلاً أصحاب العقبه و عشرون رجلاً آخرون و استودعوا الصّحیفه أبا عبیده ابن الجرّاح و جعلوه أمينهم علیها(۲). شاید سرّ اینکه عمر پیش از وفاتش می گفت: اگر ابو عبیده زنده بود او را جانشین معرفی می کردم و اگر سالم زنده بود او را به خلافت تعیین می نمودم و در بعض مصادر معاذ بن جبل را نیز نام می برد.

عمر بعدها از ابوبکر بابتی یاد می کرد که من در سقیفه بنابه قرار قبلی که داشتیم، دستم را به سوی ابوبکر دراز کردم که بظاهر بیعت کنم و او بگوید: نه من بر تو بیعت میکنم، که به دستم بزند و بیعت کند اما برخلاف قرار قبلی این کار را

۱- بحار الأنوار: ۳۱/۶۳۴ و ۲۸/۱۲۲؛ صراط المستقیم: ۳/۱۵۱.

۲- مسند أحمد: ۱/۱۸؛ الإمامه و السیاسة: ۱/۲۸؛ الطبری: ۴/۲۷۷؛ الکامل ابن اثیر: ۳/۶۵؛ مستدرک حاکم: ۳/۲۶۸؛ تاریخ الإسلام ذهبی: ۳/۵۶ و ۱۷۲؛ شرح نهج البلاغه: ۱/۱۹۰ و ۱۶/۲۶۵؛ کنز العمال: ۵/۷۳۸ و ۱۲/۶۷۵ و ۱۳/۲۱۵-۲۱۶؛ عقد الفرید: ۴/۲۷۴؛ جامع الأحادیث: ۱۳/۳۶۹، ۳۷۳، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۹۹؛ الهجوم: ۴۸.

ص: ۹۵

نکرد و بر خود بیعت گرفت.

زیر این عهد نامه را سی و چهار نفر مردان عقبه (آنهايي که در گردنه خطرناک براندازی راه تبوک بودند) و بیست و چهار نفر از دیگران، امضاء کردند.

این صحیفه را به ابوعبیده بن جراح که (امین نامیدند) سپردند.

حذیفه گوید: اسماء بنت عمیس که آنوقت زن ابوبکر بود می گفت: آن گروه در منزل ابی بکر گرد آمدند (و در باره غدیر خم) به مشاوره پرداختند و اسماء نیز به تمام سخنان آنان گوش می داد تا اینکه پس از این رایزنی، همگی تصمیم گرفتند که جریان غدیر خم را نادیده گرفته و لوث نمایند، و سعید بن عاص اموی را مأمور کردند صحیفه را بنویسد او هم نوشت (و همگی شهادت دادند) و مهمترین بندهای آن عبارت از این بود.

مواد پیمان نامه

این (عهدنامه ایست که) گروهی از اصحاب محمد رسول خدا از مهاجرین و انصار پس از جدیت و رایزنی و مشاوره زیاد و برای حفظ کیان اسلام و مسلمین به اتفاق آراء (مطالب ذیل را) به تصویب رساندند تا آیندگان از آن تبعیت نموده و به مفاد آن عمل نمایند.

۱- به طور یقین وقتی که خداوند دین خود را تکمیل نمود، پیامبرش را به سوی خود برد، بدون اینکه کسی را جانشین خود قرار دهد (چون در دین نقصانی نمانده بود در حالی عدم تعیین جانشین برای امت نقصان بزرگی بود)؛

۲- مسلمانها را به اختیار خود گذاشت تا کسی را که مورد وثوق و اعتماد و خیر خواه آنان باشد، برای رهبری خود انتخاب نمایند؛

۳- بر همه مسلمانان واجب است هرگاه خلیفه ای از خلفاء بمیرد صاحبان رأی سلیم و نظر صائب، (فوراً گرد هم آمده) به مشورت پرداخته و هرکس را، برای خلافت و رهبری خود شایسته تشخیص دادند، او را برگزینند و امور کشور را به دست او بسپارند.

۴- اگر کسی ادعاء نماید که رسول خدا او را جانشین خود قرار داده و او را با نام

ص: ۹۶

و نشان، به مردم شناسانده است (چنین شخصی) به راه باطل رفته و بر خلاف نظر اصحاب رسول خدا سخن گفته است (و چنین حرفی توطئه ای بیش نیست)؛

۵- هیچیک از نزدیکان پیغمبر (به خاطر ذوالقربی بودن) مستحق خلافت و امامت نیستند زیرا خداوند می فرماید: **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ (۱)** همانا گرامی ترین شما در پیش خدا با تقوی ترین شماست.

(در پایان یاد آور و تأکید می شود) هرکس با آنچه که در این صحیفه نوشته شده مخالفت ورزیده و با اجماع مسلمین همسو نشود، او را (در هر موقعیتی هم بوده باشد) بکشید هرچه بادا باد.

سپس این پیمان نامه را به ابی عبیده جراح تحویل دادند تا آن را به مکه بفرستد تا در آنجا نگهداری شود. (۲) پس از تنظیم این صحیفه، شبانه از مجلس، متفرق شدند.

«امین امت!!»

صبح همان شب رسول خدا نماز صبح را خواند و در محراب نشست و مشغول ذکر خدا بود تا آفتاب در آمد، به سوی ابو عبیده متوجه شده و فرمود: **بخ بخ من مثلك و قد أصبحت أمين هذه الأمة، مبارك است مبارك است برای مثل تو که، صبح کرده، در حالی که امین این امت شده است!! (توییخ شدید توأم با استفهام انکاری) سپس این آیه را تلاوت نمود: فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْتُمُونَ (۳)** پس وای بر آنها که نوشته ای با دست خود می نویسند، سپس می گویند: «این، از

۱- حجرات: ۱۳.

۲- این صحیفه تا اوائل دوران خلافت عمر در کعبه مدفون بود تا اینکه عمر آن را بیرون آورد و این همان صحیفه ایست که وقتی عمر از دنیا رفت در حالی که به لباس خودش پیچیده شده بود، امیر مؤمنان علیه السلام در بالای سر او ایستاد فرمود: **ما أحبب إلي أن ألقى الله بصحيفة هذا المسجى** چقدر برایم دوست داشتنی است که خدا را با صحیفه ای که در زیر لباس این فرد خوابیده، پنهان شده است، ملاقات نمایم (تا حساب خود را با او تصفیه نمایم)

۳- بقره: ۷۹.

ص: ۹۷

طرف خداست» تا آن را به بهای کمی بفروشند. پس وای بر آنها از آنچه با دست خود نوشتند؛ و وای بر آنان از آنچه از این راه به دست می آورند!

این مردان (صاحبان پیمان) در این امت مانند کسانی اند که قرآن می فرماید:

يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا (۱). آنها زشتکاری خود را از مردم پنهان می دارند؛ اما از خدا پنهان نمی دارند؛ و هنگامی که در مجالس شبانه، سخنانی که خدا از آن راضی نبود، می گفتند؛ در حالی که خدا با آنها بود؛ خدا به آنچه انجام می دهند، احاطه دارد. سپس فرمود: در این امت امروز اتفاقی افتاده که در جاهلیت اتفاق افتاده بود صحیفه ای نوشته (برای نگهداری به مکه فرستاده اند که) مانند همان صحیفه را در جاهلیت نوشته و در سقف کعبه آویزان کرده و از آن نگهداری می کردند.

خداوند اینهارا زنده نگه میدارد تا آنها را امتحان کرده، خبیث را از طیب بسنجد و اگر نبود که خداوند مرا دستور داده است از (اعمال) اینها اعراض نمایم، آنها را احضار نموده و همه را گردن می زدم (اما چکنم) خدا باید خواسته خود را انجام داده و پاکان را از ناپاکان تمیز دهد.

حذیفه گوید: به خدا قسم حضرت که این حرف را زد (رنگ از روی آنها

پرید) و طوری به رعشه افتادند که نمیتوانستند خود را نگهدارند و همه حاضرین در مسجد، آنها را (به خوبی) شناختند و فهمیدند که منظور رسول خدا از این گفتارها و تهدیدها، آنها بودند. (۲)

أَبِي بَن كَعْبِ به این جریان اشاره کرده است در سخن مشهورش: أَلَا- هَلِكُ أَهْلُ الْعَقْدَةِ وَاللَّهِ مَا آسَى عَلَيْهِمْ إِنَّمَا آسَى عَلِيٌّ مِنْ يَضْلُونَ (۳) آگاه باش صاحبان پیمان (با

۱- نساء: ۱۰۸.

۲- إرشاد القلوب ص ۳۳۳-۳۳۶؛ بحار: ۲۸ / ۱۰۱-۱۰۶.

۳- سنن نسائی: ۲ / ۸۸؛ مسند أحمد: ۵ / ۱۴۰؛ مستدرک حاکم: ۲ / ۲۲۶؛ طبقات ابن سعد: ۳ / ۳ / ۶۱؛ حلیه الأولیاء: ۱ / ۲۵۲؛ شرح نهج البلاغه: ۲۰ / ۲۴؛ نهجیه ابن اثیر: ۳ / ۲۷۰؛ و دهها مصادر دیگر اهل سنت و الإیضاح: ص ۳۷۸؛ المسترشد: ص ۲۸-۲۹؛ فصول المختاره: ص ۹۰؛ الصراط المستقیم: ۳ / ۱۵۴ و ۲۵۷؛ بحار الأنوار: ۲۸ / ۱۲۲ و ۱۰ / ۲۹۶؛ و صدها مدارک از شیعه در این مورد که مجالی برای آوردن بیش از این نمی باشد، طالبین به کتاب الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام و غیر آن مراجعه نمایند.

ص: ۹۸

این عمل شرم آورشان) به هلاکت رسیدند. به خدا قسم از (گمراهی خود) آنها تأسف نمی خورم تأسف من برای کسانی است که (بعد از این) با این عمل اینها، به تباهی کشیده شده و به هلاکت خواهند رسید.

در نامه ای که عمر به معاویه نوشته بود خود او و جمعی دیگر (به دروغ) شهادت دادند که؛ پیغمبر فرمود: امامت با اختیار مسلمانها است بدین جهت بود که انصار گفتند: ما از قریش اولی تریم و گروهی گفتند: «منا امیر و منکم امیر» (۱).

این جریان ها و جریان های بعدی را بخوانید و خود قضاوت نمائید که فردا با قضاوت خویش در پیشگاه خداوند حاضر خواهید شد.

۲۰ «براندازی در پرتگاه»

اشاره

جریان بر اندازی و کودتای رسول خدا صلی الله علیه و آله و رم دادن ناقه آن حضرت، توسط هیئت رئیسه گروه فشار، در دو پرتگاه خطرناک اقدام ولی هر دو نافرجام ماند؛

۱- عقبه راه تبوک هنگامی که از جنگ تبوک بر می گشتند.

۲- عقبه آرشی میان جحفه و ابواء در راه مدینه، موقعی که از جریان غدیر خم فارغ شدند و رهسپار مدینه بودند.

اجرای این دو کودتا با دست ۱۲ یا ۱۴ نفر، از مسلمات تاریخ است (۲).

کودتای اول

۱- ابن حزم محلی از ولید بن جُمیع نقل می کند: إنَّ أبابکر و عمر و عثمان و

۱- بحار: ۳۰ / ۲۹۰ - ۲۹۱.

۲- بحار الأنوار: ۳۱ / ۶۳۶ و ۲۱ / ۱۹۳ - ۱۹۶؛ مجمع البیان: ۵ / ۳۶ از ابن جبیر و ابن جریح، و منابع زیاد تاریخی که نیازی به اطاله کلام نیست طالبین به کتاب المحن والفتن بحار و سائر مصادر مراجعه نمایند

ص: ۹۹

طلحه و سعد ابن ابی وقاص أرادوا قتل النَّبِيِّ و إلقاءه من العقبة في تبوك (۱) ابابكر و عمر و عثمان و طلحه و سعد ابن وقاص می خواستند پیغمبر را (موقع برگشتن از جنگ) تبوک از پرتگاه «عقبه» پرت نموده و از میان بردارند.

راوی این روایت، ولید بن جُمیع را بسیاری از علماء جرح و تعدیل (اهل سنت) موثق (۲) و صدوق (۳) و صالح الحدیث (۴) و لیس به بأس (۵) ذکر نموده اند.

۲- عبد القاهر بن طاهر بغدادی متوفای ۴۲۹ در باره این حادثه چنین گوید: ثمَّ إِنَّ النَّظَامَ (۶) ... كان طعن في الفاروق عمر، و زعم ... أنه شك يوم الحديبيه في دينه، و شك يوم وفاه النبي صلى الله عليه و آله، و أنه كان فيمن نفر بالنبي صلى الله عليه و آله ليله العقبة، و أنه ضرب فاطمه عليها السلام و منع ميراث العتره (۷) سپس نظام در کار های فاروق عمر، به او طعنه میزد و (چندتای آنها را می شمرد که عمر) گمان می کرد در روز صلح حدیبیه در دینش شک نمود و در روز وفات رسول خدا شک کرد و او با کسانی بود که در عقبه تبوک می خواستند شتر پیامبر را رم داده و هلاک نمایند و فاطمه را زد و عترت را از ارث پدری مانع شد (و محروم ساخت).

۳- صدوق قدس سره با إسناد خود، از حذیفه بن یمان روایت کرده است:

الَّذِينَ نَفَرُوا بِرَسُولِ اللَّهِ نَاقَتَهُ فِي مَنْصَرَفِهِ مِنْ تَبُوكَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ: أَبُو الشَّرُورِ، وَ أَبُو الدَّوَاهِي، وَ أَبُو الْمُعَاذِ وَ أَبُوهُ، وَ طَلْحَةُ وَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ، وَ أَبُو عُبَيْدَةَ، وَ

۱- ابن حزم محلی ج ۱۱ ص ۲۲۴؛ من حیات الخلیفه ص ۳۴۳؛

۲- کتاب الجرح و التّعدیل عبدالرحمن بن ابی حاتم ج ۹ ص ۸ باب العین؛ میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ذهبی ج ۴ ص ۳۳۷؛ تهذیب الکمال فی أسماء الرجال ج ۳۱ ص ۳۷

۳- تقریب التهذیب: ابن حجر عسقلانی ج ۲ ص ۲۸۶

۴- میزان الاعتدال ج ۴ ص ۳۳۷؛ الجرح و التّعدیل ج ۹ ص ۸

۵- میزان الاعتدال ج ۴ ص ۳۳۷؛ الجرح و التّعدیل ج ۹ ص ۸؛

۶- نامش أبو اسحاق ابراهیم بن سیار استاد جاحظ بود- جاحظ گوید: كان النظام أشدّ الناس إنكاراً على الزّافضه لطنعهم في الصّحابه. (شرح نهج البلاغه ۲۰ / ۳۱-۳۲).

۷- الفرق بین الفرق: ص ۱۴۱-۱۴۰ (چاپ دار المعرفه بیروت) الهجوم ص ۱۷۸.

ص: ۱۰۰

أبو الأعور، والمغیره، و سالم مولیٰ ابی حذیفه، و خالد بن الولید، و عمرو بن العاص، و أبو موسیٰ الأشعری، و عبدالرحمن بن عوف و هم الذین أنزل الله عزّ و جلّ فیهم «وَهُمْوَا بِمَا لَمْ یَنَالُوا (۱)». کسانی که در بازگشت از تبوک، شتر رسول خدا را رم دادند ۱۴ نفرند ۱- ابوشرور ۲- ابو دواهی ۳ و ۴- ابومعازف و پدرش ۵- طلحه ۶- سعد بن ابی وقاش ۷- ابو عبیده ۸ ابوالأعور ۹- مغیره ۱۰- سالم غلام ابی حذیفه ۱۱- خالد بن ولید ۱۲- عمرو بن عاص ۱۳- ابو موسیٰ اشعری ۱۴- عبدالرحمن بن عوف و آنهاست که خدای عزّ و جلّ در باره آنها آیه ۷۴ سوره توبه نازل کرد.

علامه مجلسی بعد از نقل این حدیث گوید: (بیان) ابوشرور و ابودواهی و ابومعازف، ابوبکر و عمر و عثمان در این صورت مراد از پدرش، پدر مجازی یا اینکه او ولد زنا است یا مراد از ابومعازف معویه و ابوسفیان است که این معنا به نظر روشن تر می آید. (۲)

و در روایات شیعه نیز، جریان عقبه راه تبوک، گاه بطور سربسته و با عنوان گروهی از منافقین و گاهی باتصریح به نام آنها، و همچنین کیفیت وقوع این قضیه در منابع زیادی مشروحاً، بیان گردیده است (۳)

«کودنای دوم»

وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجه الوداع به تبلیغ ولایت امیرمؤمنان علیه السلام مأمور گردید و آن را یک بار در مسجد خیف (در منا) و بار دوم در غدیر خم، به مسلمانها و

۱- توبه: ۷۴.

۲- خصال شیخ صدوق: ۲/ ۹۱، بحار الأنوار: ۳۱/ ۶۳۱ و ۲۱/ ۲۲۲-۲۲۳ ح ۵.

۳- تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۹۵؛ بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۲۳۳ بنقل از قصص الأنبیاء و الخرایج؛ احتجاج طبرسی ص ۳۰ و ۳۳ و تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام ص ۱۵۲ بعد؛ بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۲۴۷ بنقل از کتاب دلائل النبوه شیخ ابی بکر احمد البیهقی پس کسانی که برای براندازی و کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله کمر بسته بودند از عبارت (فاجتمعوا أربعه علی أن یسموا رسول الله و سقتاه و سمتاه) در باب (جفای تاریخ یا سرّ مگو) وحشت نکرده و استبعاد نکنند.

ص: ۱۰۱

حجاج همراه خود ابلاغ نمود و عمر از آن حضرت توضیح خواست (آیا- این را خدا گفته یا خودت تصمیم گرفته ای!!) و حضرت به او پاسخ دندان شکن داد، او همفکران خود را به دورش گرد آورد و گفت: محمد در باره علی، آنگونه که دلش می خواست در مسجد خیف و همچنین در اینجا به ما گفت و معلوم می شود در این باره، تصمیم جدی گرفته است اگر به مدینه برگردد، برای او از ما بیعت گرفته (و نقشه های ما را تماماً نقش بر آب کند و همه زحمات چندین ساله ما را با یک تاکتیک حساب شده بر باد دهد، پس پیش از ورود به مدینه، با یک حمله ناگهانی، کار را یکسره کنیم).

چهارده نفر دور هم گرد آمدند و تصمیم قطعی گرفتند که آنحضرت را از بین ببرند و به آرزوهای دیرینه خود جامه عمل بپوشانند بدینجهت خود را به گردنه «أرشی» در میان جحفه و أبواء، رساندند و هفت نفر در طرف راست و هفت نفر دیگر نیز در طرف چپ گردنه، کمین کردند تا شتر رسول خدا را؛ رم داده و آنحضرت را برآندازند هنگامی که تاریکی شب فرا رسید و حضرت نیز با آرامش تمام در پشت شترش، چرت می زد و پیش می رفت، تا اینکه به نزدیکی عقبه رسید، جبرئیل صدا زد: یا محمد! إن فلاناً و فلاناً و فلاناً قد قعدوا لك ای محمد همانا فلان و فلان و فلان برای (براندازی) تو در کمین نشسته اند! رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه کرد و فرمود: کیست پشت سر من؟! حذیفه بن یمان گفت: منم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید شنیدی آنچه را که من شنیدم؟! گفت: بلی فرمود: پنهان دار.

سپس به عقبه نزدیک شده و آنها را با نامهایشان صدا زد، وقتی که نامهای خود را شنیدند همگی فرار کرده داخل جمعیت شدند و مرکبهای خود را که در مخفی گاه بسته بودند، جا گذاشتند.

مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند و آنها را طلبیدند و آن حضرت مرکبهای آنان را دید و شناخت و از مرکب پایین آمد و گفت: چه شده است به آنهایی که در کعبه هم سوگند شدند که اگر خدا محمد را بکشد و یا بمیراند، این کار (خلافت را) به هیچوجه به خاندان او برنگردانند؟!؛

آنها پیش آنحضرت آمدند و قسم یاد کردند که ما، نه این حرف را زده ایم و نه

ص: ۱۰۲

می خواهیم و نه برای چیزی (در این باره) نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله تصمیمی گرفته ایم، پس خداوند این آیه را نازل کرد (يَجْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يَعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱)) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه برگشت و محرم و نصف صفر را ناراحتی نداشت و از آن بعد دردی شروع شد که با آن از دنیا رفت. (۲)

۲۱ «بیعت الغدير»

جریان غدیر خم با روایت‌ها و احادیث فراوان که در کتاب‌های فریقین

(سنی و شیعه) متواتر و به اثبات رسیده است که نیازی به تحقیق و بحث در باره آن نیست، زیرا این جریان از مسلمات تاریخ و در این موضوع کتاب‌های فراوان نوشته شده است که نمونه آن کتاب پرمحتوای (الغدیر) علامه امینی قدس سره می باشد ولی برای خالی نبودن این فصل به چند روایت ذیل که از منابع موثق شیعیان است توجه نموده و از کیفیت برخورد گروه فشار با این قضیه، آگاه شوید و خود قضاوت نمائید.

۱- علی بن ابراهیم در تفسیرش با سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است، وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم علی علیه السلام را، به ولایت نصب کرد، در برابر او هفت نفر از منافقین، ابوبکر، عمر، عبد الرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، و أبو عبیده، و سالم مولی ابو حذیفه، و مغیره بن شعبه (آتش بیاران معرکه) حضور داشتند؛

قال عمر: أما ترون عينية كأنهما عينا مجنون يعني النبي صلي الله عليه وآله الساعه يقوم و يقول:

قال لي ربي، فلما قام قال: أيها الناس من أولى بكم من أنفسكم؟ قالوا: الله ورسوله، قال

۱- توبه: ۷۴.

۲- بحار الأنوار: ۳۷/ ۱۱۵-۱۱۶ ذیل حدیث ۶؛ از تفسیر قمی: ۱۵۹-۱۶۲ (۱/ ۱۴۴-۱۷۵).

ص: ۱۰۳

اللّٰهُمَّ فاشهد، ثمّ قال ألا من كنت مولاة فعلىّ مولاة، و سلّموا عليه يا ممرت المومنين، فأنزل جبرئيل عليه السلام و أعلم رسول الله صلى الله عليه و آله بمقاله القوم، فدعاهم فسألهم، فأنكروا و حلفوا، فأنزل الله «يَخْلِفُونَ بِاللّٰهِ مَا قَالُوا» (۱) عمر گفت: آیا چشمانش را نمی بینید، به دو چشم دیوانگان میماند؟! (منظورش رسول خدا صلى الله عليه و آله بود) همین الان بلند می شود و می گوید خدای من چنین گفت؛

وقتی که بلند شد فرمود: ای مردم کیست اولی تر از خود شما به خودتان؟! گفتند خدا و رسولش، گفت: خدایا شاهد باش، سپس گفت: آگاه باشید هر که را مولا منم علی مولاى اوست (بلند شوید و براى) به امیر مؤمنانى سلام کنید.

پس جبرئیل نازل شد گفتارهای آنان را به آن حضرت خبر داد و حضرت آنها را پیش خود خواند و سؤال نمود ولی انکار کرده و (به دروغ) قسم خوردند پس آیه «وَيَخْلِفُونَ بِاللّٰهِ در باره آنان نازل گردید.

۲- جعفر بن محمد خزاعی از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت می کند: وقتی که رسول خدا صلى الله عليه و آله در غدیر خم گفتنی ها را گفت و به چادرها وارد شدند، مقداد از کنار جماعتی گذشت که می گفتند: به خدا قسم اگر از یاران کسری و قیصر بودیم الان در لباسهای خز و زربافت و دیباج و بافتنی های زیبا غرق بودیم، در حالی که با اویم و با سختی ها می سازیم خوردنی های سفت و پوشیدنی های خشن را تحمل کرده ایم، حالا- که مرگش فرا رسیده و روزگارش به سر آمده و اجلس نزدیک، می خواهد برای بعد از خود، علی را به خلافت بنشانند (و برگردنهای ما سوار کند) آگاه باشید به خدا سوگند به زودی (نتیجه این کارهایش را می بیند و) می داند (که چه خواهیم کرد و چه عکس العملهایی نشان خواهیم داد!؛

مقداد جریان را به اطلاع آن حضرت رسانید و حضرت دستور داد مردم در مسجد برای نماز حضور یابند؛ آنها این دستور را شنیدند (در مثل گویند) (الخائن خائف خائن همیشه در هراس است) گفتند: مقداد تیر را رها کرد (و پته مارا رو کرد) بلند شده و بر او قسم می خوریم؛ همگی پیش آن حضرت آمده و به زانو نشسته و

ص: ۱۰۴

گفتند: پدران و مادران ما فدای تو باد، سوگند به خدائی که ترا فرستاده و گرامی داشته است، آنچه به شما رسیده ما نه گفته ایم، نه قسم به آنکه ترا به بشریت برگزید در این حال پیامبر فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَخْلُقُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا» تا آخر آیه ۷۴ سوره توبه

ای محمد آنها اهتمام ورزیدند که ترا در عقبه، از میان بردارند، در صورتی که خداوند آنها را، در حالی که یکی کله پز بود و دیگری دباغ، به برکت توغنی ساخت، اما آنها در برابر این همه خوبیها وقتی که به نوائی رسیدند تم جعلوا حدّهم و حدیدهم علیه، شمشیرهای تیز و تیرهای مسموم خود را به سوی تو نشانه رفتند.

۳- أبان بن تغلب از امام صادق علیه السلام: وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در روز غدیر (به خلافت) نصب کرد و فرمود: «من كنت مولاه فعليّ مولاه» ضمّ رجلاّن من قریش رؤسهما و قالوا: واللّٰه لا نسلّم ما قال أبداً دو مرد از قریش سرهایشان را به هم چسبانده و گفتند به خدا قسم بر آنچه که گفت: تسلیم نخواهیم شد؛

جبرئیل آمد و به پیامبر رسانید و آنها انکار کرده قسم خوردند که آیه ۷۴ سوره توبه در باره آنان نازل شد. (۱)

۲۲ «تجهیز لشکر اسامه»

النص ص ۳۰

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از اعلام ولایت در غدیر خم و تبریک ظاهری ستون پنجم، از جریان نوشته شدن (صحیفه ملعونه) یعنی پیمان نامه مخالفت با رسول خدا و اینکه تصمیم برخشی کردن زحمات پیامبر را دارند، اطلاع یافت، و دانست که اینها بر کرسی نشانیدن اهداف خود، از هیچ کاری فروگذار نخواهند شد، اسامه بن زید را خواست و دستور داد که در یک فرسخی مدینه، در محلی بنام «جُرف» لشکرگاه زده و سریعاً مردم را به «مؤته» جایی که پدرش زید بن حارثه شهید شده بود،

۱- بحار الأنوار: ۳۱/۶۳۷ و ۳۷/۱۵۴ ح ۳۸؛ تفسیر البرهان: ۲/۱۴۷-۱۴۶.

ص: ۱۰۵

حرکت دهد، و مکرر می فرمود:

جَهْرُوا جِيشَ اسامه لعن الله من تخلف عن جيش اسامه، نَفِّدُوا جِيشَ اسامه

لشکر اسامه را تجهیز کنید! از رحمت خدا دور باد کسی که از لشکر اسامه تخلف نماید، لشکر اسامه را حرکت دهید (معطلش نکنید).

هدف حضرت از این تأکیدات آن بود که مدینه را از وجود اینها، خالی نماید تا برگشتن اینها خلافت علی جا بیفتد و گروه فشار در مقابل عمل انجام شده قرار بگیرند.

این گروه برای اینکه نقطه ضعفی به دست ندهند، بظاهر در جیش اسامه شرکت نمودند اما با بهانه اینکه (چگونه ما پیامبر را در این حال نزار و احتضار ترک کنیم به نماز و تجهیز او شرکت نکنیم) قشون را از حرکت باز داشتند و هم به عناصر داخلی خود (دخترانشان) دستور دادند، که فعال باشند!، لحظه به لحظه حال رسول خدا را به آنان گزارش کنند، مبادا فرصت از دست رفته و زحمات چندین ساله شان محو و نابود گشته و باد هوا شود.

تا اینکه در بیست و هفتم ماه صفر حال حضرت به وخامت گرائید، جریان را به پدرانشان گزارش کردند و آنها را به شهر فراخواندند، حضرت با نا توانی مفرطی که داشت، چشم گشود و فرمود:

أدعوا لي حبيبي

حبیبم را صدا زنید، این را فرمود: و مدهوش شد.

عایشه و حفصه در هرفرصتی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله حبیبش را میخواست فوراً پدران خود را می آوردند، این بار هم پدرانشان را صدا زدند و در کنار رسول خدا حاضر ساختند.

حضرت به آنها فرمود:

فَلِمَ تَأخَّرْتُمْ عَنْ أَمْرِي؟

چرا از دستور من سرپیچی کردید (با لشکر اسامه نرفتید)؟! ابوبکر گفت:

إِنِّي كُنْتُ قَدْ خَرَجْتُ ثُمَّ رَجَعْتُ لِأَجْدَدِ بَكِّ عَهْدًا

من بیرون رفته بودم اما برگشتم تا با شما دیدار تازه کنم! عمر گفت: یا رسول الله إِنِّي لَمْ أَخْرَجْ لِأَنَّي لَمْ أَحِبَّ أَنْ أَسْأَلَ عَنْكَ الزَّكْبَ ای رسول خدا! من که نمی روم چون نمیخواهم خبر ترا از دیگران بپرسم! (بدینجهت نتوانستم از تو دور شده و ترا تنها

ص: ۱۰۶

گذارم. (۱)

حضرت باز فرمود: نَفِّذُوا جِيشَ اَسَامَةَ قَشُونِ اَسَامَةَ رَا بِه حَرَكْتِ دَر اَوْرِيْد سَه مَرْتَبَه اَيْن جَمَلَات رَا تَكَرَّر نَمُوْد و غَش كَرْد، وَ قَتِي كَه چَشْم بَاز كَرْد و دِيْد اَنهَآ دُور و بَرَش رَا كَرَفْتَه اَنْد و وَخَامَت اَوْضَاع رَا، اَحْسَاس نَمُوْد، خَوَاسْت بَا سَنْد قَطْعِي و بَا قَاطِعِيْت تَمَام بَا اَيْنهَآ رِفْتَار نَمَايْد و بَا مَدْرَك رَسْمِي بَا اَيْنهَآ مَقَابَلَه نَمُوْدَه وَ بَكُوْبِد؛

۲۳- «دوات و صحیفه ای بیاورید»

اشاره

النص ص ۱۴۸

فرمود: اِثْنُونِي بَدَوَاه و صَحِيْفَه اُكْتَب لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوْنَ بَعْدَه دَوَات و صَحِيْفَه (چَرْم يَاتَخْتَه اِي) بَرَاي مَن بِيَاوَرِيْد، نُوْشْتَه اِي بَه دَسْت شَمَا دَهْم كَه بَعْد اَز مَن كَمْرَاه نَشُوِيْد!.

يا فرمود: هَلَمْ اُكْتَب كِتَابًا لَا تَضَلُّوْا بَعْدَه يََا اِثْنُونِي بَكْتَابِ اُكْتَب لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضَلُّوْا بَعْدَه اَبْدًا تَقْرِيْبًا هَمَكِي بَه يَك مَعْنَاَسْت. (۲)

عمر که منتظر بود در همچون موقعیتی به هدف شوم و آرزوی دیرینه خود برسد، باشنیدن این کلمات زحمات چندین ساله خود را در خطر جدی دید و پشتش لرزید، با کمال بی شرمی و جرئت تمام که از میزان ایمان او پرده برمیداشت گفت: اِنَّ النَّبِيَّ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ، و عِنْدَكُم الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللّٰهِ (۳) اِنَّ الْوَجْعَ قَدْ غَلَبَ عَلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ (۴) شدت درد رسول خدا را از پا در آورده است یعنی باحال

۱- (چه حرفهای عاشقانه و شاعرانه ای!!!)

۲- النص والاجتهاد: ص ۸۰ بعد بنقل از صحیح بخاری و صحیح مسلم و جوهری در کتاب السقیفه و منابع فراوان دیگر.

۳- صحیح البخاری: ج ۴ باب قول المریض (قوموا عني) من کتاب المرضی، و ج ۱ کتاب العلم؛ صحیح مسلم: أوائل ج ۲ آخر الوصایا؛ السقیفه: ج ۱ ص ۳۲۵؛ النص والاجتهاد: ص ۸۰ از آن.

۴- النص والاجتهاد ص ۸۱ بنقل از منابع معتبر اهل سنت.

ص: ۱۰۷

عادی و هوش کامل حرف نمی زند.

دعوا الرَّجُلِ فَإِنَّهُ لِيَهْجُرَ (۱) مرد را رها کنید او هذیان می گوید.

إِرْجِعْ فَإِنَّهُ لِيَهْجُرَ (۲) (به سر کسی که می خواست دوات و قلم بیاورد داد کشید) برگرد همانا او هذیان می گوید!

فَقَالُوا هَجْرَ رَسُولِ اللَّهِ (۳) گفتند: رسول خدا هذیان می گوید.

فَقَالُوا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لِيَهْجُرَ (۴) گفتند: به یقین رسول خدا هذیان می گوید.

لَا تَأْتُوهُ شَيْئًا فَإِنَّهُ قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ (۵) به او چیزی ندهید، درد او را فرا گرفته و از پا درآورده است.

(خلاصه) او (یعنی رسول خدا نعوذ بالله) هذیان می گوید- درد او را بیخود کرده است چیزی برایش نیاورید و ...

با این جمله زهر آگین و خانه خراب کن، (که عبد الله بن عباس را تا آخر عمرش زجر میداد و به تأسف و گریه و میداشت) نوشته حضرت را (اگرهم انجام می گرفت) از حجیت و سندیت انداخت، چون نوشته شخص هذیان گو و تب دار ارزش قانونی ندارد، و برای اینکه از شدت ناراحتی مردم که (باگفتن آن جمله کفر آمیز، به وجود آمده بود) بکاهد و هم به گفتار خودش آبرو دهد، بلا فاصله گفت:

عندنا القرآن وحسبنا كتاب الله پیش ما قرآن هست (که در حال سلامتی به ما آورده است) و قرآن: برای ما بس است. (۶)

۱- عمر بن الخطاب: عبدالرحمن أحمد البکری: ص ۶۴؛ أربعین شیخ الماحوذی: ص ۱۵۰؛ الأربعین محمد طاهر قمی شیرازی.

۲- بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۴۶۸

۳- النص والاجتهاد ص ۸۲ بنقل از صحیح مسلم و بخاری

۴- همان مدرک بنقل از صحاح اهل سنت و مسند احمد و غیر آنها.

۵- بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۴۷۴

۶- النص والاجتهاد ص ۸۱ بیعد بنقل از منابع مختلف اهل سنت، این جمله کفر آمیز او از مسلمات تاریخ و هیچگونه ابهامی در آن

نیست منتهی با تعبیرهای گوناگون، الرجل لیهجر یا نبی الله لیهجر یا الرجل لیهدی و تعبیرهای مشابه دیگر.

ص: ۱۰۸

شما را بخدا این روایت ها را در کتاب های معتبر و صحاح اهل سنت با دقت مطالعه نموده و به این سؤال پاسخ دهید،

آیا- در باره برای گوینده این جملات کفر آور و میزان دین او، چگونه قضاوت می کنید و چه حکم می کنید؟! و

آیا- با گفتن جمله

«حسبنا كتاب الله»

(قرآن برای ما کافی است) خود قرآن را نکوبید و تکذیب نکرد؟!.

چون همان قرآن در باره درخواست کننده دوات و قلم فرموده بود **وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ** (۱) پیغمبر با هوی و هوس حرف نمی زند حرف او وحی است. اگر قرآن را کافی می دانست.

چرا به آن عمل نکرد؟! چرا و چرا های زیاد دیگر.

کسی از عمر نپرسید پس در موقع مرگ ابوبکر که طبق تعهدات صحیفه ملعونه، ترابه خلافت رسانید و به گردن مردم سوار کرد، و به عثمان دستور داد که وصیتنامه اش را بنویسد او شروع به نوشتن کرد تا به جائی رسید که خلیفه بعد از من ... در این حال غش نمود اما عثمان کارش را کرد و نوشت (عمر) است؛ ابوبکر به هوش آمد و پرسید چیزی نوشتی؟ گفت: بلی نوشتم (عمر) است و ابوبکر او را تأیید کرد، و یا در روایت دیگر است که عثمان نوشت: **إِنِّي أَسْتَخْلَفْتُ عَلَيْكُمْ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا** (۲) من عمر را برای شما جانشین تعیین کردم پس به حرفش گوش دهید واز او اطاعت نمائید، آن وقت

چرا نگفتی، کتاب خدا بر معضلات امت کافی است؟! و

چرا کسی نه گفت دعوه **إِنَّهُ لِيَهْجُرُ؟** (۳).

۱- نجم: ۳ و آیات ۱۱۵ نساء و ۱ حجرات و ۳۶ احزاب و آیات فراوان مشابه دیگر که هرگونه اشتباه و خطا و گزافه گویی را از رسول خدا نفی کرده و بدور داشته است. .

۲- تاریخ الخلفاء سیوطی: ص ۸۲.

۳- باینکه هنگام نوشتن وصیتنامه، ابوبکر غش کرد؛ اگر ریگی توی کفش نداشتید چرا یک بام و دو هوا؟!.

ص: ۱۰۹

این جملات کفرآمیز و شرم آور، سرو صدای زیادی را بلند ساخت بطوری که حضرت از شدت و سنگینی آن غش کرد، وقتی که به هوش آمد گفتند: ای رسول خدا دوات قلم بیاوریم؟! فرمود: أبعدا لذي قلم؟! لا، و لكن أوصيكم بأهليتي خيراً آیا بعد از حرفی که زدید؟! دیگر نه، اما شما را به نیکی کردن به اهل بیتم وصیت می کنم. (۱) روی خود را از آنها برگردانید، همگی بلند شده و متفرق شدند.

در روایت صحیح مسلم است: قال صلى الله عليه و آله دعوني فالدّي أنا فيه خير ممّا تدعوني از من دست بردارید من در حالی که هستم، برایم بهتر از آن است که مرا بر آن و امیدارید. (۲) از آن تعبیر شیطانی کار به جایی رسید که زنها از پشت پرده صدا زدند ألا تسمعون ما يقول رسول الله؟! آیا نمی شنوید پیامبر خدا چه می گوید؟! (او کاغذ قلم میخواست) عمر دید زنها را دیگر رسول خدا به طرف داری برخاستند ممکن است کار را خراب نمایند بلا فاصله به سر آنها داد زد «شما مانند زنانی هستید که دور یوسف را گرفته بودند، وقتی که پیغمبر مریض می شود چشمانتان رامیفشارید! (آبغوره میگیرید) گریه میکنید و اگر سالم باشد به گردش سوار می شوید! قال فقال رسول الله دعوهنّ فإنهنّ خير منكم از آنها دست بردارید آنها از شما بهترند. (۳)

در روایت دیگر است که زنی از حاضران گفت: ويحكم عهد رسول الله إليك فقال بعض القوم: اسكتي لا- عقل لك فقال النبي صلى الله عليه و آله أنتم لا أحلام لكم (۴) وای بر شما پیغمبر میخواستد برایتان عهدی بنویسد (چرا به حرفش گوش نمی دهید) یکی از حاضران (عمر) گفت: ساکت باش، زن بی عقل! حضرت فرمود: (بلکه) شما عقل ندارید

«بدترین و داع بزرگترین امام»

استاد احمد حسین محامی اردنی زیر عنوان: أسوأ وداع لأعظم إمام عرفته البشريّة در طول تاریخ دیده نشده و پیش نیامده است که با بزرگی و یا خلیفه ای در

۱- بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۴۶۸؛

۲- النّص والاجتهاد ص ۸۲؛

۳- همان مدرک بنقل از منابع مختلف.

۴- المعجم الكبير: ۱۱/۳۶ (ط- دار إحياء التراث العربي)

ص: ۱۱۰

هنگام مرگ، مانند موقع رحلت رسول خدا باسنگدلی و بی حیائی رفتار کرده باشند و بر هیچ خلیفه ای آن اعتراضها و یا جسارتها را نکردند که در باره رسول خدا انجام دادند بلکه برعکس! (۱).

آیا- پس از گذشت چهارده قرن بر محققین باانصاف و دور از تعصب وقت آن نرسیده است که به صفحات تاریخ فریقین دقت کنند، و ببینند چه حق کشی هائی با دست مدعیان حق مداری و اسلامیت بیار آمده است؛ دیگر وقت آن سپری شده است که نویسندگان و بزرگان اهل تحقیق به طور گذرا و یا با تعصب قومی به تاریخ بنگرند، و از حق و حقیقت صرف نظر کنند علامه مجلسی رضی الله عنه در ذیل جریان منع عمر از آوردن دوات و قلم می نویسد: أقول خبر طلب رسول الله صلی الله علیه و آله الدّواه والکتف ومنع عمر عن ذالک مع إختلاف ألفاظه متواتر بالمعنی، و آورده البخاری والمسلم و غیرهما من محدثی العامه فی صحاحهم و قد آورده البخاری من صحیحه، منها فی الصّیفة الثّانیة من مفتتحه، و کفی بذالک له کفراً و عناداً، و کفی ضلالاً، لمن اتّخذ مع ذالک خلیفه و إماماً، من می گویم خبر درخواست رسول خدا دوات و چرم شانه و مانع شدن عمر از آوردن آن، با تفاوت کمی در الفاظ، از اخبار متواتر بمعنی است بخاری و مسلم و سایر محدثین اهل سنت در کتابهای صحیحی خودشان آورده اند، بخاری نیز در صفحه دوم از دیباچه کتابش ذکر کرده است، با این وصف، در گمراهی کسانی که او را خلیفه و رهبر می دانند بس است. (۲)

واقعاً کسی پیدا نشد به این دلسوز اسلام بگوید:

آیا- تو داغ تر از آش بودی رسول خدا صلی الله علیه و آله آورنده دین و مؤسس اسلام، به اندازه تو به دین خود دلسوزی نداشت و آنها را بی سرپرست رها کرد و رفت؟! درحالی که هنگام مرگ فرمود: من به شما اعلام می کنم گفتنی ها را (که شما بعد از من به آن احتیاج خواهید داشت) به وصی خودم گفته ام و لم اهلکم اهمال البهائم، و لم اترک من أمورکم شیئاً من شما را مانند حیوانات خودسر رها نساخته ام و هرچه که به آن

۱- من حیات الخلیفه ص ۱۴۲؛

۲- بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۴۷۴؛

ص: ۱۱۱

نیاز دارید، ترک نکرده ام. (۱)

آیا- با این گفتارها، جلوی شورش را می گرفت و به سر مردم شیره می مالید؟

آیا- آیه (وَمَا يُنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ) (۲) و آیات دیگر را نشنیده و به گوشش نه خورده بود که هیچگونه حق اظهار نظر در برابر سفیر الهی را نداشتند.

ابن عباس در طول عمرش تأسف می کرد و می گفت: إِنَّ الرِّزِيَه كَلَّ الرِّزِيَه ماحال بین رسول الله و بین آن یکتب لهم ذالك الكتاب من إختلافهم و لغظهم (۳). همانا مصیبت تمام و کامل آن وقت (برامت اسلام) گریبانگیر شد که میان رسول خدا و نوشتن آن سندی که می خواست بنویسد، بخاطر اختلاف و غلطهائی که داشتند، حائل و مانع شدند.

اگر بادقت این جریانهای تاریخی را بررسی کنیم درمی یابیم که سردسته این گروه با صلاحدید مشاورانش، با چه دقتی در هر موردی که پیش می آمد و سر هر فرستی، رسول خدا را خلع سلاح میکرد، و آن حضرت چون خطرهای بعدی را به عیان می دید تا آخرین لحظه عمر مبارکش مبارزه کرد ولی حیف که حیف ...

«آخرین سخن»

پس از جسارت اخیر رئیس گروه با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله حال سخن گفتن و نوشتن نداشت باز برای آخرین بار این جملات را با تأکید زیاد، از زبان مبارکش جاری ساخت یا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي (أهل بیتی) لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ (۴) ای مردم من در میان شما دو وزنه سنگین می گذارم (ومی روم) کتاب خدا و اهل بیت منند، آن دو ابداً از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض (کوثر) پیش من آیند، (حدیث ثقلین نیز از مسلمات تاریخ اسلام است که

۱- بحارالانوار: ج ۲۲ ص ۴۷۸ بنقل از الطرائف ص ۱۸ ببعده.

۲- نجم علیهم السلام علیها السلام.

۳- مسند أحمد: ۱/ ۳۲۵-۳۲۶؛ صحیح بخاری: ۵/ ۱۳۷ و ۷/ ۹؛ صحیح مسلم ۵/ پ ۷۶.

۴- مجالس المفید ص ۷۹: بحارالانوار: ج ۲۲ ص ۴۷۶؛

ص: ۱۱۲

نیازی به پرداختن. به آن نیست.

در حدیث دیگر فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ يَوْشِكُ أَنْ أَقْبِضَ قَبْضًا سَرِيعًا، فَيَنْطَلِقَ بِي، وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ الْقَوْلَ مَعْذِرَةً إِلَيْكُمْ، أَلَا إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ، وَ عَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَرَفَعَهَا، فَقَالَ: هَذَا عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنَ مَعَ عَلِيٍّ، خَلِيفَتَانِ نَصِيرَانِ، لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضِ فَاسْئَلَهُمَا مَاذَا خَلَّفْتَ فِيهِمَا (۱)

ای مردم نزدیک است سریعاً قبض روح شده از میان شما بروم، برای شما اتمام حجت نمودم تا در پیشگاه خداوند معذور باشم، آگاه باشید من در میان شما کتاب خدای عز و جل، و اهل بیتم رابه جا گذاشتم (جانشین قرار دادم؟)

سپس دست علی را گرفت و بلند کرد و فرمود: این علی با قرآن و قرآن با علیست، دو جانشین، یاور یکدیگرند، از همدیگر جدا نخواهند شد تا در حوض بر من وارد شوند و از آن دو می پرسم (امت بعد از من) باشما چه رفتاری داشتند (و چگونه رعایت حال شما را کردند).

شمارا به خدا حدیث ذیل را بادقت بخوانید و بحق قضاوت نمایید!

۲۴ «خاک سپاری من در خانه ام»

امیر مؤمنان علیه السلام عرض کرد ای رسول خدا مرا امر فرمودی اگر حادثه ای برای شما پیش آید در خانه خودت دفن نمایم؟ فرمود: بلی، ای علی خانه من قبر من است!

علی علیه السلام گفت: پدر و مادرم فدای توباد حدود آنرا برای من تعیین نمایید، فرمود: تو به همین محلی که نشسته ای، مسخری (یعنی این خانه کلاً در اختیار تو است) عائشه گفت: فاین أسکن أنا؟ پس من در کجا ساکن شوم؟ فرمود: در یکی از خانه ها، این خانه مال من است تو به اندازه دیگران در آن حق داری (یک نهم از

ص: ۱۱۳

هشت یک آن) فقری فی بیتک و لا- تبرجی تبرج الجاهلیه الأولى، و لا- تقاتلی مولا-ک و ولّیک ظالمه شاقه، وإنک لفاعلیه پس درخانه ات قرار بگیر، مانند زمان جاهلیت از خانه بیرون زن، (مثل زنان جاهلیت پرده دری نکن!) و بامولا و ولّی خود (علی) پیکار نکن در حالی که تو بر او ستمگری و مشکل تراشی می کنی، ولی حتماً این کار را خواهی کرد.

این گفتگو به گوش عمر رسید به دخترش حفصه گفت: به عائشه بگو، در باره علی با او (یعنی بارسول خدا) سر صحبت باز نکن و آن را رد منما، او هنوز مانند دوران سلامتی اش در دم مرگ نیز، خود باخته و دل‌باخته علی است إنّما البیت بیتک لاینازعک فیه أحد، فإذا قضت المرثه عدتها من زوجها کانت أولى بیئتها تسلك إلى أيّ مسالك شئت خانه خانه تو است کسی مزاحم تو نخواهد شد، زن پس از گذراندن دوران عده، درخانه ای که نشسته است متعلق به خود او می‌باشد در باره آن خانه هر راهی را که دلش خواست تصمیم می گیرد، (بنشیند یا بیخشد و یا بفروشد). (۱)

باصراحت می گوید به گفته رسول خدا زیاد اهمیت نده، و نگران نباش خانه مال خودت است! بلافاصله مانند شگرد همیشه گوی اش برای ساکت کردن حاضرین و بهره برداری از نفوذ خود حکمی هم صادر کرد، (زن در خانه ای که شوهرش مرده، صاحب اختیار است!).

«جفای تاریخ»

یا «سر مگو»

در قرن اول بویژه نیم قرن، صدر اسلام در اثر ممنوعیت شدید تدوین احادیث و مواظبت کامل از درز مسائل به بیرون، که در حدود صد سال به درازا کشید، جریانات و حوادث زیادی، در هاله ای از ابهام فرو رفت، بگونه ای که هیچکس، و هیچ وقت، روی مصالحتی، نخواستند و یا نتوانستند از روی آنها پرده بردارند و

۱- بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۴۹۴ به نقل از الطرائف سید ابن طاووس ص ۴۶؛

ص: ۱۱۴

جوامع اسلامی را آگاه سازند و یا اصلاً همچون مسائلی نبوده، بعدها روی اغراض شخصی و یا اعتقادی و مذهبی، افزوده شده و در مصادر فریقین تزریق گردید؛ ما هم با وجود این همه روایات، درصدد اثبات مطلبی در این باره، نیستیم! فقط می‌خواهیم درباره آیه مبارکه: **أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ** اگر پیغمبر بمیرد، یا کشته شود، عقب گرد خواهید کرد و آنها هیچ ضرری به خدا متوجه نمی‌کنند و به زودی خداوند به سپاس گزاران جزای خیر خواهد داد. (۱) مانند گروهی از مفسرین فریقین، بررسی کوتاه داشته باشیم، شاید بعضی از عزیزان، از آوردن این مقدار هم ناخرسند باشد، اما این ناخرسندی‌ها سبب نادیده گرفتن ارزشها و بها ندادن، به منابع حدیثی خود، نمی‌باشد؛

وانگهی این مطالب در تفاسیر و کتابهای متقدمین آمده است، اگر دل چرکینی کوچکی هم پیش آید، متوجه بزرگانی مانند شیخ طوسی و علی بن ابراهیم قمی و عیاشی و فیض کاشانی و ابن جمعه و مشهدی و سایر مفسرین رضوان الله علیهم اجمعین می‌باشد نه از همچون ماکوچکان که فقط روایات و نظرهای آنان را آورده و به صورت گذرا رد می‌شویم.

بزرگانی از مفسرین اهل سنت، مانند امام فخر رازی و جز او هم در تفسیر آیه فوق، سؤالی که ذیلاً می‌آید را عنوان کرده و مورد بحث و فحص، قرار داده اند.

سؤال این است که خداوند، در باره رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله،

چرا آیه را با تردید، و دو پهلو، نازل فرموده است (مات أو قتل) (بمیرد یا کشته شود)؛ اگر با مرگ طبیعی از دنیا می‌رفت، دیگر به (أو قتل) نیازی نبود و بالعکس!؟

درست است که این آیه در توییح فراریان جنگ احد نازل شد، اما خداوند که با تردید، سخن نمی‌گوید. امام فخر رازی: نظرش بر این است که، صدق قضیه شرطیه، صدق هر دو جزء آن را، اقتضاء نمی‌کند، مثلاً کسی بگوید: اگر عدد

۵- زوج باشد به طور مساوی، قابل تقسیم است؛ پس شرطیت صادق است

ص: ۱۱۵

اگرچه دو جزء آن کاذب؛ مانند آیه مبارکه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (۱) اگر در زمین و آسمان، خدایانی، جز خدای واحد، وجود داشت، هر دوی آنها، به فساد کشیده میشدند این گفتار درست است با اینکه در زمین و آسمان نه دو تا خدا هست و نه فساد (مورد نظر). (۲)

در آیه دیگر فرموده است «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» (۳) تو میمیری، و آنها هم خواهند مرد، پس در این آیه و آیات مشابه آن مرگ طبیعی را برای رسول خدا قطعی در نظر گرفته است. (۴)

این استدلال از شخصیتی مانند ایشان بعید است، زیرا نظریه، اولی ایشان از جهت اعتقادی صحیح نیست، چون طبق دلائل و براهین مسلم، شک و تردید بر خدا جایز نیست و راه نمی یابد، در صورتی که خدا میدانست او کشته نمی شود، آوردن جمله «أو قتل» (نعوذ بالله) عبث به نظر می رسد!

و دومی هم از نظر لغت مردود است چون؛ مرحوم علامه طباطبائی رضی الله عنه در تفسیر آیه آل عمران می فرماید: اگر لغت «مات» با «قتل» با هم ذکر شوند، هر یک معنای خود را دارد و اگر به تنهایی گفته شود، هم بر مرگ طبیعی معنا دهد و هم بر کشته شدن. (۵) پس در آیه مبارکه سوره زمر: کلمه «میت» عمومیت دارد، هم بر مرگ طبیعی و هم بر قتل، و با آیه آل عمران معنای مشابهی دارد؛

چنانکه در روایت حسین بن منذر و عبدالصّمد بن بشیر از امام صادق علیه السلام نیز در تفسیر آیه، بر شق دوم (قتل)، حمل شده است. (۶)

۱- أنبياء: ۲۲.

۲- تفسیر کبیر فخر رازی: ۳۷۷ / ۹ طبق تجزئه خودش، در تفسیر آیه مبارکه.

۳- الزّمر: ۳۰.

۴- همان مصدر.

۵- تفسیر المیزان: ۳۶ / ۴ در تفسیر آیه مبارکه؛ الموت و القتل، اذا افترقا، كان الموت أعم من القتل، واذا اجتمعا كان الموت هو ما يحتف الأنف و القتل خلافه.

۶- تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۲۰۰: بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۵۱۶ و ۶ / ۸؛ نورالثقلین ج ۱ ص ۴۰۱؛ تفسیر صافی ج ۱ ص ۳۹۰ تفسیر برهان ج ۱ ص ۳۲۰ تفسیر کنزالدقائق: ۲ / ۲۵۱.

ص: ۱۱۶

در بعضی از روایات وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله را این گونه آورده اند: قبض مسموماً یوم الإثنين (۱) روز دوشنبه مسموم قبض روح شد و فسّم قبل الموت (۲) پس پیش از مرگ مسموم شد.

قال الشَّيْخُ فِي التَّهْذِيبِ: قَبْضُ مَسْمُومًا يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ لِلْيَتِيمِ بَقِيَّتَا مِنْ صَفَرِ سَنَةِ أَحَدَى عَشْرَةَ مِنْ الْهَجْرَةِ (۳) شیخ طوسی) در تهذیب فرمود: روز دوشنبه دوروز مانده از صفر سال یازده هجری مسموم قبض روح گردید.

هیچکدام از این بزرگواران در اطراف این روایت ها و روایت های بعدی رد یا قبول و اظهار نظری نکرده اند بلکه، بزرگانی مانند شیخ طوسی رضی الله عنه و جز او، عبارت بالا را در کتابهای حدیثی خود بدون توضیح و سربسته و مبهم آورده اند، اما نه آنها و نه تاریخ نویس ها، کیفیت مسمومیت آن حضرت را، برای بعدی ها باز گو نکرده اند که، چگونه و از دست که مسموم شد، اگر چه در لا بلای کتابها، مندرجات ذیل، یافت می شود، اما مبهم و گذرا.

۱- هنگام فتح خیبر: ابی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: در روز خیبر، رسول خدا صلی الله علیه و آله را مسموم کردند، گوشت به سخن در آمد: یا رسول الله اِنّی مسموم ای فرستاده خدا من مسمومم؛ بدینجهت آن حضرت هنگام وفات فرمود: امروز از آن خوردنی که (زن یهودیه پس از فتح خیبر، در ذراع گوسفند به من داد) کمرم شکست و اعضایم ناتوان شد، و هیچ پیغمبر، یا وصی پیغمبری نیست، مگر اینکه شهید می شوند. (۴)

۱- تهذیب شیخ: ۲/۲؛ چاپ قدیم؛ شرح اصول کافی مولی محمد صالح مازندرانی: ۱۴۳/۷. بنقل از تهذیب؛ جواهرالکلام: ۷۹/۲۰؛ بنقل از التحریر، بحار الأنوار: ۵۱۴/۲۲ از تهذیب شیخ.

۲- بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۵۱۶ و ۶/۸ و ۶۴۱/۳۱؛ تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۲۰۰؛ تفسیر نورالثقلین ج ۱ ص ۴۰۱؛ تفسیر صافی ج ۱ ص ۳۹۰ تفسیر برهان ج ۱ ص ۳۲۰ تفسیر کنزالدقائق: ۲/۲۵۱ و تفاسیر دیگر.

۳- التهذیب ج ۲ ص ۲؛ بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۵۱۴.

۴- بصائر الدرّجات: ص ۱۴۸؛ بحار الأنوار: ۵۱۶/۲۲.

ص: ۱۱۷

جعفر بن محمد از قداح نیز مشابه این روایت را آورده است. (۱)

این روایت، (مسمومیت از دست خیبریه) مورد قبول تمامی آنهایی که از فریقین، قائل به مسمومیت آنحضرتند، می باشد.

اشکالی که پیرامون این روایت به نظر می رسد این است که، «زینب بنت الحارث» دختر برادر، مرحب خیبری ذراع مسموم بریان شده را آورد ولی یکی از اصحاب بنام براء بن معرور (۲) یا بشر بن براء بن معرور (۳) پیش دستی کرد و یک لقمه خورده بود علی علیه السلام به او فرمود: لا تتقدم رسول الله، جائت به یهودیه و لسنا نعرف حالها فإن أكلته بأمر رسول الله فهو الضامن لسلامتك منه و اذا أكلته بغير اذنه و کلك الی نفسک، فنطق الذراع و سقط البراء الی آخرالخبر به رسول خدا پیشی نگیر آن را زن یهودیه آورده است ما در جریانش نیستیم اگر با دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله بخوری، او ضامن سلامتی ات از شر آن است و اگر بدون اجازه حضرت بخوری مسئولش خودت هستی، ذراع سخن گفت و مسمومیتش را اعلان نمود، و براء هم افتاد و مُرد تا آخرخبر (۴) حالا- این سؤال پیش می آید بنا به فرموده علی علیه السلام اگر براء با امر پیامبر آن را می خورد اثر سم خنثی می شد، چگونه در وجود مبارک خود حضرت اثر گذاشت و با آن سم کمرش شکست و از پا در آمد؛ وانگهی حضرت مسموم شدن و مردن براء را که دید پس،

چگونه خود از آن ذراع مسموم خورد و در واقع خود کشی کرد؟!.

۲- روایات دیگری در این مورد با تفصیلهای گوناگون وارد شده است فقط

۱- همان آدرس.

۲- بحارالأنوار: ۱۷/۳۹۶.

۳- تفسیر مجمع البیان: ۲۰۴۹ و کتابهای دیگر که ذیلًا می آید.

۴- تلخیص از کتابهای: طبقات محمد بن سعد: ۲/۱۰۷؛ الثقات ابن حبان: ص ۱۶؛ الشفاء بتعريف حقوق المصطفى: ۱/۱۰۷؛ درر السمط فی خبر الشیبط ص ۹۰؛ عون المعبود: ۱۲/۱۴۸؛ فتح الباری: ۱۰/۲۰۹؛ کنز العمال: ۷/۲۷۱؛ الدبیاج علی مسلم: ۵/۲۰۷؛ المعجم الکبیر: ۲/۳۵ شرح مسلم نووی: ۱۴/ بنقل از دلائل النبوه بیهقی و بحارالأنوار: ۱۷۰/۳۹۶ و ۲۱/۶؛ مجمع البیان: ۹/۲۰۴؛ میزان: ۱۸/۲۹۸؛ و ۱۲ کتاب دیگر از فریقین که در دسترس است.

ص: ۱۱۸

مصادر و آدرس بعضی از آنها را تقدیم می‌دارم که اهل تحقیق، با مطالعه عناوین «کشف راز» و «براندازی در پرتگاه» و «آندرونی‌ها» و غیره در کتاب «از مباحث تا عاشورا» ی مؤلف، و درک مفاهیم آنها، در کنار هم بررسی و جمع‌بندی نمایند تا مطلب روشن گردد و یا مانند گذشتگان، برای رعایت مصالح مسلمین و حفظ اتحاد آنها، لب فرو بندند و مهر سکوت بر لب زنند، و مسئولیت این گونه روایت‌ها را بر ذمه روایانش بار کرده و کشف حقایق را به روز «یوم تُبلی السیرات فیما له من قوه و لا ناصر روزی که در آن اسرارهای نهان (انسانها) آشکار می‌شود و برای او هیچ نیرو و یآوری نیست (که از خود دفاع نماید)، واگذار کنند(۱). والله العالم بحقائق الأمور.

«فُسِّمَ قَبْلَ الْمَوْتِ إِنَّهُمَا سَقْتَاهُ» پیش از مرگ مسموم شد همانا آن دو، او را به او نوشتند!!(۲) در بحار با جمله «إِنَّهُمَا سَمْتَاهُ» «آن دو او را مسموم نمودند» آورده است و در تفسیر صافی ضمیر إِنَّهُمَا را به إمرئین دوزن برگردانده است فَأَجْتَمَعَا عَلَيَّ أَنْ يَسْتَعْجِلَا ذَالِكَ عَلَيَّ أَنْ يَسْقِيَاهُ سَمًّا پَس دوفری تصمیم گرفتند در باره (به دست آوردن خلافت) شتاب کنند و او را زهر بنوشانند (و زود از میان بردارند). (۳)

فاجتمعوا أربعه علي أن يسّموا(۴) رسول الله صلی الله علیه و آله پس چهار نفری دست بیکی کردند که رسول خدا را مسموم نمایند!!(۵).

قال المجلسی قدس سره یحتمل أن یكون كلا السّمین دخیلین فی شهادته صلی الله علیه و آله مجلسی فرمود: احتمال دارد هر دو سم (زن خیبریه و آن دوزن) در شهادت (آن حضرت) دخیل باشد. (۶)

۱- طارق: ۹.

۲- تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۲۰۰: بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۵۱۶ و ۶/۸؛ نورالثقلین ج ۱ ص ۴۰۱؛ تفسیر صافی ج ۱ ص ۳۹۰ تفسیر برهان ج ۱ ص ۳۲۰ تفسیر کنزالدقائق: ۲/۲۵۱.

۳- بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۲۴۶ بنقل از الصراط المستقیم؛

۴- ای یسقونه سمًّا، پاورقی بحار ج ۲۲ ص ۲۳۹؛

۵- تفسیر قمی: ۶۸۶-۶۸۸؛ بحار الأنوار: ۲۲/۲۳۹.

۶- بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۵۱۶ س ۱۸؛

ص: ۱۱۹

شبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در صبح آن از دنیا رحلت نمود، علی و فاطمه و حسن و حسین را خواست و در را بستند، در طول شب با فاطمه علیها السلام راز گفت، چون صحبت به درازا کشید، علی با حسنین بیرون آمده و در جلوی در ایستادند و مردم در پشت در بودند، زنان پیغمبر به علی و فرزندان او نگاه می کردند، عائشه گفت: چرا رسول خدا در این ساعت حساس ترا بیرون کرد و بادخترش تنها ماند؟!

علی علیه السلام به او گفت: قد عرفت الذی خلا بها و أراها له و هو بعض ما کنت فیهِ و أبوک و صاحباه ممّا قد سمّاه، فوجمت أن تردّ علیه کلمه (۱) بتحقیق می شناسی آنچه را که به خاطر آن، با او خلوت نمود و او را در جریان آن قرار داد، و آن پاره ای از کارهای پدرت و دو رفیقش بود که یقیناً او را مسموم کردند!! پس (عائشه بعد از این گفتار) زبانش گرفت حتی نتوانست یک کلمه به حضرت جواب گوید. و مدارک دیگر که، نیازی به اطاله کلام نیست!

آیا- این همه مدارک جعلی است؟! یا به خاطر رعایت مصالح مسلمین و حفظ اتحاد آنها و یا اساساً ترس از نابودی و تقیه و یا ویا ... است که تاریخ در باره آن سکوت اختیار نموده است؛ خدا می داند.

«ورق برگشت»

چکیده تاریخ های فریقین (شیعه و سنی) گویای این حقیقت است که در واپسین لحظات عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله، گروه فشار بر فعالیت های خود شدت بخشیده و به اجرای نقشه های شوم و آرزوهای مسموم و دیرینه خود، جان فشانی می کردند به طوری که همه ارزشهای انسانی و بظاهر اسلامی خود را نیز تماماً زیر پا گذاشته و برای رسیدن به هدف خود تلاش شبانه روزی کردند و متأسفانه، موفق هم شدند.

صبح روز ۲۸ ماه صفر، حضرت ناتوان در بستر خود افتاده بود که عائشه

۱- بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۴۹۰ بنقل از الطرائف ابن طاووس ص ۳۸ بعد؛ وَجَمَّ از شدت ترس زبانش بند آمد، با ترش رویی سکوت کرد، خاموش گردید از اندوه و از خشم (المنجد).

ص: ۱۲۰

فرصت را غنیمت شمرده گفت: به پدرم ابوبکر بگویید برود نماز صبح را اقامه کند (البته می دانید که مهمترین تلاش آنها بر این بود که در حال حیات رسول خدا لا اقل یک وعده نماز وسیله یکی از پدرانشان برپا شود که دست آویزکنند رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال حیات خود، او را به جانشینی خود تعیین نموده است) وقتی که حضرت از سوء نیت آنها مطلع شد، به علی و فضل بن عباس دستور داد مرا به مسجد ببرید.

وقتی به مسجد رسید ابوبکر یک رکعت از نماز صبح را سپری کرده بود، به او اشاره کرد به عقب برگردد با آن حال نزار و ناتوان، خود به اقامه نماز،

پرداخت. (۱)

پس از اتمام نماز همه آنها را به حضور طلبید و فرمود: آیا من به شما نگفته ام که بالشکر اسامه حرکت کنید؟! گفتند بلی ای رسول خدا! پس چرا تأخیر کرده اید!؟

ابوبکر گفت: من رفته بودم برگشتم تا با شما تجدید عهد کنم، عمر گفت: من نرفتم چون نخواستیم حال شمارا از دیگران پرسم، سه مرتبه فرمود: نفذوا جیش أسامه (به تفصیلی که در عنوان «تجهیز لشکر اسامه» و اسناد آن گذشت).

در روایت دیگر است وقتی که بلال اذان را گفت: عایشه بیرون آمد، به عمر گفت: ای عمر برو نماز مردم را بخوان، عمر گفت: ابوک اولی بها پدر تو به نماز خواندن اولی است.

عایشه گفت: لکنه رجل لئین و أکره أن یواثبه القوم فصل أنت آخر او؛

مرد نرم خواست می ترسم «آن گروه» به او حمله کرده، از دستش بریابند، تونماز را بجا آور، عمر گفت: بگو او نماز را اقامه کند اگر کسی به او مزاحمت نمود و یا به سوی او حرکت کرد، من جوابش را می دهم و از او کفایت می کنم وانگهی محمد بیهوش افتاده است، گمان ندارم دیگر به هوش آید و آن مرد (یعنی علی علیه السلام به پرستاری) او مشغول است قدرت جدا شدن از او را ندارد، پیش از آنکه بهوش آید پدرت را وادار کن نماز را بجا بیاورد، اگر به هوش آید می ترسم علی را به نماز

۱- پر واضح است چون او بدون اجازه امام راتب، اقامه نماز کرده بود و دارای مفسده سیاسی و اجتماعی و غیره هم بود، پس آن نماز از اول باطل بوده و به عقب زدن حضرت او را، پرده ها را برداشت

ص: ۱۲۱

بفرستد چون دیشب نجوای آن دو را شنیدم، پس ابوبکر به نماز حاضر شد که بعد از بهوش آمدن، حضرت خود به نماز رفت (تا آخر خبر) (۱).

پس در حیات رسول خدا به این هدف نرسیدند و به تثبیت موقعیت خود دست نیافتند اما زمینه را طوری فراهم کردند به محض اینکه حضرت چشم از این جهان کجمدار فرو بست، فرصت را غنیمت شمرده از گرفتاریهای امیرمؤمنان علیه السلام که برای امتثال امر رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول و سرگرم تغسیل و تکفین آنحضرت بود و بنی هاشم نیز گرفتار عزای او بودند، استفاده کرده، در سقیفه بنی ساعده گردهم آمدند بالطایف الحیل، انصار را عقب زده و برای تثبیت و محکم کاری، ابوبکر را جلو انداخته و برای او بیعت گرفتند، مردی پیش امیرمؤمنان علیه السلام آمد دید بیلی در دست گرفته، سرگرم ساختن قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله است، جریان بیعت را به حضرت شرح داد، حضرت به بیل تکیه کرده این آیات را تلاوت فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم الم أحسب الناس أن يتركوا أن يقولوا آمنا وهم لا يفتنون (الخ) (۲) به نام خداوند بخشنده مهربان آیا مردم گمان می کنند همین که بگویند: «ایمان آوردیم» به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟! تا آخر آیه مبارکه.

آیا- جنازه رسول خدا را در خانه رها ساخته و از عدم حضور امیرمؤمنان علیه السلام، فرصت را غنیمت شمردن، و در گیر بیعت گرفتن و تمهید ریاست خود کردن، و ..

سزاوار یک مسلمان است!؟.

«پیغبر نمرده است»

ابن ابی الحدید گوید: جمیع مؤرخین سیره رسول خدا می نویسند: وقتی که حضرت رحلت نمود، ابوبکر در منزل خود، در محلی بنام سُنْح (۳) (در عوالی مدینه) بود، عمر بن خطاب بلند شد (برای اینکه طبق قرار و پیمان های قبلی تا آمدن ابوبکر مردم را از دست زدن به کاری معطل نموده و نگهدارد و هم دو تیرگی

۱- بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۸۵؛ بنقل از الطرائف سید ابن طاوس ص ۲۹-۳۴.

۲- عنکبوت ۱-۴؛ بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۵۱۹ به نقل از ارشاد مفید ص ۹۸-۱۰۱؛

۳- موضعُ بعوالی المدینه فیہ منازل بنی الحارث بن الخزرج. النّهایه فی غریب الحدیث: ۴۰۷/۲.

ص: ۱۲۲

اساسی میان مسلمانان ایجاد کرده و سرگرم نماید) گفت: (ای مردم) پیغمبر نمرده است و نخواهد مُرد، تادینش را به تمامی ادیان غلبه دهد، بر میگردد دست وپای کسانی را که به مرگ او معتقد شوند، می بُرد لا أسمع رجلاً يقول مات رسول الله إلا ضربته بسيفي (۱) إلا فلتت هامته بسيفي هذا (۲) نشنوم کسی بگوید رسول خدا مرده است و گرنه سرش را با این شمشیر می شکافم و از تنش بر می دارم!

محمد بن جریر طبری می نویسد: و كان عمر يقول: بعد وفات رسول الله صلى الله عليه و آله لم يمت و كان يتوعد الناس بالقتل في ذلك عمر بعد از وفات آن حضرت می گفت: او نمرده است و (عمر) کسی که این حرف را میزد به مرگ تهدید می کرد (۳).

البته سخن مؤرخین و نوشته های نویسندگان در این مورد زیاد است، عمر تا آمدن ابوبکر توانست با هر ترفندی که می دانست، مردم را از نشان دادن هرگونه عکس العملی، مهار کرد، گاه گفت: خداوند رسول خدا را مانند عیسی به آسمان برد (۴) گاه میگفت: مانند موسی که چهل روز از قوم خود غیبت کرد، غائب شده است امید وارم زنده باشد و بر گردد دست و پای منافقین را قطع کند (۵) و امثال این حرفها، تا اینکه ابوبکر از سینه برگشت و ماجرای گفتارهای عمر را شنید گفت: مه یاعمر (۶) ساکت باش ای عمر علی رسلک (۷) برو پی کارت، خداوند در قرآن می فرماید أَفَإِن مَاتَ أَوْ قُتِلَ (۸) إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ عمر گفت: کائنی ماسمعت هذه الآية حتى قرأها أبوبكر مثل اینکه من این آیه را نشنیده بودم تا اینکه ابوبکر آن را

۱- من حیات الخلیفه: ص ۱۶۰ بنقل از شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۲۸؛

۲- کتاب و جاء ابوبکر: ص ۹۰ تألیف استاد خالد محمد خالد المصری؛ من حیات الخلیفه: ص ۱۶۰.

۳- تاریخ طبری ج ۳ ص ۱۹۸ چاپ اول چاپخانه حسینیہ مصر؛ من حیات الخلیفه ص ۱۶۰؛

۴- الملل والنحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۳؛

۵- من حیات الخلیفه ص ۱۶۰ بنقل از شیخ محمود ابوریه در کتاب شیخ المضیره ص ۸۸.

۶- الملل ونحل ج ۱ ص ۲۴ (الخلافة الثانية في الإمامة)

۷- کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۳۲۷ چاپ بیروت؛ عقد الفرید ج ۶ ص ۱۱ بیروت؛

۸- آل عمران ۱۴۳؛

ص: ۱۲۳

برای من خواند(۱) (ای بنازم به این خلیفه حلیف القرآن چقدر آشنا با قرآن و حافظ آن بوده است).

عمر گوید: به خدا قسم وقتی که آیه را از ابوبکر شنیدم نتوانستم خود داری کنم تا اینکه به زمین افتادم، و دانستم که پیامبر مرده است.(۲) این جمله را با عبارات گوناگون روایت کرده اند (سقطتُ الی الأرض،) (فَعَقَرْتُ حَتَّى مَاتَ قَلْبِي رَجُلًا)، (حَتَّى هَوَيْتُ الی الأَرْضِ)، (و عَثَرْتُ و أَنَا قَائِمٌ) (حَتَّى خَرَرْتُ الی الأَرْضِ)، و عرفت حین سمعته تلاها أن رسول الله صلی الله علیه و آله قد مات (۳).

عمر چگونه نمی دانست، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله همان ساعت های پایانی، در چند مورد به مرگ خود تصریح کرده بود، مخصوصاً در حجهالوداع فرمود: إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُّوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولَ رَبِّي فَأُجِيبُ.(۴) قطعاً من بشرم نزدیک است فرستاده خدایم آید و من جواب دهم.

در حالی که این آیه در جنگ احد نازل شده است و عمر موقعی که در آن جنگ فرار می کرد مانند دیگران می گفت: قُتِلَ مُحَمَّدٌ(۵) در آنجا به کشته شدن رسول خدا فریاد می زند و بعد از مرگ می گوید نمرده است.

۱- الملل ونحل شهرستانی: تحقیق محمد گیلانی، ج ۱ ص ۲۳؛ البته واضح است که این برنامه ها از پیش تعیین شده بود که آن چنان بگوید و این، چنین باز دارد، لاسامح الله لهم.

۲- مسند احمد: ۶/ ۲۲۰؛ سنن دارمی: ۱/ ۳۹؛ بخاری: ۴/ ۱۹۴؛ سنن ابن ماجه: ۱/ ۵۲۰؛ یعقوبی: ۲/ ۱۱۴؛ شرح نهج البلاغه: ۲/ ۴۰؛ البدایه و النهایه: ۵/ ۲۶۲-۲۶۴؛ الدر المنثور: ۲/ ۸۱ و ۴/ ۳۱۸؛ کنز العمال: ۷/ ۲۲۶، ۲۳۲-۲۳۵ و ۲۴۳-۲۴۷؛ طبقات ابن سعد: ۲/ ۲/ ۵۳-۵۷؛ البدء والتاریخ: ۵/ ۶۲-۶۳؛ جامع الأحادیث: ۱۳/ ۲۶۰-۲۶۱ الهجوم: ص ۶۳ بنقل از مدارک فوق.

۳- صحیح بخاری: ۵/ ۱۴۳؛ کنز العمال: ۷/ ۲۲۴۰ و ۲۲۶؛ جامع الأحادیث کبیر سیوطی: ۱۳/ ۱۲ و ۱۷ (از عبد الرزاق و ابن سعد و ابن ابی شیبه و محمد و العدنی و بخاری و ابن حبان و ابی نعیم بیهقی).

۴- مسند احمد: ۴/ ۳۶۷؛ سنن دارمی: ۲/ ۴۳۲؛ صحیح مسلم: ۷/ ۱۲۲؛ سنن کبری بیهقی: ۲/ ۱۴۸ و ۷/ ۳۰ و ۱۰/ ۱۱۴؛ کنز العمال: ۱/ ۱۷۸؛ مجمع الزوائد: ۹/ ۱۶۴؛ الهجوم: ص ۶۴ از آنها.

۵- شرح نهج البلاغه: ۱۴/ ۲۷۶؛ سیره نبویه ابن کثیر: ۳/ ۶۱، ۶۸ (چاپ دارالفکر) تفسیر ابن کثیر: ۱/ ۴۱۸ (ط دارالمعرفه)؛ در المنثور:

ص: ۱۲۴

ای بسوزد هوا و هوس و حب ریاست و ..

خود عمر نزول این آیه را در جنگ احد، بعد از آنکه (پس از فرار) به حضور پیامبر برگشت، روایت می کند(۱).

بلی عمر با این طرح و اجراها، مردم را مشغول ساخت تا هم پیمانانش از سُنیح بر گردد بدینجهت است که در برخی از روایات خود به این مطلب تصریح می کند که (بعد از این جریان مردم را بر بیعت ابوبکر دعوت نمود)(۲).

ابن ابی الحدید در مقام دفاع گوید: مقام عمر بالاتر از این است که معتقد به (نمردن) پیامبر باشد و لکن او در باره امامت از وقوع فتنه انصار و کسان دیگر، هراسان شد، مصلحت را در این دید که برای تسکین مردم این حرف را بزند(۳).

«سقیفه مادر فتنه ها»

النص ص ۶

قال رسول الله صلى الله عليه وآله الويل لأمتي من الشورى الكبرى والشورى الصغرى فسئل عنهما فقال صلى الله عليه وآله أما الشورى الكبرى فتتعقد في بلدتي بعد وفاتي، لغضب خلفه أخی و غضب حقّ ابنتی؛ و أما الصغرى فتتعقد في الغيبة الكبرى في الزّوراء لتغيير سنتي، و تبدیل أحكامی (۴) رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود:

وای، وای بر امت من از دو شورا، شورای بزرگ و شورای کوچک،! سؤال کردند آنها چیست؟ فرمود: شورای بزرگ بعد از من در شهر من، منعقد می شود برای غضب خلافت برادرم، و غضب حق دخترم؛

۱- مغازی واقدي: ۱/ ۲۹۵؛ شرح نهج البلاغه: ۱۵/ ۲۲، ۲۷؛ کنز العمال؛ ۲/ ۳۷۵-۳۷۶؛ جامع الأحاديث: ۱۴/ ۴۱.

۲- مسند احمد/ ۲۲۰؛ کنز العمال: ۷/ ۲۳۲؛ جامع الأحاديث: ۱۳/ ۱۶؛ الهجوم: ص ۶۶ از آنها.

۳- شرح نهج البلاغه: ۲/ ۴۲.

۴- بيان الأئمة: ۱/ ۲۹۲؛ از كتاب مناقب العتره، و دلائل النبوه: هر دو نوشته ابن فهد حلی رحمه الله

ص: ۱۲۵

و اما کوچک در غیبت کبری، در زوراء(۱) منعقد می شود، برای تغییر سنت و تبدیل احکام من.

بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر به اهل بیت علیهم السلام گفت: دونکم صاحبکم در بعض نصوص گفت: عندکم صاحبکم یعنی مشغول کارهای صاحب خود شوید.

آنها را به تغسیل و تکفین امر نمود و بر اهلیت و لشکر أسامه و به محل‌های حساس جاسوس (خبرچین) گذاشتند.(۲) و خود او با عده ای از مهاجرین و انصار به سوی سقیفه حرکت کرد و گفت: إنطلقوا إلی إخواننا من الأنصار فإن لهم فی هذا الحق نصیباً.(۳)

بلاذری گوید: مهاجرین به ابوبکر گرایش پیدا کردند، در حالی که جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه خود بود، کسی آمد(۴) و به ابوبکر گفت: أدرك الناس قبل أن يتفاهم الأمر(۵). پیش از آنکه کار مشکل شود، خود را به مردم برسان.

و باز می گوید: در حالی که مهاجرین در حجره رسول خدا بودند و علی بن ابی طالب و عباس مشغول کار (غسل و کفن) او بودند معن بن عدی و عویم بن ساعده آمده و به ابی بکر گفتند: باب فتنه إن لم یغلقه الله بک فلن یغلق أبداً فمضی ابوبکر و عمر و ابو عبیده بن جراح حتی جاؤا السقیفه(۶) در فتنه باز شده است اگر خداوند با تو آن را نبندد، دیگر ابداً بسته نخواهد شد، پس ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح، رفتند تا خود را به سقیفه رسانند.

و می گوید: مردم به ابوبکر بیعت کردند و او را به مسجد آوردند که بیعت نمایند

۱- زوراء را به شهر ری (تهران) و بغداد و جز این دو، معنا کرده اند.

۲- محاکمات الخلفاء: ۷/ ۳۸۹ و ۹/ ۳۹۵.

۳- سنن الکبری بیهقی: ۸/ ۱۴۵؛ أسد الغابه: ۳/ ۲۲۲؛ مجمع الزوائد: ۵/ ۱۸۲؛ کنز العمال: ۵/ ۶۳۵؛ جامع الأحادیث: ۱۳/ ۱۰۲؛ بلی انصار دارای حق بودند اما اهل بیت آورنده اسلام صاحب حق نبودند.

۴- حتماً آن کس، دست اندر کار سیاست و سنگ زیر بنای ریاست بوده است.

۵- أنساب الأشراف: ۲/ ۱۶۴ (ط دارالفکر)

۶- همان مصدر؛ أللهجوم: ص ۶۹.

ص: ۱۲۶

عباس و علی هنوز از غسل رسول خدا فارغ نشده بودند!! علی علیه السلام گفت: ما هذا فقال العباس: ما رؤی مثل هذا قط، ماقلت لك؟!... (۱) این (سر و صداها) چیست؟! عباس گفت: ابدأ مانند این (که مردم با این سرعت از کسی یا خاندانی، رو گردان شوند) دیده نشده است، من به تو نگفتم: خودت را به سقیفه برسان.

واغتم القوم الفرصه لشغل علی بن ابی طالب علیه السلام برسول الله صلی الله علیه و آله وانقطاع بنی هاشم عنهم بمصاهبهم برسول الله صلی الله علیه و آله فتبادروا إلى ولایه الأمر، واتفق لأبى بكر ما اتفق لإختلاف الأنصار فيما بينهم و كراهیه الطلقاء و المؤلفه قلوبهم من تأخر الأمر حتى یفرغ بنو هاشم فیستقرّ الأمر مقرّه (۲). سران حزب مخالف، به خاطر اشتغال علی علیه السلام و گرفتاری بنی هاشم در، از دست دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرصت را غنیمت شمرده، برای به دست آوردن ریاست مبادرت کردند، و به خاطر اختلاف داخلی انصار و دوست نداشتن آزاد کرده ها و مؤلفهالقلوب، تأخیر در کار را که، مبادا حق به صاحب حق برسد، به ریاست ابی بکر اتفاق کرده (به کرسی نشاندند).

شهرستانی در جریان بیعت گوید: و أمير مؤمنان با امر پیامبر مشغول تجهیز و تدفین و جدا نشدن از قبرش بود. (۳)

همیشی نیز گوید: ثم خلوا بينه و بين أهل بيته فغسله علی بن ابی طالب علیه السلام رسول خدا را در میان اهل بیتش رها کردند، علی او را غسل داد. (۴)

أحمد امین گوید: علی در آن اجتماع (سقیفه) حضور نداشت چون او و اهل بیتش، به تجهیز رسول خدا مشغول بود و با این نفرت کم او را دفن کردند؛ وقتی که خبر بیعت ابی بکر به او رسید به آن راضی نشد. (۵)

حضرت در پاسخ کسانی (مانند عباس و غیره) که به عدم حضور در سقیفه را ایراد می گرفتند می فرمود: أفكنت أدع رسول الله مسجی و أخرج أنزع سلطانه؟ (۶)

۱- همان مصدر: ۲/ ۲۶۳؛ عقد الفرید: ۴/ ۲۴۶.

۲- ارشاد: ۱/ ۱۸۹؛ بحار: ۲۲/ ۵۱۹.

۳- الملل و نحل: ۱/ ۲۴۱.

۴- مجمع الزوائد: ۹/ ۳۳.

۵- فجر الإسلام: ص ۲۵۳.

۶- الإمامه و السیاسه: ۱/ ۱۹؛ احتجاج: ص ۷۴.

ص: ۱۲۷

آیا من رسول خدا را بر روی زمین می گذاشتم و برای به دست آوردن سلطنت او بیرون رفته و با دیگران به منازعه می پرداختم؟! واقعا چه نقشه های دقیق و توطئه های باریکی که اجرای آن نیز دقیق تر بود.

ابی بکر را به سقیفه بردند با هر مشکلی که پیش آمد مقابله نمودند تا اینکه بیعت را به نفع او تمام کردند و او را به طور دسته جمعی به مسجد رسول خدا آورده و بر منبر او نشاندند، دستور دادند علی را برای بیعت بیاورید.

آیا- از بیعت غدیر چه مدتی گذشته بود؟! پس،

چرا- به آن زودی آن را فراموش کرده و حق را از صاحب حق ربودند!!

«به نماز و دفن حاضر نبودند»

ابن شیبه متوفای ۲۳۵ از عروه روایت می کند: **إِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ لَمْ يَشْهَدَا دَفْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَانَا فِي الْأَنْصَارِ (يَعْنِي السِّقِيفَةَ) فَدَفِنَ قَبْلَ أَنْ يَرْجِعَا (۱)** همانا ابابکر و عمر برای خاک سپاری رسول خدا حاضر نشدند و هر دو در سقیفه میان انصار بودند، پیش از برگشتن آن دو، پیامبر دفن شده بود.

عبد الله بن حسن گوید: **وَاللَّهِ مَا صَلَّيَا (أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرَ) عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَقَدْ مَكَثَ ثَلَاثًا مَا دَفَنُوهُ!! إِنَّهُ شَغَلَهُمْ مَا كَانَا يَرْمَانُ (۲)** به خدا قسم ابوبکر و عمر به رسول خدا نماز (میت) نخواندند سه روز معطل ماند هنوز دفن نشده بود، کاری که در به دست آوردن آن جدیت داشتند، آنها را مشغول ساخته بود.

ابن شهاب زهری گوید: رسول خدا نزدیک ظهر روز دو شنبه رحلت نمود، مردم به خاطر (سر و کله زدن با انصار برای بیعت) تا وقت نماز عتمه (بعد از غروب) از دفن آنحضرت غافل ماندند، کسی غیر از نزدیکانش، به دفن او نرسید، تا اینکه قبیله بنی غنم صدای کلنگ قبر کنان را شنیدند در حالی که توی خانه شان بودند. (۳)

۱- المصنّف: ۱۴ / ۵۶۸؛ کنز العمال: ۵ / ۶۵۲؛ جامع الأحادیث: ۱۳ / ۲۶۷.

۲- تقریب المعارف: ص ۲۵۱؛ بحار: ۳۰ / ۳۸۶.

۳- طبقات ابن سعد: ۲ / ۲ ق / ۷۸.

ص: ۱۲۸

وروی الجمیع عن عائشه أنها قالت: واللّه ما علمنا بدفن النبیّ حتّى سمعنا صوت المساحی لیلہ الأربعاء (۱) جُمیع از عایشه روایت می کند که او گفت: به خدا سوگند ما خاک سپاری پیامبر را نه دانستیم، تا اینکه شب چهارشنبه صدای بیلها را شنیدیم! (معلوم می شود او هم در خانه نمانده بود، و در خانه مجاور که متعلق به حفصه دختر عمر بود، با هم نگران چیز دیگری بودند. روز دوشنبه رحلت فرموده، تازه این خانم شب چهارشنبه صدای بیل زنها را شنیده است!!).

سرّ اینکه کعب الأحبار: کیفیت غسل و دفن پیامبر را از عمر بن خطاب پرسید، او را به امیرمؤمنان علیه السلام إرجاع داد چون خودش حضور نداشت تا تجهیز حضرت را بداند. (۲)

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: روزهای دوشنبه و شب سه شنبه تا صبح و روز سه شنبه خاصان و نزدیکان بر آنحضرت نماز خواندند، در حالی که اهل سقیفه حاضر نبودند؛ علی علیه السلام بریده را به سوی آنها فرستاد، (نیامدند) تا بیعت آنها بعد از دفن تمام شد. (۳)

ابی ذؤیب هدلی گوید: من هنگامی به مدینه رسیدم که اهل مدینه صدایشان مانند حاجیان محرم، بلند بود گفتم چه خبر است؟ گفتند: رسول خدا از دنیا رفته است.

به مسجد آمدم دیدم خالی است به خانه پیغمبر آمدم دیدم مصیبت زده و خالی از اهل خانه است پرسیدم مردم کجایند؟ گفتند: همه در سقیفه بنی ساعده هستند! (۴)

- ۱- مسند أحمد: ۶/ ۶۲ و ۲۴۲ و ۲۷۴؛ أنساب الأشراف: ۲/ ۲۴۴؛ طبری: ۳/ ۲۱۳ و ۲۱۷؛ سنن بیهقی: ۳/ ۴۰۹؛ طبقات: ۲/ ۷۹؛ تاریخ الإسلام ذهبی: ۱/ ۵۸۲؛ سیره النبویه ابن کثیر: ۴/ ۵۳۸؛ الهجوم ص ۶۸.
- ۲- طبقات: ۲/ ۲ ق ۲/ ۵۱؛ کنز العمال: ۷/ ۲۵۲؛ جامع الأحادیث: ۱۶/ ۱۵.
- ۳- مناقب: ۱/ ۲۰۳؛ بحار: ۲۲/ ۵۲۴.
- ۴- مختصر تاریخ دمشق: ۸/ ۹۳؛ بعضیها در ترجمه ابی ذؤیب نوشته اند.

ص: ۱۲۹

شیخ مفید رضی الله عنه گوید: اکثر مردم به خاطر کشمکش های زیاد مهاجر و انصار در امر خلافت، به دفن و نماز حضرت حاضر نشدند (۱).

از کارهای عجیبی که پیش آمد روایت ابن سعد و غیر اوست که در این جریانات روزی علی بن ابیطالب علیه السلام غمگین و محزون آمد ابوبکر به او گفت، می بینمت غمگینی؟! علی علیه السلام در جواب او فرمود: آنچه‌ی که مرا ناراحت و خسته کرده، ترا خسته نکرده است قال ابوبکر: إسمعوا ما یقول، أنشدکم باللّٰه أترون أحداً کان أحزن علی رسول اللّٰه منی. (۲) ابوبکر گفت: بشنوید چه می گوید! شما را بخدا آیا کسی را برای مرگ رسول خدا غمگین تر از من می بینید؟!.

آیا- ریشخند و دهن کجی بدتر از این؟!، کسی که برای خلافت جان می داد و چند روز در سقیفه سر و کله می زد و به دفن آن حضرت حاضر نشد، حالا خود را با علی علیه السلام این گونه مقایسه می کند!!.

«نامی از علی در سقیفه»

یعقوبی در تاریخش می نویسد: براء بن عازب آمد و در بنی هاشم را زد و گفت:

ای گروه بنی هاشم، به ابی بکر بیعت کردند! بعضی از آنها گفت: مسلماً در جائی که ما نیستیم کاری را انجام نمی دهند، ما به محمد اولی تریم. عباس گفت: فعلوها وربّ الکعبه به خدای کعبه سوگند آن کار را کردند.

و کان المهاجرون و الأنصار لا یشکون فی علیّ مهاجر و انصار در به خلافت رسیدن علی شکی نداشتند.

هنگامی که از خانه بیرون رفتند فضل بن عباس که سخنگوی قریش بود بلند شد و گفت: ای گروه قریش خلافت را که با فریب و نیرنگ گرفتید حقی در آن ندارید؛ بلکه ما به خلافت سزاوار تریم و صاحب ما (علی) بر خلافت شایسته تر است.

۱- ارشاد: ۱/ ۱۸۹؛ بحار: ۲۲/ ۵۱۹.

۲- طبقات: ۲/ ۲ ق ۲/ ۸۴؛ نه‌ایه الإرب: ۱۸/ ۳۹۶؛ کنز العمال: ۷/ ۲۳۰؛ جامع الأحادیث: ۱۳/ ۱۵.

ص: ۱۳۰

عنه پسر ابی لهب بلند شده و این شعر را خواند.

ما كنت أحسب أن الأمر منصرف *** عن هاشم ثم منّا عن أبي الحسن

عن أول الناس إيماناً سابقه *** وأعلم الناس بالقرآن والسّنن

و آخر الناس عهداً بالنبی، و من *** جبریل عون له فی الغسل والكفن

من فیهم ما فیهم لا یمترونها *** و لیس فی القوم ما فیهم من الحسن (۱)

من گمان نمی کردم خلافت از بنی هاشم بیرون رود و در حالی که میان ما ابی الحسن (علی علیه السلام) هست!

از اولین کسی که ایمان آورد و سابق بر همه بود و داناترین شخصیت بر قرآن و سنت های رسول؛

و آخرین کسی که از پیامبر جدا شد و کسی که جبرئیل یاور او بود در غسل دادن و کفن کردن؛

کسی که از کمالات هر چه در آنان بود بدون شک در او هم بود، مضافاً بر زیبایی ها و کمالهائی در او بود که دیگران نداشت.

جوهری از جریر بن مغیره روایت کرده است:

إنّ سلمان و الزّبير و الأنصار كان هواهم أن يبایعوا علیاً (۲)

همانا سلمان و زبیر و انصار علاقه داشتند باعلی بیعت نمایند.

ابن ابی الحدید از زبیر بن بکار نقل می کند: وقتی که به ابوبکر بیعت شد گروه زیادی از انصار از بیعت خود پشیمان شدند و همدیگر را ملامت می کردند و به نام

۱- یعقوبی: ۱۲۴/۲؛ المختصر فی تاریخ البشر: ۱۵۶/۱. در روایت دیگر: عباس به مسجد آمد و مردم در آن گردآمده بودند و چارچوبه در را گرفت این اشعار را خواند. مثالب النواصب: ص ۱۳۱. در عده ای از مصادر به کس دیگر نسبت داده اند مانند شرح نهج البلاغه: ۲۱/۶ و ۲۳۲/۱۳. و مدارک زیاد از شیعه که ذکر آنها ضرورت ندارد.

۲- شرح نهج البلاغه: ۴۹/۲ و ۴۳/۶؛ به کتاب الإستیعاب ابن عبدالبر در ترجمه نعمان بن عجلان زرقی و اشعار او در سقیفه، مراجعه شود که بعضی از آنها را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه: ۱۷۴/۶ آورده است.

ص: ۱۳۱

علی بن ابی طالب شعار دادند با اینکه او (علی) از خانه اش بیرون نیامده بود، مهاجرین به جزع آمدند و در این باره صحبت زیادی شد. (۱)

در سقیفه، همه انصار یا بعضی از آنها گفتند: لانبايع الّا علياً (۲) جز علی به کسی بیعت نمی کنیم، حتی سعد بن عباده گفت: ما دعوت لِنَفْسِي إلبا بعد ما رأيتكم قد دفعتموها عن أهل بيت نبيكم من خلافت را آن وقت برای خودم خواستم که دیدم آن را از خاندان نبوت دور ساختید.

انصار هم گفتند: إذا لم تسلّموها لعلّي فصاحبنا أحقّ بها اگر خلافت را به علی تسلیم نمی کنید پس رئیس ما (سعد بن عباده) بر آن سزاوارتر است (۳).

گروهی از مهاجر و انصار، (در بعض روایت چهل نفر) پیش علی علیه السلام آمدند که بر او بیعت نمایند و گفتند: أنت و الله أمير المؤمنين، و أنت و الله أحق الناس و أولاهم بالنبی هلمّ يدك نبايعك فوالله لنموتنّ قدامك، لا والله لانعطى أحداً طاعه بعدك؛

قال و لمّ؟! قالوا: إنا سمعنا من رسول الله فيك يوم غدیر؛ قال و تفعلون؟! قالوا: نعم. قال إن كنتم صادقين فاغدوا عليّ محلّقين؛ فما أتاه إلبا سلمان و أبوذر و مقداد و فی بعض الروایات: الزبير و فی بعضها: جاء عمار بعد الظهر فضرب يده علی صدره ثم قال له: ما آن لك أن تستيقظ من نومه الغفله؟! إرجعوا، فلاحاجه لی فيكم، أنتم لم تطيعوني فی حلق الرأس فكيف تطيعوني فی قتال جبال الحديد؟! (۴) به خدا قسم توئی امیر مؤمنان، و سوگند به خدا سزاوارترین مردم و اولی ترین آنها به پیامبر توئی، دستت را بیاور به تو بیعت کنیم به خدا قسم پیشمرگت می شویم، نه قسم به

۱- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه: ۲۳ / ۶.

۲- الإکتفاء ... مغازی رسول الله و الخلفاء: ۴۴۳ / ۲.

۳- المسترشد: ص ۴۱۰؛ مثالب النواصب: ص ۱۴۳؛ لوامع الأنوار: ۱ / ۲۲۱؛ كشف المحججه بنقل بحار: ۳۰ / ۱۰ - ۱۱.

۴- تاریخ یعقوبی: ۲ / ۱۲۶؛ اختصاص: ص ۶؛ مناقب: ۳ / ۱۹۴ و ۲۵۶؛ ارشاد القلوب: ص ۳۹۷؛ رجال کشی: ۱ / ۳۸؛ کتاب سلیم: ص ۱۳۰ روضه الواعظین ص ۲۸۲؛ بحار: ۲۲ / ۳۴۱ و ۲۸ / ۲۳۶ و ۲۵۹، ۲۹ / ۴۷۱.

ص: ۱۳۲

خدا کسی را جز تو فرمان نمی بریم.

فرمود: چرا؟! گفتند: برای اینکه روز غدیر ما آنچه را که در باره تو از رسول خدا شنیدیم (ترا در آن روز خود به خلافت نصب کرد).

فرمود: آیا این کار را می کنید؟! گفتند: بلی. فرمود: اگر راست می گوئید فردا با سر تراشیده پیش من آید.

(فردا) جز سلمان و اباذر و مقداد کسی نیامد. در بعض روایات زبیر هم آمد و عمار نیز بعد از ظهر حاضر گردید و حضرت به سینه او زد و گفت: آیا وقت آن نرسیده که از خواب غفلت بیدار شوی؟! * ** برگردید من نیازی به شما ندارم؛ شما در دستور تراشیدن سر اطاعت مرا نمی کنید؛ چگونه در برابر کوههای آهن (شمشیر و نیزه بیشمار) فرمان مرا اطاعت خواهید کرد.

در سقیفه میان مهاجر و انصار کشمکش شروع شده بود که عبدالرحمن بن عوف گفت: ای گروه انصار اگر چه شما دارای فضیلت هستید اما در میان شما مانند ابوبکر و عمر و علی پیدا نمی شود! منذر بن أرقم بلند شد و گفت: ماندفع فضل من ذکرت و إن فیهم رجلاً لو طلب هذا الأمر لم ینازعه فیہ أحد، یعنی علی بن ابیطالب (۱) علیه السلام ما فضیلت کسانی را که گفتی دور نمی سازیم (ولی) در میان آنها مردی است اگر طالب خلافت باشد؛ حتی یک نفر مخالفت او را نخواهد کرد، یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام.

از مجموع تاریخ سقیفه چنین استفاده می شود که باز ماندگان و سرپیچان از بیعت زیاد بود و بر بیعت علی علیه السلام مایل بودند حتی در عبارت بعض روایتها تخلف جمع کثیر تعبیر شده است. مخصوصاً سعد بن عباده با گروهی از طائفه خزرج و گروهی از قریش و بنی هاشم از بیعت با ابوبکر سر، باز زدند حتی در بعض از روایتها عبارت آنه إجتمع عنده سبعمأه من الأكابر مریدین إمامته هفتصد نفر از بزرگان نزد علی علیه السلام گرد آمده و امامت او را میخواستند، اما در موقع عمل حضور نمی یافتند!

ص: ۱۳۳

آیا- این بود اجماع مسلمین در باره خلافت ابوبکر؟!..

«پایان عمر»

سخن پایانی زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله (اِنِّی تَارِکٌ ...) و وصایای او به علی علیه السلام و کیفیت رفتار او با سران قوم، به خوبی ما را به این نکته متوجه می سازد که آن حضرت با نگرانی و دلهره وو ... نسبت به دینش و اولادش، از دنیا چشم پوشید و پر کشید و به سوی خدا رفت، او به علی علیه السلام سفارش اکید داشت که در برابر پیشامدهای ناگوار و کمر شکن، خود را کنترل نماید و به شدت احتیاط نماید چون کمترین خطا سبب نابودی و اضمحلال خانواده رسالت و بر چیده شدن نتیجه زحمات بیست و سه ساله نبوت منتهی میشد.

تاریخ بعد از رحلت، به خوبی نشان می دهد، که جو سیاست به گونه ای افکار عمومی را از خاندان رسالت منحرف ساخت، و تا جایی پیش رفت و به جایی رسید که، احادیث

(إِرتَدَ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ الْآ ثَلَاثَةَ) (و اِنِّی عَلِی الْحَوْضِ أَنْتَظِرُ مَنْ یَرِدُ عَلَیَّ مِنْكُمْ) ... (ماتدری ما أحدثوا بعدک مازالوا یرجعون علی أعقابهم) ... (إنهم ارتدوا علی أعقابهم القهقری) ووو ...

به ما باز گو می کند که خاندان وحی، چه کوران هائی گذراندند و چه خطراتی را پشت سر گذاشتند، اگر علی علیه السلام شمشیر می کشید، جریانهای پیش می آمد که آن سرش ناپیدا بود.

۲ «ستون پنجم پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله»

۱ «رسول خدا و تدوین احادیث»

در زمان خود رسول خدا صلی الله علیه و آله تدوین احادیث مورد توجه و تأکید آنحضرت بود و خیلی سعی داشت تا گفته هایش در صفحات ورقها و پوستها و تخته ها و سنگها و جز آنها محفوظ بماند تا آیندگان از آنها استفاده نمایند.

ص: ۱۳۴

۱- امام احمد بن حنبل از عمرو بن شعیب او نیز از پدر بزرگش روایت کرده است که قلت: یا رسول الله إنا نسمع منك أحاديث لا نحفظها أفلا نكتبها؟ قال بلی فاکتوبها گفتیم: ای رسول خدا حدیثهایی از شما می شنویم نمیتوانیم حفظ کنیم آیا آنها را بنویسیم؟! فرمود: بلی آنها را بنویسید. (۱)

۲- عبدالله بن عمر گوید: كنت أكتب كل شيء أسمع من رسول الله صلى الله عليه وآله أريد حفظه فنهتني قریش و قالوا أتكتب كل شيء أسمع من رسول الله بشر يتكلم في الغضب والرضا؟ فأمسكت عن الكتاب، فذكرت ذلك لرسول الله صلى الله عليه وآله فأومأ بإصبعه إلى فيه فقال: أكتب فوالله الذي نفسى بيده ما يخرج منه إلّا حق! من هرچه از رسول خدا می شنیدم برای اینکه آنها را حفظ کنم، همه را می نوشتم؛ قریش گفتند: (۲) آیا هر چیزی را که از رسول خدا می شنوی می نویسی؟! در حالی که او بشر است در هنگام خوشی و بدی حرف می زند! (یعنی ممکن است حرفهای پرت و پلا و بی محتوی هم بزند) پس از نوشتن مطالب خود داری کردم و جریان را به آن حضرت عرض کردم او به دهانش اشاره کرد و فرمود: بنویس به خدائی که جانم در دست قدرت اوست از آن (یعنی از این دهان) غیر از حق، چیزی بیرون نمی آید (یعنی در هر حال حرف من حق است و وحی) (۳).

۳- أخرج الإمام احمد بن حنبل عن عبدالله بن عمرو بن العاص قال: قلت: یا رسول الله إني أسمع منك أشياء أفأكتبها؟ قال: نعم. قلت في الرضا والغضب قال: نعم. فإني لأقول فيهما إلّا حقاً عبدالله پسر عمرو عاص گوید: به رسول خدا عرض کردم چیزهایی از تو می شنوم آیا آنها را یادداشت کنم؟ فرمود: بلی، گفتم در حال خوشی و بدی (و در هر حال) فرمود: بلی. من در حال رضا و غضب نمی گویم مگر حق را.

۱- مسند امام احمد ج ۲ ص ۲۱۵؛ من حیات الخلیفه ص ۲۷۳.

۲- از مطالب گذشته، معلوم است که گوینده این سخن پدرش عمر و تابعین او بوده است چون آن نوشته ها بعداً کار به دستشان می داد.

۳- من حیات الخلیفه ص ۲۷۳ بنقل از سنن ابی داود ج ۳ ص ۱۷۶ در کتاب العلم.

ص: ۱۳۵

حاکم نیشابوری از عمرو بن شعیب از پدر بزرگش گفت: به رسول خدا گفتم آیا برای من اجازه می دهید از شما هر چه می شنوم بنویسم؟ فرمود: بلی گفتم در حال رضا و غضب؟ فرمود: بلی؛ چون برای من در هر حال سزاوار نیست که، غیر از حق چیزی بگویم؛ سپس حاکم گوید: سند این حدیث صحیح است. (۱)

۴- هیثمی از عبدالله بن عمر نقل می کند: من با عده ای از اصحاب پیش رسول خدا بودیم و کوچکترین آنها، من بودم حضرت فرمود: هر کس عمدتاً به من دروغ ببندد نشیمنگاه او از آتش پر می شود.

وقتی که بیرون رفتیم گفتم: چگونه از رسول خدا حدیث نقل می کنید و در آن غوطه میخورید، در حالی که شنیدید چه گفت؟! به من خندیدند سپس گفتند: یابن أخینا إنَّ کُلَّ ما سمعنا منه عندنا فی کتاب ای پسر برادر، ما هر چه از او می شنویم در پیش ما نوشته شده است (یعنی ما همه آنچه را که می شنویم، یاد داشت می کنیم). (۲)

۵- ابوبکر گوید رسول خدا فرمود: هر کس برای من علم و یا حدیثی بنویسد، مادامی که به نوشتن آن مشغول است و آن علم باقیست بر او ثواب نوشته می شود (تا آخر خبر). (۳)

۶- از پیامبر اکرم) روایت آمده است که، هر کس چهل حدیث برای (هدایت) امت من حفظ نماید، خداوند روز قیامت او را در دسته فقها و علماء مبعوث می کند، در روایتی فرمود: بعثه الله عالماً فقیهاً خداوند او را عالم و فقیه برانگیخته می کند

۱- مسند احمد بن حنبل: ج ۲ ص ۲۱۵.

۲- مستدرک: ج ۳ ص ۵۲۸؛ من حیات الخلیفه ص ۲۷۴ بنقل از آن مصدر.

۳- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد هیثمی: ج ۱ ص ۱۵۱-۱۵۲ ذهبی نیز سند این حدیث را در آورده و گفته: حدیث صحیح است؛ من حیات الخلیفه ص ۲۷۴ از همان مصدر.

ص: ۱۳۶

و در روایت ابی الدرداء آمده است کنت له یوم القیامه شاهداً و شفیعاً دروز قیامت برای او شاهد و شفیع می شوم.

و در روایت ابن مسعود است قیل له أدخل من أی ابواب الجنه شئت به او گفته می شود، از هر دری که می خواهی به بهشت داخل شو!

و در روایت ابن عمر کُتِبَ فی زمره العلماء و حُثِرَ فی زمره الشهداء در دسته علماء نوشته می شود و در دسته شهداء محشور می گردد.

أمثال این روایتها را از امیر مؤمنان علیه السلام و ابن عباس و ابن عمر و ابی سعید خدری و ابی الدرداء و انس بن مالک و معاذ بن جبل و ابی هریره باطرق زیادی آورده اند.

ر آیا- این همه تأکید برحفظ و نشر و تدوین احادیث برای چه بود؟ برای این نبود که امت را از گمراهی و ضلالت نجات داده و از خطا مصون نگهدارند؟

آیا- غیر از این بود که می خواستند خلیفه برحق الهی بعد از رسول خدا بر مردم مشخص شود و ارزشهای دینی محفوظ بماند؟! پس چرا نوشتن احادیث را ممنوع کرد و جلوگیری نمود و در این باره به چند نفر از صحاب تازیانه زد؟!.

۲ «تحریم تدوین احادیث!»

النص ص ۱۳۸

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله اصحاب به اطراف و اکناف کشور اسلامی، مسافرتها کردند بعضی ها در شهرهای مختلف سکنی گزیدند و روایاتی که از پیامبر اکرم شنیده بودند برای مسلمانها بازگو کرده و تعلیم می دادند،

سردسته گروه فشار! احساس شر و خطر نمود، که اگر فضائل امیرمؤمنان علیه السلام بوسیله اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که زانو به زانو و به طور شفاهی و کتبی مستقیماً از آنحضرت دریافت کرده و أخذ نموده اند، به شهرهای دور و نزدیک راه یابد و به گوش فرهیختگان و صاحبان نفوذ برسد، خورد و کلان در مساجد و معابر و اماکن عمومی به همدیگر انتقال داده، و سینه به سینه بگردد، و در چرمها و تخته ها و استخوانها و سنگها ثبت گردد تا ابد به یادگار بماند، چه خطرهای سهمگین و خرد

ص: ۱۳۷

کننده، آنان را تهدید نموده و اساس خلافت و ریاست آنان را از بیخ و بن، بر خواهد کُند و خطرات مهم دیگر که زندگی را بر آنان تلخ، خوشی و خرمی را از چهره شان خواهد زدود؛

دستور داد اصحاب رسول خدا از شهرها به مدینه بازگشتند وقتی که حضور یافتند عمر به آنها گفت: این احادیث چیست که از رسول خدا در آفاق پخش کرده اید؟! گفتند: آیا ما را از ذکر احادیث نهی می کنی؟! گفت: نه، اما تا من زنده ام باید پیش من باشید در واقع این دستور به خاطر این بود که همه اصحاب در دسترس او بوده و در اختیار او قرار گیرند، تا دست از پا خطا نکنند! چون او به خوبی می دانست که اگر دهان اصحاب باز شود و در سخن گفتن آزاد باشند، مطالبی که از رسول خدا در باره علی و اهلبیتش علیهم السلام شنیده اند را، به مردم برسانند، و به اصطلاح، اطلاع رسانی و افشاگری نمایند، مسلمانها بیدار می شوند، در نهایت کارشان زار خواهد شد.

پس نباید اینها پراکنده باشند، تا به همه جای دنیا علی و اهل بیت او معرفی گردند، روی این اصل برنامه های گوناگونی را پیش پای اینها گذاشت، و به طور کلی مهارشان کرد، که هیچیک از آنها نمیتوانست لب بگشاید، و سخنی که از رسول خدا شنیده بودند، در اختیار مردم قرار دهند.

از آنجا که کار گردان این صحنه، شگرد های پخته شده ای، برای ساکت کردن مردم و خفه کردن آنها در مغز خود پرورانده بود، از زمان حیات رسول خدا تا الان هم با این مکرها و نیرنگها از خطرات عبور کرده و به مرز موفقیت رسید. در این مورد هم بیکار نشست.

عن عبد الرحمن بن عوف قال: والله مامات عمر حتى بعث الى اصحاب رسول الله فجمعهم من الافاق (عبدالله بن حذیفه و ابی الدرداء و ابی ذر و عقبه بن عامر) فقال: ما هذه الأحادیث التي أفضيتم عن رسول الله في الافاق؟! قالوا أتنهانا؟! قال لا، أقيموا عندي لا والله لا تفارقوني ماعشت (الحديث) عبد الرحمن بن عوف گوید: به خدا قسم عمر نمرود تا اصحاب رسول خدا را از اطراف و اکناف (کسانی مانند عبدالله بن حذیفه و ابی درداء و اباذر و عقبه بن عامر را) جمع کرد و گفت: این چه حدیثهایی

ص: ۱۳۸

است که در عالم (و در جاهای مختلف دنیا) از رسول خدا پخش کرده اید گفتند: آیا مارا مانع می شوی؟! گفت: نه اما به خدا قسم (حق ندارید) تا من زنده ام، از من جدا شوید! (تا آخر خبر). (۱)

آیا- از حدیث فوق چه مطلبی به دست می آید و چه سیاستی دنبال می شود و بالأخره چه عنوانی فهمیده می شود؟!

آیا- غیر از این است که رهبر گروه در بیخ گوشش زنگ خطر را احساس می کرد، که اگر احادیث رسول خدا عالمگیر شود، حقانیت حضرت علی علیه السلام برملا شده، بر همگان ثابت خواهد شد؛ و قیامهای خونین شروع شده و در نهایت به متزلزل شدن پایه های حکومت ناحق خود و یا به سقوط قطعی آن خواهد انجامید؟!

بدینجهت برای کنترل کارها و در اختیار گرفتن اصحاب و در دست داشتن مهار گفتارها، و کنترل اوضاع که رو به وخامت گذاشته بود، همه سخن گویان اصحاب را در مدینه گرد آورد و مهر سکوت بر لب آنها زد و در زیر سیطره خود در آورد؛ لطفاً به احادیث ذیل دقت نمایید.

۱- ابوبکر در دوران خلافت خود به تدوین احادیث تصمیم گرفت در مدت کم پانصد حدیث گرد آمد فبات لیلته یتقلب کثیراً، تاصبح در رختخواب خود این طرف و آن طرف چرخید (ونخوابید) عائشه گفت: این ناراحتی پدرم مرا پریشان کرد، وقتی صبح فراسید به من گفت: دخترم هرچه از احادیث نزد تو است بیاور، آوردم آنها را از من گرفت و به آتش کشید! (۲)

(چرا؟ چون دید در لابلای آن احادیث، چه فضیلت‌هایی از علی و اهل بیت او به میان آمده است و گرنه چه عاملی سبب سوزاندن و از بین بردن آنها شد).

۲- اُبی وهب گوید: شنیدم مالک می گفت: عمر بن خطاب خواست احادیث را بنویسد یا نوشت سپس گفت: لا کتاب مع کتاب الله کتابی غیر از کتاب خدا نیست)

۱- کنز العمال: ج ۵ ص ۲۳۹ حدیث شماره ۴۸۶۵؛ النص و الإجتهد: ص ۷۷ قسمت پاورقی.

۲- تذکره الحفاظ: ج ۱ ص ۵؛ کنز العمال ج ۵ ص ۲۳۷ حدیث شماره ۴۸۴۵؛ النص و الإجتهد: ص ۷۵ به نقل از آن مصدر.

ص: ۱۳۹

شگرد همیشگی برای اسکات مردم (۱).

۳- زهری نقل می‌کند: عمر بن خطاب اراده کرد سنن (رسول خدا) را بنویسد و از اصحاب استفتاء نمود همگی اشاره کردند که بنویسد، یک ماه مردد ماند یک روز صبح گفت: من می‌خواستم سنت‌ها را تدوین نمایم به یادم آمد که اقوامی از پیشینیان این کار را کردند، و کتاب خدا را ترک نمودند و به نوشته‌ها رو آوردند، به خدا سوگند من کتاب خدا را با هیچ چیزی مخلوط نمی‌کنم (ترفند معمولی او) (۲).

۴- قاسم بن محمد بن ابی بکر گوید: در زمان عمر بن خطاب احادیث زیاد شد، مردم را سوگند داد آنها را آوردند، وقتی جمع شد همه را آتش زد و سوزاند (تا آخر خبر) (۳).

احادیث در این باره متواتر است که عمر از تدوین احادیث رسول خدا ممانعت بعمل آورد، برای اینکه مردم را به سکوت وا دارد و از عکس‌العمل باز دارد، گفته خود را با کتاب خدا زینت داده و خود را مدافع کتاب خدا، جلوه داده و دلسوز نشان می‌داد، که مبدا کتاب خدا متروک شود مانند حرفی که در زمان رحلت رسول خدا زد.

آیا- این همه ممانعت‌ها برای دلسوزی بر کتاب خدا بود؟! یا تحکیم پایه‌های حکومت خود و در دست داشتن زمام امور و خلافت؟!.

وجدان سالم در این باره قاضی خوبی است که قضاوت نماید.

مؤرخین نوشته‌اند: اول کسی که تدوین دیوان کرد (۴) و اول کسی که تاریخ نوشت عمر بود. (۵)

۱- کنز العمال: ج ۵ ص ۲۳۹ حدیث ۴۸۶۱؛ مختصر جامع بیان العلم و فضله ص ۳۲.

۲- کنز العمال ج ۵ ص ۲۳۹ حدیث ۴۸۶۰ النص و الإجتهد ص ۷۶ به نقل از مصدر فوق و از مختصر بیان العلم و ابن سعد از طریق زهری. طبقات ابن سعد ج ۵ ص ۱۸۸ ط بیروت.

۳- النص و الإجتهد ص ۷۶ بنقل از طبقات ابن سعد: ج ۵ ص ۱۴۰ در ترجمه محمد بن ابی بکر.

۴- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۳۱.

۵- من حیات الخلیفه ص ۱۸۵ بنقل از نور الأبصار شبلنجی ص ۵۴ ط ۱۳۱۲ و تاریخ مدینه ج ۳ ص ۸۵۷.

ص: ۱۴۰

او برای خود دیوان ترتیب می دهد و تاریخ می نویسد! اما نوبت به تدوین حدیث که می رسد اِعمال قدرت و نهی از کتابت می کند به طوری که رو در روی بزرگان اصحاب ایستاده و او را بدینگونه تهدید می کرد:

لَتَرْكَنَّ الْحَدِيثَ أَوْ لَأَلْحَقَنَّكَ بِأَرْضِ الْغَزَةِ (۱) حتماً باید حدیث گوئی را ترك كنی یا به زمین دور دستی، تبعیدت می کنم.

جزء القرآن، وأقلوا الروایه عن رسول الله (۲) قرآن را مجرد نگهدارید و روایت از رسول خدا را کم گوئید!

أقلوا الحدیث عن رسول الله، و زجر غیر واحد من الصیحه به عن بث الحدیث نقل حدیث از رسول خدا را کم کنید و چند نفر از اصحاب را از پخش حدیث ترسانید و اذیتشان کرد (عبدالله بن مسعود و ابي الدرداء و ابا مسعود أنصاری را به خاطر نقل حدیث سه روز زندانی کرد (۳) بعضی آنقدر در زندان ماند تا عمر کشته شد (۴) ابي بن كعب را به خاطر نقل حدیث با تازیانه زد (۵))

أبو هریره گوید: ما از ترس تازیانه عمر، قدرت گفتن قال رسول الله را نداشتیم تا عمر از دنیا رفت. همو می گفت: ما کنت محدثکم بهذه الأحادیث و عمر حی؟! أما والله لأیقنت أن المخفقه ستباشر ظهري و در روایت دیگری او گوید: اگر در زمان عمر مانند امروز حدیث می گفتم تازیانه او به پشتم می نشست. (۶)

از این روایتها زیاد است طالبین به کتابهای مربوطه مخصوصاً به کتاب «من حیات الخلیفه عمر بن الخطاب» نوشته استاد (عبدالرحمن احمد بکری)، بخش (منعه من

۱- منتخب کنز العمال متقی: ج ۴ ص ۱۶

۲- من حیات الخلیفه ص ۲۸۱ بنقل از عبد الرزاق: المصنف: ج ۱۱ ص ۳۲۵.

۳- تذکره الحفاظ ذهبی: ۱ / ۷؛ من حیات الخلیفه: ۲۸۰.

۴- مستدرک حاکم نیشابوری: ۱ / ۱۱۰، تلخیص المستدرک: ۱ / ۱۱۰؛ من حیات الخلیفه: ۲۸۰.

۵- تاریخ المدینه المنوره ابن شبنه: ۲ / ۶۹۱؛ من حیات: ۲۸۱.

۶- شیخ المضیره شیخ محمود ابوالریه: ص ۱۰۴ ط دار المعارف مصر.

ص: ۱۴۱

تدوین الأحادیث) ص ۲۷۹ بعد و النص والاجتهاد ص ۷۵ بعد مراجعه نماید.

از این رئیس، کسی سؤال نکرد!

آیا- متشابهات قرآن و مجمل آن جز با سنت، با بیان چه چیز دیگری روشن می شود؟!

آیا- عام آن با سنت تخصیص نمی یابد و مطلقش با چه بیانی مقید می شود؟!

آیا- با حفظ سنت، قرآن حفظ و با از بین رفتن آن خیلی از احکام قرآن از بین نمی رود؟!

اگر دو خلیفه اول با آن قدرتی که داشتند سنن رسول خدا را تدوین می کردند چه اندازه به این امت خدمت کرده بودند، آنها را از شر دروغگویان بعدی نگه میداشتند و چون بیشتر اصحاب حضور داشتند خیلی از مشکلات بعدی حل می شد.

حد اقل اجازه میدادند کسی را که خداوند در آیه ۱۲ سوره مبارکه یس (۱) به (امام مبین) تعبیر کرده، کتاب و سنت را در وجود او قرار داده بود، این عمل خطیر را انجام میداد (ولی زهی خیال ناشدنی!

آیا- هدف آنها مرگ سیاسی دادن به همین امام مبین نبود؟!

چه ستمهایی در این مورد به این امت مرحومه مظلومه وارد شد و چه اندازه دست کدآیین بعدی را باز گذاشتند تا در مواقع مقتضی بتوانند، دروغهایی در مدح آنها و پیروانان آنها به رسول خدا نسبت دهند، و هر فرمانروائی، در زمان خود عده ای را بگمارند تا به نفع آنها اخبار و احادیثی ساخته، به خورد مردم بدهند، و با دلبخواه خود در جامعه رواج دهند.

۳ «تغییر مقام ابراهیم»

النص ص ۲۷۸

مقام ابراهیم علیه السلام سنگی است که حجاج پس از طواف کعبه، بنا به دستور قرآن

۱۱- «وَكُلُّ شَيْءٍ اَخْصَيْنَاهُ فِي اِمَامٍ مُّبِينٍ» E یس: ۱۲. «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» E فصلت: ۴۲.

ص: ۱۴۲

کریم «وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّی (۱)» از مقام ابراهیم برای خود جای نماز بگیرید.

در پشت آن نماز می خوانند، آن سنگ را در زمان بنای «بیت» حضرت ابراهیم و اسماعیل، زیر پا گذاشته و گل و سنگ به دیوار بلند می کردند، و بر «بیت» چسبیده بود، عربها آن را پس از ابراهیم به محل فعلی آوردند وقتی که رسول خدا مبعوث شد آن را به جای اولی بر گرداند یعنی به بیت چسبانید، در زمان رسول خدا و ابوبکر به بیت چسبیده بود، وقتی که عمر به سر کار آمد باز آن را به محل فعلی برگردانید (۲).

آیا- این شخص چقدر جرئت داشت که تا این حد به اعمال رسول خدا صلی الله علیه و آله بی اعتنائی کرده و آن را نادیده بگیرد و در برابر او ایستادگی نموده و کارهایش را آشکا را تغییر دهد، کسی هم جرئت اعتراض نداشته باشد.

۴ «نهی از دو رکعت نماز تطوع»

با چندین طریق از عائشه روایت شده است که گفت: دو نماز را رسول خدا در سرّ و علانیه در خانه من ترک نکرد، دو رکعت پیش از فجر و دو رکعت بعد از عصر. (۳)

اما عمر در دوران زمامداری اش از بجا آوردن آن نهی نمود و اگر کسی به جا می آورد اذیتش می کرد و می گفت: می ترسم بعد از من گروهی آن را برای خود عادت دهند و تا غروب بخوانند و در ساعتی که رسول خدا از عبادت آن نهی کرده، بجا آورند. (۴)

۱- بقره- ۱۲۵.

۲- طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۲۰۴؛ سیوطی در تاریخ الخلفاء ص ۵۲؛ شرح نهج البلاغه: ج ۳ ص ۱۱۳؛ هر سه در احوال عمر حیات الحیوان دمیری: ج ۱ ص ۳۶۶ ماده دیک؛ ابن جوزی ج ۱ ص ۶۰؛ النص و الاجتهاد: ص ۱۷۰.

۳- النص و الاجتهاد ص ۱۶۸ به نقل از صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۰۹.

۴- النص و الاجتهاد ص ۱۶۸ به نقل از کتاب موطاء مالک ج ۱ ص

ص: ۱۴۳

شمارا بخدا در این روایت دقت نموده و به وجدان خود مراجعه کرده و قضاوت نمائید که بی اعتنائی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تاچه حد؟!.

باز بازیرکی کامل مردم را از عکس العمل باز میدارد، حتی در این مورد زید بن خالد و ابن محمد بن منکدر را زده است (۱).

۵ «نهی از متعتان»

النص ص ۱۹۶ و ۲۰۷

۱- روزی در منبر رسول خدا با کمال جرئت اعلام داشت: متعتان کانتا علی عهد رسول الله و أنا أنهی عنهما و أعاقب علیهما متعه الحج و متعه النساء دو متعه در زمان رسول خدا بود من از آنها نهی کرده و هرکس انجام دهد عذابش می کنم. (۲)

در روایت دیگر است که گفت: أیها الناس ثلاث کتّن علی عهد رسول الله و أنا أنهی عنهنّ، و أحرمهنّ، و أعاقب علیهنّ متعه الحج، و متعه النساء و حیّ علی خیر العمل ای مردم سه چیز در زمان رسول خدا بود، من از آنها نهی می کرده و حرام می نمایم، و مباشرین را عذاب می کنم، «متعه حج» «متعه زنها» و «حی علی خیر العمل» را (۳).

آیا- می توانید قضاوت نمائید، با اینکه خود او در مسجد رسول خدا و در کنار قبر او در ملاء عام اعتراف می کند که به این سه چیز در زمان رسول خدا عمل می کردند من نهی می کنم، کسی بلند نشد و یا نتوانست بلند شده و بگوید: آخر تو چه کاره ای حلال خدا را حرام کنی، اما چه میشود کرد به جز اهل بیت علیهم السلام گروه زیادی از او پذیرفتند.

۲- أبو موسی أشعری به حلیت دو متعه فتوی میداد به او گفتند: رویدک ببعض فتیاک فأنک لا تدری ما أحدث امیر المؤمنین فی النسک بعدک مواظب خودت باش

۱- همان مصدر.

۲- النص و الإجتهد ص ۱۲۱ بنقل از تفسیر فخر رازی در تفسیر آیه ۲۴ نساء و آیه ۱۹۶ بقره.

۳- النص و الإجتهد ص ۱۲۱ بنقل از شرح تجرید قوشچی در بحث امامت؛ من حیات الخلیفه ص ۱۹۵ بنقل از او.

ص: ۱۴۴

نمی دانی امیرمومنان (یعنی عمر) بعد از تو، به مناسک حج چکار کرده است.

ابوموسی او را ملاقات نموده از جریان جويا شد عمر گفت: من می دانم رسول خدا و اصحابش متعه الحج را انجام می دادند، اما من خوشم نمی آید مردم در زیر درخت اراک با زنها جماع کنند سپس به حج احرام ببندند در حالی که، از سرهایشان آب غسل فرو ریزد. (۱)

۳- ابن عباس به حلیت متعه فتوی میداد عروهبین زبیر به او گفت: از خدا نمی ترسی اجازه متعه می دهی در جواب او گفت: سل أمك كيف سطعت المجامر بينها و بین أبيك! فسألها فقالت: ما ولدتك إلا بالمتعه از مادرت پرس چگونه در میان او و پدرت جرقه ها (ی شهوت) بالا گرفته بود، از مادرش پرسید جواب داد: من تو را از متعه به دنیا آورده ام. (۲)

۴- ابي نصره گوید: به جابر بن عبد الله گفتم: ابن عباس متعه را حلال و ابن زبیر حرام می داند گفت: ما در زمان رسول خدا متعه کردیم، زمانی که عمر به خلافت رسید گفت: خداوند به پیغمبرش هر چه را خواست حلال و حرام کرد، و قرآن هم به طور طبیعی نازل شد، آن طور که خدا گفته است حج و عمره را تمام کنید اما از نکاح زنها دوری جوید! اگر کسی در حج زنی را نکاح کند پیش من آورند سنگسارش می کنم (۳).

۵- سعید ابن مسیب گوید: در عسفان، علی با عثمان گرد آمدند، عثمان متعه و عمره را نهی می کرد، علی به او گفت: کاری را که رسول خدا به آن امر کرده تو از آن

۱- همان مصدر، بنقل از مسند احمد بن حنبل ج ۱ ص ۵۰. در روایت دیگر گفت: از فرجشان منی می ریزد این حرف به گوش رسول خدا رسید حضرت خطبه خواند و گفت: أبا الله تعلموني فأنا والله أعلمكم بالله و أتقاكم له (الحديث) آیا احکام خدا را به من یاد می دهید به خدا قسم من داناترین و پرهیز کارترین شمایم به خدا (تا آخر خبر). من حیات الخلیفه ص ۲۰۴ بنقل از در المنثور سیوطی ج ۱ ص ۲۱۷.

۲- من حیات الخلیفه ص ۲۰۵ بنقل از راغب اصفهانی و مشابه این حدیث در النص و الاجتهاد ص ۱۲۴ به نقل از جامع البیان قرطبی (تفسیر قرطبی)

۳- ۹ النص و الاجتهاد ص ۱۲۱ به نقل از صحیح مسلم.

ص: ۱۴۵

نهی می کنی عثمان گفت: دعنا منک، فقال علیّ إنّی لا أستطیع أن أدعک رهیمان کن!، علی گفت: من نمی توانم رهایت سازم (تا آخر خبر). (۱)

۶- در زمان رسول خدا در ایام حج، متعه بگونه ای رایج بود که حضرت برای عمره به مکه آمده بود زنهای مکه خود را زینت کامل کرده بودند، اصحاب از طولانی شدن جدائی از زنهایشان شکایت کردند در جواب فرمود: إستمعوا من هذه النساء از این زنها متعه کنید (۲)

در این مورد روایات زیاد هست که این اندازه کفایت می کند که بحوانید و جواب دهید که.

آیا- تحریم حلال خدا را چگونه می شود حرام نمود مگر آنان که پایبند دین نباشد و دستورات آن را، بجا نیورد و بی اعتنا باشد.

۶ «شوری»

النص ص ۳۸۳

قال رسول الله صلی الله علیه و آله- الویل الویل لأمتی من شورائین شوری فی المدینه و آخری بالزوراء وای وای بر امت من از دو شوراء شورائی، در مدینه و دومی در زوراء.

تا روزی که عمر دستور تشکیل شوری پس از خود را صادر نکرده بود هیچیک از اصحاب به خاطرشان نمی رسید و جرئت آن را نداشت که ادعای خلافت نمایند (۳) وقتی که از زنده ماندنش مأیوس شد به او گفتند: کسی را برای بعد از خود جانشین تعیین نما، گفت: اگر ابو عبیده زنده بود او را ولیعهد قرار می دادم چون او

۱- من حیات الخلیفه ص ۲۰۳؛ النص و الاجتهاد ص ۱۲۲.

۲- من حیات الخلیفه ص ۱۹۷ به نقل از تفسیر فخررازی ج ۱۰ ص ۵۰.

۳- به طوری که زبیر می گفت: اگر عمر بمیرد (من میدانم به که) بیعت کنم واللّه لو مات عمر لبایعت علیّاً به خدا قسم اگر عمر بمیرد حتماً به علی بیعت خواهم کردم من حیات الخلیفه ص ۱۲۷؛ النص و الاجتهاد ص ۱۱۶ به نقل از صحیح بخاری و شرح قسطلانی بر بخاری؛ کسی که با این دید زندگی می کرد، آخر سر با همان علی، بنای مخالفت گذاشت و به فکر خلافت افتاد.

ص: ۱۴۶

امین امت بود!! و اگر سالم مولی ابی حذیفه زنده بود او را به خلافت بر می گزیدم چون او در دوستی خدا شدت داشت، گفتند: پسرت را معین کن، او قبول نکرد، مردم بیرون رفتند دوباره برگشتند گفتند: برای خود ولیعهد تعیین نما در جلسه دوم گفت: من تصمیم گرفتم برای شما کسی را تعیین نمایم که پسندیده ترین و شایسته ترین شماست: که شما را وادار کند به حق عمل کنید و أشارِ اِلی علیّ به علی اشاره نمود.

گفتند: پس چرا معطلی ترا چه مانع شده است که او را تعیین کنی؟ گفت نمی خواهم در حیات و پس از مرگ مسئولیت زمامداری را به دوش بکشم!! (۱) اما دور این گروه را بگیرید. (علی، عثمان، عبدالرحمن، سعد، زبیر و طلحه) با هم مشورت کنند تا یکی را انتخاب کنند که شما نیز حتماً به یاری او برخیزید، سپس آنها را احضار کرد و گفت: وقتی که من مردم، سه روز مشورت کنید روز چهارم نیاید مگر اینکه امیری را تعیین کرده باشید.

سپس به ابی طلحه انصاری گفت: پنجاه نفر مسلح باخود داشته باش و اینها را در خانه ای گرد می آوری و در درِ خانه کشیک می دهی، و صهیب هم در این مدت نماز جماعت را به مردم اقامه کند، اگر پنج نفر یکی باشند و یک نفر مخالفت کند با شمشیر سرش را بردار و اگر چهار نفر یکی شدند دو نفر دیگر مخالفت کند، آن دو را از میان بردار و چنانکه سه نفر سه نفر باشند خلیفه یکی از آن سه است که عبدالرحمن با آنهاست و اگر آن سه دیگر مخالفت کردند هر سه را اعدام کن و کار را یکسره کرده و به خود مسلمانها واگذار که خود کسی را تعیین کنند. (۲)

این خلاصه تشکیل شوری بود، حالا- بادقت به بافت این شوری نظر کنید که چگونه باترفند زیرکانه یکی از باندها و مهره های گروه را به کرسی خلافت می نشانند که کسی نتواند دم بیاورد و نفس بکشد؛

۱- (چه شیطنت به ظاهر زیبا و مردم پسند!).

۲- النص و الإجتهد ص ۱۱۳؛ تاریخ کامل ابن اثیر: ۳/ در حوادث سال ۳۶؛ تاریخ طبری: در حوادث همان سال؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: در شرح خطبه شقشقیه ۱/ ۶۲؛ و مصادر فراوان دیگر.

ص: ۱۴۷

کسی که ادعاء می کرد (وزر-وبال) خلافت را پس از مرگ، نمی تواند بدوش بکشد، حالا ببین زیر بنای شوری را چه ماهرانه پی ریزی کرده و نقشه را چگونه ای ترسیم نمود که، خلافت را از خاندان بنی هاشم دور کند، چون چهار نفر از اعضای شوری از یک تیم و یک باند بودند فقط زبیر و علی بود که در طرف مقابل، قرار گرفته بودند، اگر کوچک ترین اظهار مخالفت می کردند، بی چون و چرا، بلا درنگ کشته می شدند؛ نقشه طوری طراحی شده بود یا باید خلافت بعدی را، می پذیرفتند و یا اعدام می گشتند. ای کاش عمر، باصراحت عثمان را تعیین میکرد و به غائله خاتمه میداد که بعدها آنهمه خونریزی و بد بختیها را برای مسلمانها تحمیل نمی کرد، عمر با این وصیت کار را یکسره کرده بود که تا ابد به هدف خود برسد، زمینه را طوری فراهم ساخت، که حتماً عثمان و بعد از او خاندان اموی (مروان و معاویه و ..) به کرسی خلافت نشینند.

آل رسول برای همیشه از حق مسلم خود محروم گردید، و فکر های خفته را با این وصیت بیدار نمود، و گرنه کدام یک از بنی امیه و یاعباسیان به فکر خلافت می افتادند، بعد از آن وصیت بود که خیلی ها خود را شایسته خلافت دانستند.

ای کاش عمر ریشه غائله را می سوزاند یکی را از آن شش نفر معین می ساخت و این همه گرفتاریها را به خاندان وحی فراهم نمی کرد. و اساساً ای کاش عمر جریان تعیین خلیفه را به خود مردم وامی گذاشت تا مسلمانها خود راه خود را پیدا کند!

یروی ان سعید بن العاص جاء مَرّه فی حجه فقال له عمر: سیلی الأمر بعدی من یصل رحمک و یقضی حاجتک، قال سعید فمکتت خلافه عمر بن الخطاب حتی استخلف عثمان و أخذها .. فوصلنی و أحسن و قضی حاجتی و أشرکنی فی أمانته روایت شده است که، روزی سعید بن عاص اموی برای کاری پیش عمر آمد، عمر به او گفت: به زودی کسی بعد از من زمام خلافت را به دست می گیرد که رَحِم تو را وصل و نیاز هایت را برطرف می کند!! (بلی تعجبی ندارد چون کارها از پیش تعیین شده بود).

سعید گوید: پس از عمر، عثمان در کرسی خلافت مستقر شد، به رفع احتیاجاتم

ص: ۱۴۸

اقدام و مرا در امانتهایش شریک و به من خوبی کرد. (۱)

روزی عمر به مغیره بن شعبه گفت: هل أبصرت بهذه عینک العوراء منذ اصیبت؟! تو از آن روزی که به چشمت صدمه خورد، با آن چشم معیوبت می بینی؟! گفت: نه، گفت: أما والله یعورنّ بنو أمیه الإسلام کما اعورّت عینک هذه، ثم لیعمینه حتی لا یدری این یدهب و لا این یجیبی ء ... به خدا قسم بنی امیه اسلام را کور می کنند همچنانکه چشم تو کور شد و آن را به روزی می اندازه‌اند دیگر معلوم نمی شود به کجا می رود و از کجا می آید. (۲)

چه پیش بینی های زیرکانه و ماهرانه!! آقا نمی خواست وبال خلافت را بعد از مرگ به دوش کشد!!

در آن شورای کذائی، عبد الرحمن بن عوف با اینکه میدانست که علی علیه السلام به هیچوجه شروط او را نخواهد پذیرفت، به ظاهر سه بار به حضرت پیشنهاد کرد اگر با سیره شیخین رفتار نمائی، من باتو بیعت می کنم؟! فرمود: من با کتاب خدا و سنت رسول خدا رفتار می نمایم و به او فرمود:

إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّةَ نَبِيِّهِ لَا يَحْتَاجُ إِلَىٰ أُجْرِي (یعنی الی طریقہ) أحد؛ أنت مجتهد أن تزوی هذا الأمر عني (الحديث)

به درستی که کتاب خدا و سنت رسول خدا به طریقہ کسی احتیاج ندارد، (تو که این همه اصرار در طریقہ شیخین داری و میدانی که من قبول نخواهم کرد) پس کوشش تو در این است که مرا از خلافت منزوی کنی (دیگر نیازی به مقدمه چینی ندارد) (تا آخر خبر) (۳).

با این صحنه سازی، عثمان کرسی خلافت را تصاحب نمود چون او شروط از پیش تعیین شده، (شوهر خواهرش) عبد الرحمن را پذیرفت.

ستمها و کارهای ناشایست (از قبیل سوار کردن بنی امیه برگردن مسلمانها واجحاف در مصرف بیت المال و بذل و بخشش صدها هزاری به دامادش مروان و دار و دسته های خود و تبعید اباذر صحابه رسول خدا و کتک زدن به عبدالله بن

۱- من حیات الخلیفه ص ۴۲۸ به نقل از کتاب یوم انحدر الجمل ... من السقیفه نبیل فیاض: ص ۵۶ و ۶۷.

۲- من حیات الخلیفه ص ۳۷۰؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۱۵.

۳- من حیات الخلیفه ص ص ۴۲۸.

ص: ۱۴۹

مسعود و پاره کردن فتق او و غش کردن عمّار در اثر کتک کاری او وو...) شروع کرد و تادم مرگ هم عقب نشینی نمود.

روزی به عبدالرحمن گفتند: هذا عمل یدیک فقال: ما كنت أظنّ هذا أبداً! لكن لله عليّ عليّ أن لا أكلمه أبداً ثم مات عبد الرحمن و هو مهاجر لعثمان حتى قيل أن عثمان دخل عليه في مرضه يعوده فتحوّل الى الحائط لا يكلمه اين نتیجه کار و دست آورد توست گفت: به خدا قسم من اين جوری نمی دانستم لکن به خدا سوگند ابداً با او حرف نمیزنم او مُرد و با عثمان حرف نزد، (۱) هنگام مرگش، عثمان به عیادتش رفت، او رو به دیوار کرد و با او سخنی نگفت (آیا این ندامت های ظاهری که معلوم نیست از کجا سرچشمه گرفته بود، مگر جواب این همه جنایت هارا میداد هیئات!!). (۲)

عمر، خود همه چیز را پیش بینی کرده بود، ابن عباس گوید: با عمر ملاقات کردم پس از صحبت های زیاد در باره اشخاص، گفتم: عثمان بن عفان چطور؟ گفت: اگر به خلافت برسد فرزندان ابی معیط و بنی امیه را برگردنهای مردم سوار می کند و مال خدا را به آنها می بخشد به خدا اگر به خلافت برسد این کارها را خواهد کرد و اگر این کارها را انجام دهد عرب به سوی او حرکت کرده و او را خواهند کشت سپس ساکت ماند. (۳)

عمر در لحظات آخر زندگی اش گفت: اگر کسی را جانشین تعیین کنم این کار را بهتر از من کرده (یعنی ابی بکر) و إن أترك فقد ترك من هو خير مني یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و اگر ترک کنم آنکه از من بهتر بود کرده است (یعنی رسول خدا). (۴)

۶ مالک بن نویره النص ص ۱۱۶

- ۱- حرف نزدنش چه دردی را دوا می کرد کدام حق را به صاحبش بر می گرداند و یا کدام مظلوم می را ازدست ستمگرش رها ساخت وو.. (نوش دارو پس از مرگ سهراب)
- ۲- من حیات الخلیفه ص ۴۳۰؛ اگر این کتاب در دسترس باشد حتماً مطالعه نمائید.
- ۳- من حیات الخلیفه ص ۴۳۵ بعد.
- ۴- من حیات الخلیفه ص ۴۳۶.

ص: ۱۵۰

۷ امر به قتل ذی الثدیة النص ص ۹۳ و ۹۵

۸ تصرف در اذان و اسقاط ... النص ۲۱۸ و ۲۳۸

۹ منع از گریه بر مرده ها النص ص ۲۷۹

«فلاصه این بخش»

رسول خدا صلی الله علیه و آله با تشریفات ملکوتی، قدم به عالم ناسوت نهاد و در چهل سالگی با حضور اَمین وحی الهی (جبرئیل) در غار حرا، به نبوت مبعوث گردید.

ص: ۱۵۱

بعد از بعثت، علاوه بر اینکه بیداد گری مشرکان در وطن، او را به ستوه آورد، در نهایت وادارش کرد، به شهر یثرب (مدینه منوره) هجرت کرده و جلای وطن شود.

اما در این شهر غربت نیز، عواملی اطراف او را گرفتند و در واقع عنکبوت وار، دورش را با تارهای فولادین (مکر و فریب و ظاهر سازی) تنیدند.

بنا به گفته ابن حزم اندلسی در پرتگاه راه «تبوک» و گردنه «أرشی» مابین جحفه و أبواء اقدام به ترور و از میان برداشتن او کردند اما موفق نشدند.

درست است دین رسول خدا صلی الله علیه و آله در این شهر با همت و فداکاری افراد شایسته و با ایمان، فراگیر جزیره العرب شد و در این شهر برنامه های آسمانی خود را پیاده نمود و به تمامی ملوک و رؤسای گیتی گردن فرازی کرد و ..،

اما، نیز در این شهر گروه زیر زمینی، دوشا دوش او با ترفند های گوناگون، به تخریب پایه های ساختمان نوبنیاد اسلام، به نام اسلام مشغول بودند و در هر مقطعی که مناسب می دیدند به کارها و روشهای رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتراض داده و برای آینده خود سنگربندی می کردند و پایه های محکم می چیدند. بعضی از آنها دختر به او دادند و بعضی دیگر از او دختر گرفتند؛ تا بدینوسیله از جریانهای اندرونی و نهانی رسول خدا صلی الله علیه و آله اطلاع کافی به دست آورند. از بیرون خود مستقیماً و از درون وسیله دختران خود، به اوضاع سیاسی و اقتصادی و ..، اشراف کامل داشتند.

برای تحکیم کار و تقسیم مقام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، در کعبه، یک پیمان نامه شش نفری نوشتند و در همانجا (اندرون کعبه) دفن کردند.

متعاقباً پس از مدتی یعنی دقیقاً بعد از بیعت غدیر خم که موقعیتهای خود را در خطر جدی دیدند و در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتند، چون هیچ گونه انتظار نداشتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن جمع بیشمار حجاج نواحی مختلف کشور اسلامی، با یک اقدام تاریخی و شجاعانه، و با تصمیم قدرتمندانه، تمامی رشته های چندین ساله اینها را، پنبه کرده و بیاد فنا دهد؛

و احتمال نمی دادند رسول خدا صلی الله علیه و آله به همچون عمل مجدانه و ناگهانی دست بزند و در مدت چند دقیقه، به تمام آمال و آرزوهای اینها خط بطلان بکشد.

ص: ۱۵۲

بالاجبار و بر خلاف میل باطنی خود، مات و مبهوتانه، اولین (بَخ، بَخ) گویان آن معرکه شدند، پس از پایان آن روز تاریخی و فراموش نشدنی که حجاج متفرق شده هر کسی راهی وطن خود شد، اینان نیز سر راه خود به مدینه در «عقبه آرشی» دست به ترور رسول خدا صلی الله علیه و آله زدند اما موفق نشدند با این دلهره، به مدینه وارد شده و در نیمه همان شب ورود، تشکیل جلسه داده و به شور پرداختند.

بعد از گفتگوهای زیاد به این نتیجه رسیدند که پیمان نامه دوم (صحیفه ملعونه ثانی) را با مواد محکمتر از پیمان نامه قبلی و با امضای تعداد زیاد (۴۴) نفری، نوشته و به وسیله ابوعبیده جراح که، آن شب به او (امین امت) لقب دادند، به مکه فرستاده و در کنار صحیفه قبلی دفن کردند، تا محفوظ بماند و عند اللزوم، از مفاد آن استفاده نمایند. از آن روز بعد با کمال هوشیاری مراقب اوضاع بودند و از داخل و خارج اوضاع را زیر نظر داشتند، تا اینکه دو ماه و چند روز بعد از جریان غدیر خم، رسول خدا در اثر مسمویت به بستر بیماری افتاد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با وسیله جبرئیل از کارها و تصمیمات نهانی گروه فشار، اطلاع کافی داشت، بدینجهت خواست در آخرین روزهای عمر خود، افراد گروه را از شهر بیرون فرستد و مسافرت طولانی مؤته (محل شهادت جعفر طیار و یارانش برای انتقام گرفتن بفرستد). دستور داد جوانی بنام أسامه بن زید با درجه فرماندهی سپاه، در یک فرسخی مدینه اردوگاه زند تا همه در آنجا جمع شده و حرکت نمایند.

از این طرف هم، کار گردان گروه فشار، هشیار بود و معنا و منظور پیامبر را از این بسیج و تجهیز لشگر، خوب می فهمید.

لذا با آن شگردهای عامه پسند، هم لشگر اسامه را از حرکت باز داشت و هم خود در صحنه حاضر بود، در نزدیکی های خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسیله عوامل اندرونی از ریز و درشت کارها و از وضع عمومی او کاملاً مطلع بودند، تا اینکه از اندرون گزارش دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله دوات قلم می طلبد؛ با شنیدن این خبر دود از کله شان بلند شد، بلافاصله خود را به کنار بستر پیامبر رساندند یا اساساً از ابتدا، آنجا بودند و از ترس اینکه حادثه غیر مترقبه پیش نیاید، دور آن حضرت را خالی نمی گذاشتند تا حضرت خواست به آوردن دوات قلم لب بگشاید، کار گردان گروه

ص: ۱۵۳

با یک نسبت کفرآمیز (۱) که دور از شأن حتی یک فرد وحشی عرب بود، جلوی تصمیم پیامبر را گرفت و اجازه نداد این تصمیم را اجرا کند.

به اطراف نگاه کرد دید دور و بریها از این سخن نا راحت شدند بلا فاصله گفت:

کفانا کتاب الله با این یک جمله احساسات آنها را مهار کرد.

از سنگینی گفتار وحشیانه او حضرت غش نمود وقتی که به هوش آمد، گفتند:

ای رسول خدا کاغذ قلم بیاوریم؟! فرمود: بعد از آن سخن دیگر لازم نیست (۲).

باز آنحضرت خواست، حد اقل بطور شفاهی منظورش را به مردم برساند فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعُتْرَتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يردَا عَلَيَّ الْحَوْضِ وَوَصَايَايَ فَرَاوَانَ دِيْغَرِي كِهْ دَر كِتَابِهَائِ مَرْبُوطَهْ مَشْرُوحًا بِيَانِ شَدَهْ اسْتِ وَلِي مَتَأَسِّرَفَانَهْ دِيْغَرِ دِير شَدَهْ بُوْد چُون حَضْرَتِ دَر دَاخِلِ وَ خَارِجِ، حَضْرَتِ جَدِّي اَعْضَايِ گِرُوَهْ رَا مِي دِيدِ وَ بَهْ هَر كَارِي كِهْ مِي خَوَاسْتِ دَسْتِ بَزَنَدِ، اَن رَا خَنْتِي مِي كَرْدَنَدِ.

تنها کاری که در آن دم واپسین انجام داد، همه را از خانه بیرون کرد و فقط بچه هایش را به آغوش کشید و با چشم گریان آنها را می بوسید و وداع می گفت و به روزهای تاریک آنها آشک می ریخت.

پدر خانمها و دار و دسته آنها، آن پیامبر با عظمت را، این گونه بدرقه کردند! در آن شهر غریب در میان چهار عضو آل عبا علیهم السلام با ریختن آشک حسرت برای گرفتاریهای آینده آنها، چشم از این جهان بیوفا، فرو بست و برای همیشه خدا حافظی کرد و بچه هایش را در میان آن گرگان وحشی بی سر پرست گذاشت و خود به ملکوت اعلی پیوست. (بدترین بدرقه با برترین امام).

تا خبر رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به شهر و اطراف شهر پیچید، کار گردان گروه، بدون تأخیر، در سقیفه بنی ساعده حضور یافت و زمام امور را در دست گرفت پس از سه روز تلاش و بگیری و بند و وعده وعید بالأخره شخص مورد نظر و از پیش

۱- دعوا الرجل فإنه ليهجر، رها کنید مرد را دیگر او هذیان می گوید، و عبارت دیگری که در متن کتاب ص خواندید.

۲- چون با نسبت دادن هذیان گوئی، نوشته و امضای حضرت را از حجیت و سندیت انداخت.

ص: ۱۵۴

تعیین شده را، در کرسی خلافت مستقر کرد تازه به یادشان آمد که پیغمبر از دنیا رفته است. در خانه بظاهر سوت کور و در باطن، پر شور و غوغا، حاضر شدند دیدند علی علیه السلام بدن شریف را غسل داده و کفن کرده و نماز خوانده و آماده دفن، نموده است.

أفّ بر این دنیا و دنیا پرستان باد که همه چیزشان را فدای هدف می کنند. در متن کتاب خواندید که عایشه می گفت: وقتی صدای بیل را شنیدیم فهمیدیم رسول خدا را دفن می کنند. نمی دانم حکمت این پیشامدها چیست که؟!

جنازه اشرف کاینات با حضور چند نفر اعضای خانواده اش، و دختر دل‌بند او شبانه و مخفیانه باهفت نفر، و وصی او باز شبانه فقط همراه پسرانش پنهانی به خاک سپرده شوند؛ فرزندش حسن نیز باقلب مسموم و جگر پاره پاره و باتن تیر باران شده و در نهایت فرزند دیگرش در ملاء عام و در میان بیش از سی هزار مدعیان اسلام اعدام و بچه هایش اسیر و سرگردان کوه و بیابان شوند!!.

بنام بر حکمتت ای خدای مهربان در پشت پرده برای صاحبان این عشق سوزان و عاشقان دلسوخته، چه پنهان کرده ای که ما بی خبریم و آنها هشیار، و ما در خواب غفلتیم و آنها بیدار.

این شخصیت که در این بخش قطره ای از دریای بیکران غم او بیان گردید، نفر اول اعضای پنجگانه اهل کساء و (آل عبا علیهم السلام) است که مسیحیان نجران از میدان نفرین آنها عقب نشینی کرده و آماده پرداخت جزیه شدند.

آری این اولین نفر از آل عبا و حاضرین در میدان مباحله بود که با یک دنیا درد و رنج، نگرانی و شکایت، بدرود حیات گفت، و به ملکوتیان پیوست؛

بلی این سلسله جنبان عالم امکان، در دست یک مشت انسان نماها و مدعیان اسلام، عمر پر برکت خود را به گونه ای پایان برد که با یک جمله کوتاه، خلاصه و چکیده بیست و سه سال دوران مأموریت الهیه اش را بیان فرمود: مأوذی نبیّی مثل مأوذیت هیچ پیغمبری، مانند من اذیت نشد.

ص: ۱۵۵

بخش ۲ مولود کعبه**اشاره**

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله».

«مامن نبی الّا و له نظیر فی اّمته و علیّ نظیری».

«الریاض النّضرة: ۱۶۴ / ۲» و مسند أحمد: ۵ / ۳۶۵.

امیر مؤمنان علی علیه السلام مولود کعبه «تعیین خلیفه و وصی»**اشاره**

رسول خدا صلی الله علیه و آله از روز اول ولادت علی علیه السلام (۱) تابعثت و از اول بعثت تا آخرین لحظات عمر، در مقاطع مختلف و مناسبت های مقتضی سعی می کرد جانشین خود را به مسلمان ها معرفی و جا افتاده نماید، از اجتماع خانوادگی (یوم الدار والیندار) گرفته تا اجتماع هفتاد یا صد و بیست هزار نفری غدیر خم و پس از آن تا پایان عمر

۱- چنانکه در حدیث آمده است، که علی را در روز اول تولد، روی دست گرفته و فرمود: هذا أخی و ولیّی و ناصری و صفیّی و ذخری و کھفی و ظھری و ظھیری و وصیّی و زوج کریمی و أُمینی علی وصیّتی، و خلیفتی.

ص: ۱۵۶

شریفش بایان علو درجات و عظمت مقام خلیفه مورد نظر خود (امیرمؤمنان علی علیه السلام) می خواست تا خودش در قید حیات است، مسئله خلافت جایفتد، و مسلمانها بسوی علی علیه السلام گرایش پیدا کنند، و اختلافی پیش نیاید، اما نتیجه این همه تلاش ها و کوشش ها به کجا انجامید و بعد از این همه کش و قوسها چه نتیجه ای به دست آمد، در خلال این بخش مطالعه خواهید نمود ولی ابتداءً لازم است به پاره ای از مطالب مورد قبول همه فرقه های اسلامی اشاره ای داشته، و در نهایت نتیجه گیری کلی نمایم.

۱ «بأنبياء در باطن و بامن در ظاهر» ش

بعث علیّ مع کلّ نبیّ سرّاً و بعث معی جهراً علی با تمامی انبیاء در باطن و با من در ظاهر برانگیخته شده است. (۱)

امام صادق علیه السلام: کان علیّ علیه السلام مع رسول الله فی غیبه و لم یعلم به أحد علی با رسول خدا در پنهانی اش بود که کسی از آن اطلاعی نداشت. (۲)

۱- شرح أسماء الحسنی: ملّا هادی سبزواری ۱/ ۲۸ (شرح جوشن کبیر؛ الإمام علی: أحمد رحمانی همدانی ص ۸۶. این روایت با تعبیرهای گوناگون آمده است که به بعضی از آنها اشاره می شود. عن النبیّ صلی الله علیه و آله إنّه قال لعلیّ علیه السلام یا علیّ إنّ الله تعالی قال یا محمد بعثت علیّاً مع الأنبياء باطناً و معک ظاهراً پیغمبر فرمود: ای علی خداوند گفت: ای محمد من علی را با پیامبران در باطن فرستادم و با تو در ظاهر. (أنوار التعماتیه جزائری: ج ۱ / ۳۰؛ الإمام علی: ص ۸۶ از همان مصدر) وقال ۹ ما من نبیّ الا و بعث معه علیّ باطناً و معی ظاهراً نبود پیغمبری مگر اینکه علی در باطن و با من در ظاهر بود (المجلی ابن ابی جمهور: ص ۳۶۸؛ الإمام علی: ص ۸۶). قال جبرئیل علیه السلام للنبیّ صلی الله علیه و آله إنّ الله بعث علیّاً مع الأنبياء باطناً و بعثه معک ظاهراً جبرئیل به پیغمبر گفت: همانا، خداوند علی را با انبیاء در باطن و با تو در ظاهر برانگیخته کرد (قصص الأنبياء جزائری ص ۱۰۵ بنقل از کتاب «القدسیات» نوشته یکی از علماء اهل سنت).

۲- بحار الأنوار: ۱۸ ۱۷۶. این روایت با تعبیر گوناگون در همان مصدر آمده است. باز از امام صادق است علیه السلام « قال اکتتم رسول الله صلی الله علیه و آله بمکه مختفياً خائفاً خمس سنین (ثلاث سنین، غیبه الطوسی ۲۱۶) لیس یظهر أمره و علیّ معه و خدیجه، ثم أمره الله أن یصدع بما أمر به، فظهر رسول الله صلی الله علیه و آله و أظهر أمره. (همان مصدر از کمال الدین: ص ۱۹۷).

ص: ۱۵۷

این روایت یکی از مشکلات اخبار و غوامض اسرار امیر مؤمنان علیه السلام است که برای هر صاحب عقلی دلیل روشن و برهان شفاف بر ولایت الهیه اوست.

۲ «برادر، وصی، و خلیفه من»

در سال سوم بعثت، وقتی که آیه شریفه **وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (۱)** یعنی نزدیکان عشیره خود را انذار کن (وبه سوی خدا ونبوت خود دعوت نما) نازل شد، حدود چهل نفر از عمو و عموزادگان خود، از اولاد عبدالمطلب را، گرد آورده و دورهم جمع کرد آن را (یوم الدار) گویند باشیر و غذای کم (۲) از آنها پذیرائی نموده و آنان را سیرنمود، فرمود: کدامیک از شماها می خواهد بعد از من، وارث و برادر و وصی و وزیر و خلیفه من باشد، سه بار این کلمات را تکرار نمود اما هیچیک از آنان جواب ندادند مگر علی بن ابی طالب علیه السلام که در هر سه مورد پاسخ مثبت داد.

فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، (آگاه و شاهد باشید) هذا اخی و وصیی و خلیفتی فاسمعوا له و اطیعوا این برادر و وصی و خلیفه من بعد از من در میان شما است (اشاره به امیر مؤمنان علی علیه السلام، نمود) (۳).

۱- شعراء- ۲۱۴؛

۲- یابا یک ذراع گوسفند که به شوخی می گفتند: هر یک از ما گوسفندی را درسته می خوریم! تومی خواهی با گوشت یک ذراع ما را سیر نمائی؟! همگی خوردند و سیر شدند و چیزی از گوشت کم نشد که ابولهب گفت: هذا ما سحرکم محمد این چیزی است که شما را محمد سحر کرد! سه روز بدین منوال گذشت روز سوم اظهار بعثت کرد، تا آخر خبر بحارالانوار: ۱۸۱ / ۱۸ بعد از تفسیر قمی.

۳- تاریخ طبری: ۲ / ۳۱۹-۳۲۱؛ الکامل ابن اثیر: ۲ / ۶۲ و ۶۳؛ شرح نهج البلاغه: ۱۳ / ۱۲۰ و ۲۴۴؛ سیره الحلبیه: ۱ / ۳۱۱ منتخب کنز العمال در حاشیه مسند أحمد: ۵ / ۴۱ و ۴۲؛ شواهد التنزیل حسکانی: ۱ / ۳۷۱؛ کنز العمال: ۶ / ۳۹۲؛ تاریخ ابن عساکر: ۱ / ۸۵؛ حیا محمد حسنین هیکل: ۱۰۴؛ تفسیر الخازن: ۳ / ۳۷۱ و ۳۹۰؛ التفسیر المنیر حاوی: ۲ / ۱۱۸؛ تفسیر طبری: ۱۹ / ۱۲۱؛ من حیات الخلیفه ص ۱۳۴.

ص: ۱۵۸

این روایت را دانشمندان زیادی از اهل تسنن: در کتابهای حدیثی و تفسیری خود در تفسیر آیه شریفه و قاطبه علماء شیعه بامختصر تغییری آورده اند، که با نص صریح و با ضرس قاطع، خلافت و وصایت امیر مؤمنان علیه السلام را بیان نموده است.

آیا- در برابر این نص صریح و بدون ابهام، چه جوابی دارند؟!

۳ «در مقام هارون به موسی (حدیث منزلت)»

برای روشن شدن معنای حدیث به محتوای آیات ذیل دقت نمائید. حضرت موسی علیه السلام به خدا عرض کرد وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي، هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي (۱) (خدایا) از اهل بیت خودم برادرم هارون را برای من وزیر قرار ده تا با او کمرم محکم شود، و او را شریک کارم، نما، در جواب آمد قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى (۲) خواسته هایت به اجابت رسید ای موسی، و در جای دیگر خداوند می فرماید: وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا (۳) همانا به موسی کتاب داده و برادرش هارون را وزیرش قرار دادیم.

در جای دیگر به برادرش می فرماید: اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ (۴) در میان قوم من از سوی من جانشین و اصلاح گر باش و براه مفسدان تبعیت نکن.

در این آیات بر وزارت و خلافت و شرکت حضرت هارون ببا برادرش، در امر تبلیغ و رسالت، تصریح شده است، و روایتی که مورد قبول فریقین و از احادیث متواتر به شمار آمده است، حدیث معروف «منزله» است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

اما ترضی أن تكون مني بمنزله هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي. (۵)

آیا راضی نمی شوی این که تو نسبت به من، به منزله هارون به موسی

۱- طه: ۲۹ بیعد

۲- طه- ۳۶؛

۳- فرقان- آیه ۳۵؛

۴- أعراف- ۱۴۲؛

۵- حدیث یاد شده، مدارک بی شماری دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم: ۱ صحیح بخاری، ج ۶، ص ۳، ط مصر، باب غزوه تبوک. (۲) صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰، ط مصر، باب فضائل علی- ع- ۳) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۵، ط ۱، مصر، باب فضائل اصحاب النبی- ص- ۴) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹، ط بیروت (۵) مسند احمد، ج ۱، صفحه های ۱۷۰ و ۱۷۷ و ۱۷۹ و ۱۸۲ و ۱۸۴ و ۱۸۵، و ج ۳، ص ۶۳۲ (۶) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۲۱، ط بیروت، باب مناقب علی بن ابی طالب- ع- (۷) مناقب ابن مغازلی، ص ۲۷، ط بیروت، سنه ۱۴۰۳ هـ. (۸) بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲۵۴، ط ۲ بیروت، سنه ۱۴۰۳ هـ. (۹) معانی الاخبار (صدوق)، ص ۷۴، ط بیروت، سنه ۱۴۰۳ هـ. (۱۰) کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۶۸، ط بیروت، سنه ۱۴۰۵ هـ. المراجعات ص ۱۳۶ بیعد؛ این حدیث

در هفت مورد با مناسبت های مختلف به علی علیه السلام خطاب گردیده است.

ص: ۱۵۹

باشی (یعنی همانطور که هارون وصی و جانشین موسی بود، تو نیز خلیفه و جانشین من باشی) جز این که پیامبری پس از من وجود نخواهد داشت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پس از بیان خاتمیت رسالت خویش، علی را به عنوان وصی و جانشین خود معرفی کرد.

این روایت که از نظر سند و متن، مورد اعتماد محدثان بزرگ اسلامی، اعم از شیعه و سنی است، گواه روشنی است بر درستی گفتار شیعه در مورد ولایت و خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام

آیا- دور از قضاوت وجدان سالم و دینمداری صحیح نیست که به خاطر تعصب موروثی، آن را رد کرده و راه نادرست را بپیمایند؟!

۴ «تو از من و من از توأم»

خطاب به علی فرمود:

أنا منك و أنت مني... (۱)

ای علی! من از تو و تو از منی ...

۱- مسند أحمد: ۵/ ۲۰۴؛ خصائص نسائی: ص ۳۶ و ۵۱.

ص: ۱۶۰

ه «علی من و من علیم»

فَأَمَّا عَلِيٌّ فَهُوَ أَنَا وَ أَنَا هُوَ،

در جنگ احد هنگامی که همه از میدان جنگ فرار کردند، پیغمبر صلی الله علیه و آله رو به سوی آنها کرده و فرمود: انا محمد، انا رسول الله لم أقتل و لم أمت، (ای مسلمانها کجا فرار می کنید) من محمدم، من فرستاده خدایم، من کشته نشده ام و من نمرده ام (من اینجایم).

فلانی و فلانی متوجه رسول خدا شده با لحن استهزاء آمیز گفتند: الان باز مارا، مسخره می کند، (دیگر کار از کار گذشته) چون همگی فرار کردیم کسی با پیغمبر نماند، جز ابودجانه (سماک بن خرشه) و علی علیه السلام.

رسول خدا صلی الله علیه و آله ابو دجانه را صدا زد و فرمود: ای ابودجانه! تو چرا نمی روی؟ تو از بیعت من آزادی، یعنی برو خودت را نجات ده فَأَمَّا عَلِيٌّ فَهُوَ أَنَا وَ أَنَا هُوَ، اما علی (اگر خیال می کنی او چرا نرفته است بدانکه) او منم و من اویم (با همان وضع ماندند تا) لشکر آسمانی رسید و جبرئیل در کنار رسول خدا ایستاد و به علی علیه السلام اشاره نمود و گفت: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ هَذِهِ لَهِيَ الْمَوَاسَاتِ، ای محمد این است (ایشار و) فداکاری واقعی، حضرت فرمود: إِنَّ عَلِيًّا مَنِّي وَ أَنَا مِنْهُ، علی از من و من از اویم (تا آخر خبر) (۱).

ه «علی از من و من از اویم»

پیغمبر صلی الله علیه و آله دو گروه از لشکریان خود را تحت فرماندهی امیر مؤمنان علیه السلام و خالد بن ولید به سوی یمن گسیل داشت، فرمود: اگر در آنجا گردهم آمدید علی فرمانده همه شماست، و اگر از هم جدا بودید هرکس به لشکر خود، فرمانده است؛

۱- تفسیر نورالتقلین ج ۱ ص ۳۹۷؛ تفسیر صافی ج ۱ ص ۳۸۷؛ تفسیر کنزالدقائق ج ۲ ص ۲۴۳؛

ص: ۱۶۱

(بعد از آنکه به یمن رسیده) بانی زبیده جنگیدند و پیروز شدند علی علیه السلام از اسیران زنی را برای خود اختیار کرد، بریده گوید: خالد در این باره نامه ای برای رسول خدا نوشته با من به مدینه فرستاد، وقتی که نامه را به آن حضرت رساندم آثار غضب در سیمای مبارکش آشکار شد، عرض کردم ای رسول خدا! این جایگاه یک پناهنده است، به من امر فرمودی با کسی بروم و از او اطاعت نمایم من هم اطاعت او کرده نامه اش را آوردم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تقع فی علی فإِنَّهُ مِنِّي و أنا منه و هو ولیکم بعدی از علی بد گویی نکن او از من و من از اویم، او بعد از من ولی (وصاحب اختیار شماست) (۱).

۷ هر پیغمبری همانند دارد و همانند من علیست

ما من نبی إلا و له نظیر فی أُمَّته و علی نظیری هیچ پیامبری نیست جز آنکه در میان امت خویش همانندی دارد، و علی همانند من است. (۲)

۸ علی از من بمنزله من از پروردگارم است

علی منی بمنزله من ربی مقام علی علیه السلام نزد من بسان مقام من نزد پروردگار من است. (۳)

در مفاد روایات فوق، تأمل و تعمق نموده و سپس قضاوت نمائید.

۹- «وصی من علیست»

احمد بن حنبل در کتاب مسندش از سلمان رضی الله عنه نقل می کند که از پیغمبر سؤال کرد ای رسول خدا وصی تو (بعد از تو) کیست؟ فرمود: ای سلمان وصی برادرم

۱- النّص و الإجتهد ص ۱۹۱ پاورقی بنقل از مسند احمد بن حنبل ج ۵ ص ۳۵۶ و منابع دیگر

۲- «الزّیاض النّضرة: ۲/ ۱۶۴» و مسند أحمد: ۵/ ۳۶۵.

۳- الزّیاض النّضرة: ۲/ ۱۶۲؛ سیره حلبی: ۳/ ۳۹۱.

ص: ۱۶۲

موسی که بود؟ گفت: یوشع بن نون گفت: فَإِنَّ وَصِيَّي و وارثی و من يقض دینی و ینجز موعدی علی بن ابیطالب پس همانا وصی، و وارث من، و کسی که قرض مرا ادا کند و و عده هایم رابه انجام برساند، علی ابن ابیطالب است. (۱)

۱۰ «هرکه را من مولایم علی مولای اوست»

جریان غدیر خم مورد قبول فریقین می باشد و در این مورد نیازی به طول دادن کلام نیست، هرکس طالب تفصیل است به کتاب الغدیر و مصادر فراوان دیگر مراجعه نماید.

۱۱ سلم علی سلم من و جنگ با او جنگ بامن است

حرب علی حربی و سلمه سلمی النص ۵۰۷

یا علی سلمک سلمی و حربک حربی

۱۲ حق یاعلی، و علی با حق است

الحق مع علی و علی مع الحق یدور حیثما دار

۱۳ من در جنگ با آنانم که باشما بجنگند!!

أنا حرب لمن حاربکم ... ص ۴۵۳ النص

۱- مسند ابن حنبل ج ۱۵ ص ۱۵۹ چاپ مصر؛ الطرائف ص ۴/۲۲.

ص: ۱۶۳

۱۴ هرکس علی را دوست بدارد مرا دوست دارد

من أحب علیاً فقد أحبنی ... النص ۴۷۵

۱۵ ای علی خوشا به حا آن که تو را دوست بدارد

یا علی طوبی لمن أحبک و صدق فیک ... النص ۴۷۷

۱۶ ای علی تو آقای دنیا و آخرتی

یا علی أنت سید فی الدنیا و سید فی الاخره ... النص ۴۷۷

۱۷ هرکس عتی را بیازارد مرا آزرده است

من اذی علیاً فقد اذانی ... النص ۴۷۸

۱۸ ای علی هرکس از تو جدا شود از من جدا شده است

من فارقتک یا علی فقد فارقتنی النص ۴۷۹ و ۴۸۰

ص: ۱۶۴

۱۹ همانا علی از من و من از علی

انّ علیاً منّی و أنا منه ... النص ۴۸۰

۲۰ هرکس علی را سب نماید مرا سب کرده است

من سبّ علیاً فقد سبّنی النص ۴۹۹

۲۱ علی با قرآن و قرآن با علیست

علی مع القرآن والقرآن مع علیّ النص ۸۶

۲۲ من شهر علمم و علی در آن شهرست

أنا مدینه العلم و علیّ بابها

تعدادی از روایات شیعه در این موارد.**۱ «دستور خدا» ش**

هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت زهراء علیها السلام ناتوانی و حالت نزار حضرت را دید، گریه گلویش را گرفته اشک چشمش جاری شد، فرمود: چرا گریه می کنی؟

توکل به خدا کن (تاجائی که فرمود:) ای فاطمه خداوند پدرت را اختیار نمود و او

ص: ۱۶۵

را پیغمبر قرار داد، و به کافه خلق مبعوث کرد، سپس علی را اختیار نمود و مرا مأمور کرد تا ترا به او تزویج نمایم و اتّخذته بأمر ربّی وزیراً و وصیاً إنّ علیاً أعظم المسلمین علی المسلمین بعدی حقّاً و او را با امر خدایم، وزیر و وصی خود تعیین نمودم به درستی که علی در حقیقت بعد از من بزرگترین مسلمانها است بر همه مسلمانها (تا آخر خبر). (۱)

۲ «وصی و وارث منی»

عمار گوید: وقتی که وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، نزدیک شد، به علی علیه السلام راز زیادی گفت، سپس فرمود: یا علی أنت وصی و وارثی، قد أعطاک الله علمی و فهمی ای علی وصی و وارث من تویی، خداوند علم و فهم مرا بتو عطا نموده است (تا آخر خبر). (۲)

۳ «پرچم هدایت و نور دین»

هنگام وفاتش به علی علیه السلام فرمود: إعلم یا أخی إنّ القوم سیشغلهم عنی ما یشغلهم، فإنّما مثلك فی الأمته مثل الكعبه، نصبها الله للناس علماء، و إنّما توتی من كلّ فجّ عمیق و نای سحیق و لاتأتی و إنّما أنت علم الهدی، و نور الدین و هو نور الله یا أخی، و الّذی بعثنی بالحق لقد قدّمت إلیهم بالوعید بعد أن أخبرتهم رجلاً رجلاً ما افترض الله علیهم من حقّك، و ألزمهم من طاعتك، و كلّ أجاب و سلّم إلیك الأمر، و إنّی أعلم خلاف قولهم (۳). بدان ای برادر بزودی اینها را چیزی که پیش خواهد آمد (سقیفه و نزاع خلافت و در نهایت ریاست) سرگرم می کند، مثل تو مانند کعبه است که خداوند آن را برای مردم راهنما و نشان قرار داده است، همانا به سوی تو میانند از هر دره و شکاف عمیق و مسافت دور، و امانتو به سوی کسی نمی روی؛

و به یقین تو پرچم هدایت و نور بخش دینی و آن نور خداست، ای برادر قسم به خدائی که مرا بحق، برانگیخته هر تک تک آنها را ترسانده و حق واجب ترا بر آنها

۱- بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۵۰۲

۲- بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۵۳۶؛

۳- بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۸۳؛

ص: ۱۶۶

خبر داده و لزوم طاعت ترا فهماندم، همه آنها جواب مثبت داده و بر تو تسلیم شدند در حالی که من خلاف گفتار آنان را می دانم!.

۴ «صفوراء و عائشه» ش

عبد الله بن مسعود گوید: از رسول خدا سؤال کردم، وقتی که از دنیا رفتی که ترا غسل می دهد؟ فرمود: هر پیغمبری را وصی او غسل میدهد، پرسیدم ای رسول خدا پس وصی تو کیست؟ گفت: وصی من علی بن ابی طالب است، گفتم: ای رسول خدا بعد از تو چند سال میماند؟ فرمود: سی سال، چون یوشع بن نون وصی موسی بعد از او سی سال عمر کرد و زنی صفراء (صفوراء) بر علیه او خروج نمود و گفت: من بر کار خلافت از تو سزاوارترم و با هارون جنگید و مغلوب و اسیر شد، هارون با او بانیکی رفتار نمود، بعد از من هم دختر ابی بکر با چندین هزار نفر از امت بر علیه «علی» خروج کرده و جنگ می کند و مغلوب می شود، «علی» او را اسیر مینماید و به خوبی با او رفتار می کند، در باره دختر ابوبکر، خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَقَزَنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى (۱)» و در خانه های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت (در میان مردم) ظاهر نشوید» مراد از اولی، صفوراء دختر شعیب است. (۲)

۵ «پرچم بزرگ دین» ش

در آخرین خطبه ای که گاه سخن می گفت و گاه ساکت می شد فرمود: ای گروه مهاجرین و انصار و هرکس که امروز از جن و انس در اینجا حضور دارید، حاضرین به غائبین برساند، آگاه باشید کتاب خدا را در میان شما گذاشتم (و به دست شما

۱- احزاب- ۳۳؛

۲- اکمال الدین ص ۱۷ و ۱۸؛ بحار الأنوار ۵۱۲/۲۲ و ۳۶۷/۱۳؛ در فصل «۷۳ ملت» مطالبی مناسب این فصل گذشت.

ص: ۱۶۷

سپر دم، این را بدانید که) در آن است نور هدایت و بیان، هیچ چیزی را خداوند در آن فرو نگذاشته است، از طرف من حجت خداست بر شما، و حجت ولی من است، و خلفت فیکم العلم الأكبر علم الدین و نور الهدی وصی علی بن ابیطالب، ألا هو جبل الله فأعتصموا به جمیعا و لا تفرقوا عنه و به جا گذاشتم در میان شما پرچم بزرگ دین و نور هدایت، وصی خودم علی بن ابیطالب را، اوست ریسمان (محکم) خدا (بعد از من)، پس همگی به (دامن) او چنگ زنید و از اطراف او پراکنده نشوید به یاد آورید روزی را که دشمنان همدیگر بودید، خداوند، میان دل‌های شما را به وسیله من مهربانی داد و با نعمت خدا برادران یکدیگر شدید

أیها الناس هذا علی بن أبی طالب کتزلله الیوم و مابعد الیوم، ای مردم این علی پسر ابیطالب گنج خداست امروز و بعد از امروز، هر کس او را امروز و بعد از آن، دوست بدارد به عهدی که با خدا بسته وفادار مانده و واجب خود را ادا کرده است، و هر کس او را امروز و بعد از آن دشمن بدارد، در روز قیامت کر و کور می آید و حجتی در پیش خدا ندارد، فرمایش خود را ادامه داد تا به اینجا رسید که فرمود:

«علی اخی و وارثی، و وزیر و امینی و القائم بأمری و الموف بعهدی علی سنتی (الخبر) علی برادر و وارث و وزیر و امین من است و انجام دهنده کارهای من است و مانند خودم به جا رساننده تعهدهای من است» (۱).

۶ «پدران مؤمنان» ش

این روایت با طریق اهل بیت از امیر مؤمنان علیه السلام وارد شده است فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من امر کرد در میان مردم ندا در دهم: آگاه باشید! هر کس در اجرت اجیری ستم کند از رحمت خدا دور باد، آگاه باشید! هر کس غیر از موالی خود دیگری را دوست بدارد لعنت خدا بر او باد.

آگاه باشید هر کس پدران خود را سب نماید لعنت خدا بر او باد

۱- الطرف سید ابن طاووس ص ۲۹ بعد از خصائص؛ بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۳۸۷ از الطرف؛

ص: ۱۶۸

این مأموریت را انجام دادم، عمر بن خطاب به من گفت: آیا آنچه را که ابلاغ نمودی تفسیری دارد؟ جواب دادم: خدا و رسولش می‌داند.

پس عمر با گروهی از اصحاب، پیش رسول خدا رفتند، عمر گفت: ای رسول خدا آیا آنچه که علی بن ابیطالب اعلان می‌کرد تفسیری دارد؟ فرمود: بلی، من امر کردم آن مطالب را اعلان نماید، آگاه باشید هر کس در مزد اجیری ظلم کند لعنت خدا بر او باد خداوند فرمود: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (۱)» پس هر کس در اجرت ما ستم کند لعنت خدا بر او باد»

من او را امر کردم ندا کند: «من توالی غیر موالیه فعلیه لعنت الله، و الله يقول «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (۲) و من کنت مولاه فعلی مولاه، فمن توالی غیر علی و ذریته فعلیه لعنت الله» هر کس پدران خود را سب کند بر او باد لعنت خدا، من خدا و شمارا شاهد می‌گیرم که، من و علی پدران مؤمنان هستیم، هر کس ما را سب کند از رحمت خدا دور باد»

وقتی که از خدمت پیغمبر بیرون آمدند عمر گفت: «یا أصحاب محمد ما اکد النبی لعلی فی الولاية فی غدیر خم و لا فی غیره أشد من تأکید من یومنا هذا ای یاران محمد پیامبر در باره علی راجع به ولایت او نه در غدیر خم و نه در جای دیگر مانند امروز باشد تمام تأکید نکرده بود» خباب بن اُرت گوید: این قضیه نوزده روز پیش از رحلت رسول خدا انجام گرفت (۳).

۷- «ساکت ای عایشه!»

امیر مؤمنان علیه السلام به منزل رسول خدا آمد، ابوبکر و عمر هم آنجا بودند، میان عایشه و حضرت نشست، عایشه (بعنوان اعتراض) گفت: برای نشیمن گاهت غیر از ران من و رسول خدا جایی پیدا نکردی؟! پیامبر فرمود: مه یا عایشه لا تؤذینی فی علی، فإنه أخی فی الدنیا و أخی فی الآخرة، و هو أمير المؤمنين، يجلسه الله يوم

۱- شوری- ۲۳

۲- احزاب- ۶

۳- الطرف ص ۳۷ ببعده؛ بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۸۹ بنقل از الطرف.

ص: ۱۶۹

القیامه علی الصِّراطِ فَيَدْخُلُ أَوْلِيَاءَهُ الْجَنَّةَ وَ أَعْدَاءَهُ النَّارَ سَاكِتَ بَاشِ أَيْ عَائِشَةَ (بابی احترامی وبد گوئی) در باره علی، اذیتم نکن، او برادر من در دنیا و برادرم در آخرت و او امیر مؤمنان است، خداوند او را در روز قیامت بر صراط می نشاند دوستانش را به بهشت و دشمنانش را به جهنم داخل می نماید. (۱)

در روایت دیگر فرمود: «ویک ما تریدین من أمیر المؤمنین و سید الوصیین، و قائد الغر المحجلین وای بر تو!! از امیر مؤمنان و آقای اوصیاء و رهبر سفید پیشانیان، چه می خواهی؟ (۲). این روایت با عبارتها و طرق گوناگون آمده است.

۸ «اگر حادثه ای رخ دهد؟!»

شیخ طوسی رضی الله عنه روایت کرده است در جنگ حنین، صفیه زوجه رسول خدا به خدمت آنجناب آمد و گفت: ای رسول خدا! من به خاطر تو پدر و برادر و عموی خود را به کشتن دادم! پس اگر ترا حادثه ای رخ دهد خلافت و امامت با که خواهد بود آن حضرت به سوی امیر مؤمنان علیه السلام اشاره کرد و فرمود: امر امامت و اختیار شما و جمیع امت، با او خواهد بود. (۳)

۹ «بشنو و گواه باش» ش

أم سلمه، شنید که یکی از آزاد کرده های او به امیر مؤمنان علیه السلام ناسزا می گوید! او را به نزد خود خواند، پس از به میان آوردن و بیان مطلب مفصلی در فضیلت آن حضرت، گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای أم السلمه! بشنو و گواه باش علی برادر

۱- مجالس ابن الشیخ: ص ۱۸۲؛ بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۲۴۱ از آن؛

۲- الیقین فی إمره امیر المؤمنین ص ۱۷۴؛ بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۲۴۴؛

۳- بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۱۹۶، أمالی ابن الشیخ ص ۲۰-۲۱، أمالی مفید ص ۱۵۸؛

ص: ۱۷۰

و وزیر و علمدار من است در دنیا و آخرت.

بشنو و گواه باش «علی بن ابی طالب» وصی و جانشین، و بعد از من، وفاکننده به وعده های من است (تا آخر خبر) (۱) در روایت دیگر است أم السلمه گفت: من از رسول خدا شنیدم فرمود: علی با قرآن و قرآن با علی است از همدیگر جدا نمی شوند تا در حوض کوثر به نزد من آیند (۲).

۱۰ «شما خود سر رها نشده اید

امام موسی کاظم از پدر بزرگوار خود، او هم از پدرش امام محمد باقر علیهما السلام فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله مهاجرین را، گردآورد و به آنها وصیت ها و سفارش هائی کرد و فرمود: و إني أعلمكم أني قد أوصيت إلی وصي، و لم أهملکم إهمال البهائم، ولم أترك من أمورکم شيئاً

فقام إليه عمر بن الخطاب فقال: يا رسول الله أوصيت بما أوصى به الأنبياء من قبلك؟ قال: نعم، فقال: فبأمر من الله أوصيت أم بأمرك؟ قال له «اجلس يا عمر، أوصيت بأمر الله، وأمرت طاعته، و أوصيت بأمرى و أمرى طاعه الله و من عصاني فقد عصى الله، و من عصى وصي فقد عصاني و من أطاع وصي فقد أطاعني، و من أطاعني فقد أطاع الله لا ماتريد أنت و صاحبك» ثم إلتفت الى الناس و هو مغضب فقال: «أيها الناس اسمعوا وصيتي، من آمن بي و صدقني بالنبوه و أني رسول الله، فأوصيه بولاية علي بن أبي طالب و طاعته و التصديق له، فإن ولاية و لايتي، و ولاية ربي (الخبر) (۳) من به شما اعلام میدارم که (آنچه که بعد از من لازم است به وصی خودم گفته ام، شما را مانند حیوانات بلا تکلیف رها نکرده ام و هیچ کاری از کارهای شما را (بدون بیان) نگذاشته ام.

۱- حیوہالقلوب ج ۲ ص ۳۷۶ به سند معتبر بنقل از ابن بابویه باتلخیص؛ بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۲۲۱؛

۲- بحار الأنوار: ج ۲۲ صفحات ۲۲۲ و ۲۴۳ و ۴۸۶؛ حیوہالقلوب ج ۲ ص ۳۷۷/۷ بنقل از شیخ طوسی.

۳- الطرف ص ۱۸-۲۱ بنقل از کتاب الوصیه شیخ عیسی بن المستفاد الضریر؛ بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۷۸؛

ص: ۱۷۱

عمر بلند شد و گفت: ای رسول خدا! آیا مانند وصیت پیامبران پیش از خودت وصیت کردی؟! فرمود بلی.

گفت: این حرفهارا با دستور خدا میزنی یا خواسته خود تو است؟! فرمود: ای عمر بنشین (یعنی شلوغش نکن) (۱) همه سخنها و گفتارهای من سخن خداست با اینکه من دستور میدهم اما اطاعت از دستور من اطاعت از خداست، و هر کس بامن مخالفت و نافرمانی کند با خدا نافرمانی نموده است، و هر کس بر وصی من (علی) نافرمانی نماید، بر من نافرمانی کرده است و هر کس بر (وصایت) وصی من گردن نهد بر من فرمان برده است و هر کس از من فرمان برد، از خدا فرمان برده است نه آنطور که تو و یارت (ابوبکر) میخواهید.

سپس به حالت غضب متوجه مردم شد و فرمود: ای مردم وصیت مرا بشنوید:

هر کس به خدا ایمان آورده و نبوت مرا تصدیق نموده و پذیرفته است که من فرستاده خدایم (بدانکه من او را) وصیت می کنم به پذیرفتن ولایت علی بن ابی طالب و بر اطاعت از او و تصدیق کردن او، پس ولایت او ولایت من و ولایت خدای من است تا آخر خبر.

۱۱ «منکرتو منکر من است» ش

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: وقتی که وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شد، مراخواست و فرمود: «یا علی أنت وصی و خلیفتی علی اهل و ائمتی فی حیات و بعد موتی، ولئیک ولی، و ولیی ولی الله، و عدوک عدوی و عدوی عدو الله»

یا علی المنکر لإمامتک بعدی کالمنکر لرسالتی فی حیات و لائیک منی و أنا منک، ثم

۱- بخوانید و قضاوت کنید که هنوز یاد نگرفته بود بر فرض اینکه از خودش بود آیا در سوره مبارکه والتجم خداوند تمامی گفته هایش را امضاء نکرده بود! (و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی) پیغمبر بادلبخواه خود حرف نمیزند- نجم/ ۲- ۳-).

ص: ۱۷۲

أدنانی فأسرَّ إلى ألف باب من العلم كلَّ باب يفتح ألف باب (۱) ای علی تو وصی و جانشین براهلیت و اتم هستی در حال زندگی و پس از مرگ من، دوست تو دوست من و دوست من دوست خداست، دشمن تو دشمن من، و دشمن من دشمن خداست؛ ای علی منکر امامت تو بعد از من مانند منکر رسالت من در حیات من است، چون تو از من و من از توأم، سپس مرا به خود نزدیک کرد پس در هزار دانش را برایم راز گوئی کرد (وگشود) که از هر باب هزار باب دیگر گشوده می شود»

۱۲ «سزاوار نیست»

لا ينبغي أن أذهب إلا وأنت خليفتي (۲) ای علی! علیه السلام
سزاوار نیست من از دنیا بروم مگر اینکه تو خلیفه من باشی.

«دور نمای مظلومیت علی علیه السلام»

(صبرت وفي العين قذی وفي الحلق شجی أری ترائی نهياً)
(تهمت کافر شدن بر او زدند دادگاه حکم او داور نداشت)

ابن ابی الحدید گوید: بدانکه اخبار متواتر آمده است که علی علیه السلام مانند این اظهارات را زیاد داشت.

مازلت مظلوماً منذ قبض الله رسوله حتى يومنا هذا. من مدام از روز رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مظلومم تا به امروز.

وقوله: اللهم أخز قريشاً فإنها منعتني حقّي و غصبتني أمری. خدایا قریش را خوار نما که آنها از به دست آوردن حقم مانع و خلاقم را غصب نمودند.

۱- خصال صدوق: ج ۲ ص ۱۷۹؛ بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۶۳؛

۲- تاریخ ابن عساکر: ۱/۱۸۳؛ أنساب الأشراف: ۲/۱۰۶؛ من حیات الخلیفه: ص ۱۳۴؛ مستدرک الصحیحین: ۳/۱۳۲؛ مسند ابن حنبل: ۵/۲۵؛ الإصابه للعسقلانی: ۲/۵۰۹.

ص: ۱۷۳

وقوله: فجزی قریشاً عَنِّي الجوازی فَإِنَّهُمْ ظلمونی حقی واغتصبونی سلطان ابن اُمی. قریش با من بد، مدارا کردند در حق من ظلم نموده و سلطنت پسر مادرم (یعنی رسول خدا) را از من به تاراج (و یغما) بردند.

وقوله: و قد سمع صارخاً ینادی: أنا مظلوم - فقال: هلّم فلنصرخ معاً فَإِنِّي مازلت مظلوماً. عربی را دید فریاد میزند، من مظلومم! فرمود: بیا با هم فریاد کنیم چون من هم دائماً مظلومم!

وقوله: و إِنَّه لیعلم أنّ محلی منها محلّ القطب من الرّحی. او (ابوبکر) می داند که موقعیت من برای خلافت مانند موقعیت قطب (محور) است بر آسیاب.

وقوله: أری تراثی نهباً ارث خود را غارت شده می بینم.

وقوله: أصغیا یانائنا و حملاً للنّاس علی رقابنا. با ظرف ما سیر شدند و

(بجای تشکر و قدر دانی) مردم را به گرده ما سوار کردند.

وقوله: إنّ لناحقاً إنّ نُعطه نأخذهُ و إنّ نمنعه نركب أعجاز الإبل (۱) و إنّ طال السّیری اگر حق ما را دادند، می گیریم و اگر مانع شدند، بر پشت شتر سوار می شویم اگر چه (راه و) بیابان طولانی باشد.

فوقوله: مازلت مستأثراً علیّ، مدفوعاً عمّا أستحقّه و أستوجبه. دائماً متحمل ستم و از آنچه که مستحق و سزاوارش هستم، بدورم. (۲)

قوی ترین دشمنش خلیفه دوم عمر، به مظلومیتش اعتراف مینماید: ابن عباس گوید با عمر بن خطاب در یکی از کوچه های مدینه راه می رفتم ناگهان به من گفت:

یا بن عباس! ما أظنّ صاحبك إلّا مظلوماً ای پسر عباس! من صاحبت (علی علیه السلام) رانمی دانم مگر مظلوم (۳).

۱- یعنی بر مرکب ذلت و مشقت، سوار می شویم چون کسی که بر عجز (سرین شتر) سوار شود غیر از مشقت چیزی نمی یابد، یابه معنای آن است به سختی تبعیت بر دیگران تحمل و صبر می کنیم چون کسی که بر سرین شتر سوار شود در ردیف دیگری سوار شده است. (سفینه البحار: ۱/ ۶ لغت ابل و المنجد)

۲- شرح نهج البلاغه: ۳۰۶/۹.

۳- شرح نهج البلاغه: ۴۵/۶ و ۴۶/۱۲ بنقل از موقّعیات زبیر بن بکار به فصل اعترافات عمر مراجعه شود؛ کشف الیقین: ص ۱۷۵؛ بحار الأنوار: ۴۰/۱۲۵.

ص: ۱۷۴

وقال عليه السلام مالنا ولقریش يخضمون الدّنيا بإسمنا، و يطؤون رقابنا في الله من إسم جليل لمسمّى ذليل. (۱) ما با قریش چه خورده حسابی داریم، دنیا را (به احترام) نام ما، می خورند و گردن ما را در راه خدا لگد کوب می کنند، از نام بزرگ (و جلیل) به نفع شخص ذلیل، سود می برند.

وقال كنت في أيام رسول الله صلى الله عليه وآله كجزء من رسول الله، ينظر إلى الناس كما ينظر إلى الكواكب في أفق السماء، ثم غصّ الدهر منّي ففرن بي فلان وفلان، ثم قرنت بخمسه أمثلهم عثمان، فقلت واذفر رسول الله ثم لم يرض الدهر لي حتى أردلني فجعلني نظيراً لابن هند و ابن النابغه، لقد استتت الفصال حتى القرعى. (۲) در زمان رسول خدا صلى الله عليه وآله مانند پاره تن او بودم، مردم مانند ستارگان آسمان، با دیده احترام به من می نگریستند؛ سپس روزگار از من، به طوری چشم پوشی کرد که فلان و فلان را همردیف من قرار داد. (به این هم قناعت نکرد تا) مرا با پنج نفری، همطراز نمود که بهترینشان (و آبرومندترشان) عثمان بود پس (با کمال بهت و سرگردانی) گفتم:

وای بر نشانه (و یادگار) رسول خدا.

باز روزگار به این همه (ظلم و نامرادی ها و بیوفائی ها) راضی نشد مرا به گونه ای، کویید که تا اینکه همانند پسر هند (معاویه) و فرزند نابغه (عمرو عاص) در آورد؛ به آسانی از شیر بازگرفته شد (صاحب حق، به خاطر شمشیر نکشیدنش و حفظ اتحاد مسلمان ها، پس زده شد و در جمع آنها قرار گرفت با اینکه از نظر مقام) مهتر (و از نظر قدرت بدنی برتر و) حریف آنها بود.

چه خوب گفت امام أحمد بن حنبل: إن الخلافة لم تزین علياً و لكن علياً زینها خلافت علی را تزین نکرد (و آرایش نمود، بلکه) علی خلافت را زینت داد.

۱- شرح نهج البلاغه: ۳۰۸ / ۲۰.

۲- شرح نهج البلاغه: ۳۰۸ / ۲۰. (تسنّى الرّجل: آسانی و سهلی کرد در کارش تسنّى القفل: باز شد قفل.) فصال: از شیر بازگرفتنی کودک - قرعی: مهتر، حریف (المنجد) ابن منظور گوید: مثلی است برای کسی که در جمعی داخل شود و لی از آنها نباشد. (لسان العرب: ۲۲۸ / ۱۳)

ص: ۱۷۵

امام شافعی در پاسخ آنهایی که به حضرت ایراد گرفتند که به کسی اعتنائی نداشت! گفت: علی دارای چهار صفت بود که حق داشت بی اعتنا شود

۱- زاهد کامل بود، زاهد هیچوقت به دنیا و اهل دنیا اعتنا نمی کند،

۲- عالم واقعی بود، عالم اعتنائی به دنیا و مافیها ندارد

۳- شجاع به تمام معنی بود، شجاع به کسی اعتنا نمی کند،

۴- شریف بود و شریف همیشه بی اعتناست. (۱)

و قال المقداد: ما رأیت مثل ما أودی به أهل هذا البیت بعد نبیهم صلی الله علیه و آله (۲) مقداد گفت: من ندیدم اذیت شونده ای مانند اهل این خانه بعد از پیغمبرشان.

**

ما زلت مظلوماً منذ ولدتني أمی (۳) او مذ کنت (۴) از روزی که مادرم مرا به دنیا آورد و از روزی که بودم، مظلومم.

و قال إنی مدلل مضطهد مظلوم مغصوب مقهور محقور و إنهم ابتزوا حقی واستوثروا بمیراثی... (۵) من، ذلیل، و ستمدیده، و مظلوم، و حق غصب شده، و مقهور، و تحقیر شده، هستم، و آنها حقم را از من ربودند و به میراثم دست درازی کردند.

گفته اند که آنحضرت حتی یکبار نشد که از منبر برخیزد مگر اینکه می گفت:

۱- این سخنان هردو امام در کتاب (الإمام جعفر الصادق عبدالحلیم الجندی: ص ۴۵-۴۶.

۲- شرح نهج البلاغه: ۱/ ۱۹۴؛ أمالی طوسی: ۱/ ۱۹۴؛ أمالی مفید ص ۱۶۹ الکامل ابن اثیر: ۳/ ۷۱؛ طبری: ۴/ ۲۳۳؛ مروج الذهب: ۲/ ۳۴۳.

۳- فضائل ابن شاذان قمی: ص ۱۳۰؛ علل الشرائع: ص ۴۵؛ بحار الأنوار: ۲۷/ ۶۲، ۲۰۸ و ۶۷/ ۲۲۸.

۴- مناقب: ۲/ ۱۲۲؛ بحار الأنوار: ۲۷/ ۲۰۷ و ۴۱/ ۵.

۵- بحار: ۲۹/ ۵۵۸، ۵۶۷؛ بنقل از کتاب العدد القویه: ص ۱۹۵ در ضمن روایت مفصّلی از کتاب ارشاد محمد بن حسن صفار متوفای ۲۹؛ و مختصری از آن را در کتاب مثالب النواصب: ص ۱۴۸-۱۴۴.

ص: ۱۷۶

مازلت مظلوماً منذ قبض الله نبيه صلى الله عليه و آله. (۱) از روزی که پیامبر وفات یافته، دائماً مظلومم.

روایت شده است به ابوذر گفتند: ما می دانیم (از این اهل بیت محبوب تریشان به رسول خدا، بر تو نیز محبوبتر است؟ گفت: بلی. گفتیم: پس کدامیک از اینها را بیشتر دوست می داری؟ گفت: هذا الشيخ المظلوم المضطهد حقه، یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام (۲). این شیخ مظلوم و حق برده شده یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام.

از ابی الحسن علیه السلام روایت است در نزد قبر امیرمؤمنان علیه السلام می گفت: أَسْلِمَ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ، أَشْهَدُ أَنَّكَ أَوْلُ مَظْلُومٍ وَأَوْلُ مَنْ غَضِبَ حَقَّهُ، صَبْرٌ وَاحْتِسَابٌ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ. (۳) سلام بر تو ای ولی خدا من شهادت میدهم تو اولین مظلومی و اول کسی که حقش به یغما رفته است، صبر کردی و برای خدا تحمل نمودی تا مرگت فرا رسید.

عربی در مسجد پیش علی علیه السلام آمد، گفت من مظلومم! فرمود: نزد من بیا؛ نزدیک آمد حضرت دست بروی زانوان او گذاشت و پرسید مظلومیت در چیست؟ پاسخ گفت: حضرت فرمود: یا اعرابی! أنا أعظم ظلماً منك، ظلمنی المدر و الوبر و لم یبق بیت فی العرب الا و دخلت مظلماً حتی قعدت مقعدی هذا. (۴) ای اعرابی! مظلومیت من بالاتراز مظلومیت تو است کلوخ و سنگ بیابان، مرا ستم کرد، در عرب، خانه ای نماند مگر اینکه دادخواهی من به آنها رسید، در اینجا که نشسته ام دائم مظلوم و ستمدیده ام.

۱- مناقب: ۱۱۵/۲؛ احتجاج: ص ۱۹۰؛ صراط المستقیم: ۳/ ۱۵۰ الشافی: ۳/ ۲۲۳؛ کتاب سلیم: ص ۱۲۷، ۱۸۱؛ بحار الأنوار: ۲۸/ ۳۷۳ و ۲۹/ ۴۱۹، ۴۶۷ و ۳۳/ ۱۴۲ و ۴۱/ ۵۱.

۲- کشف الغمه: ۱/ ۳۴۴؛ الطرائف: ص ۲۴؛ الیقین: ۱۴۴؛ بحار الأنوار: ۲۲/ ۴۳۲ و ۲۸/ ۳۷۴.

۳- کامل الزیارات: ۴۵-۴۱؛ کافی: ۴/ ۵۶۹؛ فرحه الغری: ص ۱۱۱؛ بحار: ۱۰۰/ ۲۶۵؛ زیارت‌های وارده من لا یحضره الفقیه: ۲/ ۵۸۶؛ تهذیب: ۶/ ۲۸؛ مصباح المتعجد: ص ۷۴۵؛ بلد الامین: ص ۲۹۴؛ بحار الأنوار: ۱۰۰/ ۲۹۴ و ۳۲۰ و ۳۳۷.

۴- الخرائج: ص ۱۸۰؛ بحار الأنوار: ۴۲/ ۱۸۷.

«ششقیه نماد مظلومیت»

من هرچه جدیت کنم و کوشش فراوان به کار گیرم که، دورنمای مظلومیت امام مظلومان را برشته تحریر در آورده و از نظرها بگذرانم، به یقین نمی توانم مانند خود امام ترسیم و بیان نمایم، ولی تأکید من بر این است که لاقفل این مدعیان اسلام وسنت اگر یکبارهم که شده، خطبه ششقیه را که نمود و نمونه ای از دریای بیکران درد دل علی علیه السلام است، بادقت تمام بخوانند و به خود آیند و بیش از این از درِ عترت و اهلبیت علیهم السلام که یکی از ثقل و وزنه سنگین و آخرین سفارش و وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام مرگ است، خود را بدور ندارند.

لعن الله من ساواك لمن ناواك تا آخر زیارت غدیریه مراجعه شود.

خطبه ششقیه پر از این درد دلها و اظهار مظلومیت هاست، و خود امام خلاصه ای از دورنمای مظلومیتش را، در این خطبه به تصویر کشیده و برای آیندگان بعد از خود، تابلو نموده و میزان ستمدیدگی اش را با عبارات فشرده و آسمانی اش، در معرض تماشای جهانیان، قرار داد

قال فی الخطبه الششقیه: أما و الله لقد تقمصها ابن ابي قحافه و إنه لیعلم أن محلی منها محل القطب من الرّحی ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر فسدلت دونها ثوبا و طویت عنها کشحاً و طفقت أرتئی بین أن أصول بید جذاء أو أصبر علی طخیه عمیاء یهرم فیها الکبیر و یشیب فیها الصغیر و یکدح فیها مؤمن حتی یلقى ربّه فرأیت أن الصبر علی هاتا أحجی فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی أری تراثی نهباً.

آگاه باش! سوگند به خدا که پسر ابی قحافه (ابوبکر) ردای خلافت را (مانند پیراهن) برتن کرد، در حالی که به خوبی میدانست که من (از جهت کمالات علمی و عملی) برای خلافت مانند قطب وسط آسیاب هستم (و من در گردش حکومت اسلامی همچون محور سنگ های آسیابم که بدون آن آسیاب نمی چرخد).

(او می دانست) سیل ها و چشمه های (علم و فضیلت) از دامن کوهسار وجودم جاری است و مرغان (دور پرواز اندیشه ها) به افکار بلند من راه نتوانند یافت (هیچ پرواز کننده ای در فضای علم و دانش به اوج رفعت من نمی رسد!)

ص: ۱۷۸

پس من ردای خلافت را رها ساختم و دامن خود را از آن پیچیدم (و عطایش را به لقایش بخشیدم و کنار کشیدم) در حالی که در این اندیشه فرو رفته بودم که: با دست تنها (بابی یآوری) به پا خیزم (و حق خود و مردم را بگیرم) و یا در این محیط خفقان و ظلمتی که پدید آورده اند شکبیا باشم؟! محیطی که: پیران را فرسوده و جوانان را پیر (و پژمرده) و مردان با ایمان را تا واپسین دم زندگی به رنج و آمی دارد سرانجام دیدم بردباری و صبر، بر عقل و خرد نزدیکتر است، لذا شکبایی را پیشه خود ساختم ولی (با این اوضاع و احوال) به کسی میماندم که خاشاک (و گرد و غبار) چشمش را پر کرده و استخوان گلویش را گرفته باشد با چشم خود می دیدم میراثم را به غارت (وتاراج) می برند.

حَتَّى مَضَى الْأَوَّلَ لَسِبِلَهُ فَأَدْلَى بِهَا إِلَى بِنِ الْخَطَّابِ بَعْدَهُ

فیا عجباً! بیناهو یستقیلها فی حیاته، إذ عقدها لأخر بعد وفاته، لَشَدَّ ماتشَطْرًا ضرعیها... (۱) تا اینکه اَوَّلی به راه خود رفت (و پس از دو سال و سه ماه و دوازده روز، مرگ دامنش را گرفت) بعد از خودش خلافت را به پسر خطاب سپرد ... شگفتا! او در حیات خود، از مردم می خواست عذرش را بپذیرند (با وجود من) وی را از خلافت معذور دارند، (و می گفت: اَقیلونی فِلَسْتُ بخیرکم و علیّی فیکم مرا از خلافت بر گردانید که من بهتر از شما نیستم در حالی که علی در میان شماست. با این وصف) خود هنگام مرگ عروس خلافت را برای دیگری عقد بست اوه چه عجیب هر دو از خلافت به نوبت بهره گیری کرده و مانند دو پستان شتر در میان خود قسمت نمودند باهم به قوت و شدت پستان خلافت را دوشیدند).

در فراز دیگر این خطبه در باره شوری، رنج خود را آشکارتر کرده و بدینگونه می نالد: فِیاللَّهِ و لِلشُّورِی، متی اعترض الزَّیْبُ فِیَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ؟! حَتَّى صَرْتُ أُقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ، لَكِنِّي أَسْفَفْتُ إِذَا أَسْفَوَا، وَ طَرْتُ إِذَا طَارُوا، فَصَغَى رَجُلٌ مِنْهُمْ لَصَغْنَهُ، وَ

۱- خطبه سوم از نهج البلاغه: ۱/ ۳۷ (چاپ فیض الإسلام سال ۱۳۲۶ شمسی). شرح نهج البلاغه: ۱/ ۱۵۱. این خطبه مصادر فراوان دارد به کتاب الغدیر: ۷/ ۸۴-۸۵.

ص: ۱۷۹

مال الآخر لصره، مع هن و هن (۱). پس بار خدایا از تو یاری می طلبم برای شورائی که تشکیل شد و مشورتی که نمودند، چگونه مردم مرا با ابوبکر مساوی دانسته در باره من شک و تردید نمودند تا جائی که امروز با این اشخاص (پنج نفر اهل شوری) هم‌ردیف شده‌ام و لیکن (باز صبر کرده در شوری حاضر شدم) در فراز و نشیب از آنها پیروی کردم (برای مصلحت اسلام) هر جا نشستند نشستم و در هر جا پرواز کردند پرواز نمودم (۲). پس مردی از آنها از حسد و کینه ای که داشت، دست از حق شسته به راه باطل قدم نهاد (مراد سعد بن وقاص است که پس از قتل عثمان نیز به آنحضرت بیعت نکرد) و مرد دیگری (عبدالرحمن بن عوف شوهر خواهر مادری عثمان) به خاطر دامادی و خویشاوندی با عثمان، از من اعراض نمود، و همچنین دو نفر دیگر (طلحه و زبیر که از رذالت و پستی) زشت است نام ایشان برده شود.

«اعترافات عمر»

ابن عباس گوید: عمر به من گفت: آگاه باش به خدا سوگند این صاحب

(پسرعمویت) بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله شایسته ترین فرد برای خلافت بود اما درباره او از دو چیز ترسیدیم گفتیم: ای امیر مؤمنان!! آنها چه بود؟! گفت:

۱- جوانی، ۲- محبت زیادش به اولاد عبدالمطلب!! (۳)

ابن عباس گوید: در یکی از سفرهای عمر به شام، با او همراه بودم، روزی باشترش تنها می رفت من هم پشت سرش رفتم به من گفت: ای فرزند عباس! شکایت پسر عمویت را به تو می کنم! من از او خواستم با من همسفر شود، ولی او نپذیرفت، هنوز هم می بینم چه خیالی در سر می پروراند گفتیم: ای امیر مؤمنان!، تو

۱- نهج البلاغه خطبه سوم: ۴۰ / ۱ (چاپ فیض الإسلام).

۲- ای قربان مظلومیت مولا، فدای درد دلت علی، که برای حراست، از هم گسیختگی زنجیر اتحاد و جلوگیری از پاره شدن شیرازه قرآن، خود را با خواست آنها به گونه ای تطبیق نمودی که پریدند پریدی و نشستند و نشستی که جا دارد شیعیان بر مظلومیت تو بجای اشک خون بگریند.

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۵۷ / ۲ و ۵۰ / ۶.

ص: ۱۸۰

می دانی نظر او را گفت: بلی او هنوز هم از دست دادن خلافت ناراحت است! گفتم بلی او گمان می کند رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به خلافت برگزیده است!، گفت: ای پسر عباس!

و أراد رسول الله الأمر له فكان ماذا؟!، اذا لم يرد الله تعالى ذلك!، إن رسول الله أراد ذلك و أراد، و الله أراد غيره، فنفذ مراد الله، ولم ينفذ مراد رسوله!، درست است رسول خدا خواست او را به خلافت رساند اما دیدی چه شد و چه پیش آمد، چون خدا نمی خواست او به خلافت رسد خواسته او به جایی نرسید ولی آنکه را که خدا میخواست به (کرسی) خلافت نشست.

آیا- به مفاد روایت دقت فوق می نمائید، پس به نظر ایشان، خواسته رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خلاف خواسته خدا بود!! نعوذ بالله، در حالی که خداوند تمام گفتارهای رسولش را در سوره نجم آیه ۳ با یک جمله، امضاء نموده است. وما ينطق عن الهواء ان هو الا وحى يوحى. حشر ۷

در روایت دیگر با این عبارت گفت: إن رسول الله أراد أن يذكره للأمر في مرضه فصدته عنه رسول خدا در هنگام مریضی هم خواست در باره او چیزی بگوید، اما من جلویش را گرفتم (ونگذاشتم سخنی به زبان آورد و حرفی بزند). (۱)

آیا- خداوند نفرموده است. ما أتاكم الرسول فخذوه، و ما نهاكم عنه، فانتهاوا.

و مکرر در قرآن فرمود أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ .. سوره تغابن ۱۲

پس بنا به اعتراف خودش بادرستور خدا مخالفت نموده و از کار رسولش جلوگیری نموده و از او اطاعت ننموده است، جایگاه صاحب این اعمال را خود تعیین نمائید و بسنجید!!

خطیب بغدادی و دیگران روایت نموده اند که عمر به ابن عباس گفت: ای عبد الله به گردنت قربانی یک شتر باد اگر حقیقت را از من پنهان داری، آیا باز در فکر او (أمیر مؤمنان علیه السلام) چیزی از جریان خلافت باقی مانده است؟! گفتم: بلی؛ گفت:

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۳ ص ۱۱۴؛ من حیات الخلیفه ص ۳۱۱؛

ص: ۱۸۱

أیزعم أن رسول الله نصّ عليه؟! آیا باز گمان می کند رسول خدا او را به خلافت تعیین کرده است؟! گفتیم: بلی و زیاده‌تر بگویم من از پدرم صحت ادعای او را سؤال کردم گفت: راست می گوید.

عمر گفت: از رسول خدا در باره او چیزی و گفته ای بود اما نه حجتی را ثابت می کرد و نه عذری را از میان بر می داشت، در بعضی وقتها از او و در باره او می خواست چیزی اظهار دارد أراد فی مرضه أن یصرّح یأسمه فمنعْتُ من ذالک إشفاقاً و حیطة علی الإسلام!! حتی در هنگام مرگش خواست نام او را آشکارا گوید (و به زبان آورد اما) من به خاطر دلسوزی و عظمت اسلام، مانع شدم. (۱) نه به خدای این بنا (آسمان) سوگند، قریش به دور او گرد نمی آمدند اگر او را به خلافت می رسانید اعراب از هر طرف شکسته می شدند، رسول خدا هم دانست که من منظور او را درک می کنم، خود داری کرد و اَبی الله إلیما إمضاء ماحتم (۲) و خداوند از امضای جز آنچه که مقدر داشته است، ابا دارد.

این حدیث را أحمد بن ابی طاهر در تاریخ بغداد مسنداً نقل کرده است.

طبرانی با اسنادش از عمر بن خطاب نقل می کند گفت: لما مرض النبی صلی الله علیه و آله قال:

أدعوالی بصحیفه و دواه أکتب لکم کتاباً لاتضلّوا بعده أبداً. فکرهنا ذالک أشدّ الکراهه. ثم قال: أدعوالی بصحیفه أکتب لکم کتاباً لاتضلّوا بعد أبداً زمانی که پیامبر بیمار شد دو بار تکرار کرد و گفت: بگوئید برای من دوات و کاغذی بیاورند چیزهایی بنویسم که بعد از من ابداً به گمراهی نیفتید؛ ما این حرف را خوش نداشته و باشدت تمام رد کردیم تا اینکه از پس پرده زنها نیز گفتند: ألا تسمعون ما یقول رسول الله صلی الله علیه و آله؟ (۳) آیا

۱- دلسوزی عمر، به اسلام و مسلمین، بیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است، و آنحضرت مصالح مسلمان ها را رعایت نکرده و با هوا و هوس خود، (پناه بر خدا) می خواست علی علیه السلام را به گردن مردم سوار کند، و از آیه \أ و ما ینطق عن الهوی إن هو إلا و حیّ یوحی\ خبری نبود!!.

۲- شرح نهج البلاغه: ۱۲ / ۲۰ - ۲۱: بحار الأنوار: ۳۰ / ۵۵۵ - ۵۵۶ و ۳۸ / ۱۵۶.

۳- المعجم الأوسط: ۱۶ / ۱۶۲ (ط ریاض)؛ جامع الأحادیث: ۱۳ / ۱۶۳ (ص ۲۵۹)؛ الهجوم علی بیت فاطمه ص ۶۰ بنقل از آن مدارک.

ص: ۱۸۲

نمی شنوید رسول خدا چه می گوید؟! من گفتم: شما مانند زنان آزار دهنده یوسف علیه السلام هستید هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مریض میشود چشمانتان را میفشارید چون بهبودی یافت برگردنش سوار می شوید.

فقال رسول الله دعوهنّ فإنهنّ خیر منکم از آنان دست بردارید آنها از شماها بهترند. (۱)

با مراجعه به تاریخ های معتبر، روشن می شود که اینها بعد از تکیه زدن بر اریکه خلافت، در باره آن باهمدیگر، چه تعارفاتی داشتند، ابوبکر عمر را بی پروا به خلافت نصب می کند اما کسی نبود که بگوید: إنَّ أبابکر قد هجر و لا قالوا إنَّ المرض قد اشتدَّ به و لا قالوا حسبنا کتاب الله ابابکر هذیان می گوید و نه گفتند از شدت مرض (حرف بیهوده میزند) و کسی نگفت: کتاب خدا برای ما بس است. (۲)

وعند ما کتب أبوبکر توجیهاته الثّهائیه کان عمر یقول: أیها الناس: إسمعوا، و أطیعوا قول خلیفه رسول الله وقتی که ابوبکر حرف آخر رازد عمر می گفت: ای مردم گفتار جانشین رسول خدا را بشنوید و اطاعت نمایید! (۳).

به روایات فوق دقت نموده، خود قضاوت نموده و به حال اسلام گریه کنید!!

«توطئه ای از قبل طراحی شده»

اشاره

سخنان حضرت به وضوح می رساند که آنها چگونه توافقه های قبلی داشتند تا گوی خلافت را از چنگ اهل بیت در آورده به همدیگر پاس دهند که کردند.

استاد اسماعیل میر علی گوید: تسلّم ابوبکر الخلافه .. الخلافه الإسلامیه .. بعد إتفاق بینه و بین عمر و أبی عبیده الجراح ابوبکر خلافت اسلامی را به خاطر توافق

۱- جامع الأحادیث: ۱۲/ ۲۶۳؛ الهجوم علی بیت فاطمه: ص ۶۱ بنقل از معجم اوسط: ۶/ ۱۶۲ چاپ ریاض؛.

۲- تاریخ طبری: ج ۳ ص ۴۲۹؛ سیره عمر ابن جوزی ص ۳۷؛ تاریخ ابن خلدون: ج ۲ ص ۷۵؛ النظام السیاسی سید مرتضی رضوی ص ۱۹۵؛

۳- تاریخ طبری ج ۱ ص ۱۳۸؛ من حیات الخلیفه: ص ۱۴۲؛

ص: ۱۸۳

قبلی که میان او و عمر و ابو عبیده جراح بود به عمر تسلیم نمود! (۱)

این ادعای گفته‌های استاد احمد شرباصی تأیید می‌کند که می‌گوید: عمر دم در مسجد ایستاد و گفت: این نامه (سربسته) از ابوبکر است، یک نفر از حاضرین پرسید آیا می‌دانی در آن چه نوشته؟ گفت: نه گفت: ترا به خلافت نصب کرده همان گونه که تو در سال اول او را منصوب نمودی! همه حضار مشابه این سخن را گفتند:

وانجلی الأمر عن أن عمر تلى كتاب استخلافه من أبي بكر جريان آفتابي شد که عمر نامه را از قبل خوانده و میدانست که چه نوشته شده است. (۲)

علامه شیخ محمود ابو ریه از مستشرق لامنس، نقل می‌کند: که او بر این عقیده بود که، میان ابوبکر، و عمر، و ابو عبیده بن جراح، توطئه ای بود که، خلافت را از دست اهل بیت بر بایند او چنین می‌گوید: إن الحزب القرشي الذي يرأسه أبو بكر، و عمر، و أبي عبیده، لم يكن وضع حاضر، و لا وليد مفاجاه، أو ارتجال، و إنما كان وليد مؤامره سرّیه مبرمه حیکت اصولها و ربت أطرافها، بكلّ عنایه، و إحكام، و إن أبطال هذه المؤامره: أبو بكر، عمر بن الخطاب، أبو عبیده بن الجراح و من أنصار هذا الحزب:

عائشه و حفصه همانا حزب قرشی که گردانندگان آن (سه نفر) ابوبکر و عمر و ابو عبیده بودند مسئله ای نبود که به طور ناخواسته پیش آید و یا ناگهانی زائیده شود و یا چیز پیش پا افتاده ای باشد بلکه زاده توطئه‌های پنهانی محکمی بود که ریشه آن به طور، قوی تاییده شده بود و اطراف آن با محکم کاری و عنایت تمام، سنجیده شده بود قهرمانان این توطئه‌ها (سه نفر) ابوبکر، و عمر، و ابو عبیده جراح بودند، و یاوران (چاک گریبان) این حزب، عائشه و حفصه بودند. (۳)

در طول دوران نبوت که سردمداران گروه فشار، جلسات سری زیاد و در سالهای اخیر عهدنامه هائی برای بعد از پیغمبر، داشتند.

۱- من حیات الخلیفه ص ۱۶۶؛ بنقل از خلفاء محمد ص ۸۷ ط بیروت.

۲- من حیات الخلیفه: ص ۱۶۶؛ بنقل از مجله لواء الإسلام القاهریه: سال ۲۱۴، شماره ۶ / ۲۸۷؛

۳- من حیات الخلیفه: ص ۱۶۶ به نقل از کتاب علی و ما لقیه من صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله ص ۳۷۳ مخطوط.

ص: ۱۸۴

مخصوصاً برای گمراه ساختن اذهان و کوبیدن طرفداران اهل بیت علیهم السلام و برای مشروعیت بخشیدن به کارهای سقیفه و شوراهای بعد از آن خود، حدیث هائی جعل و در آستین خود نگهداشته بودند که با شهادت یاران گروهی و هم‌حزبان خود، به اثبات می‌رساندند. مثلاً برای مصادره اموال! حدیث نحن معاشر الأنبياء لا نورث (۱) ما گروه انبیاء (مانند دیگران ارث برده نمی‌شویم) هرچه (از اموال منقول و غیر منقول بجا گذاشته ایم) صدقه است یعنی در میان مسلمانان تقسیم خواهد شد!

یا برای مهر تأیید بر خلافت خود: أصحابی کالنجوم بأيهم اقتديتم إهتديتم اصحاب من مانند ستارگان است به هر کدام آنان تبعیت کنید راه هدایت را می‌یابید.

یا برای کوبیدن مدعی خلافت (علی علیه السلام): لا تجتمع النبوه و الخلافه فی بنی هاشم نبوت و خلافت در بنی هاشم جمع نمی‌شود.

یا أن النبي قال الإمامه بالاختيار (۲) رسول اکرم فرمود: امامت با اختیار (خود امت) است.

در حالی که در گذشته نصوص صریح نبوی را در باره خلافت بلافصل امیرمؤمنان علی علیه السلام خواندید و حال به اقدامات بعدی توجه کنید.

«اِ تَحْرِيمِ اِقْتِصَادِي»

برای اینکه امیرمؤمنان علیه السلام را از هر جهت زیر فشار قرار داده و خلع سلاح نمایند، با عناوین گوناگون اموال او را، مصادره کردند، و با جعل حدیث از پیش طراحی شده (نحن معاشر الأنبياء لانورث ماترکناه صدقه ما دسته پیامبران چیزی به ارث نمی‌گذاریم) (کسی از ما ارث نمی‌برد) هرچه داشته باشیم صدقه است! با طرح این حدیث، ۱- فدک را غصب کردند ۲- خمس ذی‌القربی را که به جای صدقات و زکوات فقرا و دیگران به آنها اختصاص یافته است، قطع نمودند!

۱- النص والأجتهد ص ۲۸؛

۲- بحار الأنوار: ۳۰ / ۲۹۰.

ص: ۱۸۵

با قطع در آمد این منابع، دست مولا- را از تأمین نیازهای روز مژه خود هم کوتاه کردند و در اثر پیامد های این مصادره، اهلیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مضیقه شدید افتادند.

این سیاست را همه خلفای بنی امیه و بنی العباس اجراء کردند به طوری با زندگی سخت دست و پنجه نرم می کردند که حتی برای خواندن نماز برای یک خانواده، یک پوشش داشتند که با آن متناوباً (به نوبت) نماز می خواندند.

این فشار اقتصادی در زمانهای مختلف دچار فراز و نشیب بود، مخصوصاً در زمان هارون عباسی به شدت نهائی خود رسید به طوری تاریخ باز گو می کند که هیچیک از هیجده (۱) یا نوزده (۲) یابست و یک نفر (در بعض روایات سی و هفت نفر (۳)) دختران امام موسی کاظم علیه السلام ازدواج نکردند (۴).

اگرچه بعضی از مورّخین، نظر داده است که رضائیه (امام رضائی ها) دختران خود را بشوهر نمی دادند زیرا کسی که همسر و هم کفو ایشان بود نمی یافتند.

این مطلب در میان دختران ایشان عادت شده بود، بطوری که امام جواد محمد بن علی الرضا علیهما السلام در مدینه ده روستا وقف کرده است بر دختران و خواهران خود که شوهر نکرده اند و از در آمد آن روستاها، نصیب و سهمی به رضائیه هائی که در قم ساکن بوده اند از مدینه بجهت ایشان میآوردند (۵).

این مطلب به نظر صحیح نمی آید که خانواده امامت و رسالت، رهبانیت را،

۱- کشف الغمه: ۳ / ۴۱. بحار الأنوار: ۴۸ / ۲۸۸.

۲- بحار الأنوار: ۴۸ / ۲۸۸ از المناقب: ۳ / ۴۳۸؛

۳- منتهی الامال: ج ۲ ص ۱۴۹ ۱۳۳۱ شمسی بنقل از عمده‌الطالب؛ امام موسی کاظم علیه السلام با اینکه مدت زیاد از عمر خود را در زندان گذرانده اما هنگامی که آزاد می زیست، برای بقاء نسل و از بین نرفتن آنها سعی در تکثیر اولاد داشت حتی تعداد آنها را مورخینی مانند صاحب عمده‌الطالب شصت نفر هم ذکر کرده اند (منتهی الامال: ۲ / ۱۴۹).

۴- منتهی الامال: ۲ / ۱۶۲ چاپ ۱۳۳۱ شمسی بنقل از تاریخ قم.

۵- منتهی الامال: ۲ / ۱۶۲ بنقل از تاریخ قم.

ص: ۱۸۶

پیشه ساخته و در دین جد خود بنیان گذاری کنند با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در جریان عبادت شبانه روزی عثمان بن مظعون و همچنین امیر مؤمنان علیه السلام پس از فتح بصره، عاصم بن زیاد بصری را اکیداً از آن قدغن نموده اند.

یا اینکه بر خلاف تأکیدات شریعت اسلام در باره ازدواج، اینها با بهانه عدم هم کفو، مادام العمر، خود را در خانه ها حبس نموده و غرائز جنسی خود را سرکوب نمایند و بر خلاف اجداد و نیاکان خود قدم بردارند و حتماً اینها از پسر عموها یا غیر آنها از مؤمنین بودند که با آنها ازدواج کنند مگر اینکه مانند بعضی از اخباریها، ازدواج سیده را با غیر سیده حرام بدانند، باز از خویشاوندان و اقربای خودشان به تعداد آنها همتائی وجود داشت، اما آنچه که منطقی و عاقلانه به نظر می آید که در زمان هارون و بعضی از خلفای بعد از او، مانند معتصم و متوکل سخت گیری به اوج خود رسیده و جوّ سیاسی به صورتی در آمده بود که یا کسی جرئت ازدواج با آنها را نداشت و از ترس حکومت نمی خواستند تن به ازدواج با علویان بدهند، یا از نظر مالی شوهر دادن آنها ممکن نبوده است.

۲ «اعدام دوستان»

برای تحکیم موقعیت خود، دستداران و هواخواهان امیرمؤمنان علیه السلام را زیر فشارهای گوناگون قرار داده و زیر پای آنان را خالی میکردند، با ایجاد رعب و وحشت آنها را منزوی و تبعید و قطع حقوق و حتی تا مرز اعدام پیش می بردند.

ابوذر صحابی محترم و سنگین وزن را از مرکز حکومت دور کردند اول به شام بعد از مدتی به ربهه بی آب و علف تبعید نمودند و در آن سرزمین مخوف، با تنها دخترش وداع کرده، و او را در آن بیابان بی پایان، تنها گذاشت، و به سوی حق پر کشید و رفت!!

عمار صحابه دیگر که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره اش فرمود: عمار مع الحق ...

ارادتمند با اخلاص علی را با بهانه های بی اساس و واهی، تا مرز مرگ کتک زده و از مزایای اجتماعی، محروم ساختند.

بریده اسلمی را تهدید و جلای وطن نمودند و همچنین سایر دوستان مولا را با

ص: ۱۸۷

هر بهانه ای بود مورد آزار و اذیت قرار داده و اطرافش را خالی ساختند.

مالک بن نویره علی دوست و علی شناس را که، رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت به اهل بهشت بودن او داده بود، از هستی ساقط کرده، او و تمامی اهل قبیله اش را قتل عام نموده وزن و بچه های آنان را به اسارت بردند، خالد بن ولید همان شب با زن او ام متمم، (أم تمیم (۱)) زنا کرد.

با اینکه عمر پس از تثبیت موقعیت خود به ابو بکر فشار می آورد، خالد را سنگسار نماید چون از خالد وحشت زیاد داشت، با این بهانه میخواست او را از سر راه بردارد، ولی ابوبکر تسلیم او نمی شد می گفت: لاأشیم ای لا أعمد سیفاً سلّه الله علیهم أبداً من شمشیری را که خدابه سوی آنها کشیده است غلاف نمی کنم! (۲).

در این باره تاریخ سخنان زیاد و شنیدنی دارد که، با مراجعه به منابع موثق مطلب کاملاً روشن می شود.

در زمان خلافت خود عمر جریان مشابهی پیش آمد که چهار نفر به زنای مغیره بن شعبه شهادت دادند، چون عمر با او دوستی دیرینه داشت، طفره رفته و با بهانه ای شهود را تازیانه زد. (۳)

۳ «والیان هزار فامیل»

اینها مهمترین کاری که انجام دادند، به قدرت رساندن تمام هم پیمانان و دار و دسته های خود بود؛ ولایات اسلامی را، در اختیار خواهان های خود قرار دادند و امرای ارتش را از کسانی انتخاب نمودند که مربوط به اعضای ستون پنجم بود.

البته این یک مسئله طبیعی است که انسان برای حفظ موقعیت خود، از دور و بر خویش استفاده نماید. اما در اسلام و دولت اسلامی فرق می کند، زیرا اساس و

۱- محاکمات الخلفاء: ۳۳۵.

۲- النص و الاجتهاد: ص ۶۱ بنقل از منابع مختلف اهل سنت؛ من حیات الخلیفه ص ۳۳۶ بنقل از حیات الصحابه کاندهلوی ج ۲ ص ۴۱۳ ط حیدرآباد هند؛

۳- النص و الاجتهاد: ص ۲۰۲ بنقل از منابع سنی ها؛

ص: ۱۸۸

بنای اداره حکومت و شایستگی اشغال پستهای مهم را در اسلام، صرفاً میزان کار دانی و عدالت و دینداری اشخاص قرار داده است؛ که نمونه ای از آن استانداران امام مظلومان علی علیه السلام بود.

با مطالعه یکایک حالات باند انحراف، به این نتیجه می رسیم که، همیشه رضای دوستان خود را بر رضای خداوند متعال مقدم می داشتند.

چون سعی بر این داشتند که دل دوستان خود را نرنجانند برای اینکه با همکاری آنها سلطنت خویش را تحکیم بخشیدند و اهلیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را از گردونه خارج کردند

با زیر پا گذاشتن همه ارزشها، مواظبت شدید داشتند که حتی یک نفر از دار و دسته خود، آزرده خاطر نباشد و لو اینکه حق دیگران پایمال شود؛ مانند قتل‌های زنجیره ای عمدی خالد بن ولید که تا مرز یک هزار و دویست نفر بالغ شد. (۱)

یا کار های خلاف امثال مغیره ها و خالد هاوو ... که هر کس کوچکترین آشنائی با تاریخ اسلامی دارد، از اوضاع خلفای صدر اول تا آخرین باقیمانده آنها باخبر است و میداند که زیر پوششهای اسلامی چه جنایت ها که نکردند و چه پرده ها که دریده نشد و چه ناموسها که مورد تجاوز قرار نگرفت.

اما علی علیه السلام شنید در یمن خلخالی را از پای زنی به زور در آورده اند، ناله سر میدهد که اگر کسی از شنیدن این خبر سگته کند و بمیرد مورد ملامت نیست و حق دارد (صلوات و سلام خدا بر تو باد ای روح ایمان و شهادت و شجاعت و غیرت).

مالک بن نویره را با مردان قبیله اش شبانه قتل عام می کنند و به زنش تجاوز مینمایند و زنان و بچگان را به اسیری می برند وو ... اما کسی به حال آنها تأسف نمی کند و اظهار همدردی نمی نماید.

۴ «بیعت شکنان»

بیعت به معنای قبول حقانیت و پذیرفتن فرمانروایی کسی را، گویند.

ص: ۱۸۹

در میان جامعه بشری مرسوم است کسی که به دیگری بیعت کرد، تا سرحد جان از او دفاع نموده و به فرامین او گردن می‌نهند و حکم او را بی چون و چرا پذیرفته و به اجراء در می‌آورد؛ چون قبل از بیعت وظیفه دارد، در باره کسی که می‌خواهد به او بیعت کند، تحقیق و بررسی کامل به عمل آورد؛ وقتی که شایستگی و لیاقت دینی و اخلاقی بخصوص مدیریت او به اثبات رسید، آن وقت است که باید در یاری او تپای جان بایستد، و در این صورت است که، به هیچوجه نمی‌تواند بیعت خود را بشکند و بر علیه او قیام نماید.

مگر اینکه آن بیعت شونده بر خلاف قوانین مدونه عمل نماید و یا اینکه جامعه را به تباهی و استبداد و زورگویی بکشاند و حقوق دینی و دنیوی انسانها را پایمال کند.

این گونه بیعت آن وقت ارزش واقعی خود را به دست می‌آورد و به استحکام حقیقی خود می‌رسد که، از سوی خداوند برای شخص معینی، دستور داده شود.

در بیعت این چنینی علاوه بر اینکه با هیچ عنوان و بهانه، مخالفت و سرپیچی از فرمان آن بیعت شونده جایز نیست؛ بلکه نافرمانی او حرام و اطاعت از او واجب الهی می‌باشد؛ و اگر کسی با او ستیز و بی حرمتی نماید مضافاً بر اینکه باغی و یاغی و متمرّد محسوب می‌شود، باید طبق دستور دینی و شریعت اسلامی، هرچه زود تر او را از میان برداشته و جامعه را از لوٹ وجود او پاک و آن غده چیرکین را جراحی نمایند.

فراموش نشود منظور من از فرمانروای مفترض الطّاعه، کسی است که از سوی خداوند برای هدایت و رهبری جامعه بشری معین شده باشد.

مهاجرین و انصار و حجاج سایر مناطق و شهرها، فراموش نکرده بودند که بیش از دو ماه و اندی از بیعت الهی و نبوی خود، در محلی موسوم به غدیر خم نگذشته بود که با آن همه تشریفات بی سابقه و زیر آفتاب سوزان و در وسط آن بیابان بی پایان، با سه روز معطلی که، عقب مانده‌ها برسند و جلو رفته‌ها برگردند و یک اجتماع عظیم سرنوشت ساز را تشکیل داده و با حضور آن جمعیت انبوه و نخبه گان بلاد و در میان نژادهای مختلف، برای کسی که، خود خداوند پسندیده و برای

ص: ۱۹۰

رهبری بندگان خود انتخاب نموده بود؛ بیعت گرفته شود، تا بعدها کسی نتواند ادعاء نماید که من ندیدم و نشیدم و نفهمیدم و نتوانستم. (۱)

این بیعت با عباراتی مانند اَلست بکم اُولی بکم من اَنفسکم قالوا بلی آیا (اطاعت از ولایت مطلقه) من، برتر و بالاتر از تصمیم خودتان نیست؟! گفتند: بلی. فرمود:

ألا من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه أَللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه، وانصر من نصره واخذل من خذله (الخبر) آگاه باش هر که را من مولايم، علی مولاى اوست (یعنی برابر دستور الهی من ولایت مطلقه الهیه خود را به او واگذار نمودم سپس رو به آسمان گرفته این گونه دعا کرد) بارخدایا دوست بدار کسی را که علی را دوست بدارد و دشمن بدار آن را که علی را دشمن بدارد، و یاری نما بر کسی که علی را یاری کند و خوار (و ذلیل کن) کسی را که او را خوار نماید. (البته می دانید که در این باره کتابهای فراوان نوشته شده است مخصوصاً کتاب شریف «الغدیر» و امثال آن، در اختیار همگان قرار گرفته است، و من بنده ناچیز در صدد آوردن اسناد و مدارک این جریان نیستم چون از مسلمات تاریخ و متواترات احادیث و اخبار است).

با کمترین دقت در ساختار این بیعت بر هیچکس ابهامی باقی نمی ماند که این بیعت برای امامت و رهبری بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود نه وصی و قیم خانگی، چون تعیین وصی و قیم عرفی، این همه تشریفات و تأکیدات و اعتراف گرفتن بر ولایت، لازم نبود که، پیامبر خدا سه روز آن همه جمعیت را زیر آتش شرربار آفتاب عربستان و میان آن هوای گرم طاقت فرسا، نگهدارد که من برای بعد از خودم وصی و قیم عرفی و خانگی معرفی می کنم؛ زهی بی انصافی یا خود باختگی است که کسی واقعه با آن بزرگی را این گونه کوچک نموده و با بی اعتنائی از کنارش رد شود، و پیامد آن را تا ظهور آخرین حجت الهی بر این امت مظلوم تحمیل نماید.

۱- قال العلّامة المجلسی قدس سره فصل: و روی أنّ الله تعالی عرض علیاً علی الأعداء یوم الإبتهاال، فرجعوا عن العداوه، و عرضه علی الأولیاء یوم الغدیر فصاروا أعداءً علامه مجلسی گوید: روایت شده است خداوند علی را در روز مباحله به دشمنان عرضه کرد، آنها از عداوت دست برداشتند و روز غدیر به دوستان عرضه نمود، آنها دشمن او شدند «بحار الأنوار: ۳۱ / ۶۳۷».

ص: ۱۹۱

پس این بیعت رهبری و ولایت مطلقه، یا به عبارت دیگر، بیعت امامت و خلافت، در گردن آن همه جمعیت مخصوصاً در ذمه نخستین تبریک گویان: «بِخ لک یا علی أصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه، ثابت و لازم مانده بود که آن همه مصائب را متوجه مقام عظمای ولایت و رهبری کردند.

شما ای صاحبان وجدانهای سالم، از برادران اهل سنت! چگونه برداشت می کنید؟!

آیا- گویندگان این عبارات تبریک، به وصایت خانگی، این گونه تبریک می گفتند؟! یا مسئله چیز دیگر بود. دوباره به تعبیر آنها دقت نمایید (مولای من و مولای تمامی مؤمنین و مؤمنات قرار گرفتی) برای چندمین بار با دقت بخوانید و قضاوت کنید، تا فردای قیامت از جواب مأمورین خداوند عاجز ننمایید چون ندامت آن روز، فائده نبخشیده و به جایی نخواهد رسید.

اما متأسفانه بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشتی از امضا کنندگان صحیفه ملعونه، راه افتاده با مقدمات چیده شده چندین سال قبل، طوری افکار عمومی را مشوش ساخته و متوجه خود ساختند که، آن همه وقایع عظیمه را نادیده گرفته، و تمام ارزشها را زیر پا گذاشتند و بطور غاصبانه، بر اریکه قدرت تکیه زدند؛

که نتایج منفی آن تا ظهور دادگستر جهان، مهدی زهراء علیها السلام روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء، گریبان گیر ملت اسلام خواهد بود.

امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه ها و سخنان خود؛ بیشتر به این می نالد که، هنوز بیعت من در گردن آنها بود که در مقابل چشمان پر از اشک سروران جوانان بهشت (حسن و حسین علیهما السلام) و ناله سوزان (دخت پیامبر) به زور از من بیعت گرفتند.

فصل بعد را که چکیده ای از اسناد و مدارک معتبر و موثق برادران اهل سنت است، با دقت مرور کنید تا قطره ای از دریای بیکران مظلومیت خاندان و حی، به دست آید.

مطلبی را فراموش نفرمایید که از این بعد این بخش با بخش بعدی «دختر وحی» ارتباط مستقیم دارد. هردورا در کنار هم قرار دهید، تا اهمیت خیلی از جریانها، روشن شود.

«علی در مسیر بمرانها» «بیعت از امام»

جریان گرفتن بیعت از مظلوم تاریخ را به صورت های گوناگون آورده اند که هر کدام از آنها، از قدرت اهریمنی استبداد و زیر پا گذاشتن همه ارزشهای انسانی را حکایت و بازگو می کند.

در باره چگونگی گرفتن بیعت از امام علیه السلام دو دسته روایت و تاریخ به دست ما رسیده است؛

۱- تا «فاطمه علیها السلام» زنده بود، شدت فشار کم بود چون با بودن «دختر وحی»، نخواستند یا نتوانستند خشونت زیاد نشان دهند، شاید عکس العمل منفی را از سوی مسلمانان، بعید نمی دانستند؛

۲- فشار و خشونت و وحشی گری، همان روزهای اول بعد از دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع شد و چندین بار، به خانه وحی هجوم برده و با خشونت تمام امام را برای اخذ بیعت بیرون کشیده و به مسجد بردند، به گونه ای که اثر کشیده شدن امام در زمین دیده می شد،

این گونه رفتار به نظر صحیح و منطقی تر می آید، چون آنها کسانی نبودند که منتظر بمانند تا «زهره علیها السلام» بمیرد پس از آن بیعت بگیرند، لحظه شماری می کردند، تا تحکیم حکومت خود را هرچه زودتر به پایان برسانند و با خیال راحت به کارهای بعدی مشغول شوند.

۱- ابن قتیبہ دینوری که از بزرگان اهل سنت است در کتاب «الإمامه و السیاسة» ماجرا را چنین شرح می دهد: ابوبکر از کسانی که در نزد علی کرم الله وجهه بودند، جویا شد، عمر را به سوی آنها فرستاد، او آمد و آنها را صدا زد (و از آنها خواست بیرون آیند) آنها از بیرون آمدن امتناع کردند.

فدعا بالحطب وقال و الّذی نفس عمر بیده: لتخرجنّ أو لأحرقنّها علی من فیها فقیل له یا ابا حفص: إنّ فیها لفاطمه قال و إنّ!! پس هیزم خواست و گفت: قسم به کسی که جان عمر در دست اوست یا باید (برای بیعت) بیرون آید و یا خانه را با هر که در آن است می سوزانم!! گفتند: ای ابا حفص، فاطمه در آن خانه است، گفت: اگرچه ()

ص: ۱۹۳

یعنی او هم باشد مهم نیست!

جز علی علیه السلام، همه بیرون آمده و بیعت کردند. چون حضرت فرمود: من قسم خورده ام تا قرآن را جمع نکنم لباس نپوشم.

پس فاطمه دم در ایستاد و گفت: من گروهی بدتر از حضور شما را سراغ ندارم جنازه رسول خدا را روی دست ما گذاشتید و بدون مشورت ما کارهایتان را به پایان رساندید و حق ما را به ما برگردانید.

عمر پیش ابوبکر آمد و گفت: ألا تأخذ هذا المتخلف عنك بالبيعة؟! آیا این سرپیچی کننده از بیعت را نمی گیری (خشونت نشان نمی دهی)؟!.

ابوبکر به غلامش قنفذ گفت: برو علی را برای من بیاور؛ وقتی که به علی رسید، پرسید چکار داری؟ گفت: خلیفه رسول خدا ترا می خواهد.

فرمود: چه زود به رسول خدا دروغ بستید (بدروغ خود را به جانشینی او منتسب کردید!)، او برگشت و جریان را باز گو کرد، ابوبکر گریه زیادی کرد!! باز عمر گفت لاتمهله هذا المتخلف عنك بالبيعة تخلف کننده از بیعت را مهلت نده!

دوباره قنفذ را مأمور کرد و گفت: به او بگو امیر مؤمنان! ترا می خواهد (حضرت) صدایش را بلند کرد و گفت: سبحان الله لقد ادعی ماليس له پاك و منزه است خدا! چیزی را ادعا نموده که حقش نبود؟! دوباره برگشت و جواب (حضرت) را رساند؛ باز ابوبکر زیاد گریست.

سپس عمر با عده ای از یارانش بلند شد به جلوی در فاطمه رسیدند و در زدند فاطمه صدای آنها را که شنید (رو به قبر پدر گرفت و) نادت بأعلى صوتها، یا أبت یا رسول الله، ماذا لقینا بعدك من ابن الخطاب و ابن ابی قحافه با صدای بلند ندا کرد پدرم! ای رسول خدا بعد از تو از دست پسران خطاب و ابی قحافه چها کشیدیم.

مردم این ناله را که شنیدند نزدیک بود دلهایشان پاره شده از سینه ها بیرون ریزد، گروهی با گریه سوزان، برگشتند ولی عمر با گروه دیگر ایستاد و علی را بیرون آوردند و پیش ابوبکر بردند.

فقالوا: له بايع، قال إن لم أفعل فمه؟ قالوا إذاً و الله نضرب عنقك به او گفتند:

بیعت کن، گفت: اگر نکنم چه؟! گفتند: در این صورت به خدا قسم گردنت را می

ص: ۱۹۴

زنیم! فرمود: پس بنده خدا و برادر رسول خدا را می کشید؟!

عمر گفت: بنده خدا را، بلی، اما برادر رسول خدا را، نه،

ابوبکر ساکت ایستاده و چیزی نمی گفت: عمر رو به او کرد و گفت: ألا- تأمر فیه بأمرک در باره او دستوری نمی دهی؟! گفت: لاأکرهه علی شیئی ما کانت فاطمه إلی جنبه مادامی که فاطمه در کنار اوست، او را به چیزی مجبورش، نمیکنم. (۱)

علی به سوی قبر رسول خدا برگشت با صدای بلند، ناله سر داد و گفت: یا بن أم انّ القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی ای پسر مادرم این گروه مرا ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند (سخنی که هارون به موسی گفت). (۲)

شب و روز برای گرفتن بیعت از امیرمؤمنان علیه السلام نقشه ها کشیدند و طرحها ریختند اما آن نیروی قوی و حامی نیرومندی که در کنار امیرمؤمنان علیه السلام وجود داشت (یعنی فاطمه علیها السلام) آنها را خلع سلاح می کرد، و قدرت عملی ساختن نقشه های شوم خود را از آنان سلب می نمود.

ولم یبایع علیّ علیه السلام ابابکر بالخلافه إلا بعد أن توفّیت (۳) علی علیه السلام تا وفات فاطمه علیها السلام به ابوبکر بیعت نکرد.

ولم یبایع علیّ علیه السلام إلا بعد ثلاثة أشهر (۴) علی علیه السلام بیعت نکرد مگر پس از گذشت

۱- از اینجا روشن می شود که فاطمه چه پناهگاهی برای فرزند کعبه بود که با فرویختن این پناهگاه کار علی زار گشت و رو به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفت و ناله سر داد لقد استرجعت الودیعه تا آخر که در حالات دختر وحی خواهد آمد.

۲- تا اینجا روایت «الإمامه والسیاسه»: ج ۱ ص ۱۳ ط دوم مصر و امام المتقین: استاد عبدالرحمن شرقاوی ص ۷۰.

۳- التّاریخ السیاسی و الحضری دکتّر عبدالعزیز سالم: ص ۱۷۷؛ و تاریخ دوله عربیه او ص ۱۶۱.

۴- الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام ص ۲۰۹ / ۷ از کتاب «الصدیق ابوبکر» محمد حسنین هیکل: ص ۶۳-۶۵؛ و بحار الأنوار: ۴۳ /

۱۸۸ از کشف الغمه او هم از کتاب الذّریّه الطّاهره دولابی؛ در مدت زنده بودن فاطمه علیها السلام بعد از پدر ۱۵، ۱۸، ۴۰، ۶۰، ۷۵،

۹۰، ۹۵ روز، و بالأخره ۶ ماه و ۸ ماه هم گفته شده است (به بخش دختر وحی فصل رکن استوار علی فروریخت) مراجعه شود.

ص: ۱۹۵

سه ماه.

بخاری و مسلم و طبری و غیر اینها روایت کرده اند: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ بَنُو هَاشِمٍ جَمِيعًا لَمْ يَبِيعُوا أَبَا بَكْرٍ فِي حِيَاهِ فَاطِمَةَ أَي سَتَّةِ أَشْهَرِ عَلِيٍّ رَوَايَاتِهِمْ هَمَانَا عَلِيٌّ وَ هَمَّةُ بَنِي هَاشِمٍ مَا دَامَ أَنَّ فَاطِمَةَ زَنَدَةً بُوَدَ بِهٖ أَبُو بَكْرٍ بَيْعَتُ نَكَرْدَنَدَ

ولی این حریم را بزودی شکستند، هوای ریاست، انسان را کر و کور می کند، بالأخره دستور صادر شد.

۲- وقتی که امیرمؤمنان علیه السلام از دفن رسول خدا فارغ شد و سقیفه ای ها در سقیفه کارشان را به پایان رسانیده و ابوبکر را به جای پیامبر نشانیدند، شنیدند که بنی هاشم باعدّه ای از مهاجرین و انصار(۱) مانند عباس (۲) و زبیر(۳) و مقداد(۴) و طلحه (۵) و سعد بن ابی وقاص،(۶) اطراف علی علیه السلام را گرفته اند می خواهند به ابوبکر اظهار مخالفت نموده به علی علیه السلام بیعت نمایند.(۷)

معاویه در نامه ای که به حضرت فرستاد به این جریان اشاره نمود «وما یوم المسلمین منک بواحد لقد حسدت ابابکر و التویت علیه و رمت افساد أمره، و قعدت فی بیتک عنه و استغویت عصابه من الناس حتی تأخروا عن بیعتہ تنها یک روز نسیت که مسلمانها از دست تو می کشند، به ابوبکر حسد ورزیده و به کار او پیچیدگی کرده و تصمیم به افساد و تباهی کار او گرفتی، در خانه ات نشسته، و دسته ای از مردم را

۱- الطبری ۳/ ۲۰۲؛ یعقوبی: ۲/ ۱۲۶؛ نهج الحق: ص ۲۷۱.

۲- العقد الفرید: ۴/ ۲۵۹.

۳- الطبری: ۳/ ۲۰۲ بیشتر از تاریخ نویسان این را گفته اند.

۴- شرح نهج البلاغه: ۲/ ۵۶.

۵- الطبری: ۳/ ۲۰۳؛ الکامل: ۲/ ۳۲۵؛ این چهار نفر را در سیره حلبیه ۳/ ۳۶۰؛ نیز آورده است.

۶- شرح نهج البلاغه: ۲/ ۵۶.

۷- الهجوم: ص ۹۹؛ از الریاض النضره: ۱/ ۲۴۱؛ تاریخ الخمیس: ۲/ ۱۶۹؛ الجمل ص ۱۱۷؛ شرح نهج البلاغه: ۲/ ۵۶.

ص: ۱۹۶

فریب داده و به دور خودت گرد آوردی، تا از بیعت او عقب بمانند. (۱)

«حریم وحی در معرض یورشها»

«یورش اول»

اشاره

عمر پیش ابوبکر آمد و گفت: از این متخلف نمی خواهی بیعت بگیری؟! (۲)

تا او بیعت نکند ما هنوز کاری نکرده ایم (۳) و دست تو به چیزی بند نیست، کسی را بفرست بیاید بیعت کند اینها که بیعت کرده اند چوپانی بیش نیستند (اصل و ریشه آنها ایند که مانده اند).

قنفذ را فرستاده و به علی علیه السلام پیغام دادند که تو، یکی از مسلمانها هستی اینک مهاجرین و انصار بیعت کرده اند تو هم بیا بیعت نما!.

چیزی نگذشت قنفذ برگشت و به ابی بکر گفت: علی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله جز من کسی را، جانشین خود نکرده است (۴) چه زود به پیامبر دروغ بستید. (۵)

عمر با گروه زیاد که اُسید بن حضیر و سلمه بن سلامه هم جزء آنها بود به در

خانه علی علیه السلام آمد، دید جمعی آنجا حضور دارند فریاد زد: به ابی بکر بیعت کنید همان طور که مردم بیعت کردند! دید کسی بیرون نیامد فدعا عمر بالحطب فقال والمذی نفس عمر بیده لتخرجن أو لأحرقنها علی من فیها فقیل له: یا ابا حفص، إن فیها لفاطمه! فقال و إن!! (۶) پس عمر هیزم خواست و گفت به خدا قسم یا باید بیرون آید یا خانه را با هر که در آن هست آتش زده و می سوزانم گفتند: ای ابا حفص (کنیه عمر است) فاطمه در آنجاست! گفت: اگر چه! (او هم باشد برایم فرق نمی کند، خانه را به آتش می کشم).

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۵/۱۸۶؛ الهجوم: ص ۱۰۰.

۲- الامامه والسیایه: ۱/۱۹.

۳- کتاب سلیم: ص ۸۲.

۴- تفسیر عیاشی، ۲/۶۶-۶۷؛ الاختصاص: ص ۱۸۵-۱۸۶.

۵- الامامه والسیاسه: ۱۲-۱۸.

۶- الامامه والسیاسه ۱/۱۹؛ احتجاج: ۸۰/بحار الأنوار: ۲۸/۲۰۴.

ص: ۱۹۷

زبیر شمشیر خود را به دست گرفت که بیرون آید عمر فریاد زد: بگیرید آن سگ را و شرش را کم کنید که سلمه بن سلامه، شمشیر را از دست او گرفت و بنی هاشم را محاصره کردند و به جز حضرت، همگی بیعت نمودند. (۱)

در روایت ابن قتیبه دینوری آمده است: علی، فاطمه را شبانه بر مرکبی سوار می کرد و در مجالس انصار می گشت و از آنها کمک می خواست در پاسخ می گفتند: ای دختر رسول خدا بیعت برای این مرد (ابوبکر) تمام شده است اگر شوهر و پسر عمویت پیش از ابوبکر می آمد ما کسی را با او همتا ندانسته و از او رو گردان نمی شدیم (در جواب اینها امیر آزادگان علی علیه السلام می فرمود: لیبعتی کان فی عنقهم قبل بیعه ابوبکر، شهدها رسول الله و أمر الله بها أو لیس بایعنی؟! فما بالهما یدعیان ما لیس لهما و لیسا بأهله (۲) بیعت من که (در غدیر خم) پیش از بیعت ابی بکر، در گردن آنها بود رسول خدا شاهد آن و خداوند بر آن امر فرموده بود، آیا (ابوبکر) خود به من بیعت نکرد؟! ... پس به چه علت آن دو نفر، چیزی را که نه برای آنها بود و نه شایسته آن بودند، ادعاء کردند.

جریان استنصار و کمک خواستن شبانه که یا عذر می آوردند و یا قول یاری می دادند و فردا نمی آمدند را، منابع زیادی آورده اند ولی ما به خاطر رعایت اختصار، چند مورد از مصادر آن را در پاورقی یاد آور می شویم. (۳)

۱- آنگونه که از روایت و تاریخ ها استفاده می شود، شمشیر کشیدن زبیر در هجوم دوم و پیش از هجوم سوم بوده است. (الطبری: ۲۰۳/۳؛ الکامل: ۳۲۵/۲؛ شرح نهج البلاغه: ۴۵/۲، ۵۰، ۵۶ و ۴۷/۶-۴۸؛ المسترشد: ص ۳۷۸. و اما در هجوم اول تصریح کرده اند به بیعت نکردن امام؛ و امام در پاسخ عمر فرمود: «إذن والله لأقبل قولك و لا أبایعه» در روایت دیگر آمده است که آنها نیز در این حمله و بعد از جواب امام، ساکت ماندند در این باره به مصادر مذکوره در هجوم اول و کتاب الإيضاح: ص ۳۶۷؛ و المسترشد: ص ۳۸۱ مراجعه شود. خلاصه آنچه که به دست می آید جریان خروج زبیر از خلط راویان مابین هجوم اول با دوم بوده است. (پاورقی کتاب الهجوم علی بیت فاطمه: ص ۱۰۰).

۲- مثالب النواصب ص ۱۳۹؛ الهجوم: ص ۱۰۲

۳- احتجاج: ص ۷۵ و ۸۱؛ و ۱۹۰/۱ (ط جدید)؛ بحار: ۴۱۹/۲۹؛ هدایه الکبری: ص ۱۷۸ و ۴۰۸؛ کامل بهائی: ۴/۲؛ اختصاص: ص ۱۸۴؛ کتاب سلیم: ص ۱۲۸؛ صراط المستقیم: ۸۰/۲؛ مثالب النواصب: ص ۲۳۳؛ بحار: ۲۹۲/۳۰؛ بنقل از دلائل الامامه: ج ۲؛ العوالم: ۴۲۵/۱۱؛ دائره المعارف فرید وجدی: ۷۵۹/۳؛ موسوعه آل النبی دکتراشه بنت الشاطی: ص ۶۱۴؛ تراجم سیدات بیت النبوه ص ۶۱۳ باز نوشته او؛ فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله عمر ابونصر: ص ۱۱۷؛ السیده فاطمه الزهراء علیها السلام دکترا بیومی مهران: ص ۱۳۷؛ الصدیق ابوبکر، محمد حسنین هیکل: ص ۶۵؛ حاشیه شفاء صدور الناس ص ۳۸۴؛ بنقل از الکامل المنیر؛ الهجوم: ص ۴۴۴ پاورقی.

ص: ۱۹۸

بشیر بن سعد (اوسی) انصاری (برای اینکه سعد بن عبادہ رئیس (قبیلہ خزرج) به خلافت نرسد و (قبیلہ اوس) سرشکسته نشوند کینه دیرینه را زنده کرد و با عمر هم آواز شده، راه پر از سنگ و سنگلاخ خلافت را) به ابوبکر هموار کرده بود، گفت: ای ابالحسن! اگر انصار، این سخن را (یاد آوری بیعت غدیر ترا) پیش از گرایش به ابی بکر می شنیدند، حتی دو نفر در باره تو اختلاف نمی کردند همگی بیعت می نمودند.

علی علیه السلام می فرمود: آیا من جنازه رسول خدا را بدون دفن در خانه اش رها می کردم و در جانشینی اش، با مردم کشمکش می نمودم؟! فاطمه فرمود: علی آنچه که سزاوار بود انجام داد و آنها نیز کاری را پیش آوردند که خدا به حسابشان رسیده و از آنها بازخواست خواهد نمود. (۱)

روایات شیعه چه می گوید.

این گونه رفت و برگشت چند بار تکرار گردید و جوابهای مشابه داده شد؛ در یکی از این آمد و شدها، حضرت فرمود: رسول خدا به من وصیت کرده است، وقتی که او را به خاک سپردم از خانه بیرون نروم (و عبا به دوش نیندازم) تا قرآن را از چوبها (و تخته های) درخت خرما و استخوان دوش شتر (که پراکنده است) جمع

ص: ۱۹۹

آوری نمایم. (۱) و من هم قسم یاد کرده و خود را متعهد کرده ام که به جز برای نماز از خانه بیرون نروم و لباس نپوشم تا قرآن را (یک جا) گرد آورم.

با این پاسخ چند (سه) روز ساکت ماندند (دیگر حضرت را تعقیب نکردند) تا علی علیه السلام قرآن را جمع نموده و در میان لباسی (بقچه ای) گذاشته و بر آن مهر زد و با خود بیرون آورد، در حالی که مردم اطراف ابوبکر را گرفته بودند با صدای بلند فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي لَمْ أَزَلْ مِنْذُ قَبْضِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَشْغُولًا بِغَسَلِهِ ثُمَّ بِالْقُرْآنِ حَتَّى جَمَعْتَهُ كُلَّهُ فِي هَذَا الثَّوْبِ الْوَاحِدِ، فَلَمْ يَنْزِلِ اللَّهُ عَلَيَّ رَسُولَهُ آيَةً مِنْهُ إِلَّا وَقَدْ جَمَعْتُهَا وَ لَيْسَتْ مِنْهُ آيَةٌ إِلَّا وَقَدْ أَقْرَأْتُهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا، ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَنَلَّا تَقُولُوا غَدًا إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ، لَا تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنِّي لَمْ أَدْعِكُمْ إِلَى نَصْرَتِي وَ لَمْ أَذْكُرْكُمْ حَقِّي وَ لَمْ أَدْعِكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَى خَاتَمَتِهِ.

فقال له عمر ما أغنانا بما معنا من القرآن عمّا تدعوننا إليه ثم دخل عليّ عليه السلام بيته (۲) ای مردم! من پس از رحلت رسول خدا مشغول غسل (و کفن و دفن) او بودم و پس از آن به جمع آوری قرآن شروع کردم، تا اینکه همه را در این پارچه جمع آوری نمودم، (این را بدانید) آیه ای نازل نشده است مگر آن را گرد آورده ام و آیه ای نیست، مگر رسول خدا آن آیه و تأویلش را برایم تعلیم نموده است.

سپس علی علیه السلام فرمود: (این قرآن را آورده ام) تا فردا نگویند ما غافل بودیم و روز قیامت نگویند که من شما را به یاریم دعوت نکردم و حق خودم را به شما یاد آوری ننمودم و نگویند که من شما را به کتاب خدا از ابتداء تا انتهایش، فرا نخواندم.

عمر گفت: ما خود آنچه که داریم برایمان بس است نیازی به قرآن تو نداریم.

سپس علی علیه السلام به خانه خود برگشت. (قرآنی که گرد آورده بود در دست خود آنحضرت ماند و پس از شهادتش در میان ائمه اهل بیت علیهم السلام دست بدست گشت، تا

۱- تفسیر عیاشی: ۲/ ۶۶-۶۷؛ اختصاص: ص ۱۸۶.

۲- کتاب سلیم: ص ۸۱-۸۲؛ بحار: ۳۰۷/۲۸ بنقل از إثبات الوصیه مسعودی؛ ۹۲-۵۲ و از مناقب.

ص: ۲۰۰

به دست حضرت حجه بن الحسن روحی و ارواح العالمین لثراب مقدمه الفداء، رسید.

سلمان گوید: وقتی که شب فرا رسید علی علیه السلام فاطمه را بر حماری سوار کرد و دست فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام را گرفت، از اصحاب رسول خدا کسی را نگذاشت، مگر اینکه به خانه او رفت و آنها را به، برحق بودنش قسم داد و (یکایک) آنها را به یاری خویش دعوت نمود، کسی دعوت او را اجابت نکرد مگر ما چهار نفر، سرهایمان را تراشیدیم و فداکاری خود را اعلام نمودیم، چون حضرت علی علیه السلام بی وفائی مردم و بی اعتنائی آنان و ازدحام آنها را در اطراف ابوبکر، دید لازم بپوشیدن خانه نشین شد. (۱)

و فرمود: برای خودشان عقدی را بستند که صدایشان بلند و آرایشان بر آن قرار گرفت بدون اینکه حتی با یک نفر از فرزندان عبدالمطلب مناظره، ای کرده باشند یا آنها را در رأیی شرکت داده باشند و استقاله لما کان فی أعناقهم من بیعتی یا بیعتی که من در گردن آنها داشتم پس بگیرند (۲) همه کارها را خود سرانه انجام دادند.

«یورش دوم»

اشاره

به ابو بکر خبر دادند که گروهی از بیعت تخلف کرده و در خانه علی علیه السلام گرد آمده اند پس عمر بن خطاب را با گروه زیادی (۳) فرستاد و آنها را صدا زد و گفت: به خدائی که جان عمر در دست اوست، اگر بیرون نیائید، خانه و هر که در آن است به آتش می کشم! گفتند فاطمه در آنجاست، گفت: باشد!! (۴) عمر خواست وارد شود، اجازه ندادند، با سروصدا حمله برد (۵) ولی با جریان دیگری، مواجه شد؛

ناگهان زیر با شمشیر کشیده بیرون جهید و گفت: این شمشیر را غلاف نمی کنم تا بیعت علی تمام شود؛ (۶) سپس به سوی عمر خیز برداشت که، با شمشیر کار او را

۱- کتاب سلیم: ص ۸۱-۸۳؛ بحار الأنوار: ۲۸/۲۶۴-۲۶۸.

۲- خصال: ص ۳۷۲؛ اختصاص: ص ۱۷۱؛ ارشاد القلوب: ص ۳۴۹؛ بحار الأنوار: ۲۸/۲۰۷.

۳- احتجاج: ص ۸۰.

۴- الإمامه و السیاسة: ۱۲-۱۸.

۵- مثالب النواصب: ص ۱۳۶-۱۳۷؛ الرسائل الاعتقادیة: ۱/۴۴۷.

۶- طبری: ۳/۲۰۲؛ الکامل: ۲/۳۲۵.

ص: ۲۰۱

یکسره کند، عمر بنا به عادت همیشگی اش، پا به فرار گذاشت و زیر نیز او را تعقیب نمود ولی پایش به سنگی خورد و برو افتاد، (۱) ابوبکر فریاد بر آورد و داد زد علیکم بالکلب بگیریید این سگ را (۲) در روایت دیگر: عمر فریاد زد: دونکم الکلب فاکفونا سزّه دستگیر کنید این سگ را (۳) و ما را از شر او کفایت و (خلاص) کنید. (۴)

به سوی زیر حمله کرده (۵) و چهل نفری او را در میان گرفتند. (۶)

زیاد بن لبید انصاری دستانش را با یک نفر دیگر (۷) به گردن زیر پیچانید و شمشیر را از دست او بیرون کشیدند (۸) و عمر گفت: آن را به سنگ بکوبید (۹) در روایت دیگر ابوبکر از بالای منبر فریاد برداشت، اضر بوا به الحجر (۱۰) سلمه أسلم (۱۱) یا محمد بن سلمه (۱۲) یا خود عمر (۱۳) یا سلمه بن سلامه، سر رسید و شمشیر را از دست زیر گرفت به سنگ زد و شکست. یا طبق روایات دیگر خالد بن ولید

۱- مثالب النواصب: ص ۱۳۶-۱۳۷؛ الرسائل الاعتقادیه: ۱/ ۴۴۷-۴۴۸.

۲- أمالی مفید: ص ۴۹.

۳- مثالب النواصب: ۱۳۶؛ رسائل اعتقادیه: ۱/ ۴۴۷؛ سپاه صحابه ابن سعود و دست پرورده های پاکستانی آنها کجا بودند که حکم کفر آنها را صادر نمایند و اعدامشان کنند چون عقیده دارند بر اینکه هر کس به یکی از صحابه پیغمبر توهین نماید خونش هدر است زیر هم پسر عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم شمشیر زن در پیشاپیش او و یکی از عشره مبشره یعنی ده نفر که بنا به اعتقاد خودشان پیمبر به اهل بهشت بودندشان شهادت داده است.

۴- الهجوم: ص ۱۰۰.

۵- الطبری: ۳/ ۲۰۲.

۶- بحار الأنوار: ۳۰/ ۲۹۱.

۷- شاید او هم عبدالله بن ابی ربیع، باشد؛ لطفاً به کتاب تثبیت الإمامه: ص ۱۷ رجوع کنید.

۸- شرح نهج البلاغه: ۲/ ۵۶.

۹- الطبری: ۳/ ۲۰۳؛ الکامل: ۲/ ۳۲۵.

۱۰- شرح نهج البلاغه: ۲/ ۵۶ و ۶/ ۴۸.

۱۱- المسترشد ص ۳۷۸.

۱۲- شرح نهج البلاغه: ۶/ ۴۸.

۱۳- شرح نهج: ۶/ ۴۸. ولی خیلی بعید است با آن سوابق شجاعانه که داشت، از زیر گرفته باشد! حتماً بعد از آنکه از دست زیر گرفته شد او هم با عصبانیت تمام از نفر دوم گرفته و به سنگ زد و شکست.

ص: ۲۰۲

سنگی از پشت به او زد و شمشیر از دستش افتاد(۱) و یا پایش لیز خورد شمشیر از دستش پرید و فوراً آن را گرفت و به زمین و یا به سنگ و یا به دیوار، کوبیدند و شکستند، و او را دستگیر نمودند، بغیر از علی علیه السلام هر که در خانه بود بیرون آمده بیعت کردند(۲).

فاطمه جلوی در ایستاد و فرمود: لاعهد لی بقوم حضروا، أسوء محضراً منکم، ترکتم رسول الله جناز هین ایدینا و قطعتم أمرکم بینکم، لم تستأمرونا و لم تردوا لنا حقاً(۳) من گروهی را سراغ ندارم که حضورشان بدتر از شما باشد جنازه پیامبر را روی دست ما گذاشتید نه با ما مشورت کردید و نه حتی برای ما باز گردانید، کار خودتان را انجام دادید (و به هدف دیرینه خود رسیدید حالا از جان ما چه می خواهید).(۴)

«توطئه چینی»

عمر به ابابکر گفت: تو را چه مانع شده است که به سوی او بفرستی بیاید بیعت نماید؟! (۵) اگر تو این کار را نکنی من خودم می‌کنم. سپس با غضب و عصبانیت بیرون رفت و قبایل و عشایر را به یاری خواست و گفت: خلیفه رسول خدا را جواب دهید! مردم از هر طرف نزد مسجد گرد آمدند عمر پیش ابوبکر رفت و گفت: قد جمعت لک الخیل و الرجال (۶) من سواره و پیاده را برایت گرد آوردم گفت: که را می‌فرستی؟! گفت: قنفذ را چون او مرد غلیظ و بی رحم و خشک است و خودش هم از طلقاء و یکی از بنی عدی بن کعب است.

قنفذ را با یاورانی فرستاد و گفت: آنها را از خانه بیرون آور و اگر امتناع کردند، دم درشان هیزم جمع کن که بدانند و برایشان بفهمان که اگر بیرون نیایند خانه را

۱- الإختصاص: ص ۱۸۶.

۲- کتاب سلیم: ص ۲۴۹.

۳- الإمامه و السیاسة: ۱/ ۱۹.

۴- احتجاج: ۸۰؛ الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام ص ۱۰۹؛ از مصادر گوناگون.

۵- احتجاج: ص ۸۰؛ بحار الأنوار: ۲۸/ ۲۰۴.

۶- الکوکب الدرّی: ص ۱۹۴.

ص: ۲۰۳

خواهی سوزاند (۱) قنغد رفت و اجازه ورود خواست، حضرت اجازه نداد.

یاران قنغد به مسجد برگشته و جریان را به ابوبکر و عمر، گزارش دادند. عمر گفت: بر گردید اگر اجازه نداد بدون اجازه وارد خانه شوید دوباره به سوی خانه برگشتند و اجازه ورود خواستند فاطمه علیها السلام فرمود: من ورود به خانه را برای شما حرام می‌کنم همه برگشتند و لی قنغد ماند و باز گفتند: فاطمه ورود به خانه را تحریم نمود.

«یورش سؤم»

ابوبکر به عمر گفت: ائتنی به بأعنف العنف (۲) او را بادرستی و خشونت تمام، بیرون کشیده و بیاور! و اگر سرپیچی نمایند با آنها بجنگ (۳) پس با جماعت (۴) زیاد (۵) از صحابه از مهاجرین و انصار و طلقاء و منافقین و پست ترین اعراب و باقیمانده احزاب (۶) که تعدادشان به سیصد نفر (۷) و بیشتر می‌رسید (به خانه یورش بردند).

(۸) فأتوا بالحطب (۹) و النار (۱۰) پس هیزم و آتش آوردند.

- ۱- الجمل: ص ۱۱۷.
- ۲- أنساب الأشراف: ۱ / ۵۸۷.
- ۳- عقد الفرید: ۴ / ۲۵۹ (ط مصر)
- ۴- یعقوبی: ۲ / ۱۲۶؛ المسترشد: ص ۳۷۷.
- ۵- شرح نهج البلاغه: ۶ / ۴۹؛ احتجاج: ص ۸۰.
- ۶- الهجوم: ص ۱۱۱؛ از منابع مختلف.
- ۷- جنات الخلود: ص ۱۹.
- ۸- از جمله آنها بود: ۱- عمر بن خطاب ۲- خالد بن ولید ۳- قنغد ۴- عبدالرحمن بن عوف ۵- أسید بن حضیر (حصین) الأشهلی ۶- سلمه سلامه بن وقش الأشهلی ۷- سلمه بن أسلم بن جریش الأشهلی ۸- مغیره شعبه ۹- أبو عبیده الجراح ۱۰- ثابت بن قیس بن شماس ۱۱- محمد بن مسلمه ۱۲- سالم مولی ابی حذیفه ۱۳- أسلم العدوی ۱۴- عیاش بن ربیعہ ۱۵- هرمز الفارسی جد عمرو بن أبی المقدم ۱۶- عثمان ۱۷- زیاد بن لبید ۱۸- عبدالله بن أبی ربیعہ ۱۹- عبدالله بن زمعه ۲۰- سعد بن مالک ۲۱- حماد ۲۲- ابوبکر ۲۳- زید بن ثابت (الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام ص ۱۱۲ باذکر مدارک تک تک آنها)
- ۹- الطرائف: ص ۲۳۹؛ نهج الحق: ص ۲۷۱؛ مؤتمر علماء بغداد ص ۶۳؛ دلائل الإمامه: ص ۲۴۲ (ط مؤسسه البعثه ص ۴۵۵)؛ کتاب سلیم: ص ۸۳ و غیر از اینها.
- ۱۰- تفسیر عیاشی: ۲ / ۳۰۸؛ کتاب سلیم: ص ۲۵۰؛ الهدایه الکبری، ص ۱۷۸؛ أنساب الأشراف: ۱ / ۵۸۶

ص: ۲۰۴

در روایت دیگر

أقبل بقبس من نار(۱) و هو يقول: إن أبوا أن يخرجوا فيبايعوا، أحرقت عليهم البيت فقيل له: إن فيه فاطمه، أفتحرقها؟! قال سنلتقى أنا و فاطمه!!(۲)

عمر با جرقة ای از آتش آمد و می گفت: اگر از بیرون آمدن برای بیعت، سرپیچی نمودند خانه را بر آنها می سوزانم!

به او گفتند: فاطمه در آنجا است باز هم آتش می زنی؟! گفت: بزودی من و فاطمه به همدیگر می رسیم.

فساروا إلى بيت عليّ و قد عزموا على إحراق البيت بمن فيه (۳) با این تصمیم که خانه را با هرچه در آن است، بسوزانند به سوی خانه علی علیه السلام حرکت کردند!

++ والذی نفسی بیده لتخرجنّ الی البیعه أو لأحرقنّ البیت علیکم.(۴) سوگند به (خدائی) که جانم در دست قدرت اوست یا برای بیعت بیرون می آید و یا خانه را بر شما می سوزانیم.

أخرج یا علی الی ما أجمع علیه المسلمون و إلّا قتلناک (۵) ای علی بیرون آی به سوی آنچه که مسلمانها بر آن گرد آمده اند و گرنه ترا می کشیم.

++ و فی روایه: یابن الخطاب! أتراک محزقاً علیّ بابی؟ قال نعم.(۶) در روایت چهارمی آمده است، عمر به فاطمه علیها السلام گفت: هر که در خانه است بیرون کن و گرنه خانه را با هرچه در آن است می سوزانم!

فاطمه علیها السلام گفت: آیا خانه ای را که علی با فرزندانم (که فرزندان رسول خدا و ثمره دل اویند) در آن است می سوزانی؟! گفت: آری به خدا قسم، مگر بیرون آمده

۱- عقد الفرید: ۴/ ۲۴۲ (مکتبه النهضه المصریه) تاریخ أبی الفداء: ۱/ ۱۵۶.

۲- الشافی، لابن حمزه: ۴/ ۱۷۳.

۳- عقد الفرید: ۴/ ۲۴۲؛ تاریخ أبی الفداء: ۱/ ۱۵۶؛ أمالی مفید: ص ۵۰؛ الهجوم: ص ۱۱۴

۴- شرح نهج البلاغه: ۲/ ۵۶؛ از السقیفه للجوهری: قریب به این مضمون: الطبری، ۳/ ۲۰۲؛ المسترشد: ص ۳۷۸ و غیرها.

۵- الهدایه الکبری: ص ۴۰۶؛ بحار الأنوار: ۵۳/ ۱۳.

۶- أنساب الأشراف: ۱/ ۵۸۶.

ص: ۲۰۵

بیعت کند.

در روایت دیگر است فرمود: ای پسر خطاب واقعاً در خانه مرا می سوزانی؟! (فاطمه که با تعجب این پرسشها را تکرار می کند احتمال نمی داد درای را که رسول خدا در حال حیات خود مکرر فرموده بود: بابها بایی در فاطمه در من است (تا آخر خبر که در حالات فاطمه خواهد آمد) عمر در جلوی دیدگان آن همه مسلمانها بتواند آتش زند بدینجهت سؤال پیشش می کرد) عمر گفت: بلی (می سوزانم هیچ ابائی هم ندارم).

فقال لها عمر: دعی عنك يا فاطمه حمقات النساء، فلم يكن الله ليجمع لكم النبوه والخلافه. (۱) عمر به او گفت: ای فاطمه این حرفهای احمقانه زنانه را رها کن!! خداوند، نبوت و سلطنت را برای شما جمع نخواهد نکرد (بیخود آهن سرد نکوبید از اینها گذشته است، شوهرت بیرون آید و بیعت کند!!).

روایات شیعه

قالت: ويحك يا عمر ماهذه الجرئه على الله و على رسوله صلى الله عليه و آله؟! تريد أن تقطع نسله من الدنيا و تطفىء نور الله و الله متم نوره؟ فقال: كفى يا فاطمه، فليس محمد حاضراً، و لا الملائكة آتیه بالأمر و النهی و الزجر من عند الله، و ما على إلا كأحد من المسلمين، فاختاری إن شئت خروجه ليعه أبي بكر أو إحراقكم جميعاً.

فقالت و هي باكية: اللهم إليك نشكوا فقد نبئك و رسولك و صفيتك، و ارتداد أمته علينا و منهم إيانا حقنا الذي جعلته لنا في كتابك المنزل على نبئك المرسل.

گفت: وای بر تو ای عمر این چه جرئتی است که به خدا و رسولش داری؟! می خواهی نسل او را براندازی و نور خدا را خاموش نمایی؟! در حالی که خدا نور خود را به پایان میرساند، گفت: ای فاطمه! بس کن نه محمد حاضر است و نه ملائکه از طرف خدا برای امر و نهی و ترساندن، خواهد آمد؛ علی هم مانند یکی از مسلمانها است اگر می خواهی برای بیعت ابوبکر بیاید یا همه تان برای سوخته شدن آماده

۱- الهدایه الکبری: ص ۴۰۷؛ بحار الأنوار: ۱۸ / ۵۳.

ص: ۲۰۶

شوید؟(۱) نه محمد حاضر است (از شما دفاع کند نه جبرئیلی خواهد آمد همان حرفی را زد که یزید از اینها ارث برده و در مجلس شوم خود سرِ امام حسین مظلوم، فرزند این مظلومه را مخاطب قرار داد و گفت:

لعبت هاشم فی الملک فلا***خبر جاء ولا وحی نزل

بنی هاشم به خاطر ریاست این بازیها را در آوردند نه خبری (از آسمان) رسیده و نه وحیی فرود آمده است. یعنی هردو در موقعیت مناسب، عقیده و عقده درونی خود را ابراز داشتند (از کوزه همان برون تراود که در اوست).

فقالت یاعمر أما تتقی الله عزّ وجلّ تدخل فی بیتی و تهجم علی داری؟! فأبی أن ینصرف (۲). فاطمه گفت: ای عمر از خدای عزّ وجلّ نمی ترسی به خانه من

(بی اجازه) وارد شده و یورش می بری (یادت رفته این خانه کیست؟! عمر از بیرون رفتن از خانه، سرپیچی کرد (و کمترین اعتنائی بر سوز دل زهراء نداشت).

إن لم تخرج یابن أبی طالب و تدخل مع الناس لأحرقنّ البیت بمن فیہ. (۳) ای پسر ابیطالب اگر بیرون آمده با مردم همراه نشوی، خانه را با هرچه در آن است آتش می زنیم.

یابن أبی طالب افتح الباب و الّا أحرقت علیک دارک (۴) ای پسر ابی طالب اگر در را باز نکنی، خانه ات را می سوزانم.

والله لخرجن الی البیعه و لتبایعن خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و الّا أضرمت علیک

۱- ای مسلمانها این همه توپ و تشرها تهدید نبود به خدا قسم این فظّ غلیظ برای حب ریاست که چشمش را کور کرده بود و با جلو انداختن ابوبکر، راه را برای خود هموار می ساخت، گفته هایش را، عملی می کرد و هیچگونه رادع و مانعی نداشت چون پشتش با آنها جمعیت، گرم بود آن همه قسم خوردنها، بیخود نبود، و فراتر از آن بود که قصد ترساندن داشته باشد وانگهی اگر برای تهدید باشد، آیا آنگونه قسم یاد کردن برایش جایز نبود و .. اما این ستمدیده ها، که را داشتند چون او حرف آخرش را زد حالا چه کار می توانستند بکنند؟!.

۲- کتاب سلیم: ص ۸۴ و ۲۵۰.

۳- الکشکول: ص ۸۳-۸۴.

۴- کامل بهائی: ص ۳۰۵.

ص: ۲۰۷

النَّار (۱) بخدا قسم البتّه باید برای بیعت خلیفه رسول خدا بیرون آئی و گرنه ترا به آتش می کشم.

یا علی أخرج و الّا أحرقنا البيت بالنّار. (۲) ای علی بیرون آی و گرنه خانه را با آتش می سوزانیم.

فخرجت فاطمه عليها السلام فوقفت من وراء الباب فقالت: أيها الضّالون المكذّبون ماذا تقولون و أيّ شیء تریدون؟! فقال عمر: یا فاطمه فقالت: ما تشاء یا عمر؟

قال: ما بال ابن عمّك قد أوردك للجواب و جلس من وراء الحجاب؟ فقالت: طغيانك یا شقی أخرجنی و ألزمتك الحجّه و كل ضالّ غوی.

فقال: دعی عنك الأباطیل و أساطیر النّساء و قولى لعلی یخرج.

فقالت: لاحبّ و لاكرامه أبحزب الشّیطان تخوّفنی یا عمر؟ و كان حزب الشّیطان ضعيفا.

فقال: ان لم یخرج جئت بالحطب الجزل و أضرمتها ناراً علی أهل هذا البيت و أحرق من فيه أو یقاد علیّ الی البیعه. (۳) فاطمه عليها السلام از پشت در گفت: ای تکذیب (حق) کنندگان گمراه، چه می گوئید (و از ما) چه می خواهید؟!

عمر گفت: پسر عمویت چه شده است که پشت پرده نشسته و تو را برای جواب گویی فرستاده است.

گفت: ای شقی طغیان تو مرا بیرون آورده است (که شاید مرا ببینید و از پدر من شرم کنید و با این آمدن من) بر تو و تمام گمراهان از خدا بی خبرت، حجت تمام شود.

گفت: این حرفهای باطل و سخنان بیهوده زنانه را رها ساز و به علی بگو بیرون آید.

گفت: (در این گفتارت بوی) دوستی و کرامت نیست؛ آیا با گروه شیطان مرا می ترسانی ای عمر؟! در حالی که حزب شیطان ضعیف است.

۱- کتاب سلیم: ص ۸۳.

۲- الكوكب الدّری: ص ۱۹۴-۱۹۵.

۳- بحار الأنوار: ۳۰/۲۹۳. از دلائل الامامه: ج ۲

ص: ۲۰۸

گفت: اگر بیرون نیاید با هیزم فراوان آمده و آن را آتش زده، اهل خانه را با هرچه در آن است می سوزانم؛ یا او با زور برای بیعت کشیده می شود.

فقال فاطمه علیها السلام: یا عمر ما لنا و لک لاتدعنا و مانحن فیه؟ فاطمه گفت: ای عمر تو با ما چه خورده حسابی داری که ما را به حالی که در آنیم، رهایمان نمی سازی (نمی گذاری درد این گرفتاریهائی را که برای ما تحمیل کرده ای، بکشیم؟! ما که با تو کاری نداریم).

فقال: افتحی الباب و إلاًأحرقنا علیکم بیتکم. (۱) گفت: در را باز کن و گرنه خانه تان را می سوزانیم.

و فی روایه قال: یا فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله أخرجی من اعتصم ببیتک لیباع و یدخل فیما دخل فیہ المسلمون و إلاً و الله أضرمت علیهم ناراً. (۲) در روایت دیگر گفت:

ای فاطمه دختر رسول خدا کسانی را که به خانه تو پناهنده شده اند، بیرونشان کن بیایند و با بیعت کردن خود داخل جمع مسلمانها شوند، و گرنه به خدا قسم به همه آنها آتش را شعله ور می سازم.

عمر به آنها گفت: هلموا فی جمع الحطب (۳) (بامن) برای جمع آوری هیزم بیایید.

قال أبی بن کعب: فسمعنا صهيل الخيل و وقععه اللجم واصطفاق الأسنه، فخرجنا من منازلنا مشتملين بأردیتنا مع القوم حتی وافوا منزل علی (۴) أبی بن کعب گوید: (ما در خانه نشسته بودیم که) صدای شیهه اسب و بهم خوردن لجام و نیزه ها را شنیدیم رداها را به خود پیچیده و از خانه ها بیرون آمدیم، به همراه آنان به خانه علی رسیدیم.

عمر عصبانی شد و گفت: ما لنا و للنساء ما را بازنها چه کار.

سپس دستور داد عده ای برای جمع آوری هیزم پرداختند. (۵) در روایت دیگر

۱- کتاب سلیم: ص ۸۳-۸۴، ۲۵۰.

۲- الجمل: ص ۱۱۷.

۳- بحار: ۳۰/۲۹۳؛ بنقل از دلائل الإمامه: ج ۲

۴- الکوکب دری: ص ۱۹۴.

۵- کتاب سلیم ص ۸۳.

ص: ۲۰۹

است که، فوئب عمر غضبان فنادی خالد بن الولید و قنفذاً فأمرهما أن یحملا حطباً و ناراً عمر با عصبانیت از جا پرید و خالد بن ولید را با قنفذ خواست و دستور داد هیزم و آتش رایاورند(۱).

وفی روایه: أدخلوا فیما دخلت فیہ الأمه(۲) در روایت دیگر گفت: داخل شوید بر آنچه که امت داخل شده است.

و فی روایه ثالثه: یا فاطمه! ما هذا المجموع الّذی یجتمع بین یدیک؟ لئن انتهیت عن هذا و إلّا لأحرقنّ البیت و من فیہ (۳) در روایت سومی گفت: این دسته بازیها چیست که در پیش تو گرد آمده اند؟! اگر از این کارت دست برنداری خانه را آتش زده و نابودش می کنم.

و فی روایه رابعه: قال عمر لفاطمه علیها السلام أخرجی من فی البیت و إلّا أحرقته و من فیہ فقالت فاطمه علیها السلام: أفتحرق علیّ و ولدی (علیاً و ولدی) فقال ای و الله أو لیخرجنّ و لیباعنّ (۴)

و کانت فاطمه علیها السلام قاعده خلف الباب قد عصبت رأسها و نحل جسمها فی وفاه رسول الله صلی الله علیه و آله (۵) فاطمه با بدن ناتوان که به سبب وفات رسول خدا جسمش به تحلیل رفته و سرش را بسته، پشت در نشسته بود. فلما رأتهم أغلقت الباب فی وجوههم و هی لاتشک أن لایدخل علیها إلّا باذنها(۶) هنگامی که آنها را دید، در را بست و شکی نداشت که بدون اجازه وارد خانه نخواهند شد.

فقرعوا الباب قرعاً شدیداً(۷) در را با شدت زدند و رفعوا أصواتهم و خاطبوا من

۱- کتاب سلیم: ص ۲۵۰.

۲- روضه المناظر: ۱۱/ ۱۱۳؛ در حاشیه الکامل ابن اثیر.

۳- کامل بهائی: ۲/ ۲۴.

۴- کامل بهائی: ص ۲۳۹؛ نهج الحق: ص ۲۷۱.

۵- کتاب سلیم: ص ۲۵۰.

۶- تفسیر العیاشی: ۲/ ۶۷؛ الاختصاص: ص ۱۸۶.

۷- بحار الأنوار: ۳۰/ ۲۹؛ از دلائل الامامه: ج ۲؛ کشکول آملی: ص ۸۳-۸۴.

ص: ۲۱۰

فی البیت بخطابات شتی (۱) و صدایشان را بلند کرده با سخنان گوناگون آنها را مخاطب قرار داده و دعوهم الی بیعه ابی بکر (۲) و آنها را برای بیعت با ابوبکر دعوت نمودند و صاح عمر: یابن ابی طالب افتح الباب (۳). عمر فریاد برداشت ای پسر ابی طالب در را باز کن!

والله لئن لم تفتحوا لبحرقنه بالنار (۴). به خدا قسم اگر در را باز نکنید، خانه را به آتش می کشیم

«شمشیر خدا در مسجد»

فاستخرج أمير المؤمنين (علی) علیه السلام من منزله (۵) مكرهاً مسحوباً (۶) وانطلقوا به (۷) يسوقه عمر (۸) سوقاً عنيفاً (۹) و يقوده آخرون قال علیه السلام: كما يقاد الجمل المخشوش (۱۰) الی بیعتهم، مصله سیوفها، مقذعه أستنها و هو ساخط القلب، هائج الغضب، شدید الصبر، کاظم الغیظ (۱۱) فجیء به تعباً (۱۲) یمضی رکضاً (۱۳) علی را با اکراه و اجبار از خانه بیرون آورده و بر زمین می کشیدند و او را (باوضعی) می بردند که عمر او را با خشونت و شدت تمام، میراند، (هل می داد) و دیگران او را مانند شتر دماغ

- ۱- حدیقه الشیعه: ص ۳۰.
- ۲- الشافی لابن حمزه: ۴ / ۱۷۱.
- ۳- کتاب سلیم: ص ۲۵۰.
- ۴- علم الیقین: ۲ / ۶۸۷؛ التمه فی تواریخ الأئمه: ص ۵۲.
- ۵- المسترشد: ص ۳۸۱؛ احتجاج: ص ۸۶.
- ۶- الهدایه الکبری: ص ۱۳۸ - ۱۳۹.
- ۷- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۶ / ۱۱.
- ۸- المسترشد: ص ۳۷۸؛ شرح نهج البلاغه: ۲ / ۵۰ و ۶ / ۴۷.
- ۹- شرح نهج البلاغه: ۶ / ۴۹.
- ۱۰- وقعه صفین: ص ۸۷؛ الفتوح ابن أعثم کوفی: ۲ / ۵۷۸؛ عقد الفرید: ۴ / ۳۰۸؛ (ط دارالکتاب العربی) نهج البلاغه: ص ۱۲۲؛ فصول المختاره ص ۲۸۷؛ تقریب المعارف: ص ۲۳۷؛ مناقب خوارزمی: ص ۱۷۵؛ احتجاج: ص ۱۷۱؛ شرح نهج البلاغه: ۱۵ / ۱۸۳؛ صبح الأعشی: ۱ / ۲۲۸؛ جواهر المطالب: ۱ / ۳۵۷ و ۳۷۴ صراط المستقیم: ۳ / ۱۱.
- ۱۱- مصباح الزائر: ص ۴۶۳.
- ۱۲- ۸- تاریخ طبری: ۲ / ۲۰۳.
- ۱۳- ۹- شرح نهج البلاغه: ۶ / ۴۵.

پاره شده (بی دفاع)، به سوی بیعت، می کشیدند. شمشیرها کشیده، و نیزه‌ها (به سوی او) نشانه رفته، با دل نالان، و با غضب فوران، و صبر پر توان، و غیظ فرو برده، و خسته و کوفته، به صورت دو (دویدن) می بردند،

(کسی که از ادبیات عرب اطلاع دارد خوب می فهمد جملات (مسحوباً، یسوق، یقود و یمضی رکضاً) در کجاها گفته می شود و چه حالتی را باز گو می کند، (فداک نفسی و اُبی و اُمّی و اَهلی و عیالی و اُسرتی اَیهاالمظلوم المقهور). جانم و پدر و مادرم و اهل و عیالم و تمامی بستگانم، فدایت، ای مظلوم سرکوب شده. (۱))

واجتمع الناس ينظرون و امتلأت شوارع المدینه من الرجال (۲). مردم گرد آمده و به تماشا ایستاده بودند و خیابانهای مدینه از مردم پر شده بود.

++ فما مَرَّ بمجلس من المجالس إلیقال له: انطلق فبايع (۳). به مجلسی از مجلسها نگذشت (و از هر کوی و برزنی عبورش ندادند) مگر اینکه به او میگفتند: (علی) برو بیعت کن (و خودت را خلاص کن!، الله أكبر چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد هر بی سر و پا و هر رهگذری به علی علیه السلام مظلوم تعیین تکلیف می کند).

++ ثم إنَّ عَلِيًّا كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ اتى به إلی أبی بکر و هو يقول: أنا عبدالله، و أخو رسوله. فقيل له: بايع أبابکر، فقال أنا أحق بهذا الأمر منکم لا أبایعکم، و أنتم أولى بالبیعه لی، أخذتم هذا الأمر من الأنصار، واحتججتهم علیهم بالقرايه من النبی و تأخذونه منا غصباً؟! سپس علی کرم الله وجهه را آوردند که به ابوبکر بیعت نماید، می فرمود: من بنده خدا و برادر رسول اویم. گفتند به ابوبکر بیعت نما! فرمود: من به خلافت سزاوارتر از شمایم، و این شماست که باید بامن بیعت نمایید، با گفتن این که ما از نزدیکان پیغمبریم مقام خلافت را، از انصار گرفتید حالا- (همان دلیل را من به خود شما برمیگردانم) آن را از ما اهل بیت از روی غضب میگیرید، ما حیاً و میتاً، به رسول خدا نزدیکتریم. پس انصاف دهید (و حق ما را به تاراج نبرید و) اگر نپذیرفتید و کمی هشیار و متوجه باشید، گرفتار (صفت) ستمگری خواهید بود (۴).

۱- سوز دل مؤلف کتاب است.

۲- شرح نهج البلاغه: ۴۹ / ۶.

۳- شرح نهج البلاغه: ۴۵ / ۶.

۴- الإمامه والسیاسة: ج ۱ ص ۱۱ چاپ مصر

ص: ۲۱۲

++ فقال علیّ کرم الله وجهه الله یا معشر المهاجرین لا تخرجوا سلطان محمد فی العرب عن داره و قعره الی قعر دورکم و قعر بیوتکم پس علی علیه السلام فرمود: شما را به خدا شما را به خدا ای گروه مهاجرین سلطنت و (ولایت) محمد را در عرب، از داخل خانه او بیرون نیاورید تا در داخل خانه های خود قرار دهید، مقام و حق مسلم اهل بیت او را در میان مردم، از آنها دور نکنید پس به خدا قسم ای گروه مهاجرین لنحن أحق الناس به لأننا أهل البيت، ونحن أحق بهذا الأمر منکم البته ما از همه مردم به امر خلافت سزاوار تریم چون مائیم اهل بیت و به یقین، مادامی که قاری قرآن و فقیه در دین خدا و دانای برستتهای رسول خدا و رسیدگس کننده به امور رعیت و مدافع کارهای بد و ناخوشایند را از آنها و تقسیم کننده مساوی حقوق آنها از ما در میان شما وجود داشته باشد، ما برای این کار از شما لایق تریم،

به خدا قسم همچون کسی (که دارای این صفتها باشد برای همیشه) در خانواده ما وجود دارد پس پیرو هوا و هوس نباشید که از راه خدا گم شده و روز به روز از حق دور شوید بشیر بن سعد أنصاری گفت: اگر انصار پیش از بیعت با ابابکر این حرفها را از تو می شنیدند حتی دو نفر هم از بیعت با تو تخلف نمی کردند. (۱)

++ فقال عمر: انک لست متروکاً حتی تبایع! فقال علیّ: إحب حبلاً لک شطره، واشدد له الیوم أمره، یرده علیک غداً ثم قال و الله یاعمر ما أقبل قولک و لا- أبایعه عمر گفت: از تو دست بردار نیستیم تا بیعت کنی! علی علیه السلام فرمود: بدوش شیری را که مقداری از آن برای توست و امروز کار را بر او (ابوبکر) محکم کن، (وراه خلافت را بر او هموار نما تا) فردا برایت پس دهد سپس فرمود: به خدا قسم ای عمر من گفته ترا نمی پذیرم و به او بیعت نمی کنم (۲).

++ فقالوا له: بایع، قال: إن أنا لم أفعل فمه؟ قالوا إذاً و الله الذی لا اله الا هو نضرب عنقک، فقال: اذاً تقتلون عبد الله و أخا رسوله، قال عمر: أمّا عبد الله فنعم و أمّا

۱- الإمامه و السیاسة: ص ۱۲ چاپ دوم مصر.

۲- الإمامه و السیاسة: ج ۱ ص ۱۱ چاپ مصر

ص: ۲۱۳

أخو رسوله فلا، و أبوبکر ساکت لا یتکلم، به امام گفتند: بیعت کن! گفت: اگر نکنم گفتند: در اینصورت به خدای یکتا سوگند گردنت را می‌زنیم! فرمود: پس بنده خدا و برادر رسول او را میکشید! عمر گفت: بنده خدا بلی! اما برادر رسول خدا، نه. (۱)

++ و کان أمير المؤمنين عليه السلام يتألم و يتظلم و يستنجد و يستصرخ. (۲) امیر مؤمنان علیه السلام درد می‌کشید و دادخواهی می‌کرد و کمک می‌خواست و فریاد می‌زد (ولی کیست به فریاد و دادخواهی مظلوم تاریخ، جواب دهد، دیگر ورق برگشته، جوّ سیاسی را به گونه‌ای وارونه کرده اند، هاشمیان و دوستان هم، نزدیک نمی‌آیند حتی عمویش عباس (۳) که به خاطر کندن عمر، ناودان خانه اش را، کم مانده بود سگته کند و خانه عمر را بر سرش خراب نماید، با استمداد از علی علیه السلام ناودان را به جای اصلی اش برگرداند، او نیز از دور به تماشا ایستاده و به فریاد و ناله‌های، یک زوج جوان عرشی و ملکوتی گرفتار در دست ناسوتیان بی‌مروت و نامرد، گوش می‌دهد، اما کوچکترین عکس‌العملی از خود نشان نمی‌دهد.

++ و می‌فرمود: واجعفره امروز جعفر برای من نیست، واحمزه‌تاه امروز دیگر حمزه برای من وجود ندارد. (۴)

++ «فاطمه علیها السلام» در حالی که پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله را به روی سرش گذاشته و دست بچه‌هایش را گرفته بود، بیرون آمد و با آن تن ناتوان و با دل سوزان می‌گریست و مردم را سرزنش کرده به کنار می‌زد و برای دفاع از حریم ولایت، پیش می‌رفت.

۱- الإمامه والسیاسة: ج ۱ ص ۱۳ ط دوم مصر؛ امام المتقین: استاد عبدالرحمن شرقاوی ص ۷۰.

۲- شرح نهج البلاغه: ۱۱ / ۱۱۱ بنقل از محدّثین زیاد.

۳- اپی کاش عباسی وجود نداشت و به صحنه گیتی قدم نمی‌گذاشت، تا آن همه مصائب از سوی فرزندان او به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد نمی‌آمد، کاش در همان جنگ بدر مرده بود!، ولی چه فایده عبدالله پدر خلفا به دنیا آمده بود و هیچ کاری هم نمی‌شد کرد!

۴- شرح نهج البلاغه: ۱۱ / ۱۱۱.

ص: ۲۱۴

بانوان هاشمی همگی همراه او، بیرون آمدند فریاد می کرد و با آه و ناله سوزان می فرمود: یا ابا بکر ما أسرع ما أغرتم علی أهل بیت رسول الله، و الله لا أكلم عمر حتى ألقى الله (۱)

++ جای تعجب است که قلم به داستان بی انصاف و بی مروت آن روزهانیز، از تعصب دست برداشته آن همه جنایت ها و روایت ها را چنین معنا می کنند:

فی واقع الأمر، کان تهدید عمر علیاً بالإحراق وسیله لإجباره علی المایعه. فقد قال عمر لعلی «والذی نفسی بیده لتخرجنّ إلی البیعه أو لأحرقنّ البیت علیکم (۲)» در واقع تهدید عمر برای سوزاندن خانه، صرفاً برای بیعت گرفتن اجباری از علی (علیه السلام) بود که گفت: «قسم به خدائی که جان من در دست اوست یا برای بیعت بیرون می شوی! یا خانه را بر شما آتش می زنم»

شیعه چه می گوید

کسی نمی گفت: ای عمر؟! در جنگهای متعدد اولین فرار کننده تو بودی، و تا پای جان ایستادگی کننده این بود پس این شیر بیشه شجاعت و (سیف الله المسلول) شمشیر کشیده خدارا این گونه مبر (نامردی نکن) تو خودت خوب می دانی پرهای این شاهباز دور پرواز را، وصیت چه کسی از باز شدن و اوج گرفتن، مهار کرده است، این کشتی نجات سر فراز قاره پیمان، بادستور که، به گل نشسته است تو به خوبی فهمیده بودی که، کدام سفارش، بازوان پر توان او را بست و این شیر هیجا را چه چیزی به زنجیر کشید، تا کار به جائی رسید بر سر تو فریاد کشید:

یابن صهاک اگر نبود وصیتی که به من شده است، به تو می فهماندم که با چه جرئتی به در خانه من آمده ای (و این همه عربده می کشی و حرم مرا به این روز انداخته ای

۱- شرح نهج البلاغه: ۵۶/۲ و ۴۹/۶.

۲- عقد الفرید ابن عبد ربه: ج ۴ ص ۳۳۵؛ شرح نهج البلاغه: ج ۳ ص ۴۱۵؛ من حیات الخلیفه ص ۱۲۸؛ به صفحه ۱۶۳.

ص: ۲۱۵

(اما چکنم!! (۱)

و فرمود: أما والله لولا قضاء من الله سبق و عهد عهده إليّ خلیلی لست أجوزه، لعلمت أننا أضعف ناصرًا و أقلّ عددًا. (۲) آگاه باش به خدا قسم! اگر نبود قضای گذشته الهی و تعهدی که خلیلم از من گرفته که به هیچوجه از آن تجاوز نمی کنم، آن وقت می دانستی، کدام یک از ما، از جهت یاور، ضعیف، و از نظر تعداد، کم است.

لوکان سیفی فی یدی لأوردتهم خلیج المتیّه اگر شمشیرم در دستم بود و (به کشیدن شمشیر مجاز بودم)، آنها را در خلیج آرزوهایشان فرو برده (و در گرداب آمالشان، غرق می کردم).

و أتبعه سلمان و أبوذر، و المقداد و عمّار و بریده و هم یقولون ما أسرع ماختم رسول الله صلی الله علیه و آله و أخرجتم الضّغائن التي فی صدورکم.

و قال بریده بن الخصب الأسلمی: یا عمر أتیت علی أخی رسول الله صلی الله علیه و آله و وصیّه و علی ابنته فتضربها و أنت الّذی تعرفک قریش بما تعرف به!! (۳) سلمان و أبوذر و مقداد و عمار و بریده پشت سرش می رفتند و به آن (نامردان) می گفتند چه زود به (گفته ها و وصیتهای) رسول خدا خیانت کردید و کینه های نهفته سینه هایتان را، بیرون ریختید.

بریده بن خصیب اسلمی گفت: ای عمر به سوی برادر و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله (علی علیه السلام) آمده و بر سر (یگانه) دختر او (فاطمه علیها السلام فریاد می کشی و) او را میزنی؟! (افتخار کن! چون زدن زن ناتوان و پدر از داده و بی پناه و بی برادر و بی دفاع و زجر کشیده و عزت از دست رفته و .. افتخار دارد!!

برخود بیال که جای بالیدن است) در حالی که قریش ماهیت ترا آنگونه که باید شناخته شوی به خوبی می شناسد که، کسیتی و چسبیتی و چکاره ای.

گروهی با عمر (باجسارت تمام) حضرت را از خانه بیرون کشیده و پیش ابابکر آوردند،

۱- بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۹۸ بنقل از کتاب سلیم بن قیس هلالی؛

۲- الهجوم: ص ۱۲۷.

۳- کتاب سلیم: ص ۲۵۱.

ص: ۲۱۶

بلی در روایتی این گونه آمده است: وقتی که شنید صلی الله علیه و سلم علی علیه السلام رحمهما الله را در مسجد به فشار گذاشته اند که از او به زور بیعت بگیرند، اقبل مسرعاً و هو یهول و یقول إرفقوا یابن أخی و لکم علی أن یبایعکم شتابان و هروله کتان، خود را به آنجا رسانید و گفت: با پسر برادرم مدا را کنید و بر شماتعهد می کنم که او نیز به شما بیعت نماید، (و از او برای شما بیعت بگیرم) پس دست «علی» را گرفت و به دست ابوبکر مالید و سپس با حال عصبانیت، رهایش کردند. (۱)

و هو یقول: أما و الله لو وقع سیفی فی یدی، لعلمتم أنکم لم تصلو إلی هذا أبداً، أما و الله ما ألوم نفسی فی جهادکم و لو کنت استمسک من أربعین رجلاً؛ لفرقت جماعتکم و لکن لعن الله أقواماً بایعونی ثم خذلونی (۲) او می گفت: به خدا قسم اگر شمشیرم به دستم می رسید آنوقت می فهمیدید ابدأً توان رسیدن به این کارها را نداشتید (به هیچوجه جرئت این را نداشتید که دست علی را ببندید و بر زمین بکشید) و خودم را نیز از جنگیدن با شما ملامت نمی کردم (از پیکار با شما تردیدی به خود راه نمی دادم، چون مرتد شده اید و سزای مرتد اعدام است).

و اگر چهل نفر یاور داشتیم این جمعیت شما را بهم می زدیم و لکن خدا لعنت کند کسانی را که (در غدیر خم و در شبهای مدینه) بامن بیعت کردند و می کنند و روز که فرا می رسد، بیوفائی نموده از خانه هایشان بیرون نمی آیند و مرا خوار می کنند.

«خلاصه مطالب بالا»

امیر مؤمنان علیه السلام را مجبوراً و مکرهاً، از خانه اش بیرون آوردند دیگران می کشیدند، عمر با درشتی، میراند (۳)، می کشیدند، مانند کشیدن شتر مخشوش، و به

۱- تفسیر عیاشی: ۲ / ۶۸؛ الإختصاص: ص ۱۸۷.

۲- احتجاج: ص ۸۳.

۳- چرا نراند دست علی علیه السلام به خاطر وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و حفظ اتحاد مسلمین، بسته است. آری دست علی بسته است و دست اولین فرار کننده در جنگها باز، معلوم است، چه کارها که نخواهد کرد. عمر خوب می فهمید علی به هر قیمتی که تمام شود، خلاف وصیت رسول خدا را نخواهد کرد و به این خاطر است که، شیر میدان شده و یکه تاز دوران!!

ص: ۲۱۷

سوی بیعتگاه می بردند، مانند بردن متهمی به قتلگاه! در حالی که شمشیر هایشان کشیده و بانیزه‌ها، آن مظلوم تاریخ را، هدف گیری کرده بودند.

حضرت را با دلِ خشمناک، و غضب در سینه حبس شده، و غیظ فرو برده و با صبر نامتناهی، خسته و دوان به سوی مسجد بردند.

مردم گرد آمده تماشا می کردند، چرا تماشا نکنند شیر میدان‌های جنگ و شاهباز اوج گیرنده رزمگاه‌های پرخطر و (أسدالله الغالب)، در دست چه ناکسانی وامانده است، که نمی تواند از خود و حرمش، با قدرت بازو، دفاع کند، و آن نامردها را به آنچه که مستحق آنند، برساند، «علی» حق دارد بنالد و بگرید و بگوید:

روزگار مرا چنان کوبید و به جایی رسانید که گفتند: معاویه و علی (۱)؛ یا بفرماید:

سپس روزگار به طوری از من، چشم پوشی کرد که فلاّن و فلاّن را همدریف من قرار داد. (به این هم قناعت نکرد تا) مرا با پنج نفری همدریف نمود که بهترینشان (و آبرومندترشان) عثمان بود پس (با کمال بهت و سرگردانی) گفتم وای بر نشانه (و یادگار) رسول خدا.

باز روزگار به این همه (ظلم و نامرادی‌ها و بی وفائی‌ها) راضی نشد مرا به گونه ای، کوبید که تا اینکه همانند پسر هند (معاویه) و فرزند نابغه (عمرو عاص) در آورد؛ و کسی را که از آنها بالاتر بود، به آسانی از شیر باز گرفت (و از خلافت کنار زد). (۲)

اطراف پر از جمعیت است از هر جا که عبور می دادند، می گفتند: برو بیعت کن (از آنهمه تماشاگر و مردم فقط پنج نفر) سلمان و أباذر و مقداد و عمار و بریده بود که همراه علی (مظلوم) گام بگام میرفتند و میگفتند: (ای بیوفایان و عهد شکنان) چه زود خیانت خود و کینه دل‌هایتان را بیرون ریختید، بریده اسلمی رو به عمر کرد و

۱- فرح‌الغری: ص ۸؛ الإمام جعفر الصادق: ص ۴۵.

۲- شرح نهج البلاغه: ۳۰۸ / ۲۰. (تسنّی الزّجل: آسانی و سهلی کرد در کارش تسنّی القفل: باز شد قفل). فصال: از شیر باز گرفتگی کودک- قرعی: مهتر، حریف (المنجد) ابن منظور گوید: مثلی است برای کسی که در جمعی داخل شود و لی از آنها نباشد. (لسان العرب: ۲۲۸ / ۱۳)

ص: ۲۱۸

می گفت: ای عمر برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصی او را آوردی و دخترش را زدی! قریش ترا به خوبی می شناسد که کیستی.

أمیر مؤمنان علیه السلام اظهار درد و مظلومیت می کرد و فریاد رس و دست گیرنده میخواست (ولی کو گوش شنوا!!)

می فرمود: آگاه باشید! به خدا قسم اگر شمشیرم به دستم میرسید آنوقت می فهمیدید که این جرئت را نداشتید (بامن این رفتار هارا بکنید) و در جهاد با شماها هم تردیدی به خود راه نمی دادم.

اگر آن چهل نفر به عهد خود وفا می کردند به یقین انجمن شمارا پراکنده میساختم (ولی چکنم) لعنت خدا بر آنان باد که با من، بیعت کرده و مرا خوار کردند (وتنهائیم گذاشتند).

«ادامه جریان» به روایت شیعه

پس امام را از کنار قبر رسول خدا گذرانند، در نزد قبر ایستاد و گفت: إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْهُنِي وَ كَادُوا يَفْتُلُونِي فَلَا تُشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۱) دستی را که میشناختند دست رسول خدا است از قبر بیرون آمد و صدائی که می دانستند صدای رسول خدا است به ابوبکر فرمود: یا هذا!! (أَكْفَرْتَ بِاللَّهِ خَلَقَكَ مِنْ تَرَابٍ ثُمَّ مِنْ نَظْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا) (۲) ای شخص آیا کافر شدی، به خدائی که ترا از خاک و سپس از نطفه آفرید و تورابه صورت مرد در آورد،

* عدی بن حاتم گفت: (در دوران زندگیم) دلم به کسی، مانند علی که کشان کشان برای أخذ بیعت آوردند، نسوخت. (۳)

سلمان وقتی که آن منظره را دید گفت: آیا با همچون شخصی این رفتار را می کنند؟! به خدا قسم اگر از خدا بخواهد، آن را به این (یعنی آسمان را به زمین) می

۱- أعراف: ۱۵۰.

۲- کهف: ۳۷؛ بصائر الدرجات: ص ۲۷۵؛ اختصاص: ص ۲۷۵؛ مناقب: ۲ / ۲۴۸؛ کشکول آملی: ص ۸۴

۳- الشافی: ۳ / ۲۴۴؛ تلخیص الشافی: ۳ / ۷۹.

دوزد. (۱) ابوذر گفت: ای کاش شمشیر هایمان دوباره به دستمان می آمد. (۲)

خَلَوَابِنِ عَمِّي، مَالِي وَ لَكَ يَا أَبَابَكْرَ أَتَرِيدُ أَنْ تَوْتَمَّ إِبْنِي وَ تَرْمَلَنِي مِنْ زَوْجِي؟! وَ اللَّهُ لئنْ لَمْ تَكْفِ عَنْهُ لِأَنْشَرَنَّ شَعْرِي وَ لِأَشَقَّنَّ جِيْبِي وَ لِأَتِيَنَّ قَبْرَ أَبِي وَ لِأُصِيحَنَّ إِلَى رَبِّي فَمَا صَالِحُ بِأَكْرَمِ عَلِيِّ اللَّهِ مِنْ ابْنِ عَمِّي وَ لَا نَاقَهُ صَالِحُ بِأَكْرَمِ عَلِيِّ اللَّهِ مَنِّي وَ لَا الْفَصِيلُ بِأَكْرَمِ عَلِيِّ اللَّهِ مِنْ وَلَدِيَّ أَيُّ ابَابَكْرٍ چِه زود به اهل بیت رسول خدا حمله بردید به خدا سوگند تا دم مرگ با عمر حرف نمی زنم؛ از پسر عمویم دست بردارید! ای ابابکر بامن چه خورده حساب داری؟، آیا می خواهی بچه هایم را یتیم و مرا از شوهرم دور کرده و (مرا بیوه گذاری)؟! به خدا قسم اگر از او دست برداری موی سرم را پریشان کرده و گریبانم را چاک میزنم (یقه ام را پاره می کنم) و به (کنار) قبر پدرم رفته و به خدایم می نالم (و از خدایم استمداد می کنم).

نه صالح در پیش خدا از پسر عمویم گرامی تر و نه ناقه صالح از من و نه بچه شتر صالح از بچه های من گرامی اند.

در این حال علی علیه السلام به سلمان گفت: ادرک ابنه محمد صلی الله علیه و آله فإِنِّي أرى جنبتی المدینه تکفئان، و الله إن نشرت شعرها و شقت جیبها و أتت قبر أبيها و صاحت إلى ربها، لا يناظر المدینه أن يخسف بها و بمن فيها، فأدرکها سلمان رضی الله عنه فقال یابنت محمد! إنَّ الله بعث أباک رحمہ فارجعی.

فقال یا سلمان یریدون قتل علی، ما علی صبر فقال سلمان: إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَخْسِفَ بِالْمَدِينَةِ، وَ عَلَيَّ بَعَثَنِي إِلَيْكَ يَا مَرْكَ أَنْ تَرْجِعَنِي إِلَى بَيْتِكَ. فقالت و أصبر و أسمع له و أطيع (۳)

قال أبو جعفر علیه السلام و الله لو نشرت شعرها لماتوا طراً (۴) دختر محمد را درک کن (خودت را به فاطمه برسان)، من می بینم اطراف مدینه بهم می خورد

(دیوارها از زمین برکنده شده) به خدا سوگند اگر (فاطمه) موهایش را پریشان

۱- اختصاص: ص ۱۱.

۲- رجال کشی: ۳۷/۱.

۳- تفسیر عیاشی: ۶۷/۲؛ اختصاص: ص ۱۸۶؛ کافی: ۲۳۷/۸؛ المسترشد: ص ۳۸۱؛ مناقب: ۳/۳۳۹؛ احتجاج: ص ۸۶.

۴- کافی: ۲۳۷/۸.

ص: ۲۲۰

نماید و یقه اش را پاره کند، و به کنار قبر پدرش رفته خدا را بخواند (و شکایت خود را بر او بَرَد و نفرین کند) به مدینه و هر که در آن است مهلت داده نمی شوند، همگی به زمین فرو می روند.

سلمان خود را به فاطمه رسانید و گفت: ای دختر محمد! خداوند پدرت را رحمت (بر عالمیان) فرستاده است بر گردد.

فرمود: ای سلمان اینها می خواهند علی را بکشند من نمی توانم صبر نمایم سلمان گفت: خود علی مرا به سوی تو فرستاد و ترا امر میکند به خانه ات بر گردی.

فرمود: صبر می کنم و به حرف او گوش داده اطاعتش میکنم.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: به خدا قسم اگر (زهران) موهایش را پریشان می کرد یقیناً همه آنها می مردند.

پس از آن به طرف قبر پدرش پیچید و با غم و اندوه به قبر اشاره کرد و گفت:

نفسی علی زفراتها محبوسه***یالیتها خرجت مع الزّفرات

لا خیر بعدک فی الحیاه و إنّما***أبکی مخافه أن تطول حیاتی

سپس گفت: و اأسفاه علیک یا أبتاه پدرم وای بر دوریم از تو (از فراق تو متأسفم پدر) وای بر مصیبت اَبوالحسن امانت دار و پدر نوه هایت حسن و حسین، و کسی که در بچگی بزرگش کردی و در کهتری برادر خودت قرار دادی با جلالت ترین دوستانت و محبوبترین اصحابت بود، اولین مؤمن و هجرت کننده به سوی تو؛

*** ای بهترین جهانیان، این است که او را اسیر کرده و میرانند مانند راندن شتر؛

*** سپس فاطمه نالید نالیدنی و با سوز دل گفت: و امحمداه، و احیبیاه و اباه و اَبالقاسماه، و اَحمدهاه و اقلّه ناصراه و اَغوئاه و اَطول کربتاه و اَزنهاه و اَمصیبتاه و اَسوء صباحاه و افتاد و غشّ کرد.

مردم دسته جمعی ناله شان بلند و فریاد شان به اوج خود رسید و مسجد یکپارچه عزاخانه شد. (۱)

۱- اشک تمساح ریختن، اگر واقعاً دلشان می سوخت، می توانستند با یک قیام عمومی و در همان لحظه که دلها از ناله زهرا به هیجان آمده بود، غاصب را از منبره زیر کشیده و ابوبکر را از تخت به پائین می انداختند، در آن صورت امام نیز کمکشان می کرد.

ص: ۲۲۱

صبح که فرا رسید، فاطمه علیها السلام ندا در داد: واسوء صباحاه، ابوبکر این را شنید و گفت: إن صباحك لصباح سوء واقعاً صبح تو بد صبحی است. (۱)

«منظره بیعت» به روایت شیعه

علی علیه السلام را آورده (در مسجد) پیش روی ابوبکر نشانیدند! (۲) عمر با شمشیر بالای سرش ایستاده و خالد بن ولید و ابوعبیده و سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل و مغیره بن شعبه و أسید حضیر و بشیر بن سعد و سائر مردم مسلح اطراف ابوبکر را گرفته بودند حضرت فرمود: ای ابی بکر با چه سرعتی بر اهل بیت پیامبر خیز برداشتید و با چه حق و میراثی و با کدام سابقه ای، مردم را بر بیعت خود تشویق و وادار می کنی؟! آیا با دستور رسول خدا (روز غدیر خم) به من بیعت نکردی؟! (۳). (هنوز بیعت من در گردن تو است از من بیعت می طلبی؟!).

عمر که بالای سر حضرت ایستاده بود به دو زانو، نشست و آستین های خود را بالا زد (۴) و علی را (با خشونت) راند و گفت: بایع ودع عنك هذه الأباطیل بیعت کن، رها کن این افسانه هارا!! فرمود: فإن لم أفعل فما أنتم صانعون؟! قالو نقتلك ذلاً وصغاراً اگر بیعت نکنی باذلت و خواری، ترا می کشیم!

در بعض روایت چنین آمده است، ابوبکر یا عمر گفت: إذا و الله الذی لا إله إلا هو نضرب عنقك در این صورت به خدای یکتا قسم گردنت را می زنیم.

فرمود: پس بنده خدا و برادر رسول خدا را به قتل می رسانید. ابوبکر (یا در بعض روایات) عمر گفت: بنده خدا بلی، برادر رسول خدا نه.

امام سپس رو به طرف مردم گرفت و فرمود: ای گروه مسلمان و مهاجر و انصار!

۱- مصباح الأنوار: ص ۲۹۰؛ ارشاد: ۱/ ۱۸۹. طریحی در مجمع البحرین ج ۲ ص ۲۸۳ گوید: هذه کلمه یقولها المستغیث عند وقوع أمر عظیم.

۲- المسترشد: ص ۳۷۷.

۳- کتاب سلیم: ۸۴ و ۲۵۱.

۴- الکوکب الدرّی: ۱/ ۱۹۴.

ص: ۲۲۲

شمارا به خدا آیا شنیدید رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم و غزوه تبوک در باره من چنین و چنان فرمود؟!.

حضرت آنچه را که رسول خدا در فضائل امام در طول نبوتش، آشکار کرده و برای عموم اعلان نموده بود، به آنها یاد آوری کرد و استشهاد نمود، همگی گفتند:

اللّٰهُمَّ نعم بار خدایا، بلی.

در این حال ابوبکر ترسید که سخنان علی علیه السلام در روحیه آنها تأثیر منفی گذارد و به یاری او برخیزند، خود به جلو آمد و گفت: همه آنچه که گفتمی حق است همه را از رسول خدا با گوشه‌ایمان شنیدیم و بادلهایمان ضبط کردیم و لکن شنیدم رسول خدا بعد از آن این را هم گفت: خداوند ما اهل بیت را پسندید و به جای دنیا، آخرت را برای ما اختیار نمود و

انّ الله لم یکن لیجمع لنا اهل البیت، النبوه و الخلافه و خداوند برای ما اهل بیت نبوت و خلافت را، جمع نموده است.

علی علیه السلام پرسید آیا از اصحاب رسول خدا کسی این حدیث را با تو شنیده است؟! عمر گفت: صدق خلیفه رسول الله قد سمعنا هذامنه کما قال، جانشین رسول خدا راست می گوید ما هم آنگونه که گفت، شنیده ایم. ابوعبیده و سالم و معاذبن جبل هم گفتند: ما نیز این را از رسول خدا شنیدیم!.

فقال علیّ علیه السلام لقد وفیتم بصحیفتکم الملعونه الّتی تعاقدم علیها فی الکعبه، ان قتل الله محمداً أو مات لتزوّن هذا الأمر عنّا اهل البیت علی علیه السلام گفت: به عهد و پیمانی که در صحیفه ملعونه در کعبه نوشتید، که اگر محمد کشته شود یا بمیرد خلافت را از ما اهل بیت دور کنید، وفا کردید.

ابوبکر گفت: تو خبر آن صحیفه را چگونه دانستی؟ ما که به تو نگفته ایم (و از جریان آن پیمان، کسی را مطلع نساخته ایم).

علی علیه السلام گفت: از تو ای زبیر و ای سلمان و اباذر و ای مقداد بحق خدا و اسلام سؤال میکنم، آیا شنیدید رسول خدا این را شرح می داد و شما هم گوش می دادید که همانا فلان و فلان این پنج نفر را شمرد که نوشته ای در میان خودشان نوشتند و عهد و پیمان بستند که این کارها را نکنند؟ همگی گفتند: اللّٰهُمَّ نعم ما شنیدیم که

ص: ۲۲۳

رسول خدا می گفت: آنها عهد و پیمان بستند که اگر من کشته شوم یا بمیرم، ای علی این (خلافت) را از تو دور سازند، پس من گفتم پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا وقتی که این جریان پیش آمد برای مقابله با آن چه دستوری می دهید؟! گفت: اگر یار (وانصاری) پیدا کردی، با آنها بجنگ و پیکار کن و اگر یآوری پیدا نکردی با آنها بیعت کن و خون خود را نگهدار.

پس علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم اگر آن چهل نفری که با من بیعت نموده بودند، به بیعت خود وفا می کردند من در راه خدا با شما می جنگیدم و لکن این را بدانید از اعقاب (و اولاد هیچکدامتان تا روز قیامت به آن (خلافت) دست نخواهد یافت.

و اما آن چیزی که دروغ شما را به رسول خدا روشن می سازد قول خداست آیه (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا) (۱) فالكتاب النبوه، والحكمه السنه، و الملك الخلافه، و نحن آل ابراهيم يا اينكه نسبت به مردم (یعنی پیامبر و خاندانش) بر آنچه که خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می ورزند؟! ما به آل ابراهيم كتاب و حكمت دادیم؛ و حكومت عظيمی در اختيار آنها (پیامبران بنی اسرائیل) قرار دادیم.

پس كتاب نبوت است و حكمت سنت، و ملك خلافت و ما هم آل ابراهيميم.

بریده أسلمی، بپا خواست و گفت: ای عمر آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله شما دو نفر را امر نکرد که به علی به مقام امیر مؤمنانی، سلام کنید و شما گفتید: آیا با امر خدا و رسولش؟! گفت: بلی.

ابوبکر گفت: ای بریده این کار بود و لکن تو غایب بودی و ما حاضر، کارها دگرگون می شود (این هم از آن کارهاست).

در روایت دیگر است، ابوبکر گفت: قد كان ذالك ولكن رسول الله قال بعد ذالك: لا- يجتمع لأهل بيتي الخلافه والنبوه این کار (سلام به امر مؤمنانی علی) بود، و لکن رسول خدا بعداً گفت: خلافت و نبوت در اهلیت من جمع نمی شود بریده گفت:

به خدا قسم این حرف را رسول خدا نه گفته است. عمر گفت: ای بریده این کارها

ص: ۲۲۴

بتو نیامده است (تو چکاره ای؟! در این (پا فشاریها) چه به گیر تو می آید؟!).

بریده گفت: به خدا سوگند در شهری که شما فرمانروا باشید ساکن نمی شوم.

عمر دستور داد آن را زده و بیرون کردند(۱).

«بقیه ماجرای بیعت» به روایت شیعه

سپس سلمان پیا خواست و گفت: ای ابابکر! از خدا بترس از این جایگاه بلند شو و آن را به اهلش واگذار، آنها تا روز قیامت با فراخی دنیا را تصاحب

(واداره نمایند بطوری که) در این امت دو شمشیر پیدا نمی شود، با آنها مخالفت نماید.

ابوبکر جوابش نداد، سلمان تکرار کرد، عمر او را با خشونت و شدت، راند و گفت: مالک و لهذا الامر و ما یدخلک فیما هاهنا؟! این کار به تو چه مربوط است، اصلاً چه چیزی ترا به اینجا آورده است تو چکاره ای؟! گفت: ای عمر آرام باش؛

دوباره رو کرد به ابوبکر همان سخنان را تکرار کرد و گفت: به خدا این کار را بکنی (و خلافت را به نفع مسلمانها رها سازی مردم) تا روز قیامت در رفاه و رخاء زندگی می کنند و اگر این کار را نکنی به جای شیر خون می دوشی و در امر خلافت هر که از راه رسد، از طلقاء و طرداء و منافقین (آزاد شدگان مکه و تبعیدیهای پیامبر و دو روها) در رسیدن به آن طمع خواهند کرد (هر ناحقی در کرسی خلافت مستقر خواهد شد واقعاً پیش بینی سلمان درست از آب درآمد که تاریخ گویای آن است)

به خدا قسم (ای ابابکر) اگر بدانم که در راه خدا می توانم ستمی را بر طرف کنم و یا دینی را عزت بخشم به یقین شمشیرم را به کولم می گذارم سپس با آن قدم به قدم (ناکسان را) میزنم (اما چکنم!) آیا به وصی رسول خدا زور می گوئید، آماده بلا و نومیدی از رخاء (و دوری از خوشی و زندگی آرام) شوید.

پس از او اباذر بلند شد و گفت: ای امت سر گردان بعد از پیامبرش و ذلیلان در نتیجه نافرمانیش!، خداوند (در قرآن کریم) می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا

۱- سلیم بن قیس هلالی: ص ۸۸ بیعد.

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱)

آل محمد باقیمانده گان نوح و آل ابراهیم از ابراهیم و ذریه خاص و پاکی از اسماعیل است و عترت محمد، اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت، و محل رفت و آمد، ملائکه هاست. آنان مانند آسمان بلند و کوههای استوار و کعبه مستوره و چشمه زلال و ستارگان هدایت کننده و شجره مبارکه اند که، نورش همه جارا روشن و نور دهنده اش محمد خاتم پیامبران و سید بنی آدم است. علی وصی الأوصیاء و پیشوای پرهیز کاران و رهبر پاکان است اوست صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد صلی الله علیه و آله و وارث علم او، و اوست اولی بر مؤمنین از خود مؤمنین چنانچه خدای تعالی گفته است (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا) (۲). پس مقدم دارید آنان را که خدا مقدم داشته، و به عقب بزیند کسانی را که خدا به عقب زده است، ولایت را به کسانی تحویل دهید که خدا به آنها داده است. سپس اباذر و مقداد و عمار پیا خواستند و به علی علیه السلام گفتند: چه دستور می دهی؟! به خدا سوگند اگر بگوئی با شمشیر می جنگیم تا کشته شویم.

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَفَّوْا رِحْمَتَ اللَّهِ وَادْكُرُوا عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَا أَوْصَاكُمْ بِهِ. فَكَفَّوْا.

پس علی علیه السلام گفت: خود داری کنید خدایتان رحمت کند، و بیاد آورید سخنان رسول خدا و آنچه را که به شما وصیت کرده است. پس خود داری کرده (و تسلیم فرمان امامت شدند).

أم ایمن نوییبه: خدمتکار رسول خدا و أم سلمه، هر دو آمدند و گفتند: ای عتیق (لقب ابوبکر است) چه زود حسد تان را نسبت به آل محمد آشکار کردید عمر دستور داد، هر دو را از مسجد بیرون کردند و گفت: ما با زنان چکار داریم.

(زنها چرا در این امور دخالت می کنند) (۳).

در خطبه شششقیه سفره درد دلش را باز کرده همانگونه که گذشت، بیان نمود با

۱- آل عمران: ۳۳

۲- احزاب: ۶.

۳- کتاب سلیم: ص ۸۶-۸۷، ۲۵۱-۲۵۲.

مطالعه دقیق خطبه شقشقیه، سرّ خانه نشینی امام، کشف می شود و عذر او روشن می گردد و پاسخ خیلی از سؤالها داده می شود.

«سکوت بالای منبر چرا؟!»

سپس عمر بلند شد و رو به ابوبکر کرد و گفت: برای چه در بالای منبر ساکت نشسته ای؟! که این محارب! (علی علیه السلام) نشسته بلند نمی شود با تو بیعت کند! (۱) او تأمر به فتضرب عنقه دستور می دهی گردنش را بزنند، این سخن را وقتی گفت که حسن و حسین ایستاده و ناظر جریان بودند.

هنگامی که گفتار عمر را شنیدند، گریستند، حضرت آن دورابه سینه خود چسبانید و گفت: لا- تبکیا فوالله ما یقدران علی قتل ائیکما گریه نکنید به خدا قسم قدرت کشتن پدرتان را ندارند ثم قال عمر: قم یابن اُبی طالب فبایع. فقال و إن لم أفعل؟ قال إذا و الله نضرب عنقک (۲) فاحتجّ علیهم ثلاث مرّات (۳) عمر گفت: ای پسر ایطالب بلند شو و بیعت کن! گفت: اگر نکنم؟! گفت: به خدا قسم گردنت را می زنیم، سه مرتبه با آنها احتجاج نمود، سپس رو به سوی قبر (رسول خدا) کرد و گفت: (یابن أمّ إنّ القوم استضعفونی و کادو یقتلوننی)، (۴) پس از آن سرش را به سوی آسمان بلند نمود و گفت: اللَّهُمَّ اشهد خدایا شاهد باش. (۵)

پس دست علی را به زور به سوی ابوبکر کشیدند و انگشتانش را بست هرچه سعی کردند آنها را بکشایند، نتوانستند. ابوبکر به مشت بسته حضرت دست کشید

- ۱- (واقعاً خیلی بیحیائی است که با این تعبیر می خواهد علی را محارب با خدا قلمداد کرده و حکم اعدامش را صادر کند)
- ۲- در روایتی، عمر، به علی و زبیر گفت: شما دو تا، باخوشی و یا جبراً، باید بیعت کنید (طبری: ۲۰۳/۳).
- ۳- کتاب سلیم: ص ۸۸-۸۹.
- ۴- کتاب سلسم: ص ۸۹؛ احتجاج طبرسی: ص ۸۴؛ مسترشد: ص ۳۷۷-۳۷۸ و آیه در سوره اعراف: ۱۵۰.
- ۵- الشّافی: ص ۲۴۸.

ص: ۲۲۷

و گفت: فی هذا کفایه.

* در روایتی، حضرت پس از بیان ماجرای مسجد بردن خود گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می گفت: لیجین قوم من اصحابی من أهل العلیه و المکانه منی، لیمزوا علی الصراط، فإذا رئیتهم و رأونی و عرفتهم و عرفونی اختلجوا دونی فأقول: ای رب أصحابی أصحابی، فیقال: ما تدری ما أحدثوا بعدک، إنهم ارتدوا علی أذبارهم حیث فارقتهم، فأقول بعداً و سحراً گروهی از اصحاب من از صاحبان مقام بلند و جایگاه بالا می آیند که از صراط بگذرند وقتی که آنها مرا دیدند و من آنها را دیدم من آنها را شناختم و آنها مرا شناخت، در دور و برم پرسه می زنند، من می گویم: ای خدا، اصحابم اصحابم، گفته می شود نمی دانی اینها بعد از تو چه کارهای (زشتی را) بیار آوردند، آنها بعد از اینکه از تو جدا شدند، به عقب برگشتند (مرتد شدند) پس من می گویم از من دور باشید دور باشید.

بقیه و کامل ماجرا را در بخش ۴ در حالات دختر وحی فاطمه زهرا علیها السلام بخوانید.

«اختناق و استبداد کامل»

دستور و فرمان، با شدت هرچه تمامتر پشت سرهم صادر می شود و به شخصیت هافشار می آورد، برای نمونه به دستورات ذیل دقت نمائید.

۱- اگر اجازه نداد با زور وارد خانه شوید اگرچه میان در و دیوار دنده هایش خرد شود و بچه اش ساقط و بیهوش بیفتد (مانند سالار بانوان، فاطمه علیها السلام)؛

۲- حرفهای احمقانه را رها کن: دیگر نه محمد می آید و نه جبرئیل، مانند (دختر وحی)؛

۳- این اباطیل و حرفهای بیهوده رانزن، تو مانند مسلمانها هستی بیعت کن مانند (علی)؛

۴- اگر بیرون نیامد بی چون و چرا، خانه اش را آتش بزیند مانند (امیرمظلومان علی)؛

ص: ۲۲۸

۵- اگر بیعت نکرد، با ذلت و خواری گردنش را بزیند مانند (علی)؛

۶- به زنها نیامده در این کارها دخالت کنند حقوقش را بربایدو .. مانند (أم سلمه)؛

۷- شهادت آنها پذیرفته نیست مانند (أمیر مؤمنان علی و أم ایمن که پیامبر به اهل بهشت بودنش شهادت داده و رباح غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله)؛

۸- هر کس سخنی گفت: بزیند (مانند بریده أسلمی)؛

۹- و دنده هایش را بشکنید مانند (عبدالله بن مسعود)؛

۱۰- و تا سرحد مرگ کتکش بزیند سه روز گیج و منگ بماند و نمازش قضا شود، مانند (عمار)،

۱۱- آن سگ را دستگیر کنید، مانند (زبیر)؛

۱۲- زبانش را بربزید و تبعید کنید و هیچ کس حق بدرقه و مشایعت او را هم ندارد، اگر کسی او را بدرقه کند، مجازات سختی در انتظارش است مانند (ابوذر) ۱۳- تو حق سخن گفتن نداری اساساً تو چکاره ای در این کارها دخالت کنی مانند (سلمان

۱۴- خود و اهل قبیله اش را قتل عام کنید! مانند (مالک بن نویره)؛

۱۵- بزرگ قبیله بنی حنیف در میان نخلستان راه شام، تیره باران کرده و به گردن آجنه بیاندازید، مانند (سعد بن عباد)، بزرگ و فرمان روای شاخه خزرج، از قبیله أنصار،

۱۶- مثل اینکه حرف زیادی می زند و سرش به تنش سنگینی می کند، به شام تبعیدش کنید، مانند (بلال) مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله؛

۱۷- هر کس یک کلمه از رسول خدا حدیث نقل کند، سر و کارش با تازیانه من است و کسی دم نزد، مانند أبو هریره دوسی شیخ المضره،

۱۸- تمامی أصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را از اطراف و اکناف و شهرها به مدینه احضار کنید باید در مدینه اقامت کنند و حق خروج از آن را ندارند ابلاغنامه کل اصحاب؛

۱۹- هیچکس حق ندارد حدیثی را تدوین نماید و یاد داشت کند و گرنه تنبیه

ص: ۲۲۹

خواهد شد، مانند (ابن مسعود)؛

۲۰- احادیث را هرچه گیر آوردید بسوزانید و حتی بنا به روایت عایشه «پدرم در یک روز پانصد حدیث را آتش زد و سوزانید» مانند (خلیفه اول)؛

۲۱- هرکس متعتان محللتان را حرام نداند، حسابش با من و مستقیماً بامن طرف است، مانند (خلیفه دوم)!

** و صدها مطالب دیگر؛

بزنید و بکشید تبعید نمایید و گوشت رانش از شام تا مدینه در بالای شتر بیوسد و بریزد، اما کسی حق ندارد حرفی بزند (چون آنها اجتهاد کرده اند خود داند به ما چه ربطی دارد، دلیل و راه فرار متعصبان قومی)، آف بر این خواب گران خانمانسوز و ریشه برکن و بنیاد بر انداز، باد.

هرکس اظهار عقیده کند باید زبانش بریده شود تازیانه بخورد هر یک از بانوان رسول خدا صلی الله علیه و آله حرفی بزند از مسجد بیرونشان کنید ام سلمه باشد یا ام ایمن نوبیه، و... (۱) این است عدالت قریب به عصمت برادران اهل سنت، در باره اصحاب، به ادامه جریان بیعت توجه نمایید.

«علی چرا قیام نکرد؟! روایت شیعه»

پرسشی است که به ذهن خیلی ها خطور می کند و فکرش را مشغول می سازد.

پس از بررسی زیاد آنچه که استفاده می شود چند علت داشته است (۲).

۱- گروههای انصار به طور شفاهی به حضرت قول مساعدت می دادند ولی در عمل حاضر نمی شدند و حتی حاضر نبودند سرشان را بتراشند تا شناخته نشوند

۱- و أقبلت أم ایمن التویبه حاضنه رسول الله و أم سلمه فقالت: یا عتیق ما أسرع ما أبدیتم حسدکم لال محمد، فأمر بها عمر أن تخرجا من المسجد و قال: ما لنا و للنساء (کتاب سلیم: ص ۸۶-۸۷، ۲۵۱-۲۵۲)؛ کسی حق اعتراض و انتقاد ندارد حتی زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله.

۲- در این مورد به کتاب «فلسفه قیام و عدم قیام امامان علیهم السلام که از مؤلف، به چاپ رسیده است مراجعه شود در این کتاب علت قیام چند نفر از امامان و قعود بیشتر آنان مشروحاً بیان گردیده است.

ص: ۲۳۰

چنانچه روایات گذشته، به آن تصریح دارد، قسم می خوردند جز تو کسی رانمی خواهیم، چنین است و چنان اما در مقام اقدام، پیدایشان نبود.

حمران بن أعین شیانی برادر زراره به امام صادق علیه السلام عرض کرد: تعداد ما شیعیان چه قدر کم است لواجتمعنا علی شاه ما أفیناها اگر برای خوردن گوسفندی گرد هم آییم، نمی توانیم، آن را تمام کنیم.

فرمود: می خواهید من عجیب تر از این را به شما خبر دهم؟ گفتم: بلی فرمود:

مهاجر و انصار همگی کنار رفتند مگر سه نفر و اشاره به دست خود نمود و گفت:

سلمان و اباذر و مقداد گفتم: پس عمار چه؟! فرمود: کان حاص حیصه ثم رجع، ثم قال علیه السلام ان أردت الّذی لم یشکّ و لم یدخله شیء فالمقداد. (۱) او هم لرزید ولی زود برگشت و اگر می خواهی بدانی کسی که هیچ شکی و چیزی به وجود او راه نیافت، مقداد بود. در روایتی امام باقر علیه السلام فرمود: إرتدّ النَّاسُ الّا ثلثه: سلمان و اباذر و مقداد (۲) (بعد از پیامبر) همه مردم مرتد شدند مگر سه نفر: سلمان، اباذر و مقداد.

۲- گذشت که حضرت قسم می خورد اگر شمشیرش به دستش برسد و چهل نفر یا کمتر به او کمک نمایند، نمی گذارد حقش ازین برود و در پیکار با آنها هیچگونه تردیدی، به خود راه نخواهد داد و حاضر است برای گرفتن حقش به طور جدی قیام نماید (۳)

* همچنین گذشت که، شب ها، فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و حسن و حسین علیهما السلام را همراه خود به درانصار و بدرین می بُرد و از آنها استمداد می کرد، شب وعده یاری می دادند ولی روز کسی نمی آمد مگر سه یا چهار نفر، سلمان و ابوذر و مقداد و احیاناً عمار.

أما واللّه لو کان لی عدّه أصحاب طالوت أو عدّه أهل بدر- وهم أعدائکم بالسّیف حتّی یؤلوا إلی الحق و تنبوا للصدّق، فکان أرتق للفتق و أخذ بالرفق.

۱- منتهی الامال: ۱۱۳/۲.

۲- همان مدرک.

۳- احتجاج: ص ۸۴.

اللَّهُمَّ فاحكم بيننا بالحق و أنت خير الحاكمين* قال ثم خرج من المسجد فمرّ بصيره (۱) فيها ثلاثون شاهقاً قال: والله لو أن لي رجالاً ينصحون لله عز وجلّ و لرسول الله بعدد هذه الشيا، لأزلت ابن آكله الذباب عن ملكه قال فلما أمسى بايعه ثلاثمأة وستون رجلاً على الموت، فقال أمير المؤمنين عليه السلام أُعدوا بنا إلى أحجار الزيت محلّقين و حلق أمير المؤمنين عليه السلام فما وافى من القوم محلّقاً إلّا أبوذر و المقداد و حذيفه بن اليمان و عمار بن ياسر، و جاء سلمان في آخر القوم. آگاه باش به خدا قسم اگر یآوری به تعداد اصحاب طالوت، یا نفرات (جنگ) بدر داشتم شما را با شمشیر می زدم (با شما می جنگیدم) تا به سوی حق بر گردید و به سمت راستی رو آورید، پس این کار بهترین راه به هم پیوستن شکاف (میان مسلمانها) و برگرداندن آرامش است.

خدایا در میان ما با حق داوری کن؛ بهترین داورها توئی.

راوی گوید: سپس از مسجد بیرون آمد و از کنار آغول گوسفندی گذشت که سی رأس گوسفند را در آن نگهداری می کردند؛ فرمود: به خدا قسم اگر مردانی به تعداد این گوسفندان، برای خدا آماده پیکار بودند من فرزند مگس خوار را از سریر ریاست پایین می کشیدم. راوی گوید: شبانگاه سبید و شصت نفر با حضرت بیعت مرگ کردند فرمود: وعده ما احجار زیت (۲) فردا با سر تراشده حاضر شوید؛ خود حضرت با سر تراشیده حضور یافت و از بیعت کنندگان پیش مرگ فقط سلمان و اباذر و مقداد و حذیفه بن یمان و عمار بن یاسر حاضر شدند که آخرین نفر سلمان بود، (در این حال) دست به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا این مردم مرا نا توان کردند مانند به ضعف کشاندن بنی اسرائیل هارون را، پروردگارا تو در زمین و آسمان بر پنهان و آشکار دانائی چیزی بر تو پنهان نیست، مرگ مرا برسان و به صالحان ملحق فرما

** و فرمود: آگاه باش به کعبه و صاحب کعبه سوگند!؛ اگر نبود عهدی که با پیامبر بسته ام به یقین مخالفان را در خلیج آرزوهایشان، غرق می کردم و به طور

۱- الصیره: جائی را گویند که دورش را سنگ چینی نموده وبادرخت و چوب اطرافش را بگیرند- مجمع البحرین-.

۲- محلی است در کنار مدینه.

ص: ۲۳۲

حتم صاعقه های مرگ را به سوی آنان می فرستادم و به زودی خواهند دانست (۱).

۳- در بعضی از روایتها آمده است که هفتصد نفر اطراف امام را گرفته بودند بر فرض تعداد ۷۰۰ نفر هم درست باشد اما این تعداد در برابر بیش از سی هزار نفر، مسلح و جنگجو چه کاری می توانستند انجام دهند.

۴- به احتمال قوی از جمله اسراری که در طول زمان و مخصوصاً در لحظات پایانی عمر، رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام در میان گذاشت همین مطلب باشد که علی علیه السلام فریب آنها را نخورد، چون پایان کار به شکست و ندامت می انجامد و نتیجه این اختلاف، یورش دشمنان دین از داخل و خارج به کشور اسلام و کندن ریشه آن خواهد بود، شاهدش گفتار علی علیه السلام به فاطمه علیها السلام است وقتی خانه نشینی را به او اعتراض کرد، در این حال صدای اذان بلند شد علی علیه السلام فرمود: (زهره!) باقیماندن این صدا برایت مهم است یا به دست آوردن فدک؟! عرض کرد: باقیماندن صدا.

یعنی کشیدن شمشیر (که معلوم نبود، نهایتاً به کجا منتهی می شود) مساوی بود با درهم شکستن شوکت اسلام و خوابیدن پرچمش.

بلی اگر آن بی انصافان، بیعت غدیر خم علی را نمی شکستند و حق را به صاحب حق می رساندند و مانند زمان رسول خدا دست بهم میدادند و اتحاد خود را حفظ می کردند هیچکس جرئت عرض اندام نداشت و اینکه اگر علی در کرسی خلافت نشیند اعراب پیا میخیزند، بهانه ای بیش نبود

** به امید روزی که یوسف گمگشته اش از راه برسد و اسلام را به سرتاسر گیتی بگستراند و در روی زمین فقط صدای اَشهد اَنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ طنین اَفکند اِنْشاءَ اللَّهِ و تعالی آمین.

«دفتر عمر علی بسته شد»

مشخصات و امتیازات، علنی و سَرّی و فوق سَرّی بیشمار، این شخصیت برجسته عالم امکان که، اولین روز ولادت خود را، از بیت الله الحرام شروع نمود و

ص: ۲۳۳

چشم به دنیا باز کرد، تا آخرین روز شهادت که باز در بیت خدا (مسجد کوفه) چشم از دنیا فرو بست، مشحون از عجائب و بیرون از سنجش، درک و فهم ماست؛

شخصیتی که در علم و عمل، عبادت، و تقوی، زهد، عبادت، فصاحت و بلاغت، شجاعت، رشادت، عدالت، و بالأخره اخلاص، حرف اول را می زد؛

انسان کاملی که در برابر صفات کمال او، جرجی زیدان ها و جرج جرداقها و لوئیس معلوفها و هزاران شخصیت‌های علمی و مذهبی، مسلمان و غیر مسلمان، در برابر عظمت وجودی اش، با فروتنی کامل، زانو زده و لب به تعریف و تمجیدی باز نمایند که هیچوقت برای دیگران، در هر مقامی هم باشد، روا نمی دارند، و حق هم همین است برای نمونه، در کجای دنیا، دیده شده است که مردی در میدان جنگ، جنگی که قرآن در باره آن، این گونه سخن می گوید: إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا(۱) (به خاطر بیاورید) زمانی را که آنها از طرف بالا و پایین (شهر) بر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشمها از شدت وحشت خیره شده و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می بردید.

جنگ نا برابر و کمر شکن که، دشمن عربده می کشد و اسب جولان می دهد و مبارز می طلبد، افراد خودی از شدت ترس و وحشت، پیامبر را به جلو انداخته و عقب کشیده اند، ناگهان این مرد بیست و پنج ساله آسمانی، قدم به میدان همچون جنگی گذاشت که به خاطر اَهِمِّيَّت و بزرگی آن رسول خدا صلی الله علیه و آله پشت سر این جوان، نگاه کرد و باچشمان پر از اشک فرمود: برز الإسلام كَلَّه على الشرك كَلَّه كلَّ اسلام به سوی كلَّ شرك، هویداگشت و به مبارزت رفت.

دشمن غدار مانند، عمرو بن عبدود غرق در آهن و فولاد زره جنگی، بالای اسب کوه پیکر نشسته و با خواندن رجز؛

و لقد بححت من النداء بجمعكم هل من مبارز

و وقف اذ جين الشجاع بموقف البطل المناجز

۱- حزاب: ۱۰.

ص: ۲۳۴

همتا می طلبد جوان، بدون فوت وقت خود را به میدان رسانده پاسخ رجز را می دهد

لا تعجلنَّ فقد أتاک مجیب صوتک غیر عاجز

ذو نیه و بصیره و الصبر منجی کلّ فائز

پس از گفتگوها و مبارزات جانانه، دشمن را به خاک هلاک انداخت و خواست سر از تنش جدا نماید، دیدند جوان مبارز ناگهان، خود را کنار کشید و دقایقی صبر کرد و سپس کار او را تمام نمود؛

ولما أدرك «عمرو بن عبید وُدّ» لم يضربه فوقوا فی علیّ فردّعه حذیفه فقال النبی صلی الله علیه و آله مه یا حذیفه فإنّ علیّاً سید کر سبب وقفته، ثمّ إنّه ضربه، فلما سئله النبی عن ذالک فقال: قد کان شتم أمی و تفلّ فی وجهی فخشیت أن أضربه لیحطّ نفسی فترکته حتّی سکن ما بی ثمّ قتلته فی الله (۱) وقتی که عمرو بن عبدود را درک کرد (و به او رسید) او را نکشت، (لشکریان حضرت) پشت سر علی علیه السلام به بدگویی پرداختند، حذیفه نیز این کارش را نمی پسندید، پیامبر فرمود: ساکت باش ای حذیفه، علی بزودی سبب تأخیرش را بیان خواهد کرد. سپس علی علیه السلام او را زد و هلاک ساخت.

وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله علت تأخیرش را جویا شد گفت: او (عمرو بن عبدود) به مادرم فحش داد و به صورتم تُف انداخت! ترسیدم اگر او را در آن حال بکشم، به خاطر خواسته دل خودم کشتم، در آنصورت اجر و پاداشی از جانب خدا به من تعلق نمی گرفت، پس او را ترک کردم تا آتش غضب اندرونم خاموش شد و دلم آرام گرفت، سپس او را برای رضای خدا کشتم، تا از خدا اجر و مزدی داشته باشم.

اخلاص ناب یعنی این، بجز از علی که می توانست، در آن بحران و طوفان، این

۱- مناقب ابن شهر آشوب: ۱/ ۳۸۱؛ بحار الأنوار: ۴۱/ ۵۰ بنقل از مناقب او هم از تاریخ طبری؛ مستدرک الوسائل: ۳/ ۲۲۰؛ موسوعه التّاریخ الإسلامی، محمد هادی یوسفی: ۲/ ۴۶۹؛ الأنوار العلویّه جعفر النّقدی: ص ۱۱۶؛ الإمام علی أحمد رحمانی همدانی: ص ۶۳۱؛ میزان الحکمه ری شهری: ۱/ ۵۶۰؛ حیاه أمير المؤمنین عن لسانه محمد محمدیان: ۱/ ۱۷۰ از بحار و مناقب؛ پند تاریخ: ۵/ ۲۰۰ بنقل از أنوار التّعمانیّه جزائری و عین الحیوه مجلسی رحمهم الله.

ص: ۲۳۵

همه دقت و مواظبت داشته باشد؛ و در بحرانها و کورانهای خطرناک، در پی به دست آوردن، رضای دوست، آنگونه استقامت نشان دهد و نفس خود را مهار کند و رضای دوست را بر همه چیز مقدم بدارد؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله با یک مدال جاویدان، او را مفتخر ساخته و پاداش و بهای بزرگی را به او اعطا نمود، و به ارزش خدمت آن روز، ابدیت بخشید.

«ضربه علی یوم الخندق أفضل من عباده الثقلین»

یک ضربت علی روز خندق افضل است از عبادت جنّ و انس، زیرا بقای اسلام با آن یک ضربت بود و موقع روبرو شدن با دشمن هم فرمود: تمامی اسلام با تمامی کفر روبرو گشت.

جرجی زیدان حق دارد در برابر این عظمت و بزرگی، محو شده، سر تعظیم فرود آورده و از صمیم قلب بگوید: «دنیا مانند لیوانی که توپ بزرگی در آن جانگیرد، نتوانست بزرگی و عظمت علی را در خود جادهد»* حالا این مرد ملکوتی با این عظمت و بزرگواری، این عمر فانی چند روزه را، از ابتدا تا انتها، در میان ناسوتیان چگونه سپری کرد و با چه وضعی گذرانید که، با جمله کوچک فزت برّب الکعبه(۱) پرده از اسرار زندگی خود برداشته و در یک دنیا معنا را بروی ما باز کرد.

خرّم آن روز کزین منزل ویران بروم***راحت جان طلبم و از پی جانان بروم

یا با گفتن این کلمات غمبار و الله لابن ابي طالب انس للموت من الطفل علی ثدی أمّه (۲) به خدا قسم یقیناً پسر ابي طالب به مرگ مانوس تر از بچه شیر خوار است به پستان مادر؛

می خواست چه چیزی را برای ما ناسوتیان بفهماند؛ می خواست بگوید: شما و دل شما شایستگی آن را نداشت که علی را آنگونه که بود بپذیرد،

علی که در خانه خدا و با میهمانداری خدا قدم به دایره وجود گذاشت و در خانه خدا با میزبانیش و با معبودش، با محبوبش، نمی دانم خلاصه با همه چیزش، و با

۱- آمالی مفید: ص ۱۶۹؛ أنوار النعمانیة: ۴/ ۲۰۶.

۲- أنوار النعمانیة: ۴/ ۲۰۶.

ص: ۲۳۶

همه وجودش و با خدای خودش گرم نجوی بود، ناگهان بایک ضربت فقط با یک ضربت شمشیر دست اهریمنی، به خاک و خون نشست و در خون خود غلتید، و با گفتن «فرت برَبَّ الكعبه به خدای کعبه قسم، رستگار شدم» خوشحالی خود را از رهائی این زندگی اندوه بار و پر از رنج و اندوه یا بهتر بگوییم: شادمانی خود را از خلاص شدن، از این زندگی نکبت بار، به جهانیان اعلام کرد، او که بقول مرحوم «شهریار»

تا که فجر سینه آفاق شکافت***چشم بیدار علی خفته نیافت

طالب وصل، اصل خویش بود در شب ۲۱ رمضان در ماه میهمانی خدا و در خانه خدا به سوی یار، پر کشید و رفت.

«امام حسن عسکری علیه السلام»

«نحن حجّه الله علی الخلق و فاطمه حجّه علینا»

«أطیب البیان: ۱۳ / ۲۳۵.»

بخش ۳ دختر وحی

اشاره

ص: ۲۳۷

بخش ۳- «دختر وحی»**اشاره**

در باره زندگی پرماجرای دختر وحی، و در فضایل و مناقب آن سالار بانوان هر دو جهان، کتابها نوشته شده و تحقیق‌ها به عمل آمده و شعرها سروده شده است، که، نمی توان یک میلیونم آن را در این مختصر گنجانید، اما برای اینکه قطره ای از دریا آورده شود و این کتاب، از فیض ذکر فضیلت‌ها و سرگذشت‌های تلخ و شیرین او بی بهره نباشد قبل از ورود به مطالب بخش، به چند مطلب ذیل توجه فرمائید.

بنا به مدارک فراوان و روایات خود اهل سنت، شکی نیست که، فاطمه زهرا (علیها السلام) از دست خلیفه اول و دوم ناراحت و ناراضی بود و بر آن دو غضب نمود به طوری که تا زنده بود با آنان سخن نگفت و از دنیا رفت.

آیا- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس فاطمه را ناراحت و ناخشنود کند مرا ناراحت و آزرده نموده و هر کس مرا غضبناک کند خداوند بزرگ را به غضب آورده است»؟.

از این رو حضرت علی علیه السلام پیکر پاک حضرت فاطمه علیها السلام را شبانه دفن کرده و اجازه ندادند خلیفه اول و دوم در تشییع جنازه شرکت نمایند! این مطلب در کتاب‌های حدیثی اهل سنت فراوان آمده است.

این سؤال برای مسلمانان وجود دارد که

چرا قبر فاطمه زهرا علیها السلام پنهان و نامعلوم است؟ مگر او یادگار رسول خدا

صلی الله علیه و آله و کوثر، و عضو آیه تطهیر و مباحله نبود؟ تاکنون فکر نشده است که

چرا قبر آن حضرت پنهان است!؟.

چرا حضرت علی و امام حسن و امام حسین و سایر ائمه علیهم السلام آن را پنهان نگهداشته اند؟

آیا- همه این موارد حاکی از این نیست که علت ناراحتی آن حضرت دو چیز

ص: ۲۳۸

بوده است، یکی مسأله خلافت و حمله و هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و تهدید به آتش زدن و دوم تحویل ندادن فدک، چنانکه در کتابهای اهل سنت نیز آمده است.

عقد الفرید نوشته احمد بن محمد بن عبد ربه، متوفای (۳۲۸)، می نویسد:

«عمر با شعله ای آتش روانه خانه فاطمه شده تا آنجا را به آتش بکشد در این هنگام با فاطمه برخورد کرد، فاطمه به وی گفت: ای پسر خطاب!

آیا- برای آتش کشیدن خانه ما آمده ای؟! عمر گفت: آری مگر آن که با ابوبکر بیعت کنید»(۱).

جریان حمله و تهدید خلیفه دوم به خانه فاطمه و علی علیه السلام در همه این کتابها آمده است و غیر قابل انکار با توجه به آن که در کتابهای اهل سنت این جریان ذکر شده؛

آیا- می توان گفت این واقعه را شیعیان ساخته اند؟ اگر این جریان ساختگی باشد باید گفت که همه کتابهای اهل سنت نیز ساختگی است!.

«۱- اذیت نکردن»

اذیت کردن هر انسانی از صفات ناپسند و رفتار زشت و مصداق بارز مردم آزاریست که همه این خصالت ها، در هر شریعتی از شرایع آسمانی و زمینی و برای هر کسی، مورد مذمت و توبیخ قرار گرفته و صاحبان عقل و خرد نیز آن را تقبیح نموده و متنفرند.

در قرآن کریم، اذیت کردن بر پیامبر را بطور خاص تحریم کرده و آن را نشانه بی ایمانی دانسته است؛ با صراحت کامل، کسانی را که، به آزار و اذیت آن حضرت اقدام نمایند، لعنت کرده و عذاب دردناکی را در انتظار آنها قرار داده است، به آیات ذیل توجه نمائید.

۱- عقدالفرید: ج ۵، ص ۱۳ و ۱۴ چاپ بیروت، و ج سوم، ص ۶۴ چاپ مصر.

ص: ۲۳۹

۱- وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱) و آنها که فرستاده خدا را اذیت کرده (و آزار می دهند) برای آنهاست عذاب دردناک.

۲- إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُهِيناً (۲) آنانکه خدا و پیامبرش را آزار می دهند، خداوند آنها را در دنیا و آخرت، از رحمت خود دور ساخته، و برای آنها عذاب خوار کننده ای آماده کرده است.

۳- وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ (۳) شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید.

حفظ حرمت رسالت و عدم آزار او از حقوق مسلمه نبوت است،

پس کسانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را اذیت نمایند طبق نص صریح آیات فوق، ملعون دنیا و آخرت هستند.

«۲- مصداق اذیت رسول خدا صلی الله علیه و آله»

++ یکی از نمونه های روشن و مصداق صحیح اذیت و آزار رسول خدا صلی الله علیه و آله، آزار و اذیت اهل بیت او، مخصوصاً پاره تن و تنها دخترش، سالار بانوان هر دو جهان، فاطمه زهراء علیها السلام است که در منابع و مدارک معتبر حدیثی فریقین (سنی و شیعه) در این باره احادیث فراوان و غیر قابل انکاری وجود دارد که در کتاب «از مباهله تا عاشورا» ی مؤلف مقداری از آن را در ذکر حالات آن بانوی دو عالم بخوانید. ولی برای حضور ذهن به دو حدیث ذیل توجه نمایید. فاطمه بضعه متنی من آذاها آذانی و من آذانی فقد آذی الله (۴) فاطمه پاره تن من است هر که او را اذیت کند مرا اذیت نموده و اذیت کننده من خدا را اذیت کرده است. اسماعیل بخاری پس از نقل این حدیث در صحیحش می گوید: إِنَّ فَاطِمَةَ مَاتَتْ وَ هِيَ غَضَبِي عَلَي أَبِي بَكْرٍ وَ عَمْرٍَا لَأَنْهُمَا آذِيَاهَا (۵) فاطمه از دنیا رفت در حالی که او بر ابو بکر و عمر غضبناک بود، چون آن دو، او را اذیت کردند.

۱- توبه: ۶۱؛

۲- احزاب: ۵۷؛

۳- احزاب: ۵۳؛

۴- صحیح بخاری: ۱۸۵ / ۲ و ۱۶۳ / ۳.

۵- صحیح بخاری: ۱۱۵ / ۲ و ۲۵ / ۳؛ محاکمات الخلفاء ص ۲۲۶.

ص: ۲۴۰

ألا إِنَّكَ بضعه مَنِّي من آذاكِ فقد آذاني (۱) (دخترم) آگاه باش تو پاره تن منی هر که ترا آزار دهد مرا آزار داده است.

«حدیثی چند از اهل سنت»

اشاره

أحادیثی را در باره اهل بیت علیهم السلام از نظر دور نداریم.

۱- قال رسول الله صلى الله عليه و آله أذكرکم الله فی أهل بیتی (۲) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در باره اهل بیت خدا را به یادتان می آورم (یعنی برای آنها، همیشه رضای خدا را در نظر بگیرید).

۲- و قال صلى الله عليه و آله أيتها الناس لا تأتونى غداً بال دنیا تزفون زفاً و یأتى أهل بیتی شعناً غیراً مظلومین تسیل دمائهم ... أيتها الناس الله فی أهل بیتی (۳) و فرمود: ای مردم! نباید فردا شتابان به سوی من آید در حالی که اهل بیت من، غبار آلوده، خاک گرفته، مظلوم و بابدن خون آلود، پیش من آیند (که به خون خود غلطیده و خون از بدن آنها جاری شود). ای مردم شما را به خدا، شمارا به خدا، در باره اهل بیت من (حرمت آنها را نگهدارید و به آنها آزار نرسانید، آنها را گرمی بدارید).

۳- و قال: استوصوا بأهل بیتی خیراً فإنی أخاصکم عنهم غداً و من أکن خصمه أخصمه و من أخصمه دخل النار (۴) و فرمود: با اهل بیت من نیکی کنید

(و نگهداشتن حرمت آنها را به همدیگر سفارش نمایید) فردا من (در پیشگاه خدا) مدافع آنها خواهم بود، و هر کس من مدافعش باشم محکوم خواهم نمود و هر که را من محکوم نمایم (و دشمنش من باشم) به آتش (سوزان جهنم) داخل می شود.

۴- و قال: إحتفظونى فى عترتى و ذریّتی، فمن حفظنى فیهم حفظه الله، ألالعنه الله

۱- کفایه الأثر: ۶۲-۶۳؛ بحار الأنوار: ۳۰۷/۳۶؛ الهجوم: ص ۳۶.

۲- سنن دارمی ۲/۴۳۲؛ الهجوم علی بیت فاطمه ص ۱۷.

۳- خصائص الأئمه ص ۷۴-۷۵؛ الهجوم ص ۱۷.

۴- ذخائر العقبی ص ۱۸. عنه الهجوم ص ۱۷.

ص: ۲۴۱

علی من آذانی فیهم ... ثلاثاً (۱) احترام مرا با (محترم شمردن) عترت و اولاد من نگهدارید، هرکس با در نظر گرفتن من، حرمت آنها را نگهدارد، خداوند او را حفظ خواهد نمود آگاه باش از رحمت خدا دورند کسانی که در باره آنها، مرا آزار دهد.

۵- قال رسول الله صلی الله علیه و آله: سیلقی اهل بیتی من بعدی تطریداً وتشریداً (۲) رسول خدا فرمود: بزودی بعد از من، اهل بیتم تبعید و دور از وطن بودن و رانده شدن را خواهند دید.

۶- وقال صلی الله علیه و آله الویل لظالمی اهل بیتی، عذابهم مع المنافقین فی الدّرك الأسفل من النّار (۳) فرمود: وای بر ستمگران اهل بیت من! آنها در پائین ترین جای آتش با منافقان معذب، خواهند بود

و قال: صلی الله علیه و آله إنّ الله حرّم الجّنه علی من ظلم اهل بیتی أوقاتلهم أو أغار علیهم أو سبهم (۴) و فرمود: خداوند به طور یقین، بهشت را برای کسی که به اهل بیت من ستم کند و یا آنها را بکشد و یا آنها را غارت کرده و سب نماید، حرام نموده است.

۷- و قال صلی الله علیه و آله ستّه لعنتهم، لعنهم الله و کلّ نبیّ مجاب ... و المستحلّ من عترتی ما حرّم الله ... (۵) و فرمود: شش طایفه است که من و خدا و تمامی انبیاء مستجاب الدعوه، آنها را لعنت کرده است ... و آنهایی که حرام خدا را در باره عترت من، حلال بشمارد.

۸- و قال: صلی الله علیه و آله إشتدّ غضب الله علی من آذانی فی عترتی (۶) فرمود: سخت است غضب خداوند بر کسانی که مرا در باره عترتم اذیت نمایند.

۹- وقال: من آذانی فی أهلی فقد آذی الله (۷) و فرمود: هرکس در باره اهل بیتم مرا اذیت نماید، قطعاً خدا را اذیت کرده است.

۱- كشف الغمّه ۱/ ۴۱۶.

۲- مستدرک حاکم: ۴/ ۴۸۷.

۳- مناقب ابن مغازلی ص ۶۶، ۴۰۳، ح ۹۴؛ الهجوم ص ۱۸.

۴- ذخائرالعقبی ص ۲۰.

۵- مستدرک حاکم: ۱/ ۳۶؛ الهجوم: ص ۱۸.

۶- کنز العمال ۱۲/ ۹۴.

۷- کنز العمال: ۱۲/ ۱۰۳؛ الهجوم: ص ۱۸.

ص: ۲۴۲

۱۰- و قال: اشتد غضب الله على من أراق دمي و آذاني في عترتي (۱) شدت یافته است غضب خداوند بر کسانی که خون مرا بریزد و در باره اهل بیت مرا اذیت نماید.

شیعه چه می گوید!

از دهها روایت شیعه در این باره فقط به حدیث ذیل توجه نمائید.

قال: صلى الله عليه و آله إلى الله أشكوا المنكرين لفضلهم و المضيّعين لحرمتهم بعدى، كفى بالله ولياً و ناصرأ لعترتى و أئمة أمتى و منتقماً من الجاحدين لحقهم

(وسيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون) (۲) از منکرین فضائل و ضایع کنندگان حرمت آنها بعد از من، به خدا شکایت خواهم برد. بس است ولی و یاور بودن خدا به عترت و امامان ائمه و برای انتقام گرفتن از سرپیچی نمایندگان حق آنها، به زودی ستمگران، کیفر و نتیجه اعمال خود را خواهند دید

از خوانندگان محترم این مجموعه کوچک، استدعا دارد مطالب این چند فصل را در برابر دیدگان خود تابلو قرار داده و به خاطر خود بسپارند و، خود قضاوت نمایند

آیا- در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و پس از رحلت او، در هر موقعیتی که، پیش می آمد خود را در کفه دیگر ترازو قرار داده و اظهار وجود می کردند و در موارد گوناگون صریحاً برخلاف رسول خدا، رأی صادر کرده و با نصوص صریح قرآن و سنت، مخالفت علنی می کردند و از هیچ چیز هم ابائی نداشتند حتی رسول الهی را با کمال بی شرمی زیر سؤال برده و به هذیان گویی متهم می ساختند، و بعد از او، اهلبیت او را، به آن روز انداختند، فرداروز قیامت در پیشگاه خداوند چه جایگاهی خواهند داشت.

۱- کنز العمال ۱/ ۲۶۷ و ۱۰/ ۴۳۵. الهجوم ص ۱۹.

۲- کمال الدین: ص ۲۶۱؛ شعراء ۲۲۷.

ص: ۲۴۳

«سنگوی بطن مادر»

محبّ الدّین طبری در کتاب ذخائرالعقبی از سیره ملا نقل می کند: که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اُتانی جبرئیل بتفاحه من الجنّه فأکلتها و وقعت خدیجه فحملت بفاطمه، فقالت: إني حملت حملاً خفياً فاذا خرجت، حدّثنی فی بطنی جبرئیل برای من از بهشت سیبی آورد، پس آن را خوردم و با خدیجه هم بستر شدم، به فاطمه بار دار شد او می گفت: بار سبکی برداشتم وقتی که تو بیرون می روی، این بچه در شکم بامن سخن می گوید:

وقتی که خواست بار نهد به قابله های قریش فرستاد برای مراسم زایمان حضور بهم رسانند، در پاسخ گفتند: چون بر خلاف میل ما، با محمد ازدواج کردی، از ما هم کمک نخواه! خدیجه از پاسخ منفی آنها متحیر مانده بود ناگهان چهار بانوی زیبا و نورانی که قابل توصیف نیست حاضر شدند یکی گفت: من مادرت حوا هستم دومی گفت: من آسیه دختر مزاحم هستم سومی اظهار داشت، من هم کلثوم خواهر موسایم چهارمی خود را مریم، مادر عیسی معرفی کرد که آمده ایم آنچه را که زنها موقع زایمان به همدیگر یاری می رسانند، بتو کمک کنیم

پس فاطمه به زمین گذاشته و دیده به جهان گشود، در حالی که انگشتش را بالا گرفته و به سجده افتاده بود. (۱)

و کانت فاطمه تحدّث فی بطن أمّها فاطمه در شکم مادر سخن می گفت (۲).

«شافعی» امام اهل سنت، از خدیجه روایت کرده است فرمود: وقتی که من به فاطمه باردار شدم برای من بار سبکی بود و بامن حرف می زد (۳)

دهلوی دانشمند سنی گوید: وقتی که خدیجه به فاطمه باردار شد، آن کودک

۱- ذخائرالعقبی: ص ۴۴؛ فضائل الخمسه: ج ۳ ص ۱۵۴.

۲- ذخائرالعقبی: ص ۵۹.

۳- نزهه المجالس: ۲/ ۲۲۷.

ص: ۲۴۴

أرجمئند، در شکم او با وی سخن می گفت، و او این رخداد شگرف را از پیامبر پنهان می داشت؛ روزی پیامبر وارد خانه شد و او را در حالی دید بی آنکه کسی در خانه باشد، سخن می گوید. از او پرسید: با که حرف می زدی؟! گفت: کودکی که در شکم دارم با من سخن می گفت.

فرمود: خدیجه! مژده ات باد! خدا این دختری را که در بطن تو است، مادر یازده تن از جانشینان من قرار داده که بعد از من و پدرشان علی علیه السلام، یکی پس از دیگری خواهند آمد. (۱)

شعیب مصری: می نویسد: هنگامی که حق نا پذیران از پیامبر خواستند که ماه شکافته شود، «خدیجه» در حالی که به فاطمه باردار بود، گفت: نومید و سر افکنده باد آنکه محمد صلی الله علیه و آله را- که برترین پیامبر پروردگار من است- تکذیب نماید.

درست در این حال بود که فاطمه از درون جان مادر ندا داد که: ای مادر! نگران مباش که خدا با پدر من است. (۲)

«به خاطر او»

«یا أحمد لولاك لما خلقت الأفلاك، و لولا علي لما خلقتك، و لولا فاطمه لما خلقتكما» (۳) هان ای أحمد! اگر به خاطر تو نبود جهان را نمی آفریدم، و اگر علی نبود تو را نمی آفریدم و اگر علی نبود تو را نمی آفریدم، و اگر فاطمه نبود شما را پدید نمی آوردم.

(ای سلمان!)

حَبِّ فاطمه ينفع في مأه من المواطن، أيسر تلك المواطن: الموت و القبر

و الميزان و المحشر و الصراط و المحاسبه (۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای سلمان

۱- الرّوض الفائق زمخشری ص ۲۱۴؛ بحار الأنوار: ۲/۴۳؛ جلاء العیون شبر: ص ۱۲۲.

۲- الرّوض الفائق: ص ۲۱۴.

۳- الجنّة العاصمه: ص ۱۴۹.

۴- مقتل خوارزمی: ۱/۶؛ فرائد السّمطين: ۲/۶۷.

ص: ۲۴۵

دوستداری فاطمه در صد موطن پر مخاطره سود می بخشد، که آسان ترین آنها، آستانه مرگ، قبر، میزان و محشر، صراط، و به هنگام حساب و کتاب

«انسان حوری خصلت»

خطیب بغدادی، با سند خود از ابن عباس روایت می کند: قال: رسول الله صلی الله علیه و آله ابنتی فاطمه حوراء آدمیه لم تحض و لم تطمث و إنما سماها فاطمه لأن الله فطمها و محبها من النار (۱) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: دخترم فاطمه آدمی حوری صفت است، (مانند زنان دیگر) عادت ماهانه ندارد، همانا او را که فاطمه نامید چون خداوند او و تمامی دوستدارانش را از سوختن با آتش بریده است.

هنگامی که فرزند بزرگ خود امام حسن علیه السلام را به دنیا آورد، اسماء بنت عمیس به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: یارسول الله اینی لم أر لها دمًا فی حیض و لا نفاس، فقال صلی الله علیه و آله أما علمت أن ابنتی طاهره مطهره لا یری لها دم فی طمث و لا-ولاده! (۲) ای رسول خدا من برای او نه حیضی دیدم و نه نفاسی، فرمود: آیا نمی دانی دخترم، پاک و پاکیزه است، بر او خونی در زایمان و حیض دیده نمی شود

«چرا فاطمه و بتول!»

اشاره

چرا او را به این دو نام نامیدند به روایت ذیل که از کتابهای اهل سنت نقل می شود توجه فرمائید.

علی علیه السلام روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به فاطمه فرمود: یا فاطمه تدرین لم سُمیتِ فاطمه؟ قال علی علیه السلام یارسول الله لم سُمیتِ فاطمه؟ قال إن الله عز وجل قد فطمها و ذریتها من النار ای فاطمه می دانی چرا فاطمه به فاطمه نامیده شده ای؟

علی علیه السلام عرض کرد ای رسول خدا چرا؟! فرمود: خداوند او و ذیه او را از آتش

۱- تاریخ بغداد: ج ۱۲ ص ۳۳۱؛ فضائل الخمسه: ج ۳ ص ۱۵۳؛ صواعق المحرقة ابن حجر: ص ۹۶ واز نسائی نیز نقل کرده است.

۲- ذخائرالعقبی ص ۴۴؛ فضائل الخمسه: ج ۳ ص ۱۵۳.

ص: ۲۴۶

بریده است. (۱)

و از حافظ دمشقی نیز نقل کرده است و در مسند امام رضا علیه السلام است که فرمود:

ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال: ان الله عز وجل فطم ابنتي وولدها و من أحبهم من النار، فلذلك سميت فاطمه خدای عز و جل او و اولاد او و دوستان او را از آتش منقطع کرده است.

إنما سميت فاطمه لأن الله فطمها و محبها عن النار خداوند او و دوستانش را از آتش دور ساخته است (۲).

ابن اثیر در کتاب التّهایه در ماده (بتل) گوید: سمیت فاطمه البتول لانقطاعها عن نساء زمانها فضلاً و دیناً و حسباً (و قیل) لانقطاعها عن الدّنيا الى الله (وقال عبيد الهروی فی (الغریبین) سُمیت فاطمه بتولاً لأنها بتلت عن التّظير فاطمه را بتول نامیدند، چون او، از زنان زمان خود متمایز است از حیث فضل و دین و حسب (و گفته شده) برای این است که، او از دنیا، به سوی خدامنقطع شد و عیبده هروی هم در کتاب «غریبین» گوید: فاطمه را بتول نامیدند چون بی مانند بود. (۳)

«مادر پدر!»

ابن اثیر در ذکر حالات فاطمه علیها السلام می گوید: و کانت فاطمه تکئی أم أبیها فاطمه را مادر پدرش می گفتند. (۴)

عن جعفر بن محمد علیهما السلام أنه قال: کانت کنیه فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وآله أم أبیها روایت از امام صادق علیه السلام است که فرمود: کنیه فاطمه دختر رسول خدا، مادر پدرش بود. (۵)

۱- ذخائرالعقبی: ص ۲۶،

۲- کنز العمال: ج ۶ ص ۲۱۹؛ این روایت را دیلمی نیز از ابی هریره از رسول خدا نقل کرده است.

۳- فضائل الخمسه: ج ۳ ص ۱۵۶ بنقل از منابع بالا.

۴- اسد الغابه فی معرفها الصحابه: ج ۵ ص ۵۲۰.

۵- استیعاب ابن عبدالبر: ج ۲ ص ۷۵۲؛ فضائل الخمسه: ج ۳ ص ۱۵۶.

ص: ۲۴۷

این کلمه خیلی معنا دار و پر مغز است، چرا این کنیه به او داده شد یک دختر چگونه می تواند برای پدر مادر باشد و .. اظهار نظرهای زیاد و بررسی های بیشتر وجود دارد که برای آوردن آنها، مقام را مجال نمی باشد.

«شبيه پدر»

احمد بن حنبل از مالک بن انس روایت کرده است که: لم یکن أحد أشبه برسول الله صلى الله عليه و آله من الحسن بن علي عليه السلام وفاطمه عليها السلام کسی مانند حسن بن علی و فاطمه به رسول خدا شبیه نبود (۱).

ترمذی با سند خود از عائشه روایت کرده است که: ما رأيت أحداً أشبه سمياً و دلاً وهدياً برسول الله صلى الله عليه و آله في قيامها و قعودها من فاطمه عليها السلام بنت رسول الله صلى الله عليه و آله قالت و كانت إذا دخلت على النبي قام إليها فقبلها و أجلسها في مجلسه و كان النبي إذا دخل عليها قامت من مجلسها فقبلته و اجلسته في مجلسها (الحديث) کسی را ندیدم در صورت، سیرت، راه رفتن، و در خلق و خوی، در نشست و برخاست به رسول خدا صلى الله عليه و آله شبیه تر از فاطمه باشد هر وقت پیش پیامبر اکرم می آمد به احترام او می ایستاد و او را می بوسید و در جای خود می نشانید و همچنین اگر رسول خدا به محلی که فاطمه بود، داخل می شد؛ فاطمه بلند می شد و آنحضرت را در جای خود می نشاند. (۲)

آیا- کسی که شخص اول عالم امکان، به احترام او بپاخیزد و بوسد و در جای خود بنشانند و .. در نظر اهل تحقیق، دارای چه جایگاهی و مقام والائست و باید به او چه ارزش و بها داد؟!، بلی در آینده نزدیک می خوانید که چه رفتاری کردند.

باز روایت از عائشه است که ما رأيت أحداً كان أشبه كلاماً و حديثاً من فاطمه

۱- مسند امام احمد ج ۳ ص ۱۶۴.

۲- صحیح ترمذی: ج ۲ ص ۳۱۹؛ صحیح ابو داود: ج ۳۳ ص ۲۲۳ در باب ماجاء فی القيام؛ مستدرک الصحیحین: ج ۴ ص ۲۷۲؛ صحیح بخاری فی باب الأدب المفرد: ص ۱۳۶؛ عسقلانی در فتح الباری ج ۹ ص ۲۰۰؛

ص: ۲۴۸

برسول الله (الحديث) کسی را ندیدم از جهت سخن گفتن و حرف زدن، به رسول خدا از فاطمه شبیه تر باشد (تا آخر خبر). (۱)

مسلم در صحیحش، در کتاب فضائل الصحابه، در باب فضایل فاطمه، باسند خودش از عائشه روایت می کند: اجتمع نساء النبی صلی الله علیه و آله فلم یغدر منهنّ امرأه فجاءت فاطمه تمشی کأنّ مشيتها مشیه رسول الله فقال مرحباً بابنتی فأجلسها عن یمینہ أو عن شمالہ (الحديث) زنهای پیامبر اکرم گرد هم آمدند هیچیک از آنها، از جایش تکان نخورده بود که فاطمه آمد راه رفتنش مانند راه رفتن رسول خدا بود حضرت (او را که دید فرمود): دخترم خوش آمد پس او را در کنارش راست یا چپ نشانید (تا آخر خبر). (۲)

«عزیزترین اهلیت!؟»

عائشه گوید به خدا قسم: أحبّ الناس الی رسول الله صلی الله علیه و آله من النساء فاطمه علیها السلام و من الرجال علی علیه السلام در پیشگاه پیامبر، از زنان، کسی را محبوب تر از فاطمه و از مردان علی را ندیدم. (۳)

«ادای احترام»

عائشه گوید: کانت اذا دخلت علیه رَحِبَ بها و قام إليها فأخذ بیدها فقبلها و أجلسها فی مجلسه (الحديث) هنگامی که فاطمه به پیش رسول خدا می آمد به پاس احترام او، می ایستاد و خوش آمد می گفت، و دست او را می گرفت و می بوسید و در جای خود می نشانید. (۴)

۱- مستدرک الصحیحین: ج ۳ ص ۱۵۴ و ۱۵۹؛ بخاری در ادب المفرد: ص ۱۴۱؛ استیعاب ابو عمرو: ج ۲ ص ۷۵۱؛ سنن بیهقی: ج ۷ ص ۱۰۱.

۲- مسند احمد: ج ۶ ص ۲۸۲؛ ابن ماجه در صحیحش در باب ماجاء فی ذکر مرض رسول الله؛ و گروه زیادی از ائمه حدیث آورده اند که مجال ذکر نام همه آنها نیست.

۳- مستدرک حاکم: ۱۵۴/۳؛ العقد الفرید: ۲/۲۷۵.

۴- مستدرک الصحیحین: ج ۳ ص ۱۵۴؛ بیهقی در سنن: ج ۷ ص ۱۰۱ در آخر روایت می گوید: اذا دخل إليها رَحِبَ بها و قامت فأخذت بیده فقبلته و زمانی که رسول خدا به پیش فاطمه می آمد، خوش آمد می گفت دستش را گرفته و می بوسید؛ استیعاب: ج ۲ ص ۷۵۱؛ بخاری در ادب المفرد ص ۱۴۱ و جمعی دیگر.

ص: ۲۴۹

عن عائشه: وكانت اذا دخلت عليه قام اليها فقبلها و اجلسها في مجلسه (الحديث روايت از عائشه است که هروقت فاطمه پيش رسول خدا می آمد بلند میشد و او را می بوسید و در جای خود می نشانید). (۱)

«آخرین، و اولین نفر»

عن ثوبان مولى رسول الله صلى الله عليه و آله قال: كان رسول الله اذا سافر كان آخر عهده بانسان من اهله، فاطمه؛ وأول من يدخل عليه اذا قدم فاطمه عليها السلام (الحديث) ثوبان غلام رسول خدا گوید: هروقت حضرت به سفر می رفت آخرین کس که از او جدا میشد فاطمه بود و در بازگشت اولین کسی را که ملاقات می کرد او بود (تا آخر خبر). (۲)

حاکم با سند خود از عبد الله بن عمر روایت کرده است: إن رسول الله اذا خرج فى غزاه كان اول عهده بفاطمه رسول خدا هر وقت به جنگی می رفت (در بازگشت) نخستین کسی که او را ملاقات می کرد، فاطمه بود. (۳)

در روایت دیگر از ابن عمر مانند جملات بالا آمده است و اضافه کرده موقع رسیدن به فاطمه می گفت: فداك أبى و أمى پدر و مادرم فدای تو (دخترم) باد. (۴)

۱- صحیح ترمذی: ج ۲ ص ۳۱۹.

۲- صحیح ابی داوود ج ۲۶ در باب ماجاء فى الإنتفاع بالعاج؛ مسند احمد ج ۵ ص ۲۷۵؛ سنن بیهقی: ج ۱ ص ۲۶.

۳- مستدرک صحیحین: ج ۱ ص ۴۸۹؛ ذهبی نیز در تلخیص که در حاشیه مستدرک چاپ شده است می نویسد: کان اذا خرج فى غزاه کان آخر عهده بفاطمه و اذا رجع کان اول عهده بفاطمه (الحديث) حضرت هروقت به جنگ میرفت آخرین نفر و هنگام برگشت نخستین نفر می دید، فاطمه بود (تا آخر خبر)

۴- مستدرک صحیحین ج ۳ ص ۱۵۶. فضائل الخمسه: ج ۳ ص ۱۶۳؛ کنز العمال: ج ۱ ص ۷۷؛ هیشمی در مجمع ج ۸ ص ۲۶۲ و طبرانی در کتاب کبیرش.

ص: ۲۵۰

«رضای فاطمه رضای من»

در جریان عیادت ابوبکر و عمر از فاطمه زهراء علیها السلام از جمله اعترافاتی که از آنها گرفت همین جملات بود پیامبر فرمود: رضا فاطمه من رضای و سخط فاطمه من سخطی، فمن أحب فاطمه ابنتی فقد أحببني، و من أرضی فاطمه فقد أرضانی، و من أسخط فاطمه فقد أسخطنی... (۱) رضایت فاطمه رضایت من و خشم او خشم من است. هر کس فاطمه را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر کس او را راضی کند مرا راضی کرده است، و هر که او را خشمناک نماید مرا خشمگین ساخته است

«غضب فاطمه، غضب خدا»

روایتی با کمی تفاوت در عبارت، در کتابهای سنّی و شیعه به وفور آورده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: یا فاطمه إنّ الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک ای فاطمه خداوند با غضب تو غضب می کند و با رضای تو راضی می شود. (۲)

در تعبیر دیگر فرمود: إنّ الله یغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاها خداوند با غضب فاطمه غضب می کند و با رضای او، راضی می شود. (۳)

باز در بیان دیگر فرمود: إنّ الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک همانا خداوند متعال با غضب تو غضب و با رضای تو راضی می شود. (۴)

و قيل انّ عمر جاء بقبس من نار علی أن یضرم علیهم الدّار، فلقتهم فاطمه، فقالت:

یا بن الخطاب! أجنّت لتحرق دارنا؟! قال: نعم! أوتدخلوا فیما دخلت فیہ الأُمّه گفته

۱- الامامه و السیاسه: ص ۱۷ (چاپ مصطفی بابی حلبی ۱۳۷۷ هجری مصر).

۲- کنز العمال: ج ۶ ص ۲۱۶ بروایت ابو یعلی و طبرانی و ابو نعیم؛ میزان الاعتدال ذهبی: ج ۲ ص ۷۲ از طبرانی و به صحّت روایت اعتراف دارد؛ ذخائرالعقبی: ص ۳۹ به روایت ابو سعید: در کتاب شرف النبوه و ابن المثنی در کتاب معجمش.

۳- مستدرک الصحیحین: ج ۳ ص ۱۵۳؛ بعد از نقل حدیث می گوید: هذا حدیث صحیح الأسناد این حدیث سندهایش صحیح است؛ أسد الغابه ابن اثیر ج ۵ ص ۵۲۲؛ ابن حجر در کتاب الإصابه ج ۸ ص ۱۵۹؛ تهذیب التهذیب: ج ۱۲ ص ۴۴۱؛ کنز العمال متقی: ج ۷ ص ۱۱۱؛ از ابن نجار.

۴- همان مصادر

ص: ۲۵۱

شده که: عمر شعله ای از آتش باخود آورد تا خانه را بسوزاند! فاطمه، جلوی او را گرفت و گفت: ای فرزند خطاب آیا برای آتش زدن خانه ما آمده ای؟! گفت: بلی، مگر اینکه مانند دیگران بیعت کنید. (۱)

«شاخه پیچیده من»

قال صلی الله علیه و آله إنّما فاطمه شجنه (۲) منی بیسطنی مایسطها و یقبضنی ما یقبضها قطعاً فاطمه شاخه ای از من و تکیه گاه من است، او مانند رگهای بدن من، به تمامی وجودم، پیچیده است (۳).

«پاره تن پدر»

فاطمه بضعه منی فمن أغضبها أغضبنی فاطمه، پاره تن من است هر کس او را غضبناک کند مرا غضبناک کرده است (۴). این روایت را با کمی تغییر در لفظ، کتابهای فریقین (سنی و شیعه) فراوان آورده اند، و چون صحت آن قابل تردید نیست، به خاطر اختصار، از ذکر مدارک آن خود داری می شود.

- ۱- تاریخ ابی الفداء ج ۱ ص ۱۵۶، العقد الفرید: ج ۳ ص ۶۴؛ من حیات الخلیفه: ص ۱۲۷
- ۲- جزری در نهاییه غریب حدیث در ماده (شجن) گوید: فی الحدیث، الرّحم شجنه من الرّحمین ای قریبهمشبتکه کاشتباک العروق شَبَّهَ بِذَالِکَ مَجَازاً وَتَسَاعُاً؛ و اصل شَجْنَه بازیر و پیش، بمعنای قسمتی از شاخه های درخت را گویند و از آن جا است که گفته شده (الحدیث ذو شجون) یعنی حدیث دارای شاخه های انبوه به هم پیچیده و نگهدارنده همدیگراست.
- ۳- کنز العمال: ج ۶ ص ۲۱۹ از طبرانی او هم از مسور، روایت کرده است؛ مستدرک الصحیحین حاکم: ج ۳ ص ۱۵۴ از مسور بن مخرمه او هم از رسول خدا روایت نموده است و در ذیلش گوید: هذا حدیث صحیح الأسناد این روایت از روایتهای صحیح سند است؛ فضائل الخمسه: ج ۳ ص ۱۸۶؛ بحار الأنوار: ج ۴۳ ص ۵۴ از امام صادق علیه السلام.
- ۴- فضائل الخمسه من الصحاح السنّه: ج ۳ ص ۱۸۴ بنقل از صحیح بخاری در باب بدء الخلق؛ کنز العمال متقی: ج ۶ ص ۲۲۰ از ابن ابی شیبّه؛ فیض القدیر مناوی: ج ۴ ص ۴۲۱ می گوید: سهیلی از این حدیث افضلیت فاطمه را از شیخین (ابوبکر و عمر) استدلال کرده است؛ نسائی نیز این روایت را در کتاب خصائص ص ۳۵ آورده است.

ص: ۲۵۲

«سرور بانوان»

از عائشه روایت شده است که: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مرضی که از دنیا رفت به فاطمه علیها السلام فرمود: یا فاطمه ألا ترضین أن تكونی سیده نساء العالمین، و سیده نساء هذه الأمة و سیده نساء المؤمنین ای فاطمه! آیا راضی نمی شوی بانوی بانوان عالم و بانوی بانوان این امت و بانوی بانوان مؤمنان باشی؟ (۱).

این روایت نیز از روایتهای مورد قبول فریقین است و در صحاح اهل سنت به وفور، مذکور است به آدرس بعضی از آنها در پا ورقی توجه فرمائید. (۲).

«بوسه بر کاکل زهراء»

عن عائشه ان رسول الله كان كثيراً ما يقبّل عرف فاطمه عائشه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله گردن و کاکل (زلف) فاطمه را، زیاد می بوسید. (۳).

«بوسه بر دهان فاطمه»

و كان كثيراً ما يقبّلها فی فمها ودهان فاطمه را می بوسید. (۴).

- ۱- مستدرک صحیحین: ج ۳ ص ۱۵۶؛ پس از نقل این حدیث می گوید: هذا اسناد صحیح سند این حدیث صحیح است.
- ۲- صحیح بخاری در کتاب الإستئذان، صحیح ترمذی ج ۱ ص ۳۰۶؛ مستدرک صحیحین ج ۳ ص ۱۵۱؛ مسند احمد بن حنبل: ج ۵ ص ۳۹۱؛ حلیها لأولیاء ابی نعیم: ج ۴ ص ۱۹۰ و ج ۲ ص ۲۹؛ ابن اثیر در اسدالغابه: ج ۵ ص ۵۷۴؛ کنز العمال: ج ۶ ص ۲۱۷ از رویانی و ابن حبان در کتاب صحیحش از حذیفه و در ص ۲۱۸ از ابن عساکر از حذیفه، و در ج ۷ ص ۱۰۲ از ابن جریر از حذیفه و در ص ۱۱۱ از ابن ابی کبشه؛ نسائی در خصائص: ص ۳۴؛ طحاوی در کتاب مشکل الآثار ج ۱ ص ۴۸ و ۴۹؛ ابو داود طیالسی در مسندش ج ۶؛ و صدها مدارک دیگر اهل تسنن و کتابهای فراوان اهل تشیع که مجالی به آوردن مشروح آنها نیست.
- ۳- کنز العمال: ج ۷ ص ۱۱۱؛ بنقل از ابن عساکر.
- ۴- فیض القدیر مناوی: ج ۵ ص ۱۷۶.

ص: ۲۵۳

«زبان‌ش را می مکید»

از ابو داود نقل کرده است ویمصّ لسانها و زبان او را می مکید. (۱)

«گردن فاطمه را می بوئید»

++ سعد بن مالک از رسول خدا روایت می کند که آنحضرت فرمود: اثنائی جبریل علیه الصّلاه و السلام بسفرجله من الجنّه فأکلتها ليله أسرى بی فعلقت خدیجه بفاطمه، فکنت إذا اشتقت الی رائحه الجنه شممت رقبه فاطمه شبی که مرا به آسمان بردند، جبرئیل برای من از بهشت یک هلو آورد و آن را خوردم (پس از برگشت به زمین) خدیجه به فاطمه حامله شد من هر وقت مشاق بهشت می شوم گردن فاطمه را می بویم. (۲)

«گلوی فاطمه را می بوسید!»

از عایشه روایت شده است که، إن النّبیّ صلی الله علیه و آله قبل يوماً نحر فاطمه فقلت له:

یا رسول الله فعلت شیئاً لم تفعله! فقال یا عائشه ائی إذا اشتقت الجنّه قبلت نحر فاطمه (۳) پیامبر اکرم روزی گلوی فاطمه را بوسید گفتم: ای رسول خدا کاری کردی که قبلاً نمی کردی؟! فرمود: ای عائشه من هر وقت اشتیاق بهشت و بوی آن را داشتم، گلوی فاطمه را می بوسم.

«چرا این همه او را می بوسی!»

خطیب در تاریخ بغداد می نویسد: عن عائشه قالت: قلت: یا رسول الله مالک إذا جاءت فاطمه قبلتها حتی تجعل لسانک فی فیها کله کأنتک ترید أن تلعقها عسلماً؟ قال نعم یا عائشه ائی لَمَا أسرى بی إلى السماء أدخلنی جبرئیل إلى الجنّه فناولنی منها تفّاحه

۱- فیض القدیر مناوی: ج ۵ ص ۱۷۶.

۲- فضائل الخمسه: ج ۳ ص ۱۵۲ بنقل از مستدرک الصحیحین ج ۳ ص ۱۵۶.

۳- ذخائرالعقبی ص ۳۶ بنقل از سیره ملأ؛ من حیات الخلیفه ص ۱۵۹.

ص: ۲۵۴

فأكلتها فصارت نطفه في صلبی، فلما نزلت واقعت خديجه، ففاطمه من تلك النطفه و هي حوراء إنسيه، كلما اشتقت الى الجنه قبلتها عائشه گوید: گفتم ای رسول خدا هر وقت فاطمه می آید او را می بوسی به طوری که زبانت را در دهان او فرو می بری مثل اینکه به او غسل می خورانی؟! فرمود: بلی ای عائشه شبی که مرا به آسمان بردند، جبرئیل مرا به بهشت برد، سیبی به من داد که آن را خوردم، در پشت من نطفه گردید به زمین که برگشتم با خدیجه همبستر شدم فاطمه از آن نطفه است او انسان است حوری خصلت، من هر وقت مشتاق بهشت می شوم او را می بوسم. (۱)

مشابه این روایت با کمی تغییر در کتابهای زیاد اهل سنت آمده است مانند سیوطی در تفسیر «الدر المنثور» ذیل آیه شریفه (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى) تا آخر و «مستدرک صحیحین»: ج ۳ ص ۱۵۶ در روایت این کتاب این طور فرمود: فکنت اذا اشتقت الى رائحه الجنه شممت رقبه فاطمه هر وقت مشتاق بهشت شوم گردن فاطمه را می بویم.

«أذيت رسول خدا» صلى الله عليه و آله

++ در اول این بخش آیات مربوط به نهی از اذیت رسول خدا را صلی الله علیه و آله خواندید؛

برای حضور ذهن در مورد قضاوت در باره رهبران و اعضای گروه فشار، به چند حدیث ذیل نیز توجه نمایید.

قال صلى الله عليه و آله اشتد غضب الله على من آذاني في عترتي (۲) غضب خداوند شدت یافته بر کسی که مرا با آزار رساندن به اهلیتیم اذیت کند.

و قال صلى الله عليه و آله من آذاني في أهلي فقد آذى الله (۳) هر کس مرا با آزار اهل بیت نماید، خدا را اذیت کرده است.

۱- تاریخ بغداد: ج ۵ ص ۸۷؛ ذخائر العقبی ص ۳۶ بنقل از ابو سعد در کتاب شرف النبوه؛ من حیات الخلیفه ص ۱۵۳ بنقل از مصادر بالا- در این مورد احادیث از طریق شیعه هم زیاد است کسانی که مایلند برای اطلاع از آنها به ج ۴۳ کتاب شریف بحار الأنوار و امثال آن مراجعه نمایند.

۲- کنز العمال: ۹۳/۱۲؛ الهجوم: ص ۱۸.

۳- همان مصدر ص ۱۰۳؛ الهجوم: ص ۱۸.

ص: ۲۵۵

جابر بن عبد الله انصاری پس از بیان جریان عیادت شیخین از فاطمه را، می گوید: فرفعت یدیهما إلى السماء و قالت: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنَّهُمَا قَدْ آذَيَانِي، وَ غَضِبَا حَقِّي. ثُمَّ أَعْرَضْتَ عَنْهُمَا فَلَمْ تَكَلِّمَهُمَا بَعْدَ ذَلِكَ (۱) (فاطمه) دستهایش را به سوی آسمان بلند نمود و گفت: خدایا من ترا شاهد می گیرم آن دو (ابوبکر و عمر) مرا اذیت کردند و حق مرا غضب نمودند سپس از آنها اعراض نمود (صورتش را برگرداند) بعد از آن (تادم مرگ) با آنها حرف نزد.

به دو نفر اولی فرمود: قالت: أَشْهَدُ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ أَنَّكُمْ أَسْخَطْتُمَانِي وَ مَا أَرْضِيْتُمَانِي وَ لئن لَقِيتُ النَّبِيَّ لِأَشْكُوْتُكُمْآ إِلَيْهِ ... وَاللَّهِ لِأَدْعُوَنَّ اللَّهَ عَلَيْكَ فِي كُلِّ صَلْوَةٍ أَصَلَّيْهَا (الخبر) (۲) گفت: من خدا و ملائکانش را شاهد می گیرم که شما (ای عمر و ابوبکر) مرا غضبناک کردید و مرا راضی ننمودید و اگر پیامبر را ملاقات کردم از شما شکایت خواهم کرد به خدا قسم (ای ابوبکر) پشت سر هر نمازی که می خوانم بر تو نفرین خواهم کرد (تا آخر خیر).

ای برادران با انصاف و با وجدان اهل سنت، شما را به خدا! در برابر این همه نصها و روایتها، به خدا و رسول خدا چه جوابی دارید و چه پاسخی آماده کرده اید.

آخر چرا به خود نمی آید و با دیده حقیقت بین این اسناد بلاشبهه و معتبر را نمی پذیرید و تعصب را به کنار نمی زنید در باره روایاتی که نسبت به اصحاب ساخته شده است، سخنها داریم که در همین بخش بخوانید و قضاوت کنید.

شیعه چه می گوید.

سعد بن ابی وقاص قال سمعت رسول الله يقول ف اطمه بضعه مني من سرها فقد سرتني و من ساءها فقد سائني فاطمه أعز الناس علي فاطمه پاره تن من است هر که او را خشنود کند مرا خشنود نموده و هر کس او را غمگین کند مرا غمگین کرده

۱- کفایه الأثر: ص ۶۳؛ بحار الانوار: ج ۳۶ ص ۳۰۷؛ الهجوم: ص ۳۶.

۲- الإمامه والسیاسة: دینوری ص ۱۴.

۳- بحار الانوار: ۲۳/۴۳؛ از مجالس مفید و أمالی شیخ.

ص: ۲۵۶

است فاطمه عزیزترین مردم است برای من.

ألا إِنَّكِ بضعه منى من أذاك فقد آذاني (۱) (دخترم) آگاه باش تو پاره تن منی هر که ترا آزار دهد مرا آزار داده است.

«عیادت شیخین»

++ پس از تحکیم حکومت و استقرار در اریکه قدرت و به دست آوردن آرزوهای دیرینه و سوار بر مرکب مرام، تازه به یاد فاطمیه آسیب دیده و رنجور و در بستر مرگ خوابیده، افتادند؛ آنهم با چه هدفی خدا می داند چون رفتار و اعمال بعدی آنها کاشف سوء نیت آنها بود و گرنه حق او را بر میگردانیدند و دل او را به دست آورده پدرش رسول خدا را از خود خوشنود می ساختند...؟!.

عمر به ابوبکر گفت: بلند شو پیش فاطمه برویم او را ناراحت کرده ایم!، باهم آمدند اجازه خواستند ولی دختر وحی به آنها اجازه ورود نداد، تا اینکه امیرمؤمنان علیه السلام را واسطه قرار دادند، وارد شدند، دختر وحی از آنها رو گردانید سلام کردند جوابشان را نداد (دختر وحی مسئله شرعی اش را خوب می فهمید اگر آنها را ...

می دانست باید پاسخ سلام آنها را میداد)

ابوبکر گفت: ای حبیب رسول خدا، به خدا قسم قرابت رسول خدا برای من دوست داشتنی تر از نزدیکان خودم است!، و تو برایم از عائشه محبوبتری، و دوست داشتم روزی که پدر تو مُرد، من می مردم و بعد از او نمی ماندم، آیا تو خیال میکنی من با اینکه شرف و فضل تو را به خوبی میدانم از گرفتن حقت مانع میشوم!!؟ چکنم از پدرت شنیدم؟

که فرمود: لا نورث ماترکناه صدقه از ما ارث برده نمی شود ماترک ما، صدقه است فقالت: أرأیتکما إن حدثتکما حدیثاً عن رسول الله صلی الله علیه و آله تعرفانه و تفعلان به؟

قالا نعم، فقالت: نشدتکما بالله ألم تسمعا رسول الله يقول: رضا فاطمه من رضای و سخط فاطمه من سخطی، فمن أحب فاطمه إبتنی فقد أحببني، و من أرضی فاطمه فقد

ص: ۲۵۷

أرضانی، و من أسخط فاطمه فقد أسخطني؟ قال نعم سمعناه من رسول الله صلى الله عليه وآله قالت: فإني أشهد الله و ملائكته أنكما أسخطتماني، و لئن لقيت النبي لأشكوئنكما إليه پس فرمود: اگر من حدیثی را از رسول خدا برای شما نقل کنم که خودتان هم آن را می شناسید آیا به آن عمل می کنید؟ (یا نه) گفتند: بلی، فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا نشنیدید که رسول خدا فرمود: رضایت فاطمه از رضای من است و غضب فاطمه، از غضب من است؟ پس هر کس دخترم فاطمه را دوست دارد مرا دوست داشته و هر کس فاطمه را راضی کند مرا راضی نموده است، و هر کس فاطمه را عصبانی (و ناراضی کند) مرا عصبانی کرده است هر دو گفتند: بلی آن را از رسول خدا شنیدیم!، فرمود: خدا و فرشته‌های او را شاهد می‌گیرم که شما، مرا ناراضی و عصبانی کردید، اگر پیامبر اکرم را ملاقات کردم از هردوی شما شکایت خواهم کرد.

پس از این گفتگو و اظهار درد درونی فاطمه علیها السلام، ابوبکر گفت: أنا عائذ بالله تعالى من سخطه و سخطك يا فاطمه من پناه می‌برم به خدا از غضب او و غضب تو، ای فاطمه!

ابوبکر با شدت شروع به گریستن کرد در حالی که فاطمه می‌گفت: والله لأدعون الله عليك في كل صلاة أصليها به خدا قسم پشت سر هر نمازی که می‌خوانم، بر تو نفرین خواهم کرد.

قال: فلم يبایع علياً كرم الله وجهه، حتى ماتت رضى الله عنهما ولم تمكث بعد أبيها إلا خمساً وسبعين ليلة (الخير) پس علی علیه السلام بیعت نکرد تا فاطمه علیها السلام از دنیا رفت و بعد از پدر بیش از هفتاد و پنج روز زنده نماند (تا آخر خبر) (۱)

البته طبق بیشتر روایات اهل سنت، مدت عمر فاطمه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ششماه بوده و لکن در این روایت مانند اهل تشیع ۷۵ روز آمده است ترمذی در صحیحش در باب (ما جاء فی ترکه رسول الله) نقل می‌کند: إن فاطمه قالت لأبي بكر و عمر و الله لا أكلمكما أبداً فماتت و لا تكلمهما همانا فاطمه به ابی بکر و عمر گفت

۱- الإمامه والسیاسة: ج ۱ ص ۱۳ ط دوم مصر؛ إمام المتقین: استاد عبد الرحمن شرقاوی ص ۷۰؛

: به خدا قسم با شما حرف نمی‌زنم، از دنیا رفت و با آنها حرف نزد(۱)

بخاری در صحیحش در باب خمس می‌نویسد: إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غَضِبَتْ عَلَيَّ أَبِي بَكْرٍ فَهَجَرْتَهُ فَلَمْ تَزَلْ مَهَاجِرْتَهُ حَتَّى تَوْفَيْتُ وَبَازْ دَرِ بَابِ غَزْوَةِ خَيْبَرَ مَيَّيْ كَوَيْدٌ: إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَجَدْتُ عَلَيَّ أَبِي بَكْرٍ فَهَجَرْتَهُ فَلَمْ تَكَلِّمَهُ حَتَّى تَوْفَيْتُ وَدَرِ كِتَابِ الْفَرَائِضِ رَوَيْتُ مَيَّيْ كَوَيْدٌ إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ هَجَرْتُ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَكَلِّمَهُ حَتَّى مَاتَ تَمَامٌ اِيْن رَوَايَتِ هَا بِاصْرَاحَتِ كَامَلِ اشعار دارد بر اینکه دختر وحی تادم مرگ با ابابکر و عمر سخن نگفت و با حالت غضب از دنیا رفت (۲)

شمارا به خدا! این آقایان که، در روزهای واپسین عمر پاره تن رسول خدا، که به صحت حدیث فاطمه (دختر وحی)، گواهی و شهادت صریح دادند، و قدم رنجه فرموده!! به عیادت و دلجویی از دخت پیغمبر آمده بودند، باز می‌گویم واقعاً برای دلجوئی از فاطمه آمده بودند؟! یا می‌خواستند با کمال بی‌مهری، به تحریم اقتصادی خود و غضب فدک، صورت شرعی بخشند و در برابر دختر وحی، با سنگدلی تمام، مانند خانه اش، دلش را هم به آتش بکشند، اگر راست می‌گفتند: و برای دلجوئی و استرحام آمده بودند پس چرا در همان جلسه، با دادن مقداری از حق خود، یا به قول خودشان، از صدقه پدرش که به او حلال بود چیزی به او ارزانی دارند و کمی از درد دلش را التیام می‌بخشیدند زهی بی‌انصافی و ..! چه میشد مقداری از ماترک پدر به او می‌دادند از او دلجوئی نموده و او را از خود راضی می‌کردند،

ولی پس از قرن‌ها، تاریخ به ما می‌آموزد که این کارهای بظاهر عیادت از دختر وحی، بازی سیاسی بیش نبوده است اما غافل از اینکه

گیرم که خلق را به فریبت فریفتی***بادست انتقام طبیعت چه می‌کنی

۱- فضائل الخمسه من الصّیاح السنّه ج ۳ ص ۱۹۰ بنقل از صحیح ترمذی؛ قریب به این مضمون را ابن قتیبه دینوری در الإمامه و السّیاسه ص ۱۳-۱۴ چاپ ۱۳۷۷ هجری مصطفی بایی حلبی مصر آورده است.

۲- فضائل الخمسه من الصّیاح السنّه: ج ۳ ص ۱۹۰؛ بنقل از صحیح بخاری و صحیح مسلم در کتاب جهاد و مسند احمد بن حنبل ج ۱ ص ۹ و بیهقی در کتاب سنن: ج ۶ ص ۳۰۰ چاپ حیدرآباد.

ص: ۲۵۹

«- ناله فاطمه»

و أخيراً دخلوا الدار، فخرجت فاطمه، فقالت: واللّه لتخرجنّ أو لأكشفنّ شعري ولأعجنّ إلى الله! فخرجوا و خرج من في الدار در نهایت داخل خانه شدند فاطمه بیرون آمد و گفت: به خدا قسم یا از خانه بیرون می روید و یا موی سرم را باز میکنم و به خدا شکایت می برم! پس همگی و هر که در خانه بود بیرون رفتند (۱).

بعد از آنکه عمر، امیر مؤمنان علیه السلام را بازور برای بیعت، به مسجد بردند فلَمَّا رأت فاطمه ما صنع عمر، صرخت و ولولت، واجتمع معها نساء كثير من الهاشميات وغيرهنّ، فخرجت إلى باب حجرتها، و نادت،

يا أبا بكر! ما أسرع ما أغرتم على أهل بيت رسول الله! واللّه لا أكلم عمر حتّى ألقى الله فاطمه عليها السلام این صحنه دلخراش را دید؛ ناله کرد و فریاد زد، زنان زیادی از بنی هاشم و غیر بنی هاشم جمع شده (و دور او را گرفتند) پس به درِ حجره خود بیرون آمد (و ایستاد) و ندا در داد ای ابابکر! چه زود به اهل بیت رسول خدا غارت آوردید (و هجوم نمودید) به خدا سوگند تا (دم مرگ و روزی که) خدارا ملاقات نمایم، با عمر، حرف نخواهم زد! (۲).

منظره جانگداز بردن ولی خدا، به طوری دختر وحی را منقلب کرد دردهای (شکستن پهلو، و زخم فرو رفتن مسمارهای در، برسینه، ناراحتی های زنانه سقط جنین، و سوزش جای تازیانه قنفذ (غلام و یاور عمر) که در حدیث به کالدملج یعنی اثر تازیانه در بازوی زهراء مانند دست بند و النگو جا گذاشت و .. همه اینها را از یاد برد و فریاد زد) یا قوم خلّوا بن عمّی أو لأکشف للدعاء رأسی وأشکوا إلى الله شجونی ای مردم از پسر عمویم دست بردارید و گر نه سرم را برهنه کرده، داغ دلم را برای شکایت، به پیشگاه خداوند می برم.

۱- تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۸۵؛ من حیات الخلیفه ص ۱۲۸.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۲ ص ۱۹.

«پهلوی شکسته و روی نیلی!!»

این روایات را از مصادر شیعه بخوانید.

از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است که فرمود: من و فاطمه و حسن و حسین در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم به مانگاهی کرد و گریست گفتم: ای رسول خدا چرا گریه میکنی؟! فرمود: بر آنچه که بعد از من به سر شما خواهد آمد.

گفتم چه خواهد شد؟! فرمود: گریه من برای ضربتی است که به سرتو و سیلی که به صورت فاطمه و به طعنه (یعنی ضربتی که بانیزه) به ران حسن می زنند و زهری که به او می خوراند و بر کشته شدن حسین، می باشد.

پس اهل بیت همگی گریستند عرض کردم ای رسول خدا، خدا ما را نیافریده مگر برای بلا! فرمود: مژده باد بر تو ای علی خداوند بر من عهد کرده (قول داده) آنه لا- یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق (۱) ترا دوست نمی دارد مگر مؤمن و دشمن ندارد مگر منافق.

مرور ایام و گذشت زمان پیشگویی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مرحله ظهور رسانید.

فدخل عمر و صفق علی خدّھا صفقه من ظاهر الخمار، فانقطع قرطھا و تناثرت إلی الأرض (۲) پس عمر وارد شد و از روی رو بوند، طوری سیلی به صورت زهراء زد که گوشواره هایش پاره شد و بر زمین ریخت.

پس از بیاناتی فرمود: جبرئیل گفت: ألا أخبرک بما یجری علیهم بعدک؟! فقلت:

بلی یا اخی یا جبرئیل فقال: أمّا إبتک فھی أول أهلک لحاقاً بک، بعد أن تظلم و یؤخذ حقّها و تمنع إرثھا و یظلم بعلمھا و یکسر ضلعھا (الخبر) (۳) آیا به جریانات بعد از ترا باز گو کنم؟! گفتم: بلی ای برادر جبرئیل.

۱- أمالی صدوق ص ۱۳۴؛ المناقب: ۲/ ۲۰۹؛ بحار: ۲۷/ ۲۰۹ و ۲۸/ ۵۱ و ۴۴/ ۱۴۹.

۲- دلائل الإمامه ج ۲؛ بحار الأنوار: ۳۰/ ۲۹۴ و ۳۴۹؛ ارشاد القلوب: ج ۲؛ الهدایه الکبری: ص ۱۷۹، ۷؛ المحتضر: ص ۴۴-۴۵-۴۰؛ و از بعض روایات استفاده می شود هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام را از خانه بیرون می کردند و زهراء مظلومه مانع میشد، عمر به صورتش سیلی زد. به کتاب الکوکب الدرّی ص ۱۹۵ مراجعه شود.

۳- غوالی اللّثالی: ۱/ ۱۹۹.

ص: ۲۶۱

گفت: اما دخترت نخستین کس از اهلیت تو است که به تو ملحق می شود بعد از آنکه در باره او ظلم شود و حقش را بگیرند و از ارثش مانع شوند و شوهرش مظلوم شود و پهلویش شکسته شود (تا آخر خبر)

و فی روایه آخری: أَلْجَأَهَا قَنْفَذٌ إِلَى عَضَادِهِ بَيْتِهَا وَ دَفَعَهَا فَكَسَرَ ضِلْعاً مِنْ جَنْبِهَا فَأَلْقَتْ جَنِيناً مِنْ بَطْنِهَا، فَلَمْ تَزَلْ صَاحِبَةً فَرَّاشٍ حَتَّى مَاتَتْ مِنْ ذَالِكِ شَهِيدَةً (۱) در روایت دیگر است: قَنْفَذٌ (دختر وحی) را چنان به چهارچوب در، فشرد یک دنده از پهلویش، شکست و آن را که در شکمش بود انداخت از آن روز به رختخواب افتاد دیگر بهبودی نیافت و شهیده از دنیا رفت.

«خانه فاطمه خانه رسول خداست»

روایت شده است: پیامبر وقتی که آیه فی بیوتِ اذنَ الله ان ترفعَ و یذکرَ فیها اسمُهُ یَسْبِحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْآصَالِ (۲) را تلاوت کرد مردی برخاست و گفت این خانه ها کدامند فرمود خانه های پیامبران؛

ابوبکر برخاست و با اشاره به خانه امیر و فاطمه علیهما السلام پرسید؟ آیا این خانه هم از آنهاست؟! فرمود: نعم من أفضلها (۳) بلی از بهترینشان.

ابن عباس در این مورد آورده است که در مسجد پیامبر بودیم، یکی از حاضران آیه فی بیوت را تلاوت نمود، من از پیامبر سؤال نمودم آنها چه خانه هائی هستند؟! فرمود: بیوت الأنبیاء و أوماً بیده الی منزل فاطمه خانه پیامبران و به خانه

۱- کتاب سلیم: ص ۸۵؛ احتجاج: ص ۸۳. در باره شکستن دنده شریفه اش روایات دیگری است که به کتاب سلیم: ۲/ ۹۰۷ چاپ جدید) أمالی صدوق: ص ۱۱۴ (چاپ بیروت ص ۱۰۰) الفضائل: ص ۹؛ المحتضر: ص ۶۱، ۱۰۹؛ باخط شیخ جبعی که بخاری از آن نقل کرده است: ۱۰۱/ ۴۴؛ فرائد السمطین: ۲/ ۳۵؛ إرشادالقلوب: ص ۲۹۵؛ مصباح کفعمی: ص ۵۵۳ مراجعه شود.
۲- نور: ۳۶.

۳- کشف الغمّه أربلی: ص ۳۱۹؛ تفسیر البرهان: ۳/ ۱۳۹.

ص: ۲۶۲

فاطمه اشاره نمود یعنی این خانه. (۱)

جابر أنصاری گوید: روزی با رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه فاطمه رفتیم سه مرتبه سلام کرد و اجازه ورود خواست! در هر سه بار فاطمه جواب سلام و اجازه را داد و آن وقت به خانه فاطمه داخل شد. (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام رحلت وصیتی که می کرد، رو به انصار نمود، و فرمود:

ألا فاسمعوا و من حضر، ألا إنَّ فاطمه بابها بابی بیتها بیتی، فمن هتکة فقد هتک حجاب الله آگاه باشید بشنوید و هر کس که حضور دارد، بداند، درِ (خانه) فاطمه درِ من است و خانه او خانه من است پس هر کس آن خانه را هتک حرمت نماید (پرده احترام آن خانه را بدرد) پرده حرمت خدا را دریده است (عیسی راوی حدیث گوید) فبکی أبو الحسن طویلاً، و قطع عنه بقیه کلامه و أكثر البكاء، و قال: «هتک و الله حجاب الله هتک و الله حجاب الله، هتک و الله حجاب الله، یا أمه یا أمه صلوات الله علیها پس امام موسی کاظم علیه السلام بقیه حرفش را برید سه بار فرمود: به خدا قسم پرده خدا دریده شد و دو مرتبه فرمود: ای مادر ای مادر! درود خدا بر او باد. (۳)

آتش به درِ فاطمه

عبد القاهر بن طاهر بغدادی متوفای ۴۲۹ در باره این حادثه چنین گوید: ثم إنَّ النِّظام (۴) ... كان طعن فی الفاروق عمر، و زعم ... أنه شك يوم الحديبيه فی دینه، و شك يوم وفاه النبی صلی الله علیه و آله، و أنه كان فیمن نفر بالنبی صلی الله علیه و آله ليله العقبه، و أنه ضرب فاطمه علیها السلام و منع میراث العتره (۵) سپس نظام در کار های فاروق عمر، به او طعنه میزد و (

۱- کمال الدین: ص ۲۱۸؛ کشف الغمّه: ص ۳۱۹ / ۱۲۵.

۲- فروع کافی: ۵ / باب الدخول علی النساء حدیث ۵.

۳- الطرائف ابن طاوس: ص ۱۹؛ بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۴۷۷ / ۲۰.

۴- نامش أبو اسحاق ابراهیم بن سیار استاد جاحظ بود- جاحظ گوید: كان النظام أشدَّ الناس إنكاراً علی الزافضه لظعنهم فی الصحابه. (شرح نهج البلاغه ۲۰ / ۳۱-۳۲).

۵- الفرق بین الفرق: ص ۱۴۱-۱۴۰ (چاپ دار المعرفه بیروت) الهجوم ص ۱۷۸.

ص: ۲۶۳

چندتای آنها را می شمرد که عمر) گمان میکرد در روز صلح حدیبیه در دینش شک نمود و در روز وفات رسول خدا شک کرد و او با کسانی بود که در عقبه تبوک می خواستند شتر پیامبر را رم داده و هلاک نمایند و فاطمه را زد و عترت را از ارث پدری مانع شد (و محروم ساخت).

قال النّظام (۱) إنّ عمر ضرب بطن فاطمه یوم البیعه، حتّی أَلقت الجنین من بطنها (۲) و أَلقت المحسن من بطنها و کان یصیح، أحرقوا دارها بمن فیها، و ماکان فی الدّار غیر علی و فاطمه و الحسن و الحسین (۳) نّظام گوید: عمر در روز بیعت (چنان) بر شکم فاطمه زد که سقط جنین کرد (محسنش را سقط نمود)، و فریاد می زد خانه را با هر که در آن است بسوزانید! در حالی در خانه، جز علی و فاطمه و حسن و حسین، کس دیگری نبود! (۴)

بلاذری از سلیمان تیمی، و از ابن عون آورده است: إنّ أبابکر أرسل إلى علیّ یرید البیعه فلم یبایع، فجاء عمر، و معه فتیله فتلقته فاطمه علی الباب فقالت فاطمه: یا بن الخطاب أتراک محرّقاً علیّ بابی؟! قال: نعم، و ذالک أقوی فیما به أبوک! بدرستی که ابابکر کسی را به سوی علی، فرستاد تا از او بیعت گیرد، او هم بیعت نکرد، عمر با فتیله ای (مشعلی از آتش) آمد، فاطمه دم در، جلوی او را گرفت و فرمود: ای پسر خطاب! آیا تصمیم گرفته ای خانه مرا بسوزانی؟! گفت: بلی، این کار من، آنچه را که پدرت آورده است، تقویت می کند! (۵)

(برای بقای دین پدرت باید در ترا بسوزانم، در واقع در خود رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای تقویت دینش آتش می زنم بنامم به این اجتهاد!!).

استاد عبدالفتاح عبدالمقصود می گوید: أتى عمر بن الخطاب منزل علیّ و فیه

۱- نّظام در سال ۲۳۱ هجری وفات یافت.

۲- تا اینجا، صفدی در کتاب الوافی بالوفیات ج ۶ ص ۱۷ آورده است و اضافه کرده و أَلقت المحسن من بطنها محسنش را از شکم خود انداخت!.

۳- الملل و نحل شهرستانی: ج ۱ ص ۵۷.

۴- من حیات الخلیفه ص ۲۹۶؛ بنقل از مصادر بالا.

۵- أنساب الأشراف بلاذری: ج ۱ ص ۵۸۷؛ من حیات الخلیفه ص ۲۹۷.

ص: ۲۶۴

طلحه، و الزبیر و فيه رجال من المهاجرین، فقال: و الله لأحرقن علیکم أولتخرجنّ إلى البیعه عمر به منزل علی آمد، و در آن منزل، طلحه و زبیر و مردانی از انصار بودند گفت: به خدا قسم خانه را آتش می زنم! یا اینکه برای بیعت بیرون آید! (۱).

در مدارک معتبر زیادی از اهل سنت آورده اند: أن عمر أتى بالحطب لیحرق باب فاطمه بضعه رسول الله صلی الله علیه و آله علی من فیه، و قیل لعمر إن فیه فاطمه، قال: و إن.

بدرستی که عمر هیزم آورد تا در فاطمه پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله را با هر که در آن است، بسوزاند! به او گفتند: فاطمه در آن است، گفت: اگر چه (فاطمه هم در آنجا باشد). (۲).

و قیل أيضاً، إن عمر جاء بقبس من نار علی أن یضرم علیهم الدار، فلقیتهم فاطمه، فقالت: یا بن الخطاب! أجت لتحرق دارنا؟! قال: نعم! أو تدخلوا فیما دخلت فیه الأُمّه گفته شده است، عمر باشعله ای از آتش آمد که خانه را بر آنها بسوزاند، فاطمه او را ملاقات کرد و گفت: آیا آمده ای خانه مرا آتش بزنی؟! گفت بلی! مگر اینکه داخل شوید به آنچه که امت داخل شده است (یعنی باید به ابوبکر بیعت کنید). (۳).

«إنطلق عمر و خالد بن الولید إلى بیت فاطمه» (۴). «حتی هجوموا علی الدار. (۵)» عمر و خالد بن ولید به سوی خانه فاطمه رفته و به خانه هجوم بردند.

۱- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۳۴ می گوید: عمر با مردانی از انصار و نفرات کمی از مهاجرین به خانه فاطمه آمد و گفت: به خدائی که جان عمر در دست اوست، یا باید بیرون بیایید بیعت کنید و یا خانه را بر شما می سوزانم (یک پارچه آتش می کنم)!

۲- أنساب الأشراف بلاذری: ج ۱ ص ۲۷۸؛ تاریخ ابی الفداء: ج ۱ ص ۱۵۶؛ الإمامه والسیاسه: ج ۱ ص ۲۰؛ العقد الفرید: ج ۲ ص ۱۷۶؛ شهرات النساء: ج ۳ ص ۳۳؛ الإمام علی عبد الفتاح عبد المقصود: ج ۲ ص ۲۶۶؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۲ ص ۱۵۶؛ من حیات الخلیفه ص ۲۹۶ به نقل از مصادر مختلف.

۳- تاریخ ابی الفداء: ج ۱ ص ۱۵۶؛ العقد الفرید: ج ۳ ص ۶۴؛ من حیات الخلیفه ص ۱۲۷.

۴- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه: ج ۲ ص ۱۹؛

۵- تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۸۵؛

ص: ۲۶۵

و فی روایه آخری أنّ فاطمه تلقّف عمر علی الباب، فقالت فاطمه: یا بن الخطاب! أتراك محرّقاً علیّ بابی؟! قال: نعم! در روایت دیگر است که فاطمه عمر را در دم در دید و گفت: ای پسر خطاب آیا می خواهی در (خانه) مرا آتش بزنی! گفت: بلی! (۱).

و یذکر عروه ابن الزبیر أنّ «أرهب بنو هاشم و جمیع لهم الحطب لتحریقهم» عروه پسر زبیر گوید: بنی هاشم را، ترسانیده بودند و برای سوزاندن آنها هیزم گرد آورده بودند. (۲).

و فریاد می کرد: أحرقوا دارها بمن فیها. (۳) خانه فاطمه را باهر که در آن است بسوزانید.

فاطمه با صدای بلند ناله سر داد، پدرم ای رسول خدا! بعد از تو چه چیزها از پسر ابی قحافه و پسر خطاب دیدیم.

فلما سمع القوم صوتها و بكائها، انصرفوا باکین و بقی عمر و معه قوم. (۴) زمانی که مردم صدای ناله فاطمه را شنیدند برگشتند مگر عمر و عده ای از یارانش.

فأخذت النار فی خشب الباب (۵) پس آتش در چوبهای در سرایت کرد.

فدخل قنفذ یده یروم فتح الباب (۶) پس قنفذ (یار و خدمتکار عمر) دستش را برد و سعی در باز کردن در، داشت.

۱- تاریخ الخمیس دیاربکری: ج ۱ ص ۱۷۸؛ کنز العمال: ج ۳ ص ۱۴۰؛ الزیاض النضره ج ۱ ص ۱۶۷؛ أنساب الأشراف: ج ۱ ص ۵۸؛ شرح نهج البلاغه: ج ۱ ص ۱۳۲ من حیات الخلیفه ص ۱۲۸.

۲- برای آگاه شدن از تهدید عمر، با آتش زدن! به کتابهای، تاریخ طبری ج ۳ ص ۲ الإمامه و السیاسه ج ۱ ص ۱۲؛ العقد الفرید: ج ۴ ص ۲۵۹، تاریخ ابی الفداء ج ۱ ص ۱۵۶ تاریخ ابن شحنه در حاشیه الکامل ج ۷؛ أعلام النساء ج ۳ ص ۱۲۰۷ مراجعه شود.

۳- الملل و نحل: ۱/ ۵۷؛ در کربلا هم پیروانش دستور دادند أحرقوا الخیام و من فیها خیمه ها و هر که در آن است آتش زنید.

۴- الإمامه و السیاسه ۱/ ۲۰؛ المسترشد: ص ۳۷۷-۳۷۸.

۵- الهدایه الکبری: ص ۴۰۷؛ بحار الأنوار: ۱۹/ ۵۳.

۶- الهدایه الکبری: ص ۴۰۷؛ بحار ۱۹/ ۵۳.

ص: ۲۶۶

عمر به علی علیه السلام گفت: بلند شو و به ابی بکر بیعت نما، آنحضرت ایستادگی کرد، عمر دستش را گرفت و گفت: بلند شو، حضرت از ایستادن ممانعت نمود(۱).

و فی روایه: إلتفت عمر إلی من حوله و قال: اضربوا فاطمه، فانها لتسیط علی حبیبه رسول الله صلی الله علیه و آله و بضعتہ حتی آدموا جسمها و بقیة آثار العصرہ القاسیة و الصدمة المریره، تنخر فی جسم فاطمه، فأصبحت مریضه علیله حزینة(۲) در روایتی است که: عمر رو به اطرافیانش کرد و گفت: فاطمه را بزنید!!! تازیانه‌ها به حبیبه و پاره تن رسول خدا، فرود آمد تا خون آلودش کردند و (چنان فشردند که) آثار آن فشار بیباکانه و آسیبهای تلخ در جسمش ماند و او را پوسانید و مریضه و علیله و حزینة بستری شد (و در نهایت با آن صدمه‌ها به شهادت رسید).

واسودّ متنها من أثر الضرب (۳) و بقی إلی أن قبضت (۴) در چندین روایت این گونه آمده است که: عمر با غلاف شمشیر به پهلویش و با تازیانه به بازویش چنان کوبید که بدنش سیاه شد و اثر این ضربات تا دم مرگ مانده بود.

سلمان گوید: من دیدم ابوبکر و اطرافیانش همگی به گریه افتادند جز عمر و خالد بن ولید و مغیره بن شعبه، به گریه افتادن آنها را در کتاب الإمامه و السیاسة: ۱/ ۲۰؛ المسترشد: ص ۳۷۷-۳۷۸ نیز آورده اند.

در دو کتاب «الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام» و صلی الله علیه و سلم مأساه الزهراء علیها السلام» در این باره مطالب بامدارک زیادی آمده است، طالبین به آن و کتاب‌های مربوطه دیگر مراجعه نمایند.

«- میان در و دیوار»

++ وعصرها بین الباب والحائط عصره شدیدة قاسیة حتی کادت روحها أن تخرج من شدّه العصره، و نبت المسمار فی صدرها(۵) و فاطمه را میان در و دیوار بشدت فشار داد که کم مانده بود از شدت فشار، روح از بدنش بیرون رود به گونه ای که

۱- شرح نهج البلاغه: ۵۷/۲ و ۴۹/۶.

۲- مؤتمر علماء بغداد: ص ۶۳.

۳- جنّه العاصمه: ص ۲۵۲؛ شمس الضحی: ص ۱۵۴.

۴- مصائب المعصومین: ص ۱۲۷ و غیر آن.

۵- مؤتمر علماء بغداد: ص ۶۳.

ص: ۲۶۷

میخ در، به سینه زهراء فرو رفت.

فسقت لوجهها والنار تسعر(۱) به رو در افتاد در حالی که آتش زبانه می کشید.

«جنین مظلوم»

++ و کانت حامله بالمحسن لسته أشهر فأسقطته (۲) چون به بچه ششماهه بنام محسن، حامله بود، آن را نیز سقط نمود.

شکی نیست که در اولاد فاطمه زهراء علیها السلام پسری بنام محسن وجود داشته و منکر آن یا عنود است و یا بی خبر از تاریخ، چون وجود او علاوه بر اینکه در اسناد معتبر اسلامی آمده است، در کتاب آسمانی تورات نیز، بدینگونه مذکور است «ای موسی من ترا اختیار کردم و برای تو هم وزیری برگزیدم، آن هم برادر پدر و مادری تو هارون است، چنانکه برای محمد «إلیا» که برادر و وزیر و وصی و خلیفه بعد از اوست؛ اختیار نمودم؛ طوبی لکما من أخوین، و طوبی لهما من أخوین؛ إلیا أبو السبطين الحسن و الحسین و محسن الثالث من ولده، كما جعلت لك لأخیک هارون شبراً و شبراً و مشبراً خوش به حال شما دو برادر و خوشا به حال آن دو برادر، «إلیا» پدر دوسبط حسن و حسین و محسن سومین فرزند از اولاد او است، همانطور که من برای برادر تو شبر و شبر و مشبر را قرار داده ام (۳)

در اینجا ناگزیرم برای حفظ آثار و حقانیت پیروان اهل بیت علیهم السلام و برای اثبات بودن محسن و سقط او به مدارک ذیل که مشتی از خروار است و به دو مطلب توجه نمایند و قضاوت کنید!!

۱- آنانکه از دانشمندان اهل سنت، محسن را در شمار اولاد امیر مؤمنان علیه السلام اسم برده اند زیاده از آن است که در این مختصر بگنجد فقط برای اطلاع به نام چند

۱- الهدایه الکبری: ص ۱۷۸ / ۱۷۹.

۲- الهدایه الکبری: ص ۴۰۷؛ بحار: ۱۹ / ۳۰.

۳- مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی از ابی بکر شیرازی در کتاب «فیما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین علیه السلام از مقاتل او هم از عطاء در تفسیر آیه مبارکه ۸۷ بقره ا» «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ» E بحار الأنوار: ۳۸ / ۱۴۵؛ الهجوم ص ۴۵۸.

ص: ۲۶۸

نفر آنها با تاریخ وفاتشان و با استفاده از دو کتاب «مأساه الزهراء» ص ۴۵۲ بعد و «الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام رحمهما الله ص ۴۵۶ بعد را، در این مختصر بیاورم،

ابن اسحق (متوفای ۱۵۱) در السیره: ص ۲۴۷. ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۶) در المعارف: ص ۹۱. بلاذری (م ۲۷۹) در أنساب الأشراف: ۱۸۹ / ۲ و ۴۱۱ / ۲.

یعقوبی (م ۲۹۲) التاریخ: ۲ / ۲۱۳. طبری (م ۳۱۰) التاریخ: ۵ / ۱۵۳؛ دولابی (م ۳۱۰) در الدررینه الطاهره: ص ۹۲-۹۹؛ مسعودی (۳۴۶) مروج الذهب: ۳ / ۶۳؛ ابن حبان البستی (م ۳۵۴) در الثقات: ۲ / ۱۴۴-۳۰۴ و در سیره نبویه و أخبار الخلفاء ص ۴۰۹-۵۵۳؛ المقدسی (م ۳۵۵) در البدء والتاریخ: ۵ / ۷۳-۷۵.

القاضی القضاعی در الإنباء بأبناء الأنبياء: ص ۱۳۷؛ ابن حزم أندلسی (م ۴۵۶) در جمهره أنساب العرب: ص ۱۶ و ۳۷. البیهقی (م ۴۵۸) در دلائل النبوه: ۳ / ۱۶۲؛ ابن فندق (م ۵۶۵) در لباب الأنساب: ۱ / ۳۳۶-۳۳۷. الخطیب الخوارزمی (م ۵۶۸) در مقتل الحسین: ۱ / ۸۳. ابوالفرج بن الجوزی (م ۵۹۷) در صفوه الصفوه:

۲ / ۹ و تلیف فہوم اهل الأثر: ص ۳۲. الحافظ المقدسی الجماعلی (م ۶۰۰) در سیره النبی و اصحابه: ص ۲۹ و ۶۷؛ الأشعری القرطبی (القرن السادس) در التعریف فی الأنساب: ص ۴۲. ابن الأثیر (۶۰۶) در جامع الاصول: ۱۲ / ۹ و ۱۰.

ابن الأثیر (۶۳۰) در اسد الغابہ: ۲ / ۱۱، الكامل فی التاریخ: ۳ / ۳۹۷. محمد بن طلحہ الشافعی (۶۵۲) در مطالب السؤل: ص ۹. حسام الدین المحلی (۶۵۲) در الحدائق الوردیہ: ۱ / ۵۲. سبط بن الجوزی (۶۵۴) تذکرہ الخواص: ص ۳۲۲.

النوی (۶۷۶) تهذیب الاسماء: ۱ / ۳۴۹. احمد بن عبدالله الطبری (۶۹۴) ذخائر العقبی ص ۵۵ و ۱۱۶، الرياض النضره ص ۷۰۷. ابن الکاژرونی (۶۹۷) مختصر التاریخ: ص ۵۴. التلمسانی (قرن ۷) فی الجوهره ص ۱۹ النخجوانی (۷۱۴) تجارب السلف: ص ۳۶ البناکتی (۷۳۰) روضه الاحباب (تاریخ البناکتی): ص ۹۸. ابوالفداء (۷۳۲) المختصر فی اخبار شبر (تاریخ ابی الفداء): ۱ / ۱۸۱. ابن سید الناس (۷۳۴) عیون الاثر: ۲ / ۳۶۵. النوبری (۷۳۷) نہایہ الارب: ۱۸ / ۲۱۳ و ۲۰ / ۲۲۱-۲۲۳، الحافظ جمال الدین المزی (۷۴۲) تهذیب الکمال: ۱ / ۱۹۱. الذهبی (۸۴۸) سیر اعلام النبلاء: ۲ / ۸۸-۱۱۹، تهذیب سیر اعلام النبلاء: ۱ / ۵۴، المشتبه: ۱ / ۵۷۶،

ص: ۲۶۹

ابن الوردی (۷۴۹) تتمه المختصر: ۱/ ۲۴۹، ابو الفداء بن كثير الدمشقي (۷۷۴) البدايه و النهايه: ۳/ ۴۱۸ و ۵/ ۳۱۴ و ۶/ ۳۶۵ و ۶/ ۳۳۲، السيره النبويه: ۴/ ۵۸۲ و ۶۱۱. ابن منظور (۷۱۱) لسان العرب: ۴/ ۳۹۳- شير- الصفدي (۷۶۴) الوافي بالوفيات: ۱/ ۸۲. ابوبکر الدواداری (قرن ۸) کنز الدرر: ۳/ ۱۳۱ و ۴۰۶. محمد بن شحنه (۸۱۷) في روضه المناظر، در حاشيه الكامل: ۱۱/ ۱۳۲. الفيروز آبادی (۸۱۷) قاموس المحيط: ۲/ ۵۵. القلقشندی (م ۸۲۱) مآثر الانافه: ۱/ ۱۰۰. ابوزرعه العراقي (م ۸۲۶) طرح التثريب: ۱/ ۱۵۰. غياث الدين البلخي (خواند مير) (م ۸۳۲) حبيب السير: ۱/ ۴۳۶. ابن المرتضى (م ۸۴۰) البحر الزخار: ۱/ ۲۰۸. ابن ناصرالدين الدمشقي (م ۸۴۲) في توضيح المشتبه: ۸/ ۸۲. العسقلاني (م ۸۵۲) في الاصابه: ۳/ ۴۷۱؛ تبصير المنتبه بتحرير المشتبه: ۴/ ۱۲۶۴. الباعوني الشافعي: (م ۸۷۱) في جواهر المطالب: ۲/ ۱۲۱. السخاوي (م ۹۰۲) في التحفه اللطيفه: ۱/ ۴۰ و ۳/ ۴۴۸. القسطلاني (م ۹۲۳) في المواهب اللدنيه: ۱/ ۲۵۸ و شرحه للزرقاني: ۳/ ۲۰۷. شمس الدين محمد بن طولون (م ۹۵۳) في الاثمه الاثنا عشر: ص ۵۸.

الدياربكري (م ۹۸۲) في تاريخ الخميس: ۲/ ۲۸۴. الأشخر اليميني (القرن العاشر) في شرح بهجه المحافل: ۲/ ۱۳۸. العلامه المناوي (م ۱۰۳۱) في اتحاف السائل:

ص ۳۳. العصامي المكي (م ۱۱۱۱) في سمط النجوم العوالي: ۱/ ۴۳۷ و ۲/ ۵۱۲.

البدخشاني الحارثي (م بعد ۱۱۲۶) في نزل الابرار: ص ۱۳۴. الزبيدي (م ۱۲۰۵) في تاج العروس: ۱۸/ ۱۴۷ (آخر ماده حسن). ابن خيرالله العمري (م حدود ۱۲۳۲) في مهذب الروضه الفيحاء: ص ۱۴۹. القندوزي (م ۱۲۹۴) في ينابيع الموده: ص ۲۰۱. الشبلنجي (م ۱۳۰۸) في نور الابصار: ص ۵۳، ۱۱۴. الببلاوي في تاريخ الهجره النبويه: ص ۵۸. عمر ابوالنصر في فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه و آله: ص ۹۹- ۱۰۰. الاديبه زينب بنت يوسف فواز العاملي في الدر المنثور: ص ۳۶۱. العقاد في موسوعه العقاد: ۲/ ۸۱۹. الدكتور بيومي في السيده فاطمه الزهراء عليها السلام: ص ۱۲۷.

توفيق ابو علم في اهل البيت عليهم السلام: ص ۱۵۲. ابوالحسن الندوي في المرتضى: ص ۸۷، ۱۶۸.

۲- آنانکه تعداد فرزندان أميرالمؤمنين عليه السلام را به شمارش آورده اند، محسن را نیز

ص: ۲۷۰

در عداد آنها نام برده و سقط شده تعبیر کرده اند.

ابن ابی الثلج البغدادی (متوفای ۳۲۵) و محسن سقط (تاریخ الأئمه: ص ۱۶ در «مجموعه نفیسه» تاریخ أهل البيت ص ۶۳ چاپ آل البيت. شیخ حسین بن حمدان الخصبی (م ۳۳۴) «و محسن سقطاً» (الهدایه الكبرى: ص ۱۸۰).

محمّد بن طلحه الشّافعی (م ۶۵۲) كان سقطاً (مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول ص ۶۲؛ عنه كشف الغمّه: ۱/ ۴۴۱. حافظ جمال الدّین المزی (م ۷۴۲) محسن علیه السلام درج سقطاً تهذیب الکمال: ۲۰/ ۴۷۹. الحسنی الفاسی المکی (م ۸۳۲) والدّین لم یعقبوا محسن علیه السلام درج سقطاً (العقد الثمین فی أخبار البلد الأمين: ۶/ ۲۰۳. ابراهیم الطرابلسی الحنفی (م ۸۴۱) والصّحیح إنّ فاطمه أسقطت جنیناً (مأساه الزّهراء علیها السلام: ۲/ ۱۳۱ بنقل از کتاب اولاد الإمام علی علیه السلام. ابن صباغ المالکی (م ۸۵۵) و أنّه كان سقطاً (الفصول المهمّه: ص ۱۲۶. و قریب به این را از حافظ ابی عبدالله محمد بن یوسف بلخی شافعی نقل کرده است (المناقب الثّلاثه للفارس الکزار امیر المؤمنین الإمام علی بن ابی طالب و نجلیه ص ۱۲۰ ط مصر. الصفوری الشّافعی (م ۸۹۴) والمحسن كان سقطاً (نزهه المجالس: ۲/ ۱۹۴ (چاپ دارالجیل ص ۵۷۹) در کتاب دیگرش از کتاب الإستیعاب ابن عبد البرّ نقل کرده است و أسقطت فاطمه علیها السلام سقط (سقطاً) سمّاه علیّ محسنّاً (المحاسن المجتمعه فی الخلفاء الأربعة: ص ۱۶۴) جمال الدّین یوسف المقدّسی گوید: (م ۹۰۹) محسن قیل: سقط و قیل بل درج صغیراً و الصّیحیح أنّ فاطمه أسقطته جنیناً (الشّجره التّبویّه فی نسب خیر البریّه ص ۶۰ چاپ دمشق). محمد الصّیّبان (م ۱۲۰۶) و أمّا المحسن فأدرج سقطاً (إسعاف الرّاعین ص ۹۳ چاپ شده در حاشیه نور الابصار). شیخ حسن العدوی الحمزاوی (ق ۱۳) و أمّا المحسن فأدرج سقطاً (مشارق الأنوار فی فوز أهل الإعتبار: ص ۱۳۳). مؤلف نسّمات الأسحار گوید: و محسنّاً أسقطته سقطاً (نسّمات الأسحار: ص ۱۰۹).

در روایات گذشته نوشتیم که سبب و علّت سقط جنین، هجوم وحشیانه عمر و دار ودسته اش به خانه فاطمه علیها السلام بود چنانکه این مطلب را روایت کرده اند،

ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۶) در المعارف و از آن نقل کرده ابن شهر آشوب در

ص: ۲۷۱

المناقب: ۳/ ۳۵۸؛ مثالب النواصب: ص ۴۱۹). الملطی الشافعی (م ۳۷۷) در التنبیه و الرد ص ۲۵-۲۶. مقاتل بن عطیه (م ۵۰۵) مؤتمر علمای بغداد: ص ۶۳؛ الخلافه و الإمامه: ص ۱۶۰-۱۶۱. شهرستانی (م ۵۴۸) الملل و النحل: ۱/ ۵۷.

الجوینی (م ۷۲۲) فرائد السمطين: ۲/ ۳۵. الحافظ الذهبی (م ۷۳۸) میزان الاعتدال:

۱/ ۱۳۹؛ سیر أعلام النبلاء: ۱۵/ ۵۷۸. الصفدی (م ۷۶۴) الوافی بالوفیات: ۶/ ۱۷.

ابن حجر العسقلانی (م ۸۵۲) لسان المیزان: ۱/ ۲۶۸. العقاد فاطمه الزهراء علیها السلام و الفاطمیتون: ص ۶۸.

أما علماء شيعه بطور اجماع و متواتر به شهادت محسن بن علی علیه السلام در اثر هجوم و فشار میان در و دیوار و .. قائل هستند؛

الطبرسی (م ۵۴۸) «والمحسن أسقط» (تاج الموالید: ص ۱۸ در ضمن (المجموعه التفسیره: ص ۹۴. در جای دیگر نقل می کند: کان لفاطمه علیها السلام خمسہ اولاد ... و ولد ذکر أسقطته فاطمه علیها السلام بعد النبی صلی الله علیه و آله و قد کان رسول الله صلی الله علیه و آله سمّاه، و هو حمل، محسنًا همان مصدر و قریب به این کلام را در إعلام الوری ص ۲۰۳ و شیخ مفید (م ۴۱۳) در ارشاد: ۱/ ۳۵۵) و ابن بطریق (م ۶۰۰) در العمده: ص ۳۰ شیخ اربلی (م ۶۲۹) در كشف الغمّه: ۱/ ۴۴۱ و علامه حلی در المستجداد: ص ۱۴۰. و سایر علمای شیعہ که آن را با جمله (و روایات الشیعہ مستفیضه) تواریخ النبی و الال: ص ۱۱۶ محقق شوشتری) و روایات الشیعہ فی ذلک مشهوره متواتره و علیه إجماعهم (الهجوم: ص ۴۶۴)

علمامه مجلسی می گوید: قد استفاض فی روایاتنا بل فی روایاتهم أنه (عمر) روع فاطمه علیها السلام حتی ألقیت ما فی بطنها بحار الأنوار: ۲۸/ ۴۰۹، حق الیقین: ص ۲۰۳ گفتنی ها زیاد و رعایت اتحاد مقرون به احتیاط است تا یوسف گمگشته اش از پس پرده غیبت، اعلام ظهور نماید و با ستمگران مادرش تصفیه حساب نموده و عاشقان چشم براهش را شاد و خرم نماید.

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه***خواهد به سر آید غم هجران تو یانه

آه یا فضّه! فخذینی فقد و الله قتل ما فی أحشائی، ثم استندت إلى الجدار و هی

ص: ۲۷۲

تمخض (۱) آه ای فضّه مرا (دریاب و) بگیر به خدا قسم آنکه در شکم داشتم، کشته شد سپس به دیوار تکیه داد و درد زایمان گرفت.

فدخل عمر و صفق علی خدّھا صفقه من ظاهر الخمار، فانقطع قرطھا و تناثرت إلى الأرض (۲) فخرج أمير المؤمنين علیه السلام من داخل الدار محرّ العين حاسراً، حتی ألقى ملائته علیها و ضمّها إلى صدره و صاح بفضّه: یا فضّه مولاتک فاقبلی منها ماتقبله النّساء فقد جائها المخاض من الرّفسه و ردّ الباب، فأسقطت محسنّاً.

وقال: علیه السلام إنّه (ای المحسن) لاحق بجده رسول الله صلی الله علیه و آله فیشکوا إلیه، و قال علیه السلام لفضّه: واریه بقعر البيت (۳) پس عمر وارد شد و از روی روبند، طوری سیلی به صورت زهراء زد که گوشواره هایش پاره شد و بر زمین ریخت.

امیرمؤمنان علیه السلام از خانه با چشمان سرخ (خون آلود) و سر برهنه، بیرون آمد عبایش را به روی زهراء کشید و او را به سینه چسبانید و فضّه را صدا زد: ای فضّه بانویت را دریاب بگیر از او چیزی را که قابله ها می گیرند همانا از شدت فشار، درد زایمانش گرفته!! (و بچه اش را سقط می کند)، در را بست و محسن

(جنین) را سقط نمود.

علی علیه السلام فرمود او (محسن) به جدّش ملحق می شود و شکایت خود را می کند، و به فضّه فرمود: فاطمه را به توی خانه ببر.

به تعدادی از روایات اهل سنت توجه نمائید. ++

شهرستانی صاحب ملل و نحل متوفای ۵۴۸ گوید: وقال (ای النظام) إنّ عمر ضرب بطن فاطمه علیها السلام یوم البیعه حتی ألقّت الجنین من بطنها و کان یصیح: أحرقوا

۱- دلائل الإمامه: ج ۲؛ بحار الأنوار: ۲۹۴/۳۰.

۲- دلائل الإمامه ج ۲؛ بحار: ۲۹۴/۳۰؛ ارشادالقلوب: ج ۲؛ بحار ۳۴۹/۳۰؛ الهدایه الکبری: ص ۱۷۹، ۷؛ المحتضر: ص ۴۴-۴۵-۴۰؛ و از بعض روایات استفاده می شود هنگامی که امیرمؤمنان علیه السلام را از خانه بیرون می کردند و زهراء مظلومه مانع میشد، عمر به صورتش سیلی زد. به کتاب کوکب درّی ص ۱۹۵ مراجعه شود.

۳- الهدایه الکبری: ص ۴۰۸.

ص: ۲۷۳

دارها بمن فیها. وماکان فی الدار غیر علی و فاطمه والحسن والحسین (۱) و نظام گوید: همانا عمر در روز بیعت طوری بر بطن فاطمه زد که جنینش را انداخت و (عمر) فریاد می زد خانه فاطمه را با هر که در آن هست آتش بزیند و بسوزانید در حالی در خانه جز علی و فاطمه و حسن و حسین کس دیگری نبود جملات بالا را بسیاری از علمای سنی ها از نظام نقل کرده اند از جمله مقریزی متوفای ۸۴۵ (۲) و صفدی متوفای ۷۶۴ (۳) و دکتر عبدالرحمن بدوی (۴) و البکری (۵). ابن قتیبه در کتاب المعارف می نویسد: إن محسناً فسد من زخم قنفذ العدوی (۶) همانا محسن از شدت فشار قنفذ عدوی فاسد شد (از بین رفت) این عبارت را ابن شهر آشوب مازندرانی متوفای ۵۵۸ از همان کتاب نقل کرده است.

و بسیاری از علمای شیعه مانند سید مرتضی بن الداعی الحسنی الرازی (قرن ششم (۷) و سایرین که نقل آنها به طول می انجامد.

گنجی شافعی متوفای ۶۵۸ نیز ظاهراً بنقل از مفید گوید: فاطمه بعد از پیامبر پسری سقط نمود که نامش محسن بود این نام را رسول خدا براو گذاشته بود.

گنجی گوید: این چیزی است که در نزد هیچ اهل نقل پیدا نمی شود مگر در پیش ابن قتیبه (۸) اما متأسفانه در چاپهای بعدی (کتاب المعارف) دزدان تاریخ این جمله هارا برداشتند.

حافظ ذهبی متوفای ۷۴۸ از محمد بن احمد بن حماد کوفی نقل کرده است که

۱- ملل ونحل: ۱/ ۵۷ چاپ بیروت؛ در چند صفحه قبل هم مشابه این را، از کتاب الفرق بین الفرق آوردیم.

۲- الخطط (المواعظ و الاعتبار): ۲/ ۳۴۶؛ الهجوم: ص ۱۷۹.

۳- الوافی بالوفیات: ۶/ ۱۷.

۴- مذاهب الإسلامیین: ص ۲۶۶-۲۶۷.

۵- حیاهاخلیفه عمر بن الخطاب: ص ۱۸۱-۱۸۲.

۶- المناقب ابن شهر آشوب: ۳/ ۳۵۸ از کتاب المعارف ابن قتیبه؛ مثالب النواصب: ص ۴۱۹.

۷- تبصره العوام: ص ۴۹؛ الهجوم: ص ۱۷۹.

۸- کفایه الطالب: ص ۴۱۳؛ الهجوم: ص ۱۶۳.

ص: ۲۷۴

من در نزد احمد بن محمد السری بن یحیی معروف به ابن ابی دارم بودم که، در روزهای آخر عمرش بیشتر اخبار زننده بر او خوانده می شد یکی برایش این را می خواند: إِنَّ عَمْرَ رَفَسَ فَاطِمَةَ حَتَّى أَسْقَطَتْ بِمَحْسَنٍ به درستی که عمر فاطمه را زد به طوری که محسن را سقط نمود (۱) این جمله هارا ابن حجر عسقلانی متوفای ۸۵۲ نیز نقل نموده است (۲).

در کتاب الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام نظربعضی از علمای اهل سنت را در باره این جریان نقل نموده است از جمله آنها مقدسی متوفای ۳۵۵ در شمارش اولاد فاطمه گوید: وولدت محسنًا و هو الذی تزعم الشیعه أنّها أسقطته من ضربه عمر (۳) و فاطمه محسن را به دنیا آورد و او همان است که شیعه، گمان می کند در اثر زدن عمر سقط نمود.

أبوالحسین الملتی شافعی (۴) متوفای ۳۷۷ گوید: فزعم هشام (۵) ... أن أبابکر مرّ بفاطمه علیها السلام فرفس فی بطنها فأسقطت، وکان سبب علّتها و وفاتها، و أنه غصبها فدک (۶) هشام گمان می کند همانا که أبابکر از کنار فاطمه گذشت و به شکم او زد که بچه اش را ساقط نمود و سبب مرض و وفاتش هم آن ضربت بود و فدک فاطمه را غصب نمود. (ظاهراً ملتوی یا نسخه بردار ها در ذکر نام ابوبکر به جای عمر، اشتباه کرده است)

ابن تیمیه متوفای ۷۲۸ در کتاب منهاج السیئه گوید: يقولون (ای الشیعه): إِنَّ الصّیحه هدموا بیت فاطمه و ضربوا بطنها حتی أسقطت (۷) شیعه ها می گویند:

۱- میزان الاعتدال: ۱/ ۱۳۹؛ سیر أعلام النبلاء: ۱۵/ ۵۷۸.

۲- لسان المیزان: ۱/ ۲۶۸؛ الهجوم ۱۹۵.

۳- البدء والتاریخ ۵/ ۲۰.

۴- او محمد بن احمد بن عبدالرحمن استاد تفسیر و فقه مشهور است به ثقه و إتقان، کثیر العلم، کثیرالتصنیف فی الفقه، جید الشعر. قاله الذّهبی فی معرفهالقراء الکبار: ۱/ ۳۴۳.

۵- أبو محمد هشام بن حکم متوفای ۱۹۹ از بزرگان اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است.

۶- التنبیه و الرّد ص ۲۵-۲۶.

۷- منهاج السنه ۴/ ۲۲۰. ومانند این را ذهبی در المنتقی من منهاج الاعتدال: ص ۵۳۸ و شیخ عبدالله غنیمان در مختصر منهاج السنه ۲/ ۸۵۵-۸۵۶ آورده است.

ص: ۲۷۵

صحابه خانه فاطمه را ویران کردند و به شکمش زدند تا بچه اش را سقط نمود.

البته خیلی از علمای اهل سنت مانند ابن حجر عسقلانی متوفای ۸۲۵(۱) و قاضی ابوالحسن عبدالجبار اسدآبادی متوفای ۴۱۵(۲) و ابن حجر هیثمی متوفای ۹۷۴(۳) و عصامی مکی متوفای (۱۱۱۱)(۴) و أحمد زینی دحلان (۵) و شیخ عبدالله بن فارس تازی مغربی (۶) (در قرن دهم) و رسول بن محمد از قدمای اهل سنت (۷) و سایرین قریب به این کلمات را نقل کرده بعضیها به شدت رد و بعض دیگر صوری گذشته اند که بیش از این مجال نقل قول آنها نیست، یعنی جریان جگرسوز خانه دختر وحی بیشترش مورد قبول طرفین است که هیچ شبهه ای در آن وجود ندارد اما متأسفانه سردسته ستون پنجم، نوشتن اخبار و تاریخ را اکیداً ممنوع کرد و در این باره به خیلی از صحابه ها، تازیانه زد و تنبیه نمود و نگذاشت این جنایتها و درج آنها، از تاریخ معاصر خود فراتر رود تا به دست فراموشی سپرده شود و آیندگان از آن بیخبر بمانند ولی غافل از اینکه **يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۸)** آنان می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند؛ ولی خدا نور خود را کامل می کند هرچند کافران خوش نداشته باشند.

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۹) آنها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند، هرچند کافران نا خوشنود باشند.

۱- لسان المیزان ۵/ ۲۱۷.

۲- المغنی ۲۰/ ق ۱/ ۳۳۵.

۳- الصواعق المحرقة: ص ۵۱.

۴- سمط النجوم العوالی: ۲/ ۲۹۵.

۵- الفتح المبین در حاشیه سیره نبویه: ۸۷/ ۱.

۶- المناظره والمعارضه فی رد الزافضه: ص ۱۸۲.

۷- نصیحه الشیعه الإمامیه: ص ۴۵.

۸- صف: ۸.

۹- توبه: ۳۲.

ص: ۲۷۶

با آنهمه شدت عملها و سخت گیری ها باز سینه ها و قلم های خداجو و خداترس در بیغوله ها و زیر زمین ها و دشتهای و بیابانها و کوهها و دره ها وو ... به گونه ای تاریخ این مظلومیت ها و حق کشی ها و حق بردن ها را حفظ کردند تا به دست آیندگان برسد و با وجدان سالم خود به قضاوت بنشینند و ایرادگیری و اشکال تراشی نکنند که (آخر این جریانها درچه تاریخی و چه روزی اتفاق افتاده که تاریخ آنها را به طور کامل ضبط نکرده است) مگر رئیس گروه فشار و خواهان و پیروانان آنها درطول تاریخ اجازه ثبت و ضبط آنها را می دادند.

مگر أتباع آنها نبودند که تا دیروز شیعیان را قتل عام می کردند؟! و اجازه ابراز عقیده به آنها نمی دادند و دم زدن آنها مساوی بود با اعدام؟!

مگر عزاداران بیگناه سرور شهیدان، چه گناهی کرده بودند، در روز عاشورای سال ۱۴۲۵ هجری قمری مطابق با ۱۲/۱۲ ۱۳۸۲ هجری شمسی در کربلای معلی در مکانهای مختلف حرمین شریفین و حرم کاظمین علیهما السلام در چندین مورد بمب گذاری کرده و با پرتاب راکت های متعدد میان زوارهای میلیونی که در این دو شهر مشغول عزاداری بودند، گروه زیادی را به خاک و خون کشیدند و شهید و مجروح ساختند(۱).

مگر هنوز هم هنوز است که در عراق و پاکستان و افغانستان کسانی با عنوان (

۱- در آن روز خونین، کینه ها بروز کرد و دمل کهنه و چرکین عداوتهای ۱۴ قرن، منفجر گشت و با این عمل خلاف انسانیت خود، عده زیادی از زن و بچه و پیر و جوان را تکه پاره کرده و به شهادت رساندند؛ بگونه ای که خیلی از شهداء در اثر پودر شدن و خرد شدن، شناخته نشدند و حتی تکه هایشان که به دیوارهای صحنین چسبیده بود، برای دفن هم به دست نیامد؛ چرا این جنایت را کردند چون در آن سال علاوه براینکه میلیونها زائر و عاشق سالار شهیدان ابا عبد الله الحسین علیه السلام از ایران و سایر کشورها در اماکن مقدسه عراق جمع شده و پروانه وار گرد شمع خود می گشتند و بال و پر خود را می سوزاندند، دولت ایران نیز، سه روز تمام مرزها را باز گذاشت تا این دلسوخته گان خود را به کربلا برسانند اما متأسفانه، با قیامندگان احزاب، جنایتی را بار آوردند که ننگ بشریت و رسوای تاریخ گشتند.

ص: ۲۷۷

سپاه صحابه) و گروه (طالبان) و القاعده از وهابیون عربستان الهام گرفته، شیعیان و عزاداران، اهل بیت را به رگبار نمی بندند؟ و پستانهای هزاران نفر از زنان شیعه را در «مزار شریف» افغانستان نبریدند و با پولهای فراوان که، در اختیار اینها قرار می دهند املاک و سرزمینهای شیعیان را با پول گزاف خریداری کرده و آنها را جلای وطن نمی کنند؟!

مگر نسخه دوم جایگزینی صهیونست ها در سر زمین فلسطین را، در عراق و در نوار مرزهای ایران و آذربایجان، به اجرا در نمی آورند؟!

همین حالا- هم هیچگونه انعطافی از خود نشان نمی دهند، احزاب گوناگون برای براندازی شیعیان قد علم کرده وبا دلارهای نجومی، شروع به شیعه زدائی می کنند، و از هیچ گونه سرمایه گذاری علیه شیعه، فروگذار نیستند.

اگر قوانین بین المللی اینها را مهار نمی کرد، مگر می گذاشتند پیروانان اهل بیت، با آرامش خاطر زندگی کنند.

در کتابهای تفسیر و تاریخ و سایر نوشتارهایشان هر وقت به مناسبتی خواسته اند از شیعه نامی به میان آورند، مگر با جمله های زهر آگین قالت الزوافضه لعنهم الله و یا قالت الزوافض قبحهم الله و امثال آن، آنها را بمباران نکرده اند؟!

مگر کسی جرئت داشت از فاطمه و مظلومیت او و شوهر مظلومش و بچه های شهدای راه دین، را نام برده و سرگذشت آنها را به رشته تحریر در آورده و به صفحه کاغذ بنشانند؟!

مگر عمر نوشتن و ثبت احادیث را به شدت ممنوع نکرد؟! تا احادیث وارده در مناقب اهل بیت علیهم السلام و مطاعن دشمنان آنها، به دست فراموشی سپرده شود همانطور که می دانید، این ممنوعیت تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز

(تقرباً یکصد سال) طول کشید، در این مدت طولانی همه اصحاب و بیشتر تابعین از دنیا رفته بودند و با از بین رفتن آنها دیگر چه باقیمانده بود،

مخصوصاً در دوران سیاه اولین خلفای بنی امیه که، جوامع اسلامی در اثر سکه های زرین، از روایت های ساختگی فراوانی که، از حلقوم خود فروختگان و اشخاص دنیا طلب، و از چنته أبناء زر و سیم بیرون آمده بود، و در مغزهای بیمار

ص: ۲۷۸

مردم کاشته بودند، چه مدرکی پیدامی شد تا به آن استناد شود.

مگر خدایان زر و زور مهلت دادند تا دوستان اهل بیت علیهم السلام ابراز عقیده نموده و سخنان را به مردم برسانند وو ...

مگر کسانی که بچه اش را علی مینامید، حقوقش را قطع کرده و اسمش را از دفتر (دیوان حکومتی) محو و نابود نمی کردند.

«جنگ اینترنت ها!»

++ مگر هنوز در عصر فضا و قرن بیستم با این همه پیشرفتهای علمی گوناگون از شیعه و پیروانان اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله دست برداشته اند.

بتازگی جنگ کلاسیک و روش جدید اینترنت را، به تسلیحات قدیمی، نیزه و شمشیر، تبلیغ و قلم، اضافه کرده و با کلماتی که شایسته و سزاوار خودشان است، مصّرانه ادامه می دهند؛ برای نمونه به یک مرحله از این جنگ کلاسیکی، توجه نمائید و در اطراف این گونه جنگیدن، منصفانه فکر کنید.

در تاریخ ۲۴-۱۰-۱۹۹۸ میلادی شخصی از شیعیان، بنام (عمار) این سؤال منطقی را، به آنتن اینترنت فرستاد، که، شما (سنی ها) یکبار می گوئید: رافضی یعنی شیعه ها بسبب عبدالله بن سبای یهودی به وجود آمدند، و حالا هم میگوئید: اَنَّهُ كَانَ لَهْم (ای للشیعه) دور فی آیام خلافه عمر شیعیان در زمان خلافت عمر نیروئی داشتند! آیا این حرف شما مستند به مدرکی است و یا صرف بافتن کلمات و خلاصی و جاخالی دادن و طفره رفتن از پاسخ سؤالهای منطقی شیعیان است، بدان که خدا از تمامی اعمال و نیات شما آگاه است، و بر دروغهای شما شاهد است پس چه خوب داوری است خدا و چه نیک وعده گاه است، قیامت!

فرد بی منطق و هوچیگری بنام (مفتار) پیدا شد در همان روز (این جواب مفتضحانه و احمقانه را به آنتن فرستاد) الشّیعه من الیهود شئت أم أیبت ... والكلام الفاضی هایخلیک أتقولها فی الشارع ... یاعیل أتقول قلّه حیلہ ... و أنت یاعمار ماتفهمم ... مو بقادر أترد السّؤال و لاکیف یا رافضی؟! و أقول لك نعم ... کراهیه الشّیعه و رثناها أب عن جدّ من آیام التّابعین الکرام ... و إلی یومک ... وأنتم السّبب فی مشاكل المسلمین

ص: ۲۷۹

... لكم الله أنا (كذا) توفكون ... ولو تعلمون فسیره (كذا) أبو جهل و أبو لهب أشرف من سیره الروافض ... أَللّهُمَّ دَمْرَهُم بَدَدًا وَلَا تَبِقْ مِنْهُمْ أَحَدًا ... إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا ... وبعدها كل شيعي متعتر ... سوف نبيد اليهود (۱) شيعه از يهوديان است بخواهي يا نخواهي ... و خيال مي كني اين حرفهاي بيهوده را در خيابان مي زني ... اي نادان آيا مي گوئي اين از نبود چاره است ... و تو اي عمار نمي فهمي ... و اي رافضي تو قدرت رد و چگونگي آن را نداري!! بلي من بتو ميگويم: ما دوست نداشتن (ونفرت) از شيعيان را ابا عن جد از زمان تابعين گرامي تا به امروز ارث برده ايم! ... و شماها باعث مشكلات مسلمانها هستيد! ... خدا (جواب) شمارا بدهد تاكي ميخواهيد (مقاومت کرده) و تهمت مي زنيد! ...

اگر بدانيد، يقيناً سیره ابوجهل و ابولهب، از رفتار رافضي (شيعه) ها شرافتمند (وبهتر) بود؛

خدایا تو خودت آنها (شيعيان) را از ریشه بر کن و نابود کن و کسی از آنها را زنده نگه ندار ... اگر آنها را باقي گذاري، بجز کافر و فاجر به دنيا نمي آورند ... (اين نفرين حضرت نوح بعد از نهصد و پنجاه سال از نبوتش در باره کفار قومش بود) و پس از (براندازی) همه شيعيان مشکل ساز و گيج کننده، نوبت (ریشه کنی) يهوديان است! (اول براندازی شيعه بعد يهوديان).

عمار در همان روز به وسيله اينترنت جواب داد، به خدا راست گفتي: دشمني (شيعيان را) از پدرانان به ارث، و کارهاي نيکانتان بهترين دليل است که، خداوند شما را با او و با کسی که دستان خود را با خون سرور جوانان بهشت که سلام خدا بر او باد، آغشته نمود، محشور کند.

مفتار باز در همان روز جواب داد ولماذا لا أحشر مع يزيد چرا با يزيد محشور نشوم در حالی که رسول گرامي فرموده است: هرکس با روم بجنگد خدا او را بخشیده است!!

۱- أَلانْتصار: ۲۲ / ۱ که تاکنون در ۹ جلد، وسيله آقای کوراني جبل عاملی، در اين موضوعات گردآوری و چاپ شده است.

ص: ۲۸۰

مگر در شبکه پیشرفته جهانی (اینترنت) همین ابو حسن وهابی در تاریخ ۲۷-۶-۱۹۹۸ میلادی، جملات ذیل را به آنتن شبکه (أنا العربی الشیعیه) باعنوان (مساکن الشیعه لایوجد من یقبلهم علی الإنترنت؟! بیچاره شیعیان کسی نیست که آنها را برای اشتراک به اینترنت بپذیرد!، نفرستاد.

نعم لقد بات الروافض مطرودین من أكثر ساحات النقاش العربیه، و علی سبیل المثال

۱- ساحه (العربیه) ممنوع دخول الشیعه.

۲- شبکه (سحاب) ممنوع دخول الشیعه.

۳- (واحه العرب) ممنوع دخول الشیعه.

۴- (والف) ممنوع دخول الشیعه. (۱) بلی رافضیهها از بسیاری از شبکه ها، ممنوع الإشتراك و مطرود شده اند و از شرکت در شبکه های مانند (عرب) و (سحاب) و (واحه العرب) و (والف) جلوگیری به عمل آمده است!.

برای اولین بار یکی از جوانان کویت شبکه ای با نام (أناالعربی) تأسیس کرد و از ترس تندروهای سنی ها بانام مستعار (رابین هود) دست به کار شد تا به سؤاها و اشکالات گوناگون، از هر ملتی مخصوصاً از سنی هارا پاسخ گو باشد، خوشبختانه در زمان کوتاهی موفق به کوبیدن اتباع افکار ابن تیمیه و براهین آنها، گردید.

اما پیروانان سر سخت گروه فشار، آن شبکه را زیر ضربات شدید خود قرار داده و با تحریک تعصبات قومی، بمباران نموده متأسفانه در مدت کمی، آن شبکه را تضعیف نمودند که در این حال جوانی به نام موسی العلی از نویسندگان شیعه سعودی با تأسیس شبکه شیعی دیگر با نام (هجر) به کمک او بر خاست که دوباره اتباع گروه فشار از موقعیت های خود در ابن سعود استفاده کرده آن شبکه جدید التأسیس را به تعطیلی کشانده و جشن گرفتند.

در نهایت شبکه أناالعربی نیز از دست رفت حال به یک نمونه از صدها بی ادبی و بی وجدانی شبکه های ضد شیعه اشاره می کنم که خود به حق قضاوت نمایند.

ص: ۲۸۱

مسئول یکی از شبکه های اهل سنت به نام مشارک در تاریخ ۲۴ / ۷ / ۱۹۹۹ در شبکه جهانی (اینترنت) چنین می نویسد: از (مشارک) به برادران خود از سنی ها، که حتماً از صفحه روبن اليهود (أنا المجوسی!) قطع رابطه نمائید (۱) ادعواکم إخوانی جمیعاً لترک صفحه المجوس هذه، و سأسعی لمنعهافی السیعودیه لأئها (والذی خبث لایخرج ألاً نکداً) فهل أنتم معی فی ذالک؟ همه شما برادرانم را به ترک این صفحه مجوسی را، دعوت می نمایم من هم در کشور سعودی، نهایت سعی خود را به کار می بندم تا آن را به تعطیلی، بکشانم چون آن شبکه چیز خبیثی است که غیر از نکبت و میوه تلخ محصولی ندارد آیا شما هم بامن همکاری می کنید؟!

در پاسخ یکی از شیعیان که به او جواب داده بود، به آنتن شبکه جهانی چنین می فرستد، و نامش را به جای مشارک (مدمر) یعنی کوبنده می آورد انتم روافض و شرّ من وطأ الحصى، وجوهکم مسخوطه، علامه و آیه من الله فیکم یا روافض، کثیر منکم زنادقه و مجوس، و قد تحاور کثیر من العلماء مع الزنادقه و المجوس، و لکنکم لاعقل و لا نقل شما رافضی هستید و بدترین جنبنده روی زمین، صورتهای شما از سوی خداوند غضب شده (ومسخ شده) نشاندار هستید، ای رافضی ها بسیاری از شماها زندیق (بی دین) و مجوسی هستید و بسیاری از دانشمندان با بی دین ها و مجوس ها بحث کرده اند اما شما نه عقل دارید و نه نقل یعنی بی خرد و دست خالی از روایت و حدیث هستید. (۲)

برای مزید اطلاع به مطالب فرستاده شده بر علیه شیعیان را در شبکه های جهانی به (کتاب الإنتصار که ۹ جلد آن، تا به حال به چاپ رسیده و دو جلد دیگر آن نیز آماده چاپ است) و کتاب از «مباهله تا عاشورا» ی مؤلف و دهها کتاب در این مورد، مراجعه و بررسی کرده و قضاوت نمایند که پیروانان گروه فشار هنوز هم هنوز است که، پس از گذشت چهارده قرن از زمان آنها باز در عصر فضا و دوران بحث و فکر آزاد، با پیروانان و دوستداران اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه برخورد می

۱- توجه فرمائید: روبن هود را روبن اليهود می نامد و أناالعربی را به أناالمجوسی تغییر می دهد.

۲- الإنتصار: ۱ / ۶۴ بعد.

ص: ۲۸۲

کنند، تا برسد به صدر اسلام و دوران فرمانروائی مطلق العنان آنها. (از اینجا پی توان بردن چه آشوبیست در دریا)

آیا- با این توجیه باز کسی پیدا می شود این پرسش را مطرح کند که چرا تاریخ خیلی از مطالب مظلومیت و مقهوریت و سوخته شدن خانه علی و فاطمه علیهما السلام و ...

را به ثبت نرسانده است؟!.

مگر در این اعصار علم و دانش، کسی پیدا می شود، تاریخ را بدون عصیت قومی، با دید و نگرش شفاف، مورد مطالعه قرار داده و با کمال بیطرفی، به صفحات کتابها دقت کند، و حقیقت مدفون شده در آنها را، از لابلای آنها بیرون کشیده و در معرض دید همگانی قرار دهد، و سپس با ناله های سوزان خود، فریاد رسای و محمداه و وا علیاه و وافاطمته و هزاران واواهارا، به گوش جهانیان برساند؟

آیا- آنان که با خبر های ساختگی دوران خلافت بنی امیه و بنی العباس خو گرفته و برای حفظ موقعیت و ریاست و در آمد سرشار خود، مانند سیل به صفحات تاریخ ریخته، و در اختیار مؤرخین و ... قرار داده اند، می توانند شجاعانه و بیطرفانه زنجیر عصیت قومی را پاره کرده و شعار انا وجدنا علیه آباءنا را زیر پا گذاشته به حق و حقیقت پیوند و در حزب اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گیرند؟!.

تنها حزبی که خود رسول خدا صلی الله علیه و آله طبق روایت مقبول طرفین از رستگاری آنها و هلاکت بقیه پرده بر داشته است. (۱)

«شکوه های دختر وحی»

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: افترت اليهود علی احدى و سبعین فرقه و افترت النصرانی اثنتین و سبعین فرقه و تفرق امتی علی ثلاث و سبعین فرقه کلهم فی النار الا واحده یهود بر هفتاد و یک فرقه و نصارا هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند، امت من نیز به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند، همه این فرقه ها در آتشند جز یک فرقه. مستدرک حاکم: ۱/ ۱۲۸؛ الفرق بین الفرق، عبدالقادر بغدادی: ص ۷ و ۸ صحابه از دیدگاه نهج البلاغه: ص ۱۱ بنقل از منابع فراوان به فصل ۷۳ ملت این کتاب مراجعه شود.

ص: ۲۸۳

دختر وحی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بیش از دو ماه و نیم یا سه ماه و یا ۱۵ روز (۱) و یا بقول اهل تسنن ششماه، زنده نماند اما در این مدت کم به او چه گذشت که در پاسخ سؤال زنان عیادتگر که پرسیدند کیف أصبحت یا بنت رسول الله؟ قالت:

أصبحت عائفه لدنيا كنّ و قالیه لرجالكنّ ای دختر رسول خدا! شب را چگونه به صبح میرسانی (حالت چطور است) فرمود: ستایش بر خداست عمرم را به گونه ای می گذرانم که از دنیای شما چشم پوشیده ام و از مردانتان گله مند (و گریزانم).

حق بردن و سیلی زدن و سینه شکستن***مزد زحمات شب و روز پدرم بود

از فضا غم مادر و فرزند پرسید***کو شاهد حال من و قتل پسرم بود

حاج آقا رضا صدر در کتاب پیشوای شهیدان گوید: سیزده هزار نفر در جنگ جمل برای حفظ عایشه از جان گذشته و کشته شدند، اما حتی یک نفر پیدا نشد از فاطمه زهراء دفاع نماید (که به آن روز انداختند)

ثم قالت أوصيك أن لا يشهد أحد جنازتي من هؤلاء الذين ظلموني، و أخذوا حقي، فإنهم عدوي عدو رسول الله، و لا تترك أن يصلّي عليّ أحد منهم ولا- من أتباعهم، و ادفنّ في الليل إذا هدأت العيون و نامت الأبصار؛ كار به جائي رسید که سالار بانوان دو جهان به امیر آزادگان تأکید می کند مرا شبانگاه وقتی که چشمها به خواب رفت و آرام گرفت، به خاک بسیار مبادا اجازه دهی یکی از آنها یا پیروانشان که بر من ستم کرده و حق مرا گرفتند بر من نماز گذارند چون آنان دشمن من و رسول خدایتند (تا آخر خبر) (۲).

«رکن استوار علی فرو ریخت!»

۱- عن أبي جعفر عليه السلام قال: مكثت فاطمه عليها السلام في مرضها خمسة عشر يوماً. بحار: ۴۳ / ۲۰۰، جانم به فدایت ای مظلومه تاریخ مدت عمرت بعد از پدر بزرگوارت، مانند قبر و محل دفنت، هنوز هم هنوز است، در هاله ای از ابهام قرار گرفته و گم شده است.

۲- بحار الأنوار: ۴۳ / ۱۹۲؛ جلاء العيون: ۱ / ۲۱۸.

ص: ۲۸۴

رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام وفات به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: بعد از من به زودی، دو رکن تو خواهد شکست!؛ وقتی که رسول خدا رحلت نمود، فرمود: رکن اولم شکست و فاطمه که چشم از این دنیای درد و رنج پوشید باز فرمود: دومین رکن من از دست رفت. (۱)

در مدت عمر سالار بانوان بعد از پدر اختلاف زیادی هست،

اکثر مؤرخین اهل سنت معتقدند که فاطمه زهراء علیها السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ششماه زنده ماند (۲) و همچنین.

عن أبي جعفر عليه السلام قال: إن فاطمه عاشت بعد رسول الله، ستة أشهر روایت از امام محمد باقر علیه السلام است که، فاطمه شش ماه بعد از رسول خدا، زندگی کرد. (۳)

عن أبي جعفر عليه السلام قال إن فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله مکثت بعد رسول الله ستین يوماً فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله شصت روز بعد از پدر در دنیا ماند. (۴)

باز از امام باقر علیه السلام است إن فاطمه مکثت فی مرضها، خمسة عشر يوماً و توفيت پانزده روز (یا هیجده روز) (۵) بعد از پدر در دنیا ماند. (۶)

۱- بحار الأنوار: ۴۳/

۲- بخاری: ۵/ ۸۲؛ مسلم: ۵/ ۱۵۳؛ سنن بیهقی: ۶/ ۳۰۰؛ طبری: ۳/ ۲۰۸؛ کامل ابن اثیر: ۲/ ۳۳۱؛ کفایه الطالب: ص ۳۷۰؛ سیره حلبیه: ۳/ ۳۶۰؛ شرح مسلم نووی: ۱۲/ ۷۷؛ تاریخ الخمیس: ۲/ ۱۷۴؛ المصنف عبد الرزاق: ۵/ ۴۷۲؛ الریاض النضره: ۱/ ۲۴۳؛ صواعق محرقة: ص ۱۵ شرح نهج البلاغه: ۶/ ۴۶؛ الهجوم: ص ۸۳ از مصادر فراوان دیگر.

۳- بحار الأنوار: ج ۴۳ ص ۱۸/۲۰۰؛ بیشتر از علمای اهل تسنن هم می گویند فاطمه شش ماه پس از رسول خدا، عمر کرد و تا او زنده بود علی علیه السلام به ابوبکر بیعت ننمود؛ از این گفتارها خیلی از اسرار و رازهای دوران اولیه اسلام پس از رحلت رسول خدا کشف می شود که، دختر وحی چقدر در برابر آنها ایستادگی کرده و پروانه وار دور شمع ولایت می چرخیده است.

۴- بحار الأنوار: ۴۳/ ۲۱۷ و ۲۰۰، از مصباح الأنوار و ۲۱۳ از بعضی از مناقب قدیمه.

۵- بحار الأنوار: ۴۳/ ۲۱۵ از مقاتل الطالیین.

۶- بحار الأنوار: ۴۳/ ۲۱۷ و ۲۰۰، از مصباح الأنوار و ۲۱۳ از بعضی از مناقب قدیمه.

ص: ۲۸۵

جز موارد بالا چهل روز(۱) وهفتاد و پنج روز(۲) و نود و پنج روز وهشت ماه(۳) پس از به خاک سپردن تن آزرده زهراء و تحویل امانت، اندوه و غم وجود امیر مؤمنان علیه السلام به گونه ای فرا گرفت که رو به سوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته و با دل پر از آه و اندوه گفت: سَتَبْتُكَ ابْتِكْ بِتَظَاغُرِ أُمَّتِكَ عَلَي هَضْمِهَا، فَاحْفَظِ السِّيْرَةَ وَالسِّيْرَةَ الْحَالِ، فَكَمْ مِنْ غَلِيْلٍ مَعْتَلِجٍ بِصَدْرِهَا، لَمْ تَجِدْ إِلَيَّ سَبِيْلًا، وَ سَتَقُوْلُ وَ يَحْكُمُ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِيْنَ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمَا سَلَامٌ مُوَدَّعٌ، لَا قَالُ وَ لَا سَأَلُ، فَإِنْ أَنْصَرَفَ فَلَا- عَنْ مَالِهِ وَ إِنْ أَقَمَ فَلَا عَنْ سُوءِ ظَنِّيْ بِمَا وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرِيْنَ(۴) ای رسول خدا! بزودی دخترت جریان دست بهم دادن امت برای کوبیدن و شکستن حرمتش را، برای باز گو می کنی، پس، از او سؤال کن و از حالات پس از رحلت خودت و سر گذشت او پرس، چقدر حرارت امواج درونی در سینه او بود (و در آن می پیچید و موج میزد) که نتوانست برای پخش (و ابراز) آن راهی پیدا کند و بزودی برای می گوید (و شرح میدهد، سلام بر هر دو شما باد، سلام وداع کننده ای که نه بد دل است و نه خسته، اگر (از سر قبر فاطمه) برگردم نه از دلگیری است و اگر بمانم نه از بد بینی به پادشاهی خداوندی به شکیبایان است!؟

در دل شب پس از دفن فاطمه کنار قبر ایستاد و اینگونه درد دل کرد:

لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيْلِيْنَ فَرْقَةٍ***و كَلِّ الذِّيْ دُونَ الْمَمَاتِ قَلِيْلٍ

وَأَنَّ افْتِقَادِيْ فَاطِمًا بَعْدَ أَحْمَدٍ***دَلِيْلٌ عَلَيَّ أَنْ لَا يَدُوْمُ خَلِيْلٌ

ستعرض عن ذكري و تنسي مودتي***و يحدث بعدى للخليل خليل (۵)

بلی رکن محکم علی، فرو ریخت، یاور نیرومند علی، هم آغوش خاک گردید، عاشق دلباخته مرتضی، از دست رفت، پشتوانه قوی مولا، با هجران خود، پشت

۱- بحار الأنوار: ۴۳/ ۱۹۹ از کتاب سلیم و ۱۹۱ از کتاب روضه الواعظین و ۱۸۱ از مناقب و ۲۱۵ از مقاتل الطالبیین.

۲- بحار الأنوار: ۴۳/ ۲۱۵ و ۱۹۵ از کافی و کتابهای زیاد از شیعه و بعض از تسنن.

۳- بحار الأنوار: ۴۳/ ۲۱۵ از مقاتل الطالبیین

۴- بحار الأنوار: ۴۳/ ۱۹۳؛ از کافی.

۵- بحار الأنوار: ۴۳/ ۲۰۷ از علل الشرائع و أمالی صدوق.

ص: ۲۸۶

مولا- را، شکست زهرای دلسوخته او در عنفوان جوانی با یک دنیا گلایه و غم، غروب کرد و زیر خروارها خاک، آرمید، دیگر کسی به او سیلی نمی زند، صورتش را نیلی نمی کند، درِ خانه اش را آتش نمی زند، قلب دردمندش را میان در و دیوار نمی فشارد، در اثر فرورفتن مسمار از سینه اش خون سرازیر نمی شود، دیگر سرشکسته اش را برای شکایت به دادگاه داور یکتا نمی برد در یک جمله دیگر صدای ناله سوزان زهراء نمی آید یا فضا خدینی.

اما علی ماند و چهار نفر یتیم، و جوّ متشنج سیاسی بر علیه او.

بلی کمر مولا خمید و دل دریاوار او، با آتش فراق زهراء سوخت با زبان و کلمات بهم بافته، درد درونی خویش را چنین بیان کرد.

نفسی علی زفرااتها محبوسه***یالیتها خرجت مع الزّفات

لاخیر بعدک فی الحیاه و إنّما***أبکی مخافهً أن تطول حیاتی

جان من در آتش غم (ودرقفس فراق) او زندانی شده است، ای کاش جان من هم با رفتن او با آه و ناله در فراق او، از تنم بیرون میرفت.

بعد از تو، در زنده ماندن، خیری نیست، همانا گریه من از ترس طولانی شدن زندگی بعد از توست!

«زهرای من»

ای روی دلفروز تو شمع شبانه ام***شد بی فروغ روی تو تاریک خانه ام

ای آرزوی گمشده زهرا کجاستی***تا بنگری فغان و نوای شبانه ام

ای دخت سید قرشی در فراق تو***از دل هزار تیر بلارا نشانه ام

بعد از تو خیر نیست به قاموس زندگی***ترسم که طول عمر شود در زمانه ام

ص: ۲۸۷

در تنگنای تن شده محبوس روح من***ای کاش مرغ جان ببرد ز آشیانه ام
 زهرا تو رفتی از غم و محنت رها شدی***من بی تو چون پرنده گم کرده لانه ام
 بعد از تو درد دل به که گویم که همچو تو***باشد شریک درد دل محرمانه ام
 پروانه و اربال و پرم سوخت العجب***کس با خبر نشد ز شرار زبانه ام
 زهرا چرا جواب علی را نمی دهی***ای با خبر ز سوز دل عاشقانه ام
 اندر حیات عاریه شرمنده ام ز تو***تا دیده ام فتد به در و آشیانه ام
 برحق خود دهم قسمت بگذر از علی***بس جور روزگار کشیدی به خانه ام
 از تازیانه ساعد سیمین تو شکست***دل خسته من هنوز از آن تازیانه ام
 از بهر گریه در غم هجران تو بس است***رنگ پریده حسنینت بهانه ام
 گه بر سر مزار تو آیم به خانه گه***بهر تسلی دل زینب روانه ام
 جز دانه های اشک تر و لخته های دل***بر مرغکان تو نبود آب و دانه ام (۱)

«- قبر گمشده»

۱- ملکه اسلام حاج میرزا خلیل کمره ای: ص ۲۷۴؛ شعر از شاعر شیرین سخن سعدی زمان.

ص: ۲۸۸

از ابی جعفر علیه السلام روایت شده است إِنَّ فَاطِمَةَ عَاشَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ (۱) بیشتر از علمای اهل تسنن هم می‌گویند فاطمه شش ماه بعد از رسول خدا، زنده ماند، و تا او زنده بود علی علیه السلام به ابوبکر بیعت نمود از این گفتارها خیلی از اسرار و رازهای دوران اولیه اسلام پس از رحلت رسول خدا کشف می‌شود که، دختر وحی چقدر در برابر آنها ایستادگی کرده و پروانه وار دور شمع ولایت می‌چرخیده است. یعقوبی در تاریخش می‌نویسد: وما یبایع علیّ علیه السلام إلّا بعد وفاه فاطمه علیها السلام ای بعد سته أشهر (۲) علی علیه السلام، بیعت نکرد، مگر بعد از ششماه پس از درگذشت فاطمه علیها السلام. (۳)

وصیت الهی سیاسی زهراء علیها السلام در باره دفن و به خاک سپردنش، که هیچکس محل قبر او را نداند و بجز چند نفر به جنازه اش نماز نخواند و تشییع ننماید، تا ابد قوم ستمگر را رسوا ساخت و برای جوامع بشری مظلومیت و بی‌یاوری اهل بیت را روشن نمود، و به جهانیان فهماند که در برابر دشمنانشان نیروی فیزیکی نداشتند اما با این وصیت، مظلومیت خود را، تا ابد به اثبات رسانید و بیمه کرد.

امیرمؤمنان علیه السلام طبق وصیت زهراء عمل کرد، در محلی به خاک سپرد که جز اولاد طاهرین خود، با گذشت ۱۴ قرن، هنوز کسی از مدفن دختر وحی سراغ ندارد.

نابود باد ریاست، محو شود فرمانروائی ستمگرانه که کار را به جائی می‌رساند، تنها دخت رسول خاتم صلی الله علیه و آله در مدفنی، نقاب خاک به روی خود بکشد که بیش از چهارده قرن است انسانهای بیشمار در طول سالیان دراز، از مدینه منوره دیدن کرده اند هنوز به زیارت قبر او موفّق نشده اند،

بسی بدبختی و زهی بی سعادت، نفرین و هزار نفرین بر مسبین این محرومیت باد آمین خدایا آمین. به دفن شبانه و اعتراض گردنکشان و تصمیم به نبش قبرها و بستن مولا شمشیر و

۱- بحار الأنوار: ج ۴۳ ص ۸/۲۰۰.

۲- الصدیق ابوبکر محمد حسین هیکل: ص ۶۳-۶۵.

۳- اختلاف در تاریخ شهادتش به اندازه اختلاف روز حیات بعد از پدر است ولی شیعیان، دو روز را بیشتر رعایت می‌کنند ۱۳ جمادی الأول و ۳ جمادالآخره.

ص: ۲۸۹

گذاشتن عمامه زرد بر سر، در تاریخ مسجل است و غیر قابل انکار.

«خدایا»

اللّٰهُمَّ ارحم من رحمهم و لا تغفر لمن ظلمهم (۱) خدایا رحم کن به کسی که او را رحم کند و نه بخش کسانی را که به آنها ظلم نماید.

رسول خدا پس از بیان سلسله مطالبی در باره فاطمه علیها السلام فرمود: من وقتی که او را دیدم جریانهایی که بعد از من بر او پیش خواهد آمد یادم آمد مثل اینکه او را می بینم ذلت بر خانه اش داخل شده و حرمتش شکسته و حقش غصب شده و از ارثش ممنوع شده و پهلویش شکسته و جنینش سقط گردیده است که هرچه فریاد می کشد یا محمداه کسی جوابش نمی دهد، و استمداد می کند کسی به دادش نمی رسد و در آخر فرمود:

اللّٰهُمَّ العن من ظلمها و عاقب من غصبها و ذلّل من أذلّها و خلّد فی نارک من ضرب جنیّها حتی ألقّت ولدها، فتقول الملائکة عند ذالک آمین (۲) خدا لعنت کن هر کس به فاطمه ظلم کند، و به سزایش برسان کسی را که حق او را غصب کرد و خوار کن هر که او را خوار نماید و دایم در آتشت بسوزان آن را که به پهلوی او به گونه ای صدمه رساند که بچه اش را می اندازد در این حال فرشته ها می گویند آمین.

«وای بر!»

یا علی ویل لمن ظلمها و ویل لمن ابتزّها حقها و ویل لمن هتک حرمتها و ویل لمن أحرق بابها و ویل لمن آذی خلیلها و ویل لمن شاقها و بارزها اللّٰهُمَّ إتی بری ء منهم و

۱- بحار ۲۳/۱۴۳ بنقل از فضائل شاذان بن جبرائیل قمی در ضمن حدیث ۱۵.

۲- أمالی صدوق: ص ۱۱۴؛ المحتضر: ص ۱۰۹؛ ارشاد القلوب: ص ۲۹۵؛ بشاره المصطفی: ص ۱۹۸-۱۹۹؛ فضائل شاذان بن جبرئیل قمی: ص ۹-۱۰؛ بحار ۴۳/۱۷۲ و ۳۸/۲۸؛ العوالم: ۱۱/۳۹۱؛ فرائد السمطين جوبینی: ۲/۳۵ چاپ محمودی.

ص: ۲۹۰

هم منی براء (الخبر) (۱) ای علی وای بر کسی که به او ستم نماید و وابر آنکه حق او را بگیرد، وای بآزار دهنده دوستش، وای بر کسی که با او دشمنی کند و مبارزه نماید بار خدایا من از آنها بدورم و آنها هم از من بدور (تا آخر خبر)

یا سلمان ویل لمن یظلمها و یظلم ذریتها و شیعتها (۲) ای سلمان وای بر کسی که به او و ذریه‌اش و به شیعیان او ظلم کند.

«به خدا قسم»

قال صلی الله علیه و آله یا فاطمه! والذی بعثنی بالحق لأقومنّ بخصومه أعدائک، ولیندمنّ قوم أخذوا حقک و قطعوا موذتک و کذبوا علی، و لیختلجنّ دونی فأقول: أمّتی أمّتی فیقال:

إنّهم بدّلوا و صاروا إلی السّعیر (۳) فرمود: ای فاطمه قسم به خدائی که مرا به حق مبعوث کرده، حتماً برای احیای حقت از دشمنانت، قیام خواهم کرد، و به یقین آنان که حق تو را گرفتند، دوستی را از تو بریدند، بر من دروغ بستند، پشیمان خواهد شد، در پیش من به اضطراب می افتند پس می گویم أمّتم. أمّتم، گفته می شود اینها بعد از تو تبدیل کردند و به جهنم رفتند.

«لعنت خدا بر!»

ثم أقبل علی ابنته فقال: إنک أول من یلحقنی من أهل بیتی و أنت سیده نساء أهل الجنّه و سترین من بعدی ظلماً و غیظاً حتی تُضربی و یُکسر ضلع من أضلاعک، لعن الله قاتلک و لعن الله الامر و الرّاضی و المعین و المظاهر علیک و ظالم بعلک و ابنیک (۴) سپس به سوی دخترش رو کرد و گفت: تو نخستین کس از بیتم به من ملحق می شوی، تو بانوی زنان بهشتیانی، و به زودی بعد از من ستم و کینه، می بینی تازه

۱- کتاب الوصیه بنقل مصباح الأنوار: ص ۲۶۸؛ الطرف: ص ۳۰؛ بحار: ۲۲/ ۴۸۵؛ صراط المستقیم: ۲/ ۹۲-۹۳.

۲- مأه منقبه ابن شاذان: ص ۱۱۶؛ بحار: ۲۷/ ۱۱۶.

۳- الطرف: ص ۴۰؛ بحار: ۲۲/ ۴۹۱-۴۹۲.

۴- الهجوم: ص ۳۵ بنقل از کتاب سلیم: ۲/ ۹۰۷.

ص: ۲۹۱

می شوی و یکی از دنده هایت می شکندلعت خدا بر قاتل تو و به آنان که امر کند و راضی شود و کمک نماید و کسانی که به تو زور گویند و لعنت خدا بر ستمگر شوهرت و بچه ات

أجر رسالت

با مطالعه و در نظر گرفتن آیاتی چند در قرآن کریم که، مزد زحمات نبوتی و رسالتی رسول خدا صلی الله علیه و آله را، دوست داشتن و موّدت اهل بیت و خاندان او قرار داده است مانند آیه مبارکه؛

قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا، إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (۱) بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم در خواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیت)؛

و همچنین اخبار بیشماری که ما را موظّف به (تولی) دوستی آنها و (تبری) دوری کردن از دشمنان آنها می کند و با ملاحظه آخرین وصیت او هم در باره قرآن و اهل بیت؛ (۲) این پرسش پیش می آید.

آیا- چه کسانی اولین بار، حرمت این خاندان را شکستند و حقوق مسلمّه آنها را غصب کرده و به تاراج برده و تا ظهور یوسف گمگشته شان، خاکستر نشینشان کردند؟!

خلاصه این بخش

نطفه وجودی دختر وحی، با آن مقدمات و تشریفات خاص که، منعقد شد، خود نشان دهنده عظمت و گویای مقام بی انتهای ملکوتی او بود؛

هیچ چیز عجیب از او تعجیب نداشت، زیرا کسی که به وجود آمدنش زیر نظر مستقیم پروردگارش بوده و در هر مرحله زندگی اش، خدا با او و او با خدا و برای خدا بود،

از سخن گفتن در شکم مادر گرفته تا به حرکت در آوردن شهر مدینه و تکان دادن مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله از او تعجب آور نبود.

فاطمه علیها السلام مورد توجه مخصوص پدرش بود، در هر حال و در هر زمان و مکان،

۱- شوری: ۲۳.

۲- اِنِّی تَارِكٌ فِیْکُمُ الثَّقَلِیْنِ کتاب الله و عترتی.

ص: ۲۹۲

عشق پدر بود، همه وجود فاطمه را، مساوی با وجود مقدس خود می دانست.

دستش را می بوسید و احترام خاص بر او قائل بود، رضای او را رضای خود و غضب او را غضب خود، معزفی می کرد.

نه تنها مادر پدر بود، بلکه همه چیز او بود، تحمل غمگینی و ناراحتی های او، برای رسول خدا صلی الله علیه و آله، سنگین و مشکل بود، در هر مقطعی ارزش وجودی زهرایش را به اُمت خود، بیان می کرد و سفارش می نمود.

میکائیل تسبیح گو و اسرافیل آسیابان و جبرئیل پرستار بچه اش بود، خدایش از هر رجس و آلودگی مبرا کرده و پاک و منزّه نموده بود؛ بطور خلاصه او را بر حجج خود حجت معین کرده بود؛

زندگی پر ماجرا و پر از ابعاد گوناگون او، شخصیت او را، به جهانیان شناسانید و الگوی زندگی، قرار داد، با اینکه در نگاه اول یک بانوی کم سن و سال به نظر می آمد اما به بزرگی و عظمت عالم امکان بود؛ در زمان پدر مورد احترام فوق العاده و بعد از رحلت او در دست یک مشت ناکسان و وحشیانی گرفتار آمد که، در هر لحظه لحظه زندگی کوتاهش، دست به گریبان مرگ بود؛ چرا نباشد، آخر یک زن ضعیف الجثّه و نحیف الجسم در آن مدت کوتاه بعد از پدر صلی الله علیه و آله و سلم چه قدر طاقت آن همه مصیبت ها را داشت تحریم اقتصادی، و غضب حقوق و از دست دادن، امکانات زندگی و در نهایت آسیب های گوناگون جسمی و بدنی اش و بالأخره دست و پا زدن، جنین سقط شده و جان دادنش در جلوی چشمش و از همه مهمتر و کمر شکن تر، کشیده شدن ولایت کبرای الهی برای أخذ بیعت و .. همه و همه دست بهم داده آن وجود محور جهان را، از پا در آورد و با یک دنیا درد و اندوه و گلایه، چشم از این دنیای فانی، فرو بست و به لقاء الله پیوست.

این نفر سوم آل عبا علیهم السلام در روز مباحله مدینه پشت سر پدر ایستاده و دست به سوی آسمان گرفته، آماده آمین گویی، به نفرین پدر بود؛

اما نجبای نصارا با دیدن آن منظره فراموش ناشدنی و درک حق و حقیقت، غرور خود را شکسته و به همه مقامهای اعتباری خود، پشت پا زده و تسلیم حق گشتند اما؛ انسان نمایان به ظاهر مسلمان، به آن خانه وحی یورش برده و با هجمه های

ص: ۲۹۳

وحشیانه خود، دختر وحی را به روزی انداختند که به شوهر مظلومش تأکید کرد حتماً، مرا شبانه به خاک بسپار و در تاریکی شب، قبر مرا بی نشان و بی علامت قرار ده، تا دنیائیان بدانند که، یک زن بی دفاع و بی یار و یاور، و تنها نشانه رسول گرامی خدا، از ستمگران امت، چقدر متنفذ و گله مند و ناراضی به سوی پرورد گارش، پر کشید و رفت.

چه کسانی در بین امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف پدید آورده و شیوه و سنت نبوی را دگرگون ساختند؟!.

هنوز بدن مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دفن نشده بود که اختلافات را پیرامون جانشین آن حضرت آغاز کردند

آیا- اگر به توصیه آن حضرت عمل می کردند و با آوردن قلم و کاغذ در لحظات پایانی حیات شریفش موافقت می شد اختلافات در جامعه اسلامی پدید می آمد؟

در روایاتی که از صحیح بخاری نقل شد (ج ۱ باب ۸۳) تصریح شده که اصحاب در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف کردند، گروهی گفتند: باید قلم و دوات آماده کنید و گروهی مخالف بودند. اگر به سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عمل می شد؟

آیا- نیازی بود که عده ای، فردی موهوم و ساختگی به نام عبدالله بن سبا را بسازند و همه اختلافات را به او نسبت بدهند تا ساحت کبریای دیگران را که دارای خطا و اشتباه بودند پاک نمایند؟

آیا- انسان پژوهشگر در تاریخ می تواند با توجیحات نامعقول قانع شود؟.

سرچشمه اختلافات به کسانی برمی گردد که:.

الف) زمینه را برای حاکمیت بنی امیه و بنی عباس و بویژه معاویه آماده ساختند و آنان نیز به هر نحوی که خواستند اسلام را به بازی گرفته و حقایق آن را تحریف نمودند.

ب) آنان که اصحاب با وفای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مانند ابوذر از مدینه تبعید نمودند پیامبر درباره او فرمود: «آسمان سایه نینداخته و زمین در روی خود برنداشت، راستگوتر از ابوذر باشد» و اما تبعید شدگانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنان را از مدینه بیرون و تبعید کرده بودند، برگرداندند، مثل حکم بن عاص و مروان آنگاه عثمان

ص: ۲۹۴

دختر خودش را به مروان تزویج کرد.

ج) کسانی که زمینه های قتل عثمان را به وجود آورده بودند، نظیر مروان بن حکم که با مهر جعلی از طرف عثمان موجب خشم و ناراحتی مجدد مصریان گردید و او همان کسی بود که در جنگ جمل تیری به طلحه زد و او را به قتل رساند؟.

د) کسانی که با خلیفه به حق امیر مؤمنان علی بن ابیطالب بیعت نکردند و در برابر آن انسان کامل جنگ های گوناگون به وجود آوردند نظیر گردانندگان جنگ صفین، جنگ جمل و جنگ نهروان برآستی اگر معاویه، طلحه و زبیر، عایشه و رؤسای خوارج در برابر حضرت علی به جنگ نمی پرداختند امت اسلامی آن بدبختی ها را به خود می دید و امروز با چنین وضعیتی تأسف بار روبرو می شد؟!.

قاسطین، مارقین و ناکثین چه کسانی بودند و چه به سر اسلام آوردند؟.

آیا- قتل عثمان بهانه ای نبود تا دو جنگ بزرگ را به وجود بیاورند و بهترین صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کشته شوند؟.

آیا- گردانندگان این جنگ ها دست های مرموز بنی امیه و بنی مروان نبود که همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را جلو انداخته و بدترین ضربه را به حیثیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد ساختند و تمام کسانی که با فکر و اندیشه آنان مخالف بودند نابود کردند؟.

آیا- در برابر نامردی های آنان امیر مؤمنان نبود که پس از پیروزی در جمل، عایشه را با آن احترام خاص، به مدینه برگردانید؟!

آیا- آنها نبودند که با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابیطالب علیه السلام به جنگ برخاستند و فضایل و مناقب آن حضرت را انکار نموده و احادیثی را بر علیه علی علیه السلام جعل کردند؟.

آیا- برابر آیات و اخباری که (قسمتی از آنها در این کتاب از نظر خوانندگان گرامی گذشت) در باره آنان چگونه قضاوت کنیم؛ با جمع بندی صدر و ذیل اخبار و آیات مربوط به این خاندان چه بگوئیم، جز اینکه بر درگاه قادر توانا سر برداشته و مناجات کنیم که؛ **اللَّهُمَّ العن أول ظالم ظلم حقَّ محمدٍ وآل محمدٍ و آخر تابع له على ذالك اللهم العصابة التي جاهدت الحسين عليه السلام وشايعة و بايعة و تابعت على ذالك اللهم عنهم جميعاً و عذبهم عذاباً شديداً آمين.**

ص: ۲۹۵

«مصادر و مأخذ»

«کتابهایی که، بی واسطه یا با واسطه مورد استفاده قرار گرفته است)

** ۱- القرآن مجید.

** ۲- نهج البلاغه.

** ۳- الأئمة الاثنا عشر: شمس الدین محمد بن طولون (م ۹۵۳)

** ۴- الأربعین: شیخ الماحوذی

** ۵- الأربعین: محمد طاهر قمی شیرازی.

** ۶- الأنوار النعمانیة: سید نعمه الله جزائری (و ۱۱۱۲ ق).

** ۷- الإختصاص: ابو عبدالله محمد بن نعمان عکبری شیخ مفید (و ۴۱۳ ق).

** ۸- الإستیعاب فی معرفه الأصحاب: ابو عمر یوسف ابن عبدالبرنمری قرطبی مالکی (و ۴۶۳ ق).

** ۹- الاستبصار از شیخ طوسی نیز در ۴ جلد.

** ۱۰- السیره: ابن اسحق (متوفای ۱۵۱).

** ۱۱- الإصابه فی تمییز الصحابه: ابوالفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی (و ۸۵۲ ق).

** ۱۲- الإکتفاء مغازی رسول الله صلی الله علیه و آله والخلفاء: الکلاعی.

** ۱۳- الإمام علی: عبد الفتاح عبد المقصود.

** ۱۴- الامام الصادق و المذاهب الاربعه (علامه اسد حیدر).

** ۱۵- الامام علی: احمد رحمانی همدانی.

** ۱۶- الإمامه و الشیاسه: ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری (و ۲۷۶ ق).

** ۱۷- الإنتصار: شیخ علی الکورانی العاملی.

** ۱۸- الإنباء بأنباء الأنبياء: القاضی القضاعی.

** ۱۹- البحر الزخار: ابن المرتضی (م ۸۴۰)

** ۲۰- البدایه و النهایه: ابوالفداء ابن کثیر دمشقی (و ۷۷۴ ق).

** ۲۱- البدء و التاریخ: مطهر بن طاهر المقدسی (متوفای ۳۵۵ قمری).

** ۲۲- التاج الجامع للاصول (منصور علی ناصف) ط قاهره.

** ۲۳- التاریخ السیاسی و الحضری: دکتر عبد العزیز سالم.

ص: ۲۹۶

- ** ۲۴- التحفه اللطیفه: السخاوی (م ۹۰۲)
- ** ۲۵- التعریف فی الأنساب: الأشعری القرطبی (القرن السادس)
- ** ۲۶- التنبیه و الرد: الملطی الشافعی (م ۳۷۷).
- ** ۲۷- الثقات: محمد بن حبان بن احمد بن ابی حاتم تمیمی البستی (و ۳۵۴ ق).
- ** ۲۸- الجامع الصغیر (سیوطی) ط مصر
- ** ۲۹- الجرح والتعديل: عبد الرحمن بن ابی حاتم.
- ** ۳۰- الجوهره التلمسانی (قرن ۷).
- ** ۳۱- الحدائق الوردیه: حسام الدین المحلی (۶۵۲)
- ** ۳۲- الخلافه و الإمامه: مقاتل بن عطیه (م ۵۰۵)
- ** ۳۳- الخصال: ابن بابویه قمی شیخ صدوق.
- ** ۳۴- الدر المنثور: الادیبه زینب بنت یوسف فواز العاملی
- ** ۳۵- الدبیاج علی مسلم: جلال الدین سیوطی.
- ** ۳۶- الدیموقاطیه أبدأ: خالد محمد خالد.
- ** ۳۷- الذریعه الی تصانیف الشیعہ (شیخ آغا بزنگ تهرانی).
- ** ۳۸- الذکری (شهید اول) ایران.
- ** ۳۹- الذریه الطاهره: دولابی (م ۳۱۰)
- ** ۴۰- الرّسائل الاعتقادیه: الخواجوئی.
- ** ۴۱- الرّوض الفائق: محمود بن عمر جار الله زمخشری. (و ۵۳۸ ق)
- ** ۴۲- الرّیاض النّضرفی مناقب العشره: ابو جعفر أحمد بن عبدالله الطبری (و ۶۹۴ ق).
- ** ۴۳- السقیفه: ابوبکر احمد بن عبدالعزیز الجوهری.

- ** ۴۴- السیره النبویه: ابو الفداء بن کثیر الدمشقی (۷۷۴)
- ** ۴۵- السیره الحلبیه: علی بن برهان الدین حلبی شافعی (و ۱۰۴۴ ق).
- ** ۴۶- السیده فاطمه الزهراء علیها السلام: الدكتور بیومی.
- ** ۴۷- الشجره النبویه فی نسب خیر البریه: جمال الدین یوسف المقدسی: (م ۹۰۹) چاپ دمشق).
- ** ۴۸- الشافی: سید مرتضی.
- ** ۴۹- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی: القاضی عیاض.
- ** ۵۰- الشرف الموبد (نبهانی) ط. مصر و
- ** ۵۱- الصّدیق ابوبکر: محمد حسنین هیکل.

ص: ۲۹۷

- ** ۵۲- الصراط المستقیم: علی بن محمد بن یونس البیاضی العاملی.
- ** ۵۳- الصواعق المحرقه (ابن حجر) ط الیمینیه مصر،
- ** ۵۴- الطرائف: سید ابن طاووس (و ۶۶۴ ق)
- ** ۵۵- الطبقات الکبری: ابو محمد بن سعد بن منیع بصری الزهری (و ۲۳۰ ق)
- ** ۵۶- العتب الجمیل علی اهل الجرح و التعذیل (سید محمد بن عقیل) ط بیروت.
- ** ۵۷- العقد الفرید: ابو عمر احمد بن محمد ابن عبد ربه اندلسی (و ۳۲۷ ق).
- ** ۵۸- العقد الثمین فی أخبار البلد الامین: الحسنی الفاسی المکی (م ۸۳۲)
- ** ۵۹- العمده: ابن بطریق (م ۶۰۰)
- ** ۶۰- الغدیر: علامه امینی.
- ** ۶۱- الفتح المبین: زینی دحلان.
- ** ۶۲- الفرق بین الفرق: عبدالقاهر اسفرائنی بغدادی (و ۴۲۹ ق).
- ** ۶۳- الفتح الکبیر (نبهانی) ط. دار الکتب العربیه مصر،
- ** ۶۴- الفهرست (شیخ طوسی)،
- ** ۶۵- الفهرست (منتجب الدین)،
- ** ۶۶- الفصول المهمه: ابن صباغ المالکی (م ۸۵۵)
- ** ۶۷- الکافی از ثقه الاسلام کلینی (متوفای ۳۲۸ یا ۳۲۹ ق).
- ** ۶۸- الکامل: علی بن ابی الکریم الشیبانی ابن اثیر الجزری (و ۶۳۰ ق).
- ** ۶۹- الکشکول فیما جرى علی آل الرسول: سید حیدر بن علی الحسینی آملی (قرن ۸)
- ** ۷۰- الکوکب الدرّی: محمد مهدی مازندرانی.
- ** ۷۱- المجالس: ابن الشیخ.

- ** ۷۲- المحاسن المجتمعه فی الخلفاء الأربعة: الصفوری الشافعی (م ۱۸۹۴)
- ** ۷۳- المرتضی: ابوالحسن الندوی
- ** ۷۴- المعجم الكبير: الطبرانی.
- ** ۷۵- المجلی: أحمد بن ابی جمهور الأحسائی.
- ** ۷۶- المختصر فی اخبارالبشر: عماد الدین أبو الفداء (و ۷۳۲ ق).
- ** ۷۷- المراجعات: سید عبد الحسین شرف الدین (و ۱۳۷۷ ق).
- ** ۷۸- المراجعات / ترجمه محمد جعفر امامی (حق جو و حق شناس) نویسنده: موسوی عاملی -

ص: ۲۹۸

سید شرف الدین.

** ۷۹- المسترشد: الطبری.

** ۸۰- المستجاد: علامه حلّی

** ۸۱- المشتبه: الذهبی (۸۴۸)

** ۸۲- المصنّف تاریخ الإسلام: ذهبی.

** ۸۳- المصنّف: عبد الرزّاق بن همام صنعانی (و ۲۱۱ ق).

** ۸۴- المعارف: ابن قتیبه الدینوری.

** ۸۵- المعجم الأوسط: طبرانی چاپ ریاض.

** ۸۶- المعجم الكبير: لسليمان بن أحمد بن ايوب لخمى الطبرانى.

** ۸۷- المعجم الصغير (طبرانی)

** ۸۸- المعتبر (محقق حلّی) ایران،

** ۸۹- المعيار و الموازنه فى فضائل الامام اميرالمومنين،- ابى جعفر اسكافى،

** ۹۰- المغازى: للواقدي.

** ۹۱- المغنى: قاضى ابوالحسن عبدالجبار اسد آبادى (و ۴۱۵ ق).

** ۹۲- المفردات: راغب اصفهانی.

** ۹۳- الملل والنحل: محمد بن عبدالکريم بن ابى بکر شهرستانی.

** ۹۴- المناظره و المعارضه فى ردّالرافضه: شيخ عبدالله بن فارس تازى مغربى.

** ۹۵- المناقب الثلاثة للفارس الكرار أمير المؤمنين الإمام على بن أبى طالب و نجليه حافظ أبى عبدالله محمد بن يوسف بلخى

شافعى ط مصر.

** ۹۶- المناقب (خوارزمى حنفى)،

- ** ۹۷- المنتقى من منهاج الاعتدال: ذهبى.
- ** ۹۸- المواهب اللدنيه: القسطلانى (م ۹۲۳)
- ** ۹۹- الموفقيات: زبير بن بكار.
- ** ۱۰۰- التّصّ و الاجتهاد: سيد عبدالحسين شرف الدين عاملى (و ۱۳۷۷ ق).
- ** ۱۰۱- الوافى بالوفيات: صلاح الدين بن آبيك صفدى (و ۷۶۴ ق).
- ** ۱۰۲- الهجوم على بيت فاطمه ۳: عبد الزّهاء مهدى.
- ** ۱۰۳- الهدايه الكبرى: حسين بن حمدان الخصىيى. (و ۳۳۴ ق)
- ** ۱۰۴- اليقين فى امره أميرالمؤمنين عليه السلام: ابوالقاسم سيد بن طاووس (و ۶۶۴ يا ۶۶۸ ق

ص: ۲۹۹

- ** ۱۰۵- امام المتّقین: استاد عبد الرّحمن شرفاوی.
- ** ۱۰۶- النّظام السّیاسی: سید مرتضی رضوی.
- ** ۱۰۷- النّهایه فی غریب الحدیث و الأثر: ابوالسعادات مبارک بن محمد جزری معروف به ابن اثیر (و ۶۰۶ ق).
- ** ۱۰۸- اهل البيت عليهم السلام توفیق ابو علم
- ** ۱۰۹- إثبات الوصیّه: علی بن حسین مسعودی (۳۴۶ ق).
- ** ۱۱۰- إسعاف الرّاغیین محمد الصّبان (م ۱۲۰۶) چاپ شده در حاشیه نور الابصار.
- ** ۱۱۱- إعلام الوری: الطبرسی.
- ** ۱۱۲- ارشاد القلوب: ابو محمد حسن بن علی بن محمد دیلمی (و ۷۷۱ ق).
- ** ۱۱۳- ارشاد: محمد بن محمد بن نعمان بن عکبری «شیخ مفید» (و ۴۱۳ ق).
- ** ۱۱۴- أسدالغابه فی معرفه الصّحابه: ابوالحسن علی بن ابی الکرّم ابن اثیر (۶۳۰ ق).
- ** ۱۱۵- اتحاف السائل: العلامه المناوی (م ۱۰۳۱)
- ** ۱۱۶- اصول کافی: محمد بن یعقوب کلینی.
- ** ۱۱۷- إكمال الدّین و اتمام النّعمه: شیخ صدوق.
- ** ۱۱۸- أربعین شیخ الماحوذی:
- ** ۱۱۹- أرجح المطالب (شیخ عیبدالله حنفی) ط لاهور.
- ** ۱۲۰- أسدالغابه فی معرفه الصّحابه: ابن اثیر شافعی،
- ** ۱۲۱- احکام السلطانیه، ماوردی
- ** ۱۲۲- إثبات الوصیه مسعودی
- ** ۱۲۳- احياء المیت (سیوطی) در حاشیه الاتحاف بحب الاشراف (شبراوی شافعی).
- ** ۱۲۴- احياءالعلوم: غزالی.

** ۱۲۵- احتجاج: الطبرسی.

** ۱۲۶- اختیار معرفه الرجال رجال (کشی).

** ۱۲۷- اسعاف الراغبین (صبان شافعی) ط العثمانیه

** ۱۲۸- امام الممتقین: استاد عبدالرحمن شرقاوی

** ۱۲۹- أمالی: ابن الشَّيْخ.

** ۱۳۰- أمالی: محمد بن علی بن الحسین بن بابویه «شیخ صدوق» (۳۸۱ ق).

** ۱۳۱- أمالی: ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی «شیخ طوسی»- (و ۴۶۰ ق).

ص: ۳۰۰

** ۱۳۲- أمالی: محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی «شیخ مفید» (و ۴۱۳ ق).

** ۱۳۳- أنساب الأشراف: احمد بن یحیی بن جابر بلاذری (و ۲۷۹ ق).

** ۱۳۴- بحار الأنوار الجامعه لدرر اخبار الأئمه الأبرار: علامه مجلسی (و ۱۱۱۰).

** ۱۳۵- بشاره المصطفى صلى الله عليه و آله لشيعة المرتضى: أبي جعفر محمد بن ابى القاسم محمد بن على الطبرى (از علمای قرن ۶).

** ۱۳۶- بصائر الدرجات: ابو جعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفار (۲۹۰).

** ۱۳۷- تاج العروس: الزبیدی (م ۱۲۰۵)**

** ۱۳۸- تاج الموالي: الطبرسی (م ۵۴۸) در ضمن (المجموعه النفیسه:

۱۳۹- تاریخ ابن خلدون «العبرو دیوان المبتدأ و الخبر»: عبدالرحمن بن محمد بن خلدون حضرمی مغربی (و ۸۰۸ ق).

** ۱۴۰- تاریخ الاسلام: الذهبی.

** ۱۴۱- تاریخ أبی الفداء: (المختصر فی اخبار البشر) عماد الدین اسماعیل بن کثیر (و ۷۳۲ ق).

** ۱۴۲- تاریخ الكامل: ابن اثیر.

** ۱۴۳- تاریخ الخلفاء: جلال الدین سیوطی (و ۹۱۱ ق).

** ۱۴۴- تاریخ الخمیس فی احوال انفس نفیس: حسین بن محمد بن الحسن الدیار بکری (و ۹۸۲ ق).

** ۱۴۵- تاریخ الهجره النبویه: البلاوی

** ۱۴۶- تاریخ بغداد: ابوبکر احمد بن خطیب بغدادی (و ۴۶۳ ق).

** ۱۴۷- تاریخ دمشق: ابن عساکر (و ۵۷۳ ق).

** ۱۴۸- تاریخ الأئمه: ابن أبی الثلج البغدادی (متوفای ۳۲۵) در «مجموعه نفیسه» تاریخ أهل البيت چاپ آل البيت ..

** ۱۴۹- تاریخ دوله العرییه: دکتر عبد العزیز سالم.

** ۱۵۰- تاریخ الأمم والملوک: (تاریخ طبری) ابو جعفر محمد بن جریر طبری (و ۳۱۰ ق)

** ۱۵۱- تاریخ المدینه المنوره: ابو زید عمر بن شیبہ شمیری بصری (و ۲۶۲ ق).

** ۱۵۲- تاریخ یعقوبی: احمد بن جعفر بن وهب بن واضح (و ۲۵۴ ق).

** ۱۵۳- تاریخ طبری چاپ اول چاپخانه حسینیه مصر؛

** ۱۵۴- تاسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علامه صدر) ط عراق.

** ۱۵۵- تبصره العوام: الزازی.

** ۱۵۶- تبصیر المنتبه بتحریر المشتبه: ابن حجر العسقلانی.

ص: ۳۰۱

- ** ۱۵۷- تتمه المختصر: ابن الوردی (۷۴۹)
- ** ۱۵۸- تجارب السلف: النّخجوانی (۷۱۴)
- ** ۱۵۹- تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد:
- ** ۱۶۰- تذکره الخواص: سبط بن الجوزی (۶۵۴)
- ** ۱۶۱- تذکره الحفاظ: ذهبی.
- ** ۱۶۲- تفسیر البرهان: منسوب امام حسن العسکری ۷.
- ** ۱۶۳- تفسیر الدّر المنثور: سیوطی.
- ** ۱۶۴- تفسیر الصّافی: فیض کاشانی.
- ** ۱۶۵- تفسیر العیاشی: ابونصر محمّد بن مسعود السلمی العیاشی (و ۳۲۰ ق).
- ** ۱۶۶- تفسیر کنز الدقائق: محمد المشهدی.
- ** ۱۶۷- تفسیر قمی: علی بن ابراهیم قمی (و ۳۰۷ ق).
- ** ۱۶۸- تفسیر کبیر: فخر رازی (و ۶۰۶ ق).
- ** ۱۶۹- تفسیر مجمع البیان: شیخ طبرسی.
- ** ۱۷۰- تفسیر نور الثقلین: عبدعلی بن جمعه عروزی الحویزی (و ۱۱۱۲ ق).
- ** ۱۷۱- تفسیر نمونه نویسنده: مکارم شیرازی- ناصر و دیگران.
- ** ۱۷۲- تفسیر (ابن کثیر) ط. دار احیاء الکتب العربیه مصر،
- ** ۱۷۳- تفسیر الخازن (علاءالدین بغدادی)
- ** ۱۷۴- تفسیر ابو حمزه.
- ** ۱۷۵- تلخیص الشّافی: شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی (و ۴۶۰ ق).
- ** ۱۷۶- تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل مستدرک،

** ۱۷۷- تَفْهِيحُ فَهْمِ أَهْلِ الْأَثَرِ: ابوالفرج بن الجوزی (م ۵۹۷)

** ۱۷۸- تَهْذِيبُ الْأَحْكَامِ مِنْ شَيْخِ طَوْسِي (متوفای ۴۶۰ هـ) در ۱۰ جلد،

** ۱۷۹- تَهْذِيبُ التَّهْذِيبِ: العسقلانی.

** ۱۸۰- تَهْذِيبُ الْكَمَالِ فِي أَسْمَاءِ الرِّجَالِ: الحافظ جمال الدین المزی.

** ۱۸۱- تَهْذِيبُ الْأَسْمَاءِ: النووی (۶۷۶)

** ۱۸۲- تَهْذِيبُ سِيرِ أَعْلَامِ النَّبَلَاءِ: الذهبي (۸۴۸)

** ۱۸۳- تَوَارِيخُ النَّبِيِّ وَالْأَلِ: محقق شوشتری

** ۱۸۴- تَوْضِيحُ الْمَشْتَبِهِ: ابن ناصرالدین دمشقی (م ۸۴۲)

ص: ۳۰۲

- ** ۱۸۵- جامع الاصول (ابن اثیر) ط. مصر)
- ** ۱۸۶- جواهر البحار (نیهانی) ط الحلبي مصر.
- ** ۱۸۷- جامع الأحادیث الكبير: سیوطی.
- ** ۱۸۸- جلاء العیون: سید عبدالله شبر (و ۱۲۴۲ ق).
- ** ۱۸۹- جمهره أنساب العرب: ابن حزم أندلسی (م ۴۵۶)
- ** ۱۹۰- جنّات الخلود: خاتون آبادی.
- ** ۱۹۱- جنّه العاصمه: میر جهانی.
- ** ۱۹۲- جواهر المطالب: الباعونی الشافعی: (م ۸۷۱)
- ** ۱۹۳- حبيب السير: غياث الدين البلخي (خواند میر) (م ۸۳۲)
- ** ۱۹۴- حديقه الشّيعه: محقق اردبیلی (و ۹۳۳ ق).
- ** ۱۹۵- حليها لألياء: حافظ أبو نعيم احمد بن عبدالله اصفهانی (و ۴۷۰ ق).
- ** ۱۹۶- حياها لحيوان: دمیری.
- ** ۱۹۷- حیات الصّحابه: محمّد يوسف الكاندهلوی.
- ** ۱۹۸- خصائص الأئمّه: سید رضی.
- ** ۱۹۹- خصائص اميرالمومنين (نسائی شافعی) ط التقدم مصر،
- ** ۲۰۰- خصائص: نسائی.
- ** ۲۰۱- خلفاء محمد صلى الله عليه و آله: مصطفى غالب چاپ بيروت.
- ** ۲۰۲- درر السمط في خبر السبط: ابن الأبار.
- ** ۲۰۳- دلائل الإمامه: ابو جعفر محمد بن جرير بن رستم طبری (از اعلام قرن چهارم).
- ** ۲۰۴- دلائل النبوه: البيهقي (م ۴۵۸)

- ** ۲۰۵- ذخائر العقبی: احمد بن عبدالله طبری (و ۶۹۴ ق) محبّ الطبری (م ۶۹۴).
- ** ۲۰۶- رجال (نجاشی).
- ** ۲۰۷- رجال (برقی) ط ایران
- ** ۲۰۸- رجال کشی: ابو جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی کشی (۴۶۰ ق).
- ** ۲۰۹- روضه المناظر: محمد بن شحنه در حاشیه الکامل.
- ** ۲۱۰- روضه الاحباب (تاریخ البناکتی): البناکتی (۷۳۰)
- ** ۲۱۱- روضه الواعظین: محمد بن علی بن أحمد الفتال النیشابوری المعروف یابن الفارسی بحار ۱/ ۸ و ۹ (و ۵۰۸ ق).

ص: ۳۰۳

- ** ۲۱۲- سمط النجوم العوالی: العصامی المکی.
- ** ۲۱۳- سلیم بن قیس الهلالی: (و ۹۰ ق)
- ** ۲۱۴- سنن ابن ماجه: ابو عبدالله محمد بن یزیدقزوینی ابن ماجه (و ۲۷۵ ق).
- ** ۲۱۵- سنن اَبی داوود: ابو داود سلیمان بن اشعث سجستانی الأزدی (و ۲۷۵ ق).
- ** ۲۱۶- سنن البیهقی: (السنن الکبری) ابوبکر احمد بن حسین علی بیهقی (و ۴۵۸ ق).
- ** ۲۱۷- سیر اعلام النبلاء: الذهبی (۸۴۸)،
- ** ۲۱۸- سیره النبی و اصحابه: الحافظ المقدسی الجماعیلی (م ۶۰۰)
- ** ۲۱۹- سمط النجوم العوالی: العصامی المکی (م ۱۱۱۱)
- ** ۲۲۰- سیره نبویه: دحلانی.
- ** ۲۲۱- سنن ابوداود،
- ** ۲۲۲- سنن ترمذی،
- ** ۲۲۳- سنن نسائی
- ** ۲۲۴- سنن ابن ماجه، مصر.
- ** ۲۲۵- سنن: دارمی.
- ** ۲۲۶- سنن: ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب بن علی بن بحر نسائی (و ۲۷۹ ق).
- ** ۲۲۷- سیره عمر بن الخطاب: التاجی.
- ** ۲۲۸- سیره عمر بن خطاب: ابن جوزی.
- ** ۲۲۹- سیره النبویه: ابو الفداء اسماعیل ابن کثیر (و ۷۴۷ ق).
- ** ۲۳۰- شرح الأسماء الحسنی: ملاهادی سبزواری.
- ** ۲۳۱- شرح المواهب اللدنیه: الزرقانی (و ۱۱۲۲).

- ** ۲۳۲- شرح بهجه المحافل: الأشخر الیمنی (القرن العاشر)
- ** ۲۳۳- شرح جوشن کبیر.
- ** ۲۳۴- شرح الحسکانی
- ** ۲۳۵- شرح تجرید: قوشچی.
- ** ۲۳۶- شرح صحیح مسلم: التووی.
- ** ۲۳۷- شرح نهج البلاغه: عبدالحمید بن ابی الحدید معتزلی شافعی (و ۶۵۶ ق).
- ** ۲۳۸- شمس الضحی: سید مرتضی المرعشی.
- ** ۲۳۹- شمع جمع: فؤاد.

ص: ۳۰۴

** ۲۴۰- شهيرات النساء..

** ۲۴۱- شيخ المضيره: شيخ محمود ابوالريه دار المعرف مصر ..

** ۲۴۲- شيعه پاسخ مي دهد نويسنده: حسيني نسب- سيد رضا

** ۲۴۳- صحيح ترمذی ط. بولاق مصر،

** ۲۴۴- صحابه از دید گاه نهج البلاغه:

** ۲۴۵- صحيح: ابوداود.

** ۲۴۶- صحيح بخاری ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری جعفی (و ۲۵۶ ق).

** ۲۴۷- صحيح ابن ماجه:

** ۲۴۸- صحيح مسلم: ابوالحسن مسلم بن ابن حجاج قشیری نیشابوری (و ۲۵۶ ق).

** ۲۴۹- صفوه الصفوه: ابوالفرج بن الجوزی (م ۵۹۷)

** ۲۵۰- طرح التثريب: ابوزرعه العراقي (م ۸۲۶)

** ۲۵۱- علل الشرائع: ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابويه قمی (و ۳۸۱ ق) صدوق.

** ۲۵۲- علم اليقين: فيض كاشانی.

** ۲۵۳- علی و ما لقيه من صحابه رسول الله صلى الله عليه و آله:

** ۲۵۴- عمر بن الخطاب: استاد عبد الكريم الخطيب

** ۲۵۵- عقد الفريد نوشته احمد بن محمد بن عبد ربه، متوفای (۳۲۸)، چاپ بيروت و مصر،

** ۲۵۶- عمر بن الخطاب: عبدالرحمن أحمد البكري:

** ۲۵۷- عون المعبود: عظیم آبادی.

** ۲۵۸- عيون الاثر: ابن سيد الناس (۷۳۴)

** ۲۵۹- فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه و آله: عمر ابوالنصر

** ۲۶۰- فاطمها لزهراء عليها السلام و الفاطميين: العقاد.

** ۲۶۱- فلاسفه الشيعة (شيخ عبدالله نعمه) ط بيروت،

** ۲۶۲- فرائد السمطين (ابو اسحاق حمويني).

** ۲۶۳- فتح الباري في شرح صحيح البخاري: ابن حجر العسقلاني (و ۸۵۲ ق).

** ۲۶۴- فجر الإسلام: أحمد أمين

** ۲۶۵- فرائد السمطين: ابراهيم بن محمد الجويني الخراساني (و ۷۳۰ ق).

** ۲۶۶- فرحة الغرى: عبدالكريم بن طاووس.

ص: ۳۰۵

- ** ۲۶۷- فضائل الخمسه: سيد مرتضى الحسينى فيروز آبادى (و ۱۳۶۹ ق).
- ** ۲۶۸- فضائل: ابوالفضل سيدالدين شاذان بن جبرائيل قمى (و ۶۶۰ ق).
- ** ۲۶۹- فيض القدير فى شرح جامع الصّغير: للمناوى.
- ** ۲۷۰- قاموس المحيط: الفيروز آبادى (۸۱۷)
- ** ۲۷۱- كامل الزّياره: ابن قولويه.
- ** ۲۷۲- كامل بهائى: عمادالدين الطبرى (از علمای قرن هفتم).
- ** ۲۷۳- كنز الفوائد: ابوالفتح محمد بن على كراچكى (و ۴۴۹ ق) ط بيروت، سنه ۱۴۰۵ ه ..
- ** ۲۷۴- كنز العمال (متقى هندی)،
- ** ۲۷۵- كتاب وجيزه: شيخ بهائى
- ** ۲۷۶- كتاب وِجاء ابوبكر: تأليف أستاذ خالد محمد خالد المصرى.
- ** ۲۷۷- كتاب الامام جعفر الصادق عليه السلام: عبدالحليم الجندى.
- ** ۲۷۸- كتاب المغازى: واقدى
- ** ۲۷۹- كتاب المعارف: ابن قتيبه دينورى.
- ** ۲۸۰- كتاب الوصيه: شيخ عيسى بن المستفادالضرير.
- ** ۲۸۱- كتاب يوم انحدرالجمال .. من السّقيفه: نبيل فياض.
- ** ۲۸۲- كشف الغمّه: محمّد بن طلحه الشّافعى (م ۶۵۲).
- ** ۲۸۳- كشف الغمّه فى معرفه الأئمّه: على بن عيسى الإربلى.
- ** ۲۸۴- كشف المحجّه لثمره المهجه: رضى الدين ابوالقاسم على بن موسى بن جعفر بن طاووس حسنى (و ۶۶۴ ق).
- ** ۲۸۵- كشف اليقين: علامه حلى.
- ** ۲۸۶- كفايهاالأثر فى النّصوص على الأئمّه الإثنى عشر: على بن محمد الخراز القمى.

** ۲۸۷- كفايه الطالب في مناقب عليّ بن ابيطالب: محمد بن يوسف بن محمد قرشي گنجی شافعی (و ۶۵۸ ق).

** ۲۸۸- كنز العمال في سنن لأقوال والاثار: علي بن حسام الدين متقی هندی (و ۹۷۵ ق).

** ۲۸۹- كنز الدرر: ابوبكر الدواداری (قرن ۸)

** ۲۹۰- لباب الأنساب: ابن فندق (م ۵۶۵)

** ۲۹۱- لسان العرب: ابوالفضل جمال الدين محمد بن مكرم بن منظور (و ۷۱۱ ق).

** ۲۹۲- لوامع الأنوار: حسینی المؤیدی.

ص: ۳۰۶

** ۲۹۳- مآثر الانافه: القلقشندی (م ۸۲۱)

** ۲۹۴- مآساة الزهراء عليها السلام: ابراهيم الطرابلسي الحنفي (م ۸۴۱) بنقل از كتاب أولاد الإمام علي عليه السلام.

** ۲۹۵- مؤلفوا الشيعة في صدر الاسلام (سيد شرف الدين موسى عاملی)

** ۲۹۶- مؤتمر علماء بغداد: مقاتل بن عطية (و ۵۰۵ ق).

** ۲۹۷- مثالب التواصب: ابن شهر آشوب مازندرانی.

** ۲۹۸- مجالس: مفید.

** ۲۹۹- مجله لواء الإسلام القاهريه.

** ۳۰۰- مجمع الزوائد و منبع الفوائد: علي بن ابي بكر هيثمي (و ۸۰۷ ق).

** ۳۰۱- مروج الذهب: مسعودی (۳۴۶)

** ۳۰۲- محاکمات الخلفاء: دکتر جواد جعفر الخليلی.

** ۳۰۳- مختصر الکلام في مولفی الشيعة من صدر الاسلام (علامه سيد شرف الدين موسى عاملی)

** ۳۰۴- مختصر تاريخ دمشق: ابن منظور.

** ۳۰۵- مختصر التاريخ: ابن الكازرونی (۶۹۷)

** ۳۰۶- مختصر جامع بيان العلم:

** ۳۰۷- مستدرک الصحيحين: ابو عبدالله حاکم نيشابوری (و ۴۰۵ ق).

** ۳۰۸- مستدرک الحاکم النيشابوری.

** ۳۰۹- مسند: أحمد بن شعيب النسائي.

** ۳۱۰- مسند: أحمد ابن حنبل.

** ۳۱۱- مسند: طيالىسى - سليمان بن داوود بن جارود فارسى بصرى.

** ۳۱۲- مشارق الأنوار في فوز أهل الاعتبار: شيخ حسن العدوى الحمزاوى (ق ۱۳) ص ۱۳۳).

- ** ۳۱۳- مشکاه المصابیح (عمری)
- ** ۳۱۴- مشکاه المصابیح (خطیب تبریزی) ط. دمشق،
- ** ۳۱۵- مشکل الآثار: ابو جعفر طحاوی (۳۲۱ ق).
- ** ۳۱۶- مصابیح الأنوار: سید عبدالله شبر (۱۲۴۲ ق).
- ** ۳۱۷- مصابیح السنه (بغوی) ص ۲۰۶ ط. قاهره،
- ** ۳۱۸- مصباح الزائر: سید بن طاووس.
- ** ۳۱۹- مصباح المتهدّد: ابو جعفر محمد بن الحسن شیخ طوسی (و ۴۶۰ ق).
- ** ۳۲۰- مصباح الانوار: شیخ تقی الدین ابراهیم بن علی بن حسن الحارثی العاملی کفعمی.

ص: ۳۰۷

- ** ۳۲۱- مطالب السؤل: محمد بن طلحه الشافعی (۶۵۲)
- ** ۳۲۲- معالم العلماء (ابن شهر آشوب)،
- ** ۳۲۳- معانی الاخبار (صدوق)، ط بیروت، سنه ۱۴۰۳ هـ.
- ** ۳۲۴- معرفه القراء الکبار: الذهبی.
- ** ۳۲۵- مقتل العوالم: شیخ عبدالله بحرانی اصفهانی از شاگردان مجلسی ج ۱۱ بحرانی
- ** ۳۲۶- مقتل الحسین: الموفق بن احمد خوارزم معروف به خوارزمی (م ۵۶۸).
- ** ۳۲۷- ملکه اسلام: حاج میرزا خلیل کمره ای.
- ** ۳۲۸- مناقب الإمام علی بن ابی طالب: ابن مغزلی. ط بیروت، سنه ۱۴۰۳ هـ.
- ** ۳۲۹- مناقب آل ابوطالب: ابوجعفر، رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب.
- ** ۳۳۰- منتخب کنز العمال: علی بن حسام الدین متقی هندی (و ۹۷۵ ق).
- ** ۳۳۱- منتخب تاریخ (ابن عساکر) ط دمشق،
- ** ۳۳۲- منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل).
- ** ۳۳۳- منتهی الامال: شیخ عباس قمی.
- ** ۳۳۴- من حیات الخلیفه: عمر بن خطاب استاد عبدالرحمن أحمد البکری.
- ** ۳۳۵- من لایحضره الفقیه: محمد بن علی بن الحسین بابویه (شیخ صدوق).
- ** ۳۳۶- منتهج الاعتدال:
- ** ۳۳۷- منتهج السنّه: ابوالعباس احمد ابن تیمیه (و ۷۲۸ ق).
- ** ۳۳۸- منهج المقال (میرزا محمد استرآبادی)- در شرح حال ابان-
- ** ۳۳۹- من لایحضره الفقیه از شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ).
- ** ۳۴۰- مهذب الروضه الفیحاء: ابن خیرالله العمری (م حدود ۱۲۳۲)

- ** ۳۴۱- میزان الاعتدال فی نقدالرجال- الحافظ الذهبی (م ۷۳۸)
- ** ۳۴۲- موسوعه العقاد: العقاد.
- ** ۳۴۳- موطاء الإمام مالک: مالک بن أنس (و ۱۷۹ ق)
- ** ۳۴۴- نزل الابرار: البدخشانی الحارثی (م بعد ۱۱۲۶)
- ** ۳۴۵- نزهه المجالس: (چاپ دارالجمیل ص ۵۷۹)
- ** ۳۴۶- نسמת الأسحار: مؤلف نسמת الأسحار.
- ** ۳۴۷- نظم درر السمطین (زرندی حنفی)،
- ** ۳۴۸- نورالأبصار فی مناقب آل النبی المختار: مؤمن بن حسن شبلنجی شافعی.

ص: ۳۰۸

** ۳۴۹- نهاییه الإرب: النویری.

** ۳۵۰- نهاییهاالغریب الحدیث: جزری.

** ۳۵۱- نهاییه الإرب فی معرفه أنساب العرب: ابوالعباس احمد بن عبدالله قلقشندی

** ۳۵۲- نهاییه الارب: النویری (۷۳۷)

** ۳۵۳- نهج البلاغه: ابوالحسن محمد رضی بن حسن موسوی (شریف رضی).

** ۳۵۴- نهج الحق و كشف الصدق: حسن بن یوسف مطهر (علّامه حلّی).

** ۳۵۵- نور الابصار: الشبلنجی (م ۱۳۰۸)

** ۳۵۶- هشام بن الحكم (شیخ عبدالله نعمه)،

** ۳۵۷- وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه: محمد بن حسن حرّعاملی.

** ۳۵۸- ینایع الموده: سلیمان بن شیخ ابراهیم حسینی بلخی قندوزی (م ۱۲۹۴).

مختصری از زندگی نامه مؤلف کتاب

نام: محمد نام خانوادگی: امینی گلستانی ش ش ۱۵ فرزند: حاج سردار مرحوم کشور: ایران، استان: اردبیل.

تخصّص: فلسفه و فقه و اصول، تفسیر، تبلیغ. تألیفات (۲۲). تحصیلات (خارج فقه و اصول و فلسفه). استادان معروف (۱۱ نفر).

در سال ۱۳۲۹ شمسی از زادگاهش قریه گلستان در ۳۰ کیلومتری اردبیل به مدرسه علمیه ملا-ابراهیم اردبیل وارد و پس از گذراندن دوره مقدماتی صرف و نحو و منطق از استاد سید مسلم خلخالی و شیخ سعید اصغری و غیرهما.

در سال ۱۳۳۱ به حوزه علمیه قم وارد شده و نزد اساتید آنجا (آقایان شیخ عبدالکریم ملائی و سید جواد خطیبی و میرزا احمد پایانی و مسلم ملکوتی و میرزا محسن دوزدوزانی و غیرهم) استفاده نموده است، و در نیمه دوم سال ۱۳۳۴ به نجف اشرف وارد شده و از اساتید آنجا (آیات عظام سید ابوالقاسم خویی و سید محسن حکیم و شیخ مجتبی لنگرانی و عارف بزرگ شیخ محمدعلی سرابی و آقای تسوجی و سید اسدالله مدنی آذرشهری و غیرهم دروس فقه و اصول و فلسفه و تفسیر و غیره)، استفاده نموده است. و در تاریخ ۱۳۴۰ از نجف اشرف مراجعت نموده و در شهر توریستی سرعین اردبیل با صبیبه آیت الله حاج شیخ علی عرفانی از

ص: ۳۰۹

شاگردان علامه محمدحسین نائینی و هم دوره آیات عظام سید ابوالقاسم خوئی و سید محسن حکیم ازدواج کرده و به مدت یازده سال در آن شهر که آن وقت یک روستای کوچک بیش نبود اقامت نموده است. در طول این مدت مشغول کارهای تبلیغی و علمی و فرهنگی شده و بناهای مفید و مجلل از خود به یادگار گذاشته.

مانند.

۱- مسجد مجلل و بزرگ حضرت بقیه الله الأعظم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به مساحت ۸۰۰ متر به اضافه کتابخانه و شبستان زنانه و سایر متعلقات و فضای باز مسجد ۱۴۰۰ متر.

۲- احداث چشمه های آب شرب چندین روستای اطراف سرعین.

۴- تأسیس صندوق های خیریه بنام حضرت باب الحوائج ابوالفضل (علیه السلام) که اول از ۱۷ صندوق شروع و فعلاً بیشتر مناطق استان اردبیل را فراگرفته است.

در سال ۱۳۵۱ شمسی از سرعین به اردبیل مهاجرت نموده و مقیم گشته و در خلال مدت ۱۴ سال اقامت در اردبیل به کارهای روحانیت و تبلیغاتی اسلامی و ۱۱ سال سرپرستی حجاج بیت الله الحرام را ادامه داده است.

در سال ۱۳۵۷ شمسی از اردبیل به تهران مهاجرت کرده و در بحبوحه انقلاب اسلامی در نازی آباد ساکن شده و پس از پیروزی انقلاب.

در سال ۱۳۵۹ به اردبیل برگشته مشغول کارهای روحانیت خود شده و به تدریس و تفسیر قرآن مجید اشتغال داشته است. تا اینکه در سال ۱۳۶۵ دوباره به تهران برگشته و در خانه خیابان دانشگاه جنگ ساکن گشته و مشغول تبلیغ و تفسیر و کارهای مربوط به روحانیت شده است. تا این که در سال ۱۳۷۵ از تهران به قم هجرت نموده و در خانه پشت صدا و سیما ساکن شدند.

در سال ۱۳۷۵ شمسی در اردبیل زلزله ویرانگر به وقوع پیوست که در اثر آن تعداد یک صد و یازده روستا را از ۲۵ درصد تا صد در صد ویران و گروه زیادی را به کام مرگ فرستاد.

در سال ۱۳۸۱ بنا به دعوت بزرگان سرعین جهت تبلیغ ماه مبارک رمضان، به آنجا رفته و با دیدن وضع مسجد امام زمان (علیه السلام) که در اثر زلزله مقاومت خود را از دست داده بود بازسازی و تقویت و توسعه داده و تعداد چهار باب مغازه برای

ص: ۳۱۰

هزینه مسجد، و ایجاد گنبد و مناره ها و کاشیکاریهای آنرا انجام داده است.

در این سفر باز به کارهای امور خیر شروع و ادامه داده است از جمله.

۱- مسجد مجلل باب الحوائج حضرت ابوالفضل علیه السلام به مساحت ۱۵۰۰ متر با متعلقات آن که در سال ۱۳۸۲ تا سال ۱۳۹۲ ادامه پیدا کرد، و الان مورد استفاده مردم محل و دهها هزار مسافر شهرتوریستی می باشد و در نظر است که تأسیس حوزه علمیه و درمانگاه عمومی و ۱۵ باب مغازه برای هزینه های مسجد را شروع نمایند انشاءالله.

۲- در زادگاهش روستای گلستان، که در اثر زلزله دو مسجد آنجا خراب شده بود، مسجد امیرالمومنین (علیه السلام) را بنا و تأسیس نموده و به پایان رساند.

۳- در سال ۱۳۸۲ مسجد مجلل در روستای (جن قشلاقی) از دهستان های یورتچی احداث و در سال ۱۳۸۴ تقریباً به اتمام رسید و مورد استفاده قرار گرفت.

۴- احداث غسل خانه های متعدد در روستاهای اطراف سرعین.

۵- با حصارکشی قبرستان سرعین که در وسط شهر، زیر پای حیوانات و مورد تجاوز ساکنین دور و بر قبرستان بود، محافظت نمود.

در دوران سکونت جدید قم مشغول تألیفات متعدد گشته که تعدادی از آنها را از نظر خوانندگان عزیز می گذرانیم.

تالیفات چاپ شده از مؤلف.

۱- سرچشمه حیات- وزیری یک جلد ۴۰۲ صفحه.

در این کتاب مطالب ارزنده علمی و دینی و فلسفی و طبی، درباره آب و آفرینش مخلوقات از آن از نظر قرآن و روایات و کلمات بزرگان فن که مورد استقبال دانشمندان و محققان داخل و خارج کشور قرار گرفت که در مدت کوتاه ۴ مرتبه چاپ شد و فعلاً کمیاب می باشد.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دو جلد ضخیم وزیری ۱۲۸۳ صفحه در باره کیفیت کشورداری و مدیریت آن حضرت کشوری به وسعت کره زمین را از نظر فرهنگی و قضائی و اقتصادی و نظامی و اجتماعی و هزاران مطالب نو و متنوع در این مورد که امتیازش را به انتشارات مسجد مقدس

ص: ۳۱۱

جمکران، واگذار و آن را چاپ و نشر می کند.

خواب سیده سکینه خانم طباطبائی

در ۲۹ ماه صفر سال ۱۳۸۶ در روز آخر روضه دخترم امینه خانم در شهر قدس من صحبت کردم و برای خانمها مسائل گفته و موعظه کرده و در نهایت چون روز شهادت امام رضا علیه السلام بود، به امام رضا علیه السلام توسل نمودم، چند روز بعد دخترم امینه گفت: بابا یک نفر سیده خانم هست به نام سکینه طباطبائی که آن روز در مجلس روضه حضور داشت با گریه شدید گفت: از مجلس شما که رفتم شب خوابیدم در خواب دیدم در مجلس روضه شما هستم، ناگهان یک نفر سید نورانی که من تا آن روز شخصیت چنانی با آن نورانیت ندیده بودم وارد شد و مستقیماً رفت پیش حاجی آقا روبرو نشست و حاجی آقا در دستش دو جلد کتاب بود و با زبان عربی باهم صحبت زیاد نمودند و من هم پشت سر آن آقا نشسته گریه می کردم و به من متوجه شده و فرمود: زیاد گریه نکن چشمهایت خراب می شود تو که هر هفته نزد من هستی، دوباره با حاجی آقا به صحبت ادامه دادند و می دانستم راجع به آن کتاب صحبت می کردند، حاجی آقا آن دو جلد کتاب را به آن آقا تحویل داد و ایشان هم تحویل گرفتند و چون آش شما را من تقسیم می کردم آن آقا به من فرمود:

به هر کس که از آش می دهید هم نامش را بنویسید و هم آن را مهر نموده به من دهید و ما هم به این دستور عمل کردیم و تمامی آنها را لای کتاب حاجی آقا گذاشت و با خود برد، در این حال من به صدای گریه خودم از خواب بیدار شدم.

البته آن دو جلد کتاب (سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام) است که در باره حالات و نحوه مدیریت و حکومت آن حضرت بعد از ظهور نوشته ام که انشاء الله مورد قبول آن آخرین امید قرار گرفته است و امتیاز آن را مسجد مقدس جمکران قم از من گرفت و خودشان چاپ کردند که خدا را شکر مورد قبول اقشار مختلف جامعه قرار گرفته است که

در مدت یک سال دوبار با تیراژ بالا ۱۶ هزار جلد چاپ شده است والحمدلله.

۳- از مباحله تا عاشورا- در یک جلد وزیری ۶۸۴ صفحه در باره مباحله رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با نصارای نجران و سر انجام تسلیم آنها و مقایسه آن جریان

ص: ۳۱۲

باسرگذشت پنج تن آل عبا علیهم السلام و عدم تسلیم مسلمان نماهای دشت کربلا به امام حسین علیه السلام فرزند آن حضرت و شهید کردن آن امام را با مظلومیت تمام. این کتاب حاوی مطالب جالب و مفید فراوان می باشد.

۴- والدین دو فرشته جهان آفرینش- در یک جلد وزیری در ۳۲۰ صفحه در باره حقوق متقابل والدین و اولاد در برابر هم از نظر آیات و اخبار و گفتار بزرگان و مطالب فراوان در این مورد.

۵- آداب ازدواج و زندگی خانوادگی- وزیری ۲۷۶ صفحه. کتابیست تحقیقی و تحلیلی درباره ازدواج جوانان عزیز و راهنمایی آنها در انتخاب همسر و کیفیت زندگی مادام العمر، از منظر آیات و اخبار و ... که در واقع مکمل کتاب والدین دو فرشته جهان آفرینش می باشد.

۶- کتاب مهم اسلام فراتر از زمان- درباره پاسخ به کسانی است که ایراد نموده و اشکال می گیرند، دین اسلام چگونه می تواند تا دامنه قیامت، دنیای رو به ترقی روزانه را اداره نماید و اساساً رهبران این دین چه جایگاهی از علم و دانش داشتند که مدیریت جهان را تا آخر دنیا به دست گیرند. در این کتاب قسمت مهمی از پیشگوئیهای بزرگان اسلام آورده شده است (مانند فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام به کمیل: یا کمیل بن زیاد هاهنا موضع قبرک ثم أشار بیده المبارکه یمیناً و شمالاً و قال ستبني من هاهنا و هاهنا دور و قصور ما من بيت في ذلك الزمان الا و فيه شيطاناً أریل).

کلمه اریل لغت انگلیسی است که به گیرنده و آنتن اریال گویند، حضرت ۱۴۰۰ سال پیش نه انگلیسی بود و نه از صنعت آنتن اثری این بیان را داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سیأتی: زمان علی اُمّتی یُخربون قباب الأئمه بالبنادیق به زودی می آید زمانی بر امت من، قبه (و گنبد) های قبرهای امامان را با بندق ها (یعنی با نارنجک یا بمب) ویران سازند!! دقت بفرمائید این کلام در زمانی گفته شده است که نه امامی شهید شده و نه در جانی مدفون شده بود و نه از گنبد حرما و اختراع بمب خبری بود که پس از قرنها در سامرا و قبلأ نیز در بقیع اتفاق افتاد یا روایت در مورد ازدواج همجنسها یتزوج الرجال بالرجال و یتزوج النساء بالنساء، و روایت لعن الله المتشبهین من الرجال بالنساء و المتشبهات من النساء بالرجال درباره تغییر جنسیت دهندگان و صدها امثال این روایتها، در ۶۸۸ صفحه وزیری. پیشگوئی

ص: ۳۱۳

های آیات و روایات، از بزرگان دین در باره پیشرفت علوم آیندگان و اوضاع حیرت انگیز جهان، این کتاب در نوع خود منحصر به فرد و حاوی مطالب نو آوری زیاد می باشد.

۷- آغلار ساولان- سبلان گریان یا سبلان می گرید: رقی ۵۰ صفحه. با زبان آذری در باره زلزله سال ۱۳۷۵ استان اردبیل و تخریب ۱۱۱ بخش و روستا از ۲۵ در صد تا صد در صد که یکی از آنها روستای گلستان زادگاه مؤلف و کشته شدن و زیر آوار ماندن ۷۷ نفر از نزدیکان نسبی و سببی او و بیان نام تک تک آنها.

۸- ۱۱۱ پرسش و پاسخ در بار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف- رقی در ۲۹۵ صفحه سوال و جواب های متنوع در طول سال های تبلیغی مؤلف در شهر توریستی و بیلاقی سرعین اردبیل و بیان مطالب نو.

۹- فلسفه قیام و عدم قیام امامان- در ۱۹۸ صفحه جیبی در باره این که چرا بعضی از آن بزرگواران قیام و اکثرشان قعود نمودند و اساساً قیامی از آنها وجود داشت یا برایشان تحمیل نمودند و مطالب متنوع و مفید دیگر.

۱۰- گلستان سخنوران شامل ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی در دو جلد وزیری ۱۵۱۱ صفحه چکیده ای از تبلیغات متنوع مؤلف.

کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف

۱- آیا و چرا- درباره زیر سؤال بردن برادران اهل سنت و علمای آنان و آوردن دلایل فراوان از کتاب های معتبر خود آنان در باره امیرمؤمنان و فاطمه زهراء علیهماالسلام و به زیر سؤال بردن آنها در عمل نکردن به این دلایلها و اسناد خودشان.

۲- ۶۰۰ مجلس سخنرانی مذهبی از منبرهای ۵۵ ساله مؤلف و بیان مطالب متنوع دینی و اسناد و روایات فراوان در هر مقوله، که سخنرانان مذهبی و منبری های محترم را از مراجعه به کتاب های متفرقه و جمع آوری مطالب برای بیان در سخنرانی هایشان. بی نیاز می سازد در ۱۲ جلد و در دست تنظیم و آماده سازیست و بخواست خدا، بتدریج به چاپ خواهد رسید.

۳- رحمت واسعه- در باره رحمت عالمگیر و فراگیر خدای متعال و آوردن آیات و روایات متنوع و جریان های توبه کنندگان و شمول غفران الهی در باره آنها.

ص: ۳۱۴

این کتاب امید دهنده گناهکاران و دور ساختن آنان از یأس و نومیدی و جذب دور شدگان از خدا را به سوی پروردگار بخشنده و مهربان.

۴- شب- کتابیست در باره برکات و فضایل و امتیازات شب و اینکه شب مردان خدا روز جهان افروز است و شب خود از مورد توجه بزرگان عالم و خلوتگه راز و نیاز آنان با معبودشان و مطالب فراوان در این موارد.

۵- عتابات قرآن- در باره این که چرا خداوند متعال بعضی از انبیاء علیهم السلام را، مورد عتاب قرار داده و آیا این عتاب ها با عصمت آنها منافات دارد؟ مانند (عفا الله عنک لم اذنت لهم) یا مسئله چیز دیگر است.

۶- خاطرات زندگی یا سرگذشت تلخ و شیرین من- این نوشته حاوی شرح حال دوران زندگی از بدو تولد تا امروز ۳۰ / ۱۱ / ۱۳۹۳ که به ۴۰۰ صفحه رسیده است و هنوز هم خلاصه و امهات اوضاع و زوایای زندگی اش را می نویسند.

۷- دعای عرشیان بفرشیان- درباره استغفار فرشتگان و حاملان عرش خدا برای بنی آدم به استناد آیه ۷ سوره غافر و سایر آیات، نزدیک به اتمام.

۸- نشانه هائی از او- کتابیست در باره آیات بیان کننده نشانه های خدا شناسی و روایات پیرامون آن.

۹- مرزهای زندگی- از دید آیات و روایات و سیره پیشوایان.

۱۰- مرزخوراکی ها و نوشیدنی ها- از منظر آیات و احادیث و پزشکی.

۱۱- نوادر- روایات و سرگذشت ها و نوادر جریان های گوناگون به صورت کشکول.

۱۲- شیطان: علت وجودی او و پرسش و پاسخهای درباره وی.

۱۳- متفرقات مطالب گلچینی شده از کتاب های فراوان گوناگون.

و چندین کتاب دیگر ناتمام و در دست تألیف و مقاله های زیاد.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری
۴. صرفاً ارائه محتوای علمی
۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

